



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

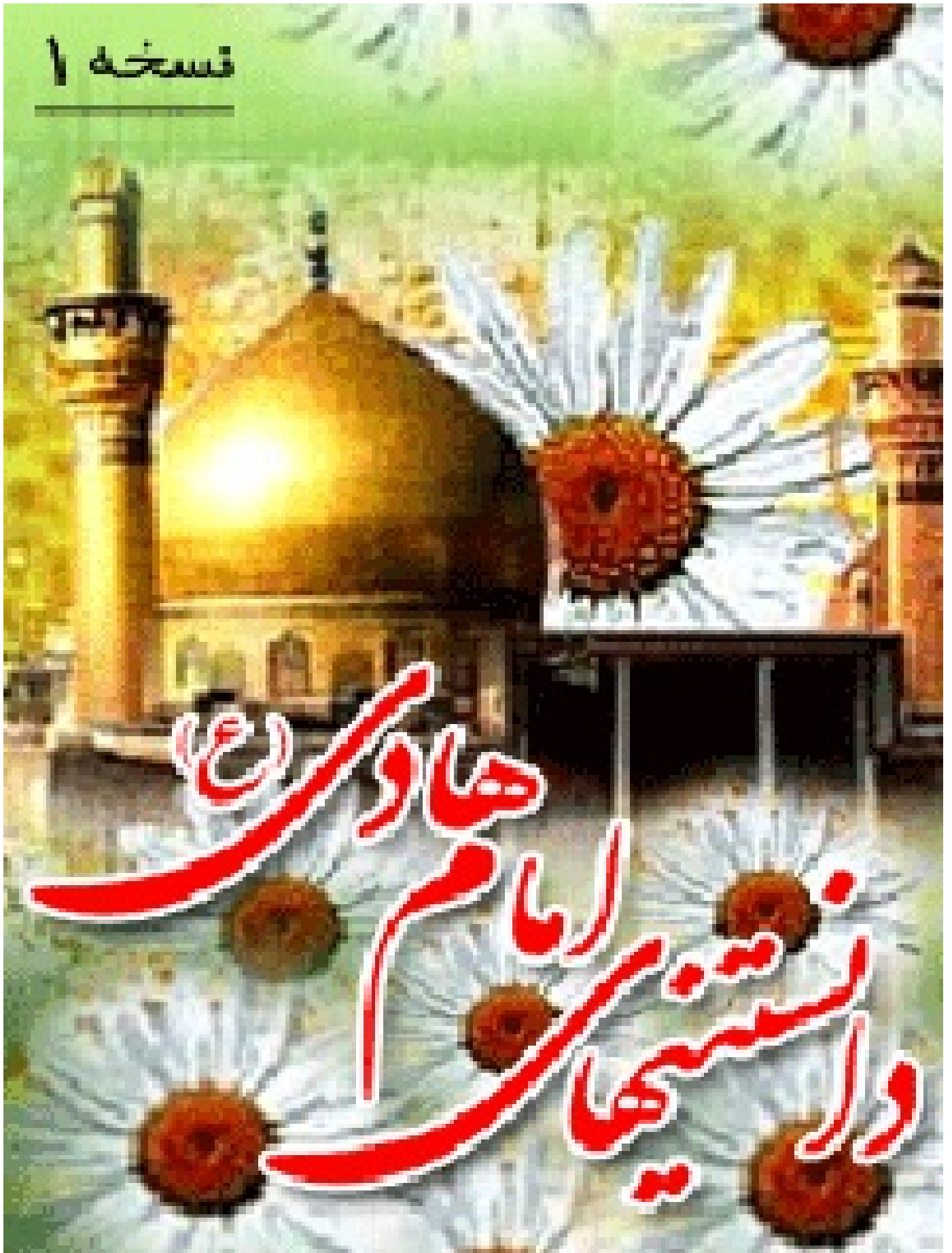
گامی



عمران
علیهما صلوات

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

قصه ۱



حاجت
رام
نسیب
وارث

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

دانشتینهای امام هادی (ع)

نویسنده:

واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر چاپی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۲۲	دانستنیهای حضرت امام هادی علیه السلام
۲۲	مشخصات کتاب
۲۲	زندگانی
۲۲	شکوفه‌ای بر شاخسار درخت رسالت
۲۲	امام هادی علیه السلام
۲۲	میلاد فرخنده
۲۲	سال ولادت
۲۳	مادر
۲۳	تعیین امامت آن حضرت
۲۳	در شهادت پدر
۲۳	سالهای امامت
۲۴	آثار آن حضرت
۲۴	زیارت در کلام امام هادی (ع)
۲۴	منبع
۲۵	اولاد حضرت امام علی نقی علیه السلام
۲۶	زندگینامه امام هادی علیه السلام
۲۹	نام‌های امام هادی (ع)
۳۰	فضائل
۳۰	فضایل و مناقب و مکارم اخلاق
۳۰	آب گرم و آماده وضو
۳۰	احترام مخالفان به امام هادی علیه السلام
۳۱	احترام بی اختیار

- ۳۱ سلمانی حضرت آدم علیه السلام در حج
- ۳۱ تدبیر برای رفع مشکل مؤمن
- ۳۲ ایثار شگفت انگیز حضرت خضر علیه السلام
- ۳۳ لشکر امام هادی علیه السلام
- ۳۳ استحباب روزه چهار روز سال
- ۳۳ فضایل و خصلت‌های امام هادی علیه السلام
- ۳۴ منبع
- ۳۴ شکوه عظمت در دل مردم
- ۳۴ فضایل امام هادی (ع)
- ۳۵ منبع
- ۳۵ ویژگی‌های اخلاقی امام هادی علیه السلام
- ۳۵ کلیات
- ۳۵ ۱. عبادت
- ۳۵ ۲. ساده زیستی
- ۳۶ ۳. دانش
- ۳۶ ۴. آگاهی از اسرار
- ۳۷ ۵. سخنوری
- ۳۸ ۶. مهربانی
- ۳۸ ۸. بخشش
- ۳۹ ۹. سخت کوشی
- ۳۹ ۱۰. بردباری
- ۳۹ ۱۱. شکوه و هیبت
- ۴۰ منبع
- ۴۰ پاورقی‌ها

- ۴۱ حرمت حریم ولایت
- ۴۱ علم و دانش امام (ع)
- ۴۲ تمام هستی در خدمت امام معصوم
- ۴۲ امام به روایت اهل سنت
- ۴۲ دودمان امام
- ۴۳ کنیه و القاب
- ۴۳ القاب آن حضرت
- ۴۳ والدین امام
- ۴۳ ولادت و شهادت امام (ع)
- ۴۴ رحلت یا شهادت امام
- ۴۴ بارگاه امام هادی (ع)
- ۴۴ فرزندان امام
- ۴۴ نص بر امامت امام هادی (ع)
- ۴۵ جایگاه علمی معنوی امام
- ۴۶ جایگاه امام نزد اهل سنت
- ۴۶ پی‌نوشت‌ها
- ۴۷ پاسخ سوالات در قرآن کریم
- ۴۸ استفتائات متوکل از امام هادی علیه السلام
- ۴۸ تاثیر کلام امام و گریه متوکل
- ۴۹ نذر مادر خلیفه
- ۵۰ سیره
- ۵۰ تلاش‌ها و مبارزات فرهنگی امام هادی علیه السلام
- ۵۰ گذری بر اوضاع فرهنگی جامعه
- ۵۱ تلاش‌های گسترده امام در زمینه‌های فرهنگی

۵۱	الف) غلات
۵۲	ب) صوفیه
۵۳	ج) واقفیه
۵۳	د) مجسمیه
۵۴	ه) باورمندان به رؤیت
۵۴	۲. تحریر رساله کلامی
۵۵	۳. مناظره‌های علمی و اعتقادی
۵۶	۴. رفع شبهه‌های دینی
۵۷	پاورقی‌ها
۵۷	امنیت اخلاقی از نگاه امام هادی
۵۷	مقدمه
۵۸	زندگی بدون حضور خدا
۵۸	فرهنگ تباهی
۵۸	بیم‌ها و هشدارها
۵۸	وضعیت فرهنگی
۵۹	امنیت اخلاقی از نگاه امام هادی (ع)
۵۹	ازدواج موقت
۶۰	ترویج فرهنگ ازدواج
۶۰	حجاب در حضور نامحرمان
۶۰	حرمت مسکرات
۶۰	نفی روابط آزاد جنسی
۶۱	یاد مرگ
۶۱	برخورد قاطع با متجاوزان
۶۱	پی‌نوشتها

۶۲	روشهای تربیتی از دیدگاه امام
۶۲	اشاره
۶۲	تربیت
۶۲	روش‌های تربیت
۶۲	شیوه‌های تربیتی امام هادی (ع)
۶۵	پی‌نوشت‌ها
۶۵	فعالیت‌های امام علی النقی علیه السلام در مدینه
۶۷	ولادت دهمین خورشید امامت
۶۷	ولادت
۶۷	عبادت امام
۶۷	اخلاق حسنه امام
۶۸	امام علیه السلام در بیان دیگران
۶۸	شاگردان امام
۶۹	امام هادی و شیعیان ایشان در ایران
۶۹	پی‌نوشتها
۷۰	اوضاع سیاسی زمان امام هادی علیه السلام
۷۱	ولی خدا و توسل به حبیب خدا
۷۱	اصحاب
۷۱	ذکر چند نفر از اصحاب حضرت هادی علیه السلام
۷۱	شرح حال حسین بن سعید اهوازی
۷۲	شرح حال خیران خادم
۷۲	شرح حال ابوهاشم جعفری
۷۳	شرح حال حضرت شاه عبدالعظیم علیه السلام
۷۳	شرح حال علی بن جعفر همیناوی

۷۴	شرح حال ابن سکیت اهوازی
۷۴	منبع
۷۴	پاورقی ها
۷۴	شرح حال برخی از اصحاب حضرت هادی «ع»
۷۴	امام
۷۴	۱ حسین بن سعید بن حماد
۷۵	۲ خیران الخادم
۷۵	۳ ابوهاشم داود بن القاسم الجعفری
۷۶	ابن سکیت
۷۷	پاورقی ها
۷۷	منبع
۷۸	معجزات
۷۸	نگین گرانبها
۷۸	نعمت ایمان وعافیت
۷۹	تعلیم معجزه آسای ۷۳ زبان
۷۹	حیوان سریع السیر
۷۹	آینده سامراء
۷۹	علت شیعه شدن یک اصفهانی
۸۰	حکایت زینب دروغگو
۸۱	واثق
۸۱	دعا برای رفع مشکلات
۸۲	نشانه‌های سه گانه امامت
۸۳	عمر سه روزه جوان خندان
۸۳	علت هدایت یک واقفیه

۸۳	نجات یافتن جوان
۸۴	سخنان
۸۴	چهل حدیث هادوی
۸۴	۱. یگانگی خدا
۸۴	۲. فروتنی
۸۴	۳. نقد پذیری
۸۵	۴. جایگاه اجابت دعا
۸۵	۵. دنیا جایگاه آزمایش
۸۵	۶. ستمکار بردبار
۸۵	۷. انسان بی‌شخصیت
۸۵	۸. حکمت ناپذیری دل فاسد
۸۵	۹. خدا ترسی
۸۵	۱۰. اطاعت خیرخواه
۸۵	۱۱. اوصاف پروردگار
۸۶	۱۲. رذایل اخلاقی
۸۶	۱۳. خدا، آری. روزگار، نه.
۸۶	۱۴. نتیجه بی‌اعتنایی به مکر خدا
۸۶	۱۵. تقیه
۸۶	۱۶. شکرگزار و شکر
۸۶	۱۷. دنیا جایگاه سود و زیان
۸۷	۱۸. پرهیز از تملق
۸۷	۱۹. جایگاه حسن ظن و سوءظن
۸۷	۲۰. زیباتر از زیبایی
۸۷	۲۱. توقع بی‌جا

۲۲. برداشت خوب از نعمت‌ها ۸۷
۲۳. خشم بر زیردستان ۸۷
۲۴. عاق والدین ۸۷
۲۵. تأثیر صله رحم در طول عمر ۸۸
۲۶. نتیجه عاق والدین ۸۸
۲۷. بی‌طاقتی در مصیبت ۸۸
۲۸. همراهان دنیا و آخرت ۸۸
۲۹. شوخی بیهوده ۸۸
۳۰. زمان جان دادن ۸۸
۳۱. نتیجه جدال ۸۸
۳۲. درک لذت در کاستی ۸۸
۳۳. اسیر زبان ۸۸
۳۴. تصمیم قاطع ۸۹
۳۵. خشم و کینه‌توزی ۸۹
۳۶. ظهور مقدرات ۸۹
۳۷. خودخواهان مغضوب ۸۹
۳۸. تباهی فقر ۸۹
۳۹. راه پرستش ۸۹
۴۰. آشکار نکردن برنامه‌ها ۸۹
- پی‌نوشت‌ها ۸۹
- چهل مروارید از صدف وجود امام هادی علیه السلام ۹۰
- مقدمه ۹۰
- ۱- شکر و شاکر ۹۰
- ۲- جایگاه اجابت دعا ۹۰

- ۳- خدا ترسی ۹۰
- ۴- اطاعت خیرخواه ۹۰
- ۵- اوصاف پروردگار ۹۰
- ۶- اثر بخش خداست، نه روزگار ۹۱
- ۷- نتیجه بی اعتنایی به مکر خدا ۹۱
- ۸- تقیه ۹۱
- ۹- جبران نقص ۹۱
- ۱۰- دنیا جایگاه آزمایش ۹۱
- ۱۱- ستمکار بردبار ۹۱
- ۱۲- آدم بی شخصیت ۹۲
- ۱۳- دنیا جایگاه سود و زیان ۹۲
- ۱۴- حسد و خودخواهی ۹۲
- ۱۵- پرهیز از تملق ۹۲
- ۱۶- جایگاه حُسن ظنّ و سوء ظنّ ۹۲
- ۱۷- بهتر از نیکی و زیباتر از زیبایی ۹۲
- ۱۸- توقّع بیجا ۹۲
- ۱۹- برداشت نیکو از نعمتها ۹۳
- ۲۰- خشم به زبردستان ۹۳
- ۲۱- عاقّ والدین ۹۳
- ۲۲- تأثیر صلّه رحم در ازیاد عمر ۹۳
- ۲۳- نتیجه عاقّ والدین ۹۳
- ۲۴- بی طاقتی در مصیبت ۹۳
- ۲۵- همراهان دنیا و آخرت ۹۳
- ۲۶- شوخی بیهوده ۹۳

- ۲۷- زمان جان دادن ۹۳
- ۲۸- نتیجه جدال ۹۴
- ۲۹- حکمت ناپذیری دل فاسد ۹۴
- ۳۰- درک لذت ۹۴
- ۳۱- اسیر زبان ۹۴
- ۳۲- تصمیم قاطع ۹۴
- ۳۳- خشم و کینه توزی ۹۴
- ۳۴- ظهور مقدرات ۹۴
- ۳۵- خود خواهان مغضوب ۹۴
- ۳۶- تباهی فقر ۹۴
- ۳۷- راه پرستش ۹۴
- ۳۸- آثار گوشتخواری ۹۵
- ۳۹- یگانگی خدا ۹۵
- ۴۰- فروتنی ۹۵
- جرعه نور ۹۵
- پای درس امام هادی علیه السلام ۹۶
- زیارت جامعه کبیره، استوار در مصاف شبهه روشنفکری ۹۸
- بسم الله الرحمن الرحيم ۹۸
- مقدمه ۹۹
- ۱- جعلی دانستن زیارت جامعه کبیره، ادعایی بدون دلیل ۹۹
- ۲- زیارت جامعه کبیره، در کتب اولیه و اصلی روائی شیعه ۱۰۰
- ۳- زیارت جامعه کبیره در بحار الانوار ۱۰۰
- ۴- زیارت جامعه کبیره در مفاتیح الجنان ۱۰۱
- ۵- زیارت جامعه کبیره، مورد تأیید و سفارش امام زمان (عج) و امام رضا (علیه السلام) ۱۰۱

- ۶- شرح‌های متعدّد بر زیارت جامعه کبیره، گویای حقّانیت آن ۱۰۲
- نامه‌های امام هادی ۱۰۲
- مقدمه ۱۰۲
- دعا ۱۰۲
- علم خداوند ۱۰۳
- جانشینی ۱۰۳
- هشدار ۱۰۴
- غلوکنندگان ۱۰۴
- خلق قرآن ۱۰۵
- اختفا ۱۰۵
- شبکه وکالت ۱۰۶
- نامه به متوکل ۱۰۷
- نامه متوکل به امام (ع) ۱۰۷
- نامه به مردم اهواز ۱۰۸
- اخبار غیبی ۱۰۸
- سؤالات فقهی ۱۰۹
- نهایت بزرگواری ۱۰۹
- پی‌نوشت‌ها ۱۱۰
- امام هادی علیه السلام و فرهنگ دعا و زیارت ۱۱۰
- هادی انسانیت راستین ۱۱۱
- گوش بسپاریم به هادی دلها ۱۱۳
- علم کتاب در نزد اوست ۱۱۴
- هدایت‌های حکیمانه ۱۱۵
- باورم این است ۱۱۷

- ۱۱۸ فرق بین ایمان و اسلام
- ۱۱۸ جبر و اختیار از منظر امام هادی
- ۱۱۸ مقدمه
- ۱۱۹ آماده سازی امت برای عصر غیبت
- ۱۲۰ آموزش شیوه برخورد با انحرافات به مدیران جامعه
- ۱۲۱ اقسام جبریون
- ۱۲۱ دیدگاه صحیح درباره جبر و تفویض
- ۱۲۲ دو مثال ساده
- ۱۲۲ دو هدف عمده امام هادی (علیه السلام)
- ۱۲۳ داستان
- ۱۲۳ چهل داستان
- ۱۲۳ پیشگفتار
- ۱۲۳ خلاصه حالات دوازدهمین معصوم
- ۱۲۴ طلعت نور دهمین اختر امامت
- ۱۲۴ طلعت نور بین مکه و مدینه
- ۱۲۵ فراهم شدن آب برای نماز
- ۱۲۶ آگاهی از درون اشخاص
- ۱۲۶ خبر از دگرگونی رؤسای حکومت
- ۱۲۷ نان در سفره و بلعیدن جادوگر
- ۱۲۷ پیدایش دو درخت بزرگ
- ۱۲۸ نمایش لشکر امام در مقابل خلیفه
- ۱۲۸ دریافت اموال در موقع مناسب
- ۱۲۹ پیش گوئی از مرگ فرمانده گارد
- ۱۲۹ درمان مریض و مسلمان شدن پزشک نصرانی

- ۱۳۰ اهمیت عقیق و فیروزه در نجات از درندگان
- ۱۳۰ تبلیغ دین و زنده کردن پنجاه غلام
- ۱۳۱ جزای خیانت احسان!
- ۱۳۲ هدایت شخص منحرف؛ و مریض
- ۱۳۲ استجاب بعد از سه روز
- ۱۳۳ ریگ بیابان یا طلای سرخ
- ۱۳۳ تقسیم گوسفند و طی الارض
- ۱۳۴ خداوند بهترین یار و نگهبان
- ۱۳۴ شفای خلیفه با دعای امام
- ۱۳۵ تعیین و خریداری همسر در بغداد
- ۱۳۶ خبر از مرگ دشمن و اختصاص ایام
- ۱۳۷ دو جریان تکان دهنده دیگر
- ۱۳۷ پوشش و پیش بینی باران
- ۱۳۸ پیامبران، و منصب امامت
- ۱۳۹ دعای امام در حق اصفهانی
- ۱۳۹ بالا رفتن پرده با قدوم مبارک امام علیه السلام
- ۱۴۰ شانس در شکستگی نگین انگشتر
- ۱۴۰ وضعیت وجوهات و اموال ارسالی از قم
- ۱۴۱ هیچ زمینی خالی از قبر نیست
- ۱۴۲ الاغ نصرانی و شیعه شدن پسرش
- ۱۴۳ تصرف و اظهار مافوق بشر
- ۱۴۳ وساطت غیرمستقیم در رفع مشکل
- ۱۴۴ پیدایش آب و نجات همراهان
- ۱۴۵ پیش بینی مهم در آزادی از زندان

- ۱۴۵ هدایت گمراه با سخنی کوتاه
- ۱۴۶ تواضع، نشانه عظمت و حقانیت
- ۱۴۶ آشنائی به زبان‌ها و تعلیم به دیگران
- ۱۴۷ مرگ خلیفه ظالم بعد از سه روز
- ۱۴۷ توکل بر خداوند و نجات از مرگ
- ۱۴۸ تسلیم و دیعه‌های امامت به وصی خود
- ۱۴۸ در رثای دهمین ستاره فروزنده
- ۱۴۸ پنج درس ارزشمند و آموزنده
- ۱۴۹ منقبت دهمین ستاره هدایت
- ۱۴۹ پاورقی‌ها
- ۱۵۱ شعر
- ۱۵۱ مدح و ثنا
- ۱۵۱ رویت آفتاب
- ۱۵۱ فتاده مرغ دلم
- ۱۵۲ حبیب با حبیب خود
- ۱۵۲ هلال آمد پدید
- ۱۵۲ نور خدا در طور جان
- ۱۵۳ پیمانی دگر
- ۱۵۳ میلاد ولی عشر
- ۱۵۳ مژده ای دل که دلربا آمد
- ۱۵۴ رخ از دوستان متاب
- ۱۵۴ سرود مدحّت
- ۱۵۵ لطف امام هادی
- ۱۵۵ دهمین مسند نشین

۱۵۵	دُر سخن
۱۵۶	آن نازنین
۱۵۶	مدینه را
۱۵۷	ضیای تو
۱۵۷	نور خدا
۱۵۷	صبح هدایت
۱۵۸	سریر ولایت
۱۵۸	دهمین میر
۱۵۸	رثا
۱۵۸	شراره غم
۱۵۹	یا رسول الله
۱۵۹	کشته زهر جفا
۱۵۹	یا الله
۱۵۹	جفا کردی
۱۶۰	سامرا
۱۶۰	پیشینه حرم سامرا
۱۶۱	امام هادی علیه السلام از مدینه تا سامرا
۱۶۱	احضار امام از مدینه
۱۶۲	سال تبعید به سامرا
۱۶۴	نکاتی چند
۱۶۵	زیر نویس
۱۶۵	منبع
۱۶۵	احضار امام هادی علیه السلام به سامرا
۱۶۵	زندگانی

- ۱۶۵ امامت حضرت هادی علیه السلام
- ۱۶۵ احضار امام هادی علیه‌السلام به سامرا
- ۱۶۷ اقامت امام در سامرا
- ۱۶۷ پی‌نوشت‌ها
- ۱۶۷ عوامل تبعید امام هادی
- ۱۶۷ عوامل
- ۱۶۷ نفوذ اجتماعی امام (ع)
- ۱۶۸ جلوه‌هایی از نفوذ معنوی
- ۱۶۸ گزارش کارگزاران متوکل
- ۱۶۹ آگاهی خلفا از جایگاه امامان
- ۱۷۰ پی‌نوشت‌ها
- ۱۷۰ شیعه می‌سوزد می‌پرس از او چرا؟
- ۱۷۰ نحوه نفوذ تروریست‌ها
- ۱۷۱ گنبد حرمین عسکریین در سامرا پرده برداری شد
- ۱۷۲ شهادت
- ۱۷۲ رنجهای امام هادی
- ۱۷۲ اشاره
- ۱۷۲ فشارهای روحی
- ۱۷۲ تلاش‌های مذبوحانه بنی‌عباس
- ۱۷۳ قتل متوکل
- ۱۷۳ آرامشی زودگذر
- ۱۷۴ جنایت هولناک
- ۱۷۴ در سوگ امام
- ۱۷۵ پیشینه حرم سامرا

- ۱۷۵ پی نوشتها
- ۱۷۶ برخورد‌های متوکل با امام هادی علیه‌السلام
- ۱۷۷ ذکر شهادت حضرت امام علی نقی علیه‌السلام
- ۱۷۹ اندوه امام عسگری علیه‌السلام در سوگ پدر
- ۱۸۰ زیارت
- ۱۸۰ زیارت جامعه کبیره
- ۱۸۲ زیارت امام هادی علیه‌السلام
- ۱۸۳ صلوات بر امام هادی (ع)
- ۱۸۳ متن
- ۱۸۴ ترجمه
- ۱۸۴ نماز حضرت هادی علیه‌السلام
- ۱۸۴ کتابشناسی
- ۱۸۴ کتاب‌های فارسی
- ۱۸۵ کتاب‌های عربی
- ۱۸۵ درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

دانشتیهای حضرت امام هادی علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸ عنوان و نام پدیدآور: دانشتیهای حضرت امام هادی علیه السلام / واحد تحقیقات مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان. مشخصات نشر: اصفهان: مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان، ۱۳۸۸. مشخصات ظاهری: نرم افزار تلفن همراه و رایانه موضوع: علی بن محمد (ع)، امام دهم، ۲۱۲ - ۲۵۴ق. -- داستان. موضوع: دانشتیهای -- قرن ۱۴.

زندگانی

شکوفه‌ای بر شاخسار درخت رسالت

امام هادی علیه السلام

نام: علی لقب: هادی نقی کنیه: ابوالحسن نام پدر: محمد نام مادر: سمانه مغربیه تاریخ ولادت: ۱۵ ذی الحجه سال ۲۱۲ هجری محل ولادت: مدینه طیبه مدت امامت: ۳۳ سال مدت عمر: ۴۲ سال تاریخ شهادت: ۳ ماه رجب سال ۲۵۴ هجری علت شهادت: طعام زهر آلود نام قاتل: متوکل عباسی محل دفن: سامراء تعداد فرزندان: ۴ پسر و ۱ دختر

میلاذ فرخنده

سحرگاه روز ۱۵ ذی الحجه هنگامی که خورشید اشعه تابناک خود را بر روی زمین می گسترده مولود مسعود خاندان رسالت حضرت امام علی نقی (ع) دیده بر جهان باز گشود نوزادی که باعث سربلندی و افتخار اسلام گردید و عمر خود را در راه اعتلای تعالیم ارزنده اسلام مصروف داشت و در پیشبرد هدفهای الهی از هیچ نو کوشش و فعالیت و مجاهده مضایقه نمود. او در تیره ترین دوران اختلافات خلفای عباسی همانند پدر بزرگوارش به توسعه و گسترش آئین اسلام پرداخت و اصالت تعالیم اسلامی را از گزند حوادث و آفات محفوظ داشت. او از همان دوران نوجوانی از آن هنگامی که در مکتب پدر بزرگوارش درس علم و معرفت می آموخت به راهنمایی و ارشاد مردم می پرداخت و در مکتب عالی دانش و فضیلت خود، گروههایی از علاقه مندان و ارادت ورزان خاندان نبوت را می پروراند. او در عصر خود در دانش و فضیلت و شرف انسانی، مجاهدتهای اسلامی نظیر و همتا نداشت و علاقمندان همچون پروانه گرد شمع وجودش می گشتند و از خرمن علم و دانش و فضیلت او بهره‌ها می بردند.

سال ولادت

دهمین ثمره باغ ولایت و دوازدهمین نهال عصمت و طهارت و نخستین فرزند برومند پیشوای نهم در سال ۲۱۲ هجری در یکی از محلات مدینه شهر نورانی پیامبر بزرگوار اسلام در محلی که موسوم به «صریا» بود دیده بر جهان گشود و به زیباترین نامی که در خاندان رسالت سابقه دیرین و خوش خاطره‌ای داشت موسوم گردید؛ پدر ارجمندش برای وی نام «علی» را برگزید. او که همانند جد بزرگوارش مأموریت دفاع از اسلام و احیای حقوق مسلمانان را از جانب پروردگار عالم به عهده داشت همان کنیه ی جدش را بر خویشتن انتخاب کرد و به ابوالحسن موسوم گردید. سحرگاه روز ۱۵ ذی الحجه هنگامی که خورشید اشعه تابناک خود را بر

روی زمین می‌گسترده مولود مسعود خاندان رسالت حضرت امام علی النقی (ع) دیده بر جهان باز گشود. نوزادی که باعث سربلندی و افتخار اسلام گردید و عمر خود را در راه اعتلای تعالیم ارزنده اسلام مصروف داشت و در پیشبرد هدفهای الهی از هیچ نوع کوشش و فعالیت و مجاهده مضایقه نمود. لقب ابن رضا درخشان‌ترین عنوان و شهرت او و دیگر پیشوایان معصوم بعدی بود که آن روزها همچون ستاره درخشان در میان دهها القاب دیگر بر تارک وی می‌درخشید. از دیگر القاب آن حضرت می‌توان هادی، ناصح، عالم، فقیه، امین، عسگری، دلیل، فاتح، نقی و مرتضی را نام برد چنانچه امروز بیشتر دوستان و شیعیان او را با لقب مشهور «هادی» می‌شناسند. آن حضرت تحت تربیتهای الهی و معنوی پدر، هفت سال و اندی زندگی کرد و بعد از وفات پدر درخشان‌ترین و شامخ‌ترین چهره‌ی اسلام بود که مشکلات فقهی و علمی جهان اسلام را با دانش و بینش خود حل و فصل می‌نمود.

مادر

مادر عزیز و مهربانش، بانوی با فضیلت و تقوی و دانشمندی بود در نهایت فداکاری و دلسوزی که یکی از بانوان صالح و درستکار شایسته‌ی روزگار خود محسوب می‌گشت به حدی که خود امام (ع) درباره‌ی او چنین می‌فرماید: «مادرم عارف و آشنا به مقام امامت و ولایت بود. او با عنایت و لطف پروردگار اهل رحمت و بهشت است. هرگز فریب شیطان و مکر و کید تجاوزکار و ستمگر را به خود ندید و از نظر رتبه و مقام کمتر از مادر انبیاء و مردان شایسته‌ی الهی نبود». ... نام گرامی وی «سمانه» معروف به سیده و صاحب کنیه «ام الفضل مقربیه» از شاهزادگان رومی بود که به اسارت لشکر مسلمانان در آمده بود و به عنوان «ام ولد» آزاد گردید و افتخار همسری امام را پیدا نمود او یکی از آشنایان حقیقی به مقام ولایت کبری و از مدافعین سرسخت زعامت و خلافت الهی بود.

تعیین امامت آن حضرت

پیشوای نهم جز علی و موسی فرزندان دیگری نداشت و از آنجا که میان علی و موسی در دانش و تقوی و پرهیزکاری و فضایل معنوی از وجود تا عدم و از زمین تا آسمان فاصله وجود داشت، برای هیچ انسانی این شبهه پدید نمی‌آمد که او پیشوایی رقیب امام هادی (ع) گردد به خصوص که بارها حضرت هادی از طرف پدر عالیقدرش امام جواد (ع) تصریحاً به امامت تعیین گردیده بود.

در شهادت پدر

هشت سال از عمر شریفش نگذشته بود که غبار یتیمی بر چهره‌اش نشست در سال ۲۲۰ هجری در آخر ماه ذی‌قعدة پدر بزرگوار و جوان خود را از دست داد؛ پدری که نمونه بارز علم و تقوی و فضیلت و شجاعت مظهر مبارزه با ظلم و ستم و پناه درماندگان و بیچارگان بود. مدت عمر و زندگی‌اش از نظر زمان بسیار محدود بود. چون فقط ۲۵ سال در این جهان زندگی کرد، که هفت سال و چند ماه در دوران امامت پدر و هفده سال بعد از وی دوران امامت و پیشوایی او بود که مأمون دخترش ام‌فضل را به عقد ازدواج او در آورد سپس دوران حکومت معتصم را دید که در اوایل حکومت او بود که امام جواد در بغداد به شهادت رسید و در کنار قبر جد بزرگوارش امام موسی بن جعفر (ع) مدفون گردید و امروز به نام کاظمین معروف و مشهور است.

سالهای امامت

سالهای امامت آن حضرت مصادف بوده است با قسمتی از خلافت معتصم و تمام خلافت متوکل و منتصر و مستعین و در زمان خلافت المعتز بالله وفات یافتند. امام هادی (ع) در مدینه اقامت داشتند تا اینکه متوکل در سال ۲۳۲ ق به خلافت رسید. چنانکه در

تواریخ مذکور است متوکل به حضرت امیر (ع) و اهل بیت کینه شدیدی داشت و کسانی که دور و بر او بودند به بغض و عداوت با آل علی شهرت داشتند و از جمله آنها عبد الله بن محمد بن داود هاشمی معروف به «ابن اترجه» بود. یکی از برترین زیارات ائمه (ع) که با فقرات بلندش به اوج وجود ائمه اطهار و بلندای هستی آنان نظر دارد و زمینه معرفت و عرفان کاملتر انسان را فراهم می‌سازد، زیارت جامعه کبیره است که امام علی النقی (ع) آن را به شاگرد خویش آموخته است که در فصاحت و بلاغت احسن و اکمل زیارات است. متوکل از امام جهت مسافرت به بغداد دعوت نمود و یحیی بن هرثمه را مأمور این کار کرد، هرثمه آن حضرت را در سال ۲۳۳ ق به سامرا برد. رفتار متوکل با امام به ظاهر محترمانه بود ولی پیوسته او را تحت نظر داشت و گاهی به حبس، توقیف و یا جستجوی منزل آن حضرت امر می‌کرد.

آثار آن حضرت

۱) رساله‌ای در رد اهل جبر و تفویض و اثبات عدالت و منزلت بین المنزلتین. ۲) مجموعه پاسخهایی که به پرسشهای یحیی بن اکثم قاضی القضاة بغداد داده‌اند. ۳) مجموعه‌ای از احکام دین که ابن شهر آشوب در مناقب از خبیری و حمیری و از کتاب مکاتبات الرجال از عسکرین نقل کرده است.

زیارت در کلام امام هادی (ع)

زیارت انسانهای وارسته موجب بقا و استمرار حیات علمی و معنوی آنان می‌گردد، آنچنان که در حدیثی از پیامبر اکرم (ص) اثر زیارت امامان و پیامبران بعد از مرگ همسان اثر زیارت ایشان در حیات است و همان آثار و سازندگی را برای انسان دارد. یکی از برترین زیارات ائمه (ع) که با فقرات بلندش به اوج وجود ائمه اطهار و بلندای هستی آنان نظر دارد و زمینه معرفت و عرفان کاملتر انسان را فراهم می‌سازد، زیارت جامعه کبیره است که امام علی النقی (ع) آن را به شاگرد خویش ۲ آموخته است که در فصاحت و بلاغت احسن و اکمل زیارات است. این منشور بلند هر چند که در لباس شرح فضایل و کمالات انسانهای کامل و خلفای برجسته الهی بیان شده است، لیکن معارف عمیق توحیدی آن اساس شرک را بر می‌کند و وجود انسان را از حقیقت و نور ولایت و معرفت سیراب می‌کند. امام هادی (ع) در این زیارت ائمه اطهار (ع) را با جلوه‌های گوناگون معرفی کرده تا زائر از دریچه‌های مختلف، ایشان را الگو و اسوه خویش قرار دهد و بر تعالی خود همت گمارد. زیارت جامعه در مقام امامت جایی خالی نمی‌گذارد تا دیگران آن را پر کنند. ابتدای زیارت با بهترین تحیت و بزرگداشت، سلام، آغاز می‌شود و در ادامه بالاترین معارف اعتقادی انبیا و ائمه (ع) را که هر کدام در عین سادگی نیاز به تشریح و تبیین دارد، بر می‌شمارد؛ باشد که به تأسی از این ذوات مقدسه وجودمان لبریز از ایمان شود: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة و موضع الرسالة و مختلف الملائكة و مهبط الوحي و معدن الرحمة و خزان العلم و منتهی الحلم و أصول الكرم و قادة الأمم و اولیاء النعم و عناصر الأبرار و دعائم الأخیار و ساسة العباد و أركان البلاد و أبواب الإیمان و أمناء الرحمن و سلالة النبیین و صفوة المرسلین و عترة خیرة رب العالمین و رحممة الله و برکاته السلام علی أئمة الهدی و مصابیح الدجی و أعلام التقی و ذوی النهی و اولی الحجی و كهف الوری و ورثة الأنبیاء و المثل الأعلى و الدعوة الحسنی و حجج الله علی أهل الدنيا و الآخرة و الأولى و رحممة الله و برکاته....

منبع

کتاب زندگانی پیشوای دهم، نویسنده عقیقی بخشایشی، تهیه و تنظیم: فرشته خدایی فر

اولاد حضرت امام علی نقی علیه السلام

اولاد آن حضرت از ذکور و اناث پنج تن به شمار رفته: ابو محمد الحسن الامام علیه السلام و حسین و محمد و جعفر و علی؛ اما حال حضرت امام حسن علیه السلام بعد از این مذکور خواهد شد ان شاء الله تعالی. و اما حسین پس من بر حال او مطلع نشدم مگر آنچه را که در (مفاتیح) نوشته‌ام (۸۶) و آن آنست که حسین سیدی جلیل القدر و عظیم الشأن بوده زیرا که من از بعضی روایات استفاده کرده‌ام که از مولای ما حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و برادرش حسین بن علی علیه السلام تعبیر به سبطین می کردند و تشبیه می کردند این دو برادر را به دو جدشان دو سبط پیغمبر رحمت امام حسن و امام حسین علیهما السلام. و در روایت ابوالطیب است که صدای حضرت حجه بن الحسن علیه السلام شبیه بود به صدای حسین، و در (شجره الاوصیاء) (۸۷) است که حسین فرزند حضرت امام علی نقی علیه السلام از زهاد و عباد بود و به امامت برادر خود اعتراف داشت. بالجمله: معروف است که قبر حسین در نزدیک قبر والد ماجد و برادر بزرگوارش در سامره در همان قبه سامیه است و اما سید محمّد (۸۸) مکنی به ابوجعفر پس او به جلالت قدر و نبالت شأن معروف است و بس است در شأن او که قابلیت و صلاحیت امامت را داشت، و فرزند بزرگ حضرت امام علی نقی علیه السلام بود و شیعه گمان می کردند که او بعد از پدر بزرگوارش امام خواهد بود و پیش از پدر از دنیا رفت، بعد از وفات او حضرت هادی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمود: (یا بُنّی! اَحَدِثْ لَهِ شُکْرًا فَقَدْ اَحَدَثَ فِیکَ اَمْرًا). (۸۹) ای پسر جان من! تازه کن شکر خدا را پس به تحقیق که حق تعالی تازه فرمود در حق توامری را، یعنی ظهور امر امامت آن حضرت. و احادیث بدائیه در حال ابوجعفر بسیار نقل شده و جمله‌ای از آنها را شیخ مفید و طوسی و طبرسی ایراد فرموده‌اند و شیخ طوسی و طبرسی روایت کرده‌اند که جماعتی از بنی هاشم گفتند که ما در روز وفات سید محمد به خانه حضرت امام علی نقی علیه السلام رفتیم دیدم که از برای امام علی نقی علیه السلام در صحن خانه بساطی گسترده‌اند و مردم دور آن حضرت نشسته‌اند و ما تخمین زدیم عدد آن جماعت را که دور آن جناب بودند از آل ابی طالب و بنی عباس و قریش به صد و پنجاه نفر می‌رسید به غیر از موالی و مردمان دیگر، پس ناگهان امام حسن علیه السلام وارد شد در حالی که گریبان خود را در مرگ برادر چاک زده بود و آمد در طرف راست پدر ایستاد و ما آن حضرت را نمی‌شناختیم، پس بعد از ساعتی امام علی نقی علیه السلام روبه جانب او کرد و فرمود: (یا بُنّی! اَحَدِثْ لَهِ شُکْرًا فَقَدْ اَحَدَثَ فِیکَ اَمْرًا). پس امام حسن علیه السلام بگریست و استرجاع گفت و فرمود: (اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِینَ اِیَّاهُ نَشْکُرُ نِعْمَهُ عَلَیْنَا وَ اَنَا لِلّٰهِ وَ اَنَا لِیَّهِ راجِعُونَ). پس ما پرسیدیم که او کیست؟ گفتند: حسن فرزند امام علی نقی علیه السلام است و در آن وقت به نظر ما بیست سال از عمر شریفش گذشته بود. ما از آن روز او را شناختیم و از کلام پدر بزرگوارش با او دانستیم که او امام و قائم مقام پدر بزرگوارش است. (۹۰) و شیخ طوسی روایت کرده از شاهویه بن عبدالله جلابی گفت: روایت شده بودم از حضرت امام علی نقی علیه السلام در حق ابی جعفر پسرش روایاتی که دلالت می‌کرد بر امامت او پس چون ابوجعفر وفات کرد قلق و اضطراب نمودم از فوت او و باقی ماندم در تحریر و ترسیدم که در این باب کاغذی به آن حضرت بنویسم پس نوشتم کاغذی به آن جناب و خواهش کردم از آن حضرت که دعا کند برای فرج و گشایش من در اسبابی که برای من روی داده بود از قبل سلطان در باب غلامانم. پس جواب کاغذ آمد از آن حضرت متضمن آنکه دعا کرده برای من ورد خواهد شد غلامان من بر من، و در آخر کتاب مرقوم فرموده بود که خواستی سؤال کنی از جانشین من بعد از ابوجعفر و اضطراب پیدا کردی برای این کار، مغموم باش. (و ما کانَ اللّٰهُ لِیُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ اِذْ هَدٰیهُمْ حَتّٰی یُبَیِّنَ لَهُمْ مَا یَتَّقُونَ). (۹۱) امام شما بعد از من ابو محمد پسر من است و نزد او است آنچه محتاج الیه شما است مقدم می‌دارد خدا آنچه را که بخواهد و مؤخر می‌دارد آنچه را که بخواهد. (ما نَسَخَ مِنْ آیَّهِ اَوْ نُنسِهَا نَأْتِ بِخَیْرِ مِنْهَا اَوْ مِثْلِهَا) (۹۲) قَدْ کَتَبْتُ بِمَا فِیْهِ بَیَّانٌ وَ اِقْنَاعٌ لِیَدِی عَقْلِ یَقْضَانِ). (۹۳) و شیخ ما در کتاب (نجم ثاقب) فرموده: و مزار سید محمد مذکور در هشت فرسنگی سامره نزدیک (قریه بلد) است و از اجلاء سادات و صاحب کرامات متواتره است حتی نزد اهل سنت و اعراب بادیه که به غایت از او احترام می‌کنند و از جنابش می‌ترسند و هرگز قسم دروغ به او نمی‌خورند و پیوسته از اطراف برای او

نذر می‌برند بلکه فصل غالب دعاوی در سامره و اطراف آن به قسم با او است و مکرر دیدیم که چون بنای یاد کردن قسم شد، منکر مال را به صاحبانش رساند و از خوردن قسم دروغ صدمه دیدند. در این ایام توقف سامره چند کرامت باهره از او دیده شد، و بعضی از علما بنای جمع آنها و نوشتن و رساله در فضل او دارد، وَقَفَهُ اللَّهُ تَعَالَى اَنْتَهَى. (۹۴) و سید ضامن در (تحفه) فرموده که از اولاد سید محمّد است شمس الدّین محمّد بن علی بن محمّد بن حسین بن محمّد بن علی بن الامام الهادی علیه السلام که مشهور است به میر سلطان البخاری برای آنکه ولادتش و نشو و نمایش در بخارا شده و اولاد او را (بخاریون) گویند، و این شمس الدّین سیدی بوده باورع عابد صالح زاهد در دنیا، مصاحبت کرده با علمای بزرگ و اقتباس کرده از فضایل ایشان و در صدر مجلس ایشان نشسته پس از بخارا توجه فرمود به بلاد روم و متوطن شد در شهر بروساء و نقل شده از او کرامات بسیار و وفات کرد در همان شهر سنه هشتصد و سی و دو یا سنه هشتصد و سی و سه و قبرش در آنجا مشهور است و مزار است که مردم به زیارتش می‌روند و ندور برای اومی‌برند. و سید حسن براقی گفته که عقب امامزاده سید محمّد از همین شمس الدّین است و از برای او سلاله‌ای است که منتشرند در اطراف و از اولاد او است علاء الدّین ابراهیم و پسرش علی و پسرش یوسف و پسرش حمزه و پسرش سید محمّد بَعاَج، اَنْتَهَى. (۹۵) و اما جعفر پس مثلش مثل فرزند حضرت نوح پیغمبر علیه السلام است و ملقب به کذاب است و ادعا کرد امامت را به غیر حق و گمراه کرد مردم را و فروخت زن حره آزاد از آل جعفر را و اخبار بسیار در مذمت او وارد شده لکن نقلش را در اینجا مهم نمی‌دانم و او را ابوکرین می‌گویند به جهت آنکه گفته‌اند صد و بیست ولد داشته. فی (المجدی) قَبْرُهُ فِي دَارِ اَبِيهِ، بِسَامِرَاءَ مَاتَ وَ لَهُ خَمْسَ وَاَرْبَعُونَ سَنَةً ۲۷۱ اِخْدِي وَاَسْبَعِينَ وَاَمَاتَيْنِ. (۹۶) و یکی از اولاد اوست ابوالرضا محسن بن جعفر که در ایام خلافت مقتدر بالله در سنه سیصد در اعمال دمشق خروج کرد، او را بکشتند و سرش را به بغداد بردند و بر جسر به دار کشیدند. و نیز از اولاد او است عیسی بن جعفر معروف به ابن الرضا که عالم فاضل کامل بوده از اوسماع حدیث کرده شیخ اجل ابو محمد هارون بن موسی تلعبیری در سنه سیصد و بیست و پنج و از او اجازه گرفته. و از (تاریخ قم) نقل شده که بریهه دختر جعفر بن امام علی نقی علیه السلام زوجه محمّد بن موسی مبرقع بوده و با شوهر خود به قم آمدند و بعد از وفات شوهرش محمّد، او وفات یافت و در مشهد شوهرش در جنب او مدفون شد و قبر ایشان در بقعه مشهوره به چهل دختران (۹۷) است و بعد از آنکه بریهه وفات یافت برادران او ابراهیم و یحیی صوفی پسران جعفر آمدند به قم از برای آنکه ارث خواهر خود را برگیرند بعد از آنکه ترکه او را برداشتند ابراهیم از قم برفت اما یحیی صوفی به قم اقامت کرد و در میدان زکریا بن آدم نزدیک مشهد حمزه بن موسی بن جعفر علیه السلام ساکن شد و در قم شهر بانویه دختر امین الدّین ابوالقاسم بن مرزبان بن مقاتل را به نکاح شرعی در حباله خود در آورد و از او ابو جعفر و فخر العراق و ستیه در وجود آمد و از ایشان فرزندان بسیاری به وجود آمدند و معروف به صوفیه بودند. و در کتاب مجدی ع است که از اولاد جعفر کذاب است ابوالفتح احمد بن محمّد بن محسن بن یحیی بن جعفر مذکور و او در (آمد) وفات کرد پدرش ابو عبدالله محمّد صاحب جلالت بوده و نقابت داشت در (مقابر قریش) و برادرش ابوالقاسم علی فاضل و ادیب و حافظ قرآن بود، تغرب الی مصر و یرمی بالنصب. (۹۸) منبع: منتهی الامال پاورقی ها ۸۶- (مفاتیح الجنان) باب سوم، فصل دوم. ۸۷- (شجره الاوصیاء) تألیف سید احمد اردکانی یزدی است. ۸۸- قال فی (المجدی) ع (عند ذکر ابی محمّد العسکری علیه السلام و اخوه محمّد ابو جعفر علیه السلام اراد النهضه الی الحجاز فسافر فی حیاة اخیه حتی بلغ بلدا و هی قریه فوق الموصل بسبعه فراسخ فمات بالسواد فقیره هناک علیه مشهد و قد زرتّه اَنْتَهَى. ((المجدی) ص ۱۳۰)، (شیخ عباس قمی رحمه الله). ۸۹- (بحار الانوار) ۵۰/۲۴۵. ۹۰- (إعلام الوری) طبرسی ۲/۱۳۵. ۹۱- سوره توبه (۹)، آیه ۱۱۵. ۹۲- سوره بقره (۲)، آیه ۱۰۶. ۹۳- (الغیبه) شیخ طوسی ص ۱۲۱. ۹۴- (نجم الثاقب) ص ۲۱۶. ۹۵- (تحفه الازهار) ۳/۴۶۱. ۹۶- (المجدی) ص ۱۳۴. ۹۷- چهل اختران. ۹۸- (المجدی) ص ۱۳۵.

"بهرتر از نیکی، نیکوکار است، و زیباتر از زیبایی، گوینده آن است و برتر از علم، حامل آن و بدتر از بدی، عامل آن است وحشتناک تر از وحشت، آورنده آن است". از سخنان گهربار امام هادی علیه السلام امامان و پیشوایان معصوم (ع) انسانهای کامل و برگزیده‌ای هستند که به عنوان الگوهای رفتاری و مشعل‌های فروزان هدایت جامعه بشری از سوی خدا تعیین شده‌اند. گفتار و رفتار و خوی و منش آنان ترسیم حیات طیبه انسانی و وجودشان تبلور تمامی ارزشهای الهی است. بدون شک، ارتباط با چنین چهره‌هایی و پیروی از دستورها و رفتارشان، تنها راه دستیابی به کمال انسانی و سعادت هر دو جهان است. پیشوای دهم (ع) یکی از پیشتازان دانش و تقوا و کمال است که وجودش مظهر فضائل اخلاقی و کمالات نفسانی و الگوی حق جویان و ستم ستیزان است. امام ابوالحسن علی النقی هادی علیه السلام ملقب به امام "هادی"، دهمین پیشوای شیعیان در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری در اطراف مدینه در محلی به نام "صریا" متولد گشت. آن حضرت و فرزند گرامی ایشان امام حسن علیهما السلام به عسکرین شهرت یافتند، زیرا خلفای بنی عباس آنها را از سال ۲۳۳ به سامرا (عسکر) برده و تا آخر عمر پر برکتشان در آنجا، آنها را تحت نظر قرار دادند. امام هادی علیه السلام به لقبهای دیگری مانند: نقی، عالم، فقیه، امین و طیب شهرت داشت و کینه مبارک ایشان ابوالحسن است. از آنجا که کینه امام موسی کاظم و امام رضا علیهما السلام نیز ابوالحسن بود، لذا برای اجتناب از اشتباه، ابوالحسن اول به امام کاظم علیه السلام، ابوالحسن ثانی به امام رضا علیه السلام و ابوالحسن ثالث به حضرت هادی علیه السلام اختصاص یافته است. پدر بزرگوارش امام جواد (ع) و مادرش بانوی گرامی سمانه است که بانویی با فضیلت و با تقوا بود. امام هادی (ع) در سن ۶ یا ۸ سالگی یعنی در سال ۲۲۰ هجری، پس از شهادت امام جواد (ع) به امامت رسید. مدت ۳۳ ساله امامت امام هادی (ع) با خلفای معصوم، واثق، توکل، منتصر، مستعن و معتز معاصر بود. عظمت شخصیت امام هادی (ع) به قدری زیاد است که دوست و دشمن را به اعتراف واداشته است. قسمتی از این اعترافات مبنی بر شخصیت آن امام به لحاظ اخلاقی و بخشی دیگر ناشی از ابعاد علمی آن حضرت و شمه‌ای، نتیجه کراماتی است که از آن بزرگوار صادر شده است. ابن صباغ مالکی در کتابی موسوم به فصول المهمه خطوط واضحی از سیمای تابناک فضایل و ویژگی‌های اخلاقی امام هادی (ع) قهرمان شکست ناپذیر عصر متوکل عباسی را ترسیم می‌کند! «فضل و دانش امام دهم شیعیان بر اوج قلل بلند پایه عالم بشریت نقش بسته بود و رشته‌های مشعشع آن بر اختران آسمان سر می‌سایید. نیکی‌ها و اخلاق پسندیده او را نمی‌توان در شمار عدد ذکر نمود. اما می‌شود به افتخار آمیزترین آنها که موجب حیرت است بسنده کرد. او جمیع صفات نیک و مفاخر معنوی را یک جا در وجود داشت. ابعاد وسیع و منبع فیاض حکمت و دانش او بر لوح سرشتش ثبت شده و بدین سبب او از ناشایسته‌ها و آرایش‌ها به دور و برکنار است.» امام هادی (ع) دارای نفس زکیه و عزمی راسخ و همتی عالی بود که هرگز احدی از مردم را نمی‌توان در مقایسه با او همتا و همسان دانست. ابن شهر آشوب از رجال حدیث نقل می‌کند که او نیک‌ترین و پاک‌ترین روش را در میان جامعه دارا بود، راستگوترین افراد جامعه محسوب می‌شد، به هنگام سکوت، شکوه هیبت و تشعشع وقار، چهره او را دربرمی‌گرفت و چون لب به سخن می‌گشود، گزیده و نغز می‌گفت به طوری که شعاع کلامش روح آدمیان را سحر می‌کرد. در وجود مقدس امام هادی (ع) ویژگی‌های اخلاقی پسندیده می‌درخشید. امامت، کمال و دانش و فضیلت و سرشت و اخلاق نیک از فرازهای اخلاقی این امام همام است. خداوند به قدرت بی‌متناها و دانش وسیع خود، گنجینه‌هایی از دانش خود را بر خاندان رسالت افزوده و موهبت فرموده و ایشان را به زیور دانش آراسته است، این گنجینه‌ها، مجموعه اسرار علوم و معارف است که خداوند آن را در اختیار امامان شیعه که راهبران حقیقی بشر هستند، قرار داده است. مرقد مطهر پیشوای دهم - عراق / سامراء امام هادی (ع) که در زمره امامان شیعه و از خاندان رسالت است، نیز از ویژگی‌های دانشی گسترده و جامع برخوردار است، طوری که سمبل‌های دانش و فرهنگ وی، عقول را حیران و اندیشه‌ها را به اعجاب واداشته است. امام دهم همچون پدران و اجداد بزرگوار خود در علم و دانش سرآمد روزگار بود. درخشش او در مدت حیاتش احترامی شگفت در قلوب همگان ایجاد کرده بود. نامه آن حضرت در رد پیروان معتقد به تفویض و جبریون و اثبات عدل و حد

مابین جبر و تفویض، از فرازهای شگفت آور دوره امامت، امام هادی محسوب می‌شود و بسیار مورد تعمق و توجه می‌باشد. امام هادی (ع) در این نامه، نظریه پیروان هر دو عقیده را با منطقی ترین اصول مردود اعلام کرده و اسراری از علوم و حقایق آن را پاسخ فرموده است. با توجه به اینکه خداوند دارای عدل و انصاف و حکمت بالغه است، پس اوست که می‌تواند هر کس را بخواهد از میان بندگان خود برای ارسال پیامش و تبلیغ رسالتش و اتمام حجت بر بنده هایش برگزیند. گوشه‌ای دیگر از دریای بیکران دانش امام هادی (ع) در تاریخ خطیب بغدادی تجلی دارد. او به شهادت خود دانش امام را متذکر شده و در مقام اثبات آن می‌گوید: روزی یحیی بن اکثم در مجلس واثق خلیفه عباسی که جمعی از علماء و فقها حضور داشتند، سؤال کرد که چه کسی سر حضرت آدم (ع) را هنگامی که حج به جا آورد، تراشید؟ تمام حضار در پاسخ آن عاجز ماندند، واثق گفت: هم اکنون من کسی که جواب این سؤال را بدهد حاضر می‌کنم، سپس شخصی را بدنبال حضرت هادی (ع) فرستاد و وی را به دربار خلیفه دعوت کرد. امام نیز دعوت را پذیرفت و برای اظهار و بیان حقیقت به دربار واثق رفت. خلیفه پرسید: ای ابوالحسن به ما بگو چه کسی سر حضرت آدم را هنگام حج تراشید؟ امام فرمود: ای واثق ترا به خدا سوگند می‌دهم که ما را از بیان و جواب آن معاف کنی، خلیفه گفت: ترا سوگند می‌دهم که جواب را بفرمایی! امام فرمود: اکنون که قبول نمی‌کنی، پس می‌گویم. پدرم مرا از جدم خبر داد و جدم از جدش که رسول خدا باشد، اطلاع داد که فرمود: برای تراشیدن سر آدم جبرئیل مأمور شد یاقوتی از بهشت آورد و به سر آدم کشید تا موهای سرش بریزد. در مورد جاذبه اجتماعی و نفوذ سیاسی امام هادی (ع) فقط می‌توان همین را گفت که یکی از تجلیات و تشعشعات پرشکوه خداوند و تابش منبع فیاض نور حق در وجود امام هادی (ع) متجلی و منعکس شده و از وجود حضرت نیز مانند آینه‌ای که انوار گوناگون را در خود انعکاس می‌دهد، ساطع بوده است. کسی را در عصر پیشوای دهم، توان نگاهی ممتد و حتی لحظه‌ای کوتاه به چهره او نبود. به محض نظر به رخسار پرفروغش آثار ضعف و سستی و ترس بر قلب‌ها سایه می‌افکند. در کتاب‌های تاریخی آمده است که حضور امام در هر مجلسی مورد تجلیل و احترام عمیق بود و خواسته و ناخواسته اطرافیان را تحت تأثیر و نفوذ قرار می‌داد و همشینیان وی همواره آرزوی مجالست و مراودت او را در سر داشتند. با آنکه متوکل بارها در صدد بود تا به بهانه قیام مسلحانه امام دهم را از میان بردارد، ولی هیچ گاه به این بهانه دست نیافت. با این حال، نتوانست حیات شریف آن حضرت را که مانع خودکامگی‌های او به عنوان محور تفکر اسلامی بود و همچون مرکزی که شیعیان بر گرد آن پروانه وار می‌چرخیدند، تحمل کند، لذا ایشان را بنا به روایتی، در تاریخ سوم رجب سال ۲۴۵ هجری به شهادت رساند. امام دهم در حالی که هشت سال و پنج ماه از عمر شریفشان می‌گذشت، به مقام امامت نایل شدند و پس از سی و سه سال به شهادت رسیدند و در سامرا دفن شدند (صلوات الله و سلامه علیه و علی آبائه و آبائنا الطاهرين). از بیانات گهربار آن حضرت است که فرموده‌اند: «الحکمة لا تنجع فی الطبائع الفاسدة» حکمت در نهاد فاسد تأثیر نمی‌کند. در خاتمه باید متذکر شویم که امام هادی (ع) اصحاب فراوانی دارند که بسیاری از آنها فخر شیعه هستند و از جمله آنها حضرت عبدالعظیم حسنی است که در شهر ری مدفون است. او از اعظام روات است و حضرت هادی به او خیلی احترام می‌گذازدند. او کسی است که ایمان را خدمت حضرت هادی به این صورت عرضه داشت: «خدا یکی است و شبیه برای او فرض نمی‌شود، جسم نیست بلکه خالق جسم است. همه چیز را خلق نموده است و همه چیز به دست او است و او مالک آنها است. محمد صلی الله علیه و آله پیامبر است و او آخر پیامبران است که پیامبری بعد از او نخواهد آمد و دین او پایان همه ادیان است، امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب و صّی پیامبر است و بعد از امیرالمؤمنین، حسن و حسین و علی بن حسین و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن علی و علی بن محمد و حسن بن علی و بعد از او فرزندش که غایب می‌شود و روزی ظاهر می‌شود و جهان را انبوه از عدل می‌کند بعد از آنکه ظلم انبوه باشد. «عبدالعظیم گفت: «اقرار دارم و می‌گویم دوست شما دوست خدا و دشمن شما دشمن خدا است. اطاعت شما اطاعت خدا و مخالفت شما مخالفت خدا است. به معراج و سؤال در قبر و بهشت و جهنم و صراط و میزان اعتقاد دارم و همه آنها حق است و

می‌دانم که قیامت آمدنی است. و بر واجبات الهی که نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است اقرار دارم. «حضرت فرمودند:» ای ابوالقاسم این دین پسندیده است، خداوند را بر آن ثابت بدارد. «عبدالعظیم رحمه الله دین اعتقادی را عرضه داشت زیرا تنها اعتقاد نمی‌تواند موجب نجات باشد. دینی موجب نجات است که توأم با عمل باشد. از این جهت حضرت هادی (ع) ایمان را چنین فرموده‌اند. ابودعامه می‌گوید: به عیادت حضرت هادی رفتم آن بزرگوار فرمودند: چون به عیادت من آمدمی بر من حقی پیدا کرده‌ای، برای ادای حقت روایتی از پدرم که از پدرانش و از امیرالمؤمنین و او از رسول اکرم علیه السلام نقل کرده است می‌گویم: «قال رسول الله: الايمان ما وقّده القلوب و صدقته الاعمال» ایمان چیزی است که در دل جایگزین شده است و اعمال، گفتار و کردار آن را تصدیق می‌کند. از این جهت در قرآن شریف و روایات اهل بیت فراوان دیده می‌شود که از افرادی که مرد عمل نیستند سلب ایمان شده است.

نام‌های امام هادی (ع)

پیش از ذکر اسامی آن حضرت باید یادآور شویم که مقصود ما از «نام» اعم از اسامی، القاب و کنیه‌های آن حضرت است. در برابر هر عنوان، نام کسانی را که آن اسم را بر آن حضرت اطلاق کرده‌اند نیز آورده‌ایم. ۱. ابی الحسن علی بن محمد عسکری (ع)، (از شیخ مفید) [۱] ۲. ابوالحسن علی بن محمد صاحب العسکر (ع) (از شیخ طوسی) [۲] ۳. علی بن محمد الهادی (ع)، (از سید بن طاووس) [۳] ۴. علی بن محمد (ع)، (از فخر الدین طریحی) [۴] ۵. هادی (ع)، (از کفعمی) [۵] ۶. ابوالحسن علی العسکری (ع)، (از ابن صباغ مالکی از علمای سنی) [۶] ۷. علی بن محمد علی بن موسی، (... از شیخ صدوق) [۷] ۸. رجل علوی؛ مردی علوی، (از نجاشی به نقل از احمد بن یحیی اودی) [۸]. این تعبیر نشانه تقیه اودی و فضای سیاسی خفقان آلود عصر امام هادی است؛ به طوری که مردم از ترس نمی‌توانستند از آن حضرت اسم ببرند. ۹. علی بن محمد بن علی ... الامام المنتخب، ولی المؤمنین، (شیخ مفید) [۹] ۱۰. نقی بن تقی بن صابر بن وفی بن صادق بن سید بن سجّادین شهیدین بن حیدر، [...] ۱۰. (ابن شهر آشوب) ۱۱. ابی الحسن العسکری علی بن محمد بن ابی جعفر القانع بن علی الرضا بن موسی الامین (...، ابن خشّاب) [۱۱]. ابن خشّاب هم اسامی ائمه هدی را همراه القاب مقدسشان مطرح کرده است. ۱۲. الامام العاشر، الامام الهادی، علی بن محمد وارث الوصیین، (برسی) [۱۲] ۱۳. الامام علی الهادی ابن الامام محمد الجواد، (تستری) [۱۳] ۱۴. بطور، (در تورات) [۱۴] ۱۵. عسکری علت نام گذاری امام هادی و امام حسن، به عسکری این بوده که آن دو بزرگوار در محله‌ای به نام «عسکر» در سامرا تحت نظر بودند. [۱۵] ۱۶. ابوالحسن یا ابوالحسن ثالث، (طبرسی و دیگران) [۱۶]. به گفته «طریحی» کنیه ابوالحسن مشترک بین پنج امام است: علی بن ابی طالب، علی بن الحسین، موسی بن جعفر، علی بن موسی و علی بن محمد الهادی (ع). [۱۷] ۱۷. علی بن محمد ابوالحسن هاشمی معروف به ابوالحسن عسکری، (از خطیب بغدادی) [۱۸] ۱۸. ابوالحسن علی الهادی، (ابن خلکان) [۱۹] ۱۹. الطیب الهادی، (از علی بن مهزیار) [۲۰] ۲۰. الصادق ابوالحسن الثالث، (از یکی از راویان) [۲۱] ۲۱. هادی، عسکری، عالم، دلیل، موضح، راشد و سدید (حضینی). [۲۲] ۲۲. ابن الرضا (ع)، (مردم آن عصر) [۲۳] ۲۳. ولی المؤمنین، (مفید) [۲۴] ۲۴. الصادق علی بن محمد بن الرضا، (از شخصی به نام منصور) [۲۵] ۲۵. العبد الصالح علی بن محمد بن علی الرضا، (از یک راوی به نام ابن یاسین) [۲۶] ۲۶. الطیب، (از داود صرمی) [۲۷] ۲۷. صاحب العسکر، (یکی از اصحاب امام هادی) [۲۸] ۲۸. الفقیه العسکری، (از حسن بن راشد) [۲۹] ۲۹. مرتضی، رشید، شهید، نجیب، متقی، متوکل و خالص و وفی، (طبری) [۳۰] ۳۰. امین، (طبرسی) [۳۱] ۳۱. نقی، مؤتمن و متوکل، (ابن شهر آشوب) [۳۲] ۳۲. علی بن محمد المفتی، (اربلی) [۳۳] ۳۳. ناصح و فتّاح، (اربلی) [۳۴] ۳۴. اربلی می‌گوید: مشهورترین لقب آن بزرگوار متوکل بود، اما ایشان از اصحاب خود خواسته بود از ذکر این نام خودداری کنند؛ زیرا متوکل عباسی هم این نام را داشت. [۳۵] ۳۵. الامین المؤمن هادی المسترشدین، (امام باقر (ع)) [۳۶] ۳۶. السراج المنیر و الرکن الوثیق، (امام سجّاد (ع)) [۳۷] ۳۷. علی بن محمد

المنتجب، (ناحیه مقدسه) [۳۸] [۳۷]. ماضی، رجل و صادق، (طریحی). [۳۹] [۳۸]. زکی، (علی علوی عمری) [۴۰] [۳۹]. در دعای حضرت قائم (عج) معروف به دعای عبرات آمده است: «اللهم انی ... اتقرب الیک.. بالامام منحه الجبار و والد الائمه الاطهار علی بن محمد المولود بالعسکر». [۴۱] [۴۰]. در جایی دیگر از حضرت ولی عصر (عج) درباره جد گرامی اش آمده است ...: «وصل علی بن محمد امام المؤمنین و وارث المرسلین و حجه رب العالمین». [۴۲] [۴۱]. حضرت رسول اعظم (ص) فرمودند: ای علی، من نذیر امت هستم و تو هادی آنها ... و علی بن محمد [الهادی] [سابر] آزمایش کننده [و علم امت است] [۴۳] [۴۲]. همان، ص ۲۳. المكتفی بالله، الولی لله، طاهر النجیب، صادق اللهجه. [۴۴] پی نوشت [۱]. موسوعه الامام الهادی، ج ۱، ص ۲۲. [۲]. همان، ص ۲۳. [۳]. همان، ص ۲۴. [۴]. همان. [۵]. همان. [۶]. همان، ص ۲۵. [۷]. همان، ص ۲۷. [۸]. همان. [۹]. همان، ص ۲۸. [۱۰]. همان. [۱۱]. همان، ص ۲۸ و ۲۹. [۱۲]. همان، ص ۲۹. [۱۳]. همان. [۱۴]. همان، ص ۳۰. [۱۵]. همان، ص ۳۱. [۱۶]. همان، ص ۳۳. [۱۷]. همان. [۱۸]. همان، ص ۳۳. [۱۹]. همان، ص ۳۴. [۲۰]. همان. [۲۱]. همان، ص ۳۵. [۲۲]. همان. [۲۳]. همان. [۲۴]. همان، ص ۳۶. [۲۵]. همان. [۲۶]. همان. [۲۷]. همان. [۲۸]. همان. [۲۹]. همان، ص ۳۷. [۳۰]. همان. [۳۱]. همان. [۳۲]. همان، ص ۳۸. [۳۳]. همان، ص ۳۹. [۳۴]. همان. [۳۵]. همان، ص ۳۹. [۳۶]. همان، ص ۴۰. [۳۷]. همان. [۳۸]. همان، ص ۴۱. [۳۹]. همان. [۴۰]. همان. [۴۱]. همان، ص ۱۶۲. [۴۲]. همان. [۴۳]. همان، ص ۱۶۹. [۴۴]. همان، ص ۱۵۰ و ۱۵۱.

فضائل

فضایل و مناقب و مکارم اخلاق

آب گرم و آماده وضو

اول شیخ طوسی از (کافور خادم) روایت کرده که گفت: حضرت امام علی نقی علیه السلام فرمود به من که فلان سطل را در فلان محل بگذار که من وضو بگیرم از آن برای نماز و فرستاد مرا پی حاجتی و فرمود چون برگشتی سطل را بگذار که مهیا باشد برای وقتی که من خواستم آماده نماز شوم. پس آن حضرت بر قفا خفت تا خواب کند و من فراموش کردم که فرمایش حضرت را به عمل آورم و آن شب، شب سردی بود، پس یک وقت ملتفت شدم که آن حضرت برخاسته برای نماز و یادم آمد که من سطل آب را نگذاشتم در آن محل که فرموده بود. پس از جای خود دور شدم از ترس ملامت آن حضرت و متألم بودم از جهت آنکه آن حضرت به تعب و مشقت خواهد افتاد برای تحصیل آن سطل آب، ناگاه مرا ندا کرد نداء غضبناک، من گفتم: انا لله چه عذر آورم؟ بگویم فراموش کردم چنین کاری را و چاره‌ای ندیدم از اجابت آن حضرت، پس رفتم به خدمتش به حال رعب و ترس، فرمود: وای بر تو آیا ندانستی رسم و عادت مرا که من تطهیر نمی‌کنم مگر به آب سرد، برای من آب گرم نمودی و در سطل کردی. گفتم: به خدا سوگند که من نه سطل را در آنجا گذاشتم و نه آب در آن کردم، فرمود: اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ به خدا قسم که ما ترک نخواهیم کرد رخصت خدا را وارد نخواهیم کرد عطای او را، حمد خداوندی را که قرار داد ما را از اهل طاعتش و توفیق داد ما را به اعانت نمودن از برای عبادتش، همانا پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که خداوند غضب می‌کن بر کسی که قبول نکند رخصتش را. (۵)

احترام مخالفان به امام هادی علیه السلام

دوم و نیز شیخ روایت کرده به متوکل گفتند: هیچ کس چنان نمی‌کند که تو با خود می‌کنی در باب علی بن محمد تقی؛ زیرا که هر وقت [به] منزل تو وارد می‌شود هر کس که در سرای است او را خدمت می‌کند به حدی که نمی‌گذارند که پرده بلند کند و در را باز کند و چون مردم این را بدانند می‌گویند اگر خلیفه نمی‌دانست استحقاق او را از برای این امر این نحو رفتار با او نمی‌نمود بگذار

اورا وقتی که داخل خانه می‌شود خودش پرده را بلند کند و برود همچنان که سایرین می‌روند و به او برسد همان تعبی که به سایرین می‌رسد. متوکل فرمان داد که کسی خدمت نکند علی نقی علیه السلام را و از جلو او پرده را بلند نکند و متوکل بسیار اهتمام داشت که از خبرها و مطالبی که در منزلش واقع شده مطلع شود لاجرم کسی را گماشته بود که خبرها را برای او می‌نوشت پس نوشت آن مرد به متوکل که علی بن محمد علیه السلام چون داخل خانه شد کسی پرده را از جلو بلند نکرد لکن بادی وزید به حدی که پرده را بلند کرد و آن حضرت بدون زحمت داخل شد. متوکل گفت مواظب باشند وقت بیرون رفتنش را. دیگر باره آن گماشته متوکل نوشت که بادی بر خلاف باد اولی وزید و پرده را بلند کرد که آن حضرت بدون تعب بیرون رفت. متوکل دید که در این کار فضیلت حضرت ظاهر می‌شود فرمان داد که به دستور سابق رفتار کنید و پرده از پیش او بلند کنید. (۶)

احترام بی اختیار

سوم امین الدین طبرسی از محمد بن حسن اشتر علوی روایت کرده که گفت: من و پدرم بر در خانه متوکل بودیم و من در آن وقت کودک بودم و جماعتی از طالبین و عباسیین و آل جعفر حضور داشتند و ما واقف بودیم که حضرت ابوالحسن علی هادی علیه السلام وارد شد تمامی مردم برای او پیاده شدند تا آنکه حضرت داخل خانه شد. پس بعضی از آن جماعت به بعضی دیگر گفتند که ما چرا پیاده شدیم برای این پسر نه او از ما شرافتش بیشتر است و نه سنش زیاده است، به خدا سوگند که برای او پیاده نخواهیم شد. ابوهاشم جعفری گفت: به خدا که وقتی او را ببینید برای او پیاده خواهید شد در حالی که خوار باشید. پس زمانی نگذشت که آن حضرت تشریف آوردند چون نظر ایشان بر آن حضرت افتاد تمامی برای او پیاده شدند ابوهاشم به ایشان فرمودند: آیا شما نگفتید که ما پیاده نمی‌شویم برای او چگونه شد پیاده شدید؟! گفتند: به خدا سوگند که نتوانستیم خودداری کنیم تا بی اختیار پیاده شدیم. (۷)

سلمانی حضرت آدم علیه السلام در حج

چهارم شیخ یوسف بن حاتم شامی در (درّ النظیم) و سیوطی در (درّ المثنور) از (تاریخ خطیب) نقل کرده از محمد بن یحیی که گفت: روزی یحیی بن اکثم در مجلس واثق بالله خلیفه عباسی سؤال کرد در وقتی که فقها حاضر بودند که کی تراشید سر آدم علیه السلام را هنگامی که حج کرد؟ تمامی مردم از جواب عاجز ماندند. واثق گفت که من حاضر می‌کنم کسی را که جواب این سؤال را بگوید، پس فرستاد به سوی حضرت هادی علیه السلام و آن جناب را حاضر کرد، پس پرسید که یا ابوالحسن خبر بده ما را که کی تراشید سر آدم علیه السلام را وقتی که حج می‌گذاشت؟ فرمود: سؤال می‌کنم از تو یا امیرالمؤمنین علیه السلام که مرا از این سؤال عفو نمایی، گفت: قسم می‌دهم تو را که جواب بگویی. فرمود: الحال که قبول نمی‌کنی، پس به درستی که پدرم خبر داد از جدم از پدرش از جدش که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود که برای تراشیدن سر آدم علیه السلام جبرئیل مأمور شد یا قوتی از بهشت آورد و به سر مالید موهای سرش ریخت و به هر جا که روشنی آن یا قوت رسید آنجا حرم گردید. (۸)

تدبیر برای رفع مشکل مؤمن

پنجم شیخ اربلی روایت کرده که حضرت هادی علیه السلام روزی از سرّ من رأی به قریه‌ای بیرون رفت برای مهمی که روی داده بود برای آن حضرت، پس مردی از عربها به طلب آن حضرت به سرّ من رأی آمد. گفتند: با وی که حضرت به فلان قریه رفته آن عرب به قصد آن حضرت به آن قریه رفت. چون به خدمت آن جناب رسید حضرت از او پرسید: چه حاجت داری؟ گفت: من مردی می‌باشم از عربهای کوفه از متمسکین به ولای جدم حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام و عارض شده مرا دینی سنگین که

سنگین کرده مرا حمل آن و ندیدم کسی را که قضا کند آن را جز تو، حضرت فرمود: خوش باش و شاد باش. پس آن مرد را فرود آورد. پس چون صبح گردید حضرت به آن مرد فرمود که من حاجتی به تو دارم و تو را به خدا که خلاف حاجت من ننمایی، اعرابی گفت: مخالفت نمی‌کنم. پس نوشت آن حضرت ورقی به خط خود و اعتراف کرد در آن که بر آن حضرت است که به اعرابی دهد مالی را و تعیین کرده بود آن را در آن ورقه و اندازه آن به قدری بود که زیادتر بود از دینی که او داشت و فرمود که بگیر این خط را پس در وقتی که رسیدیم به سرّ من رأی بیا نزد من در وقتی که نزد من جماعتی از مردم باشند و مطالبه کن این وجه را از من و درشتی کن بر من در مطالبه و تو را به خدا که خلاف این نکنی. آن عرب گفت: چنین کنم و گرفت خط را پس وقتی که حضرت به سرّ من رأی رسید و حاضر شدند نزد آن حضرت جماعت بسیاری از اصحاب خلیفه و غیر ایشان، آن مرد آمد و آن خط را بیرون آورد و مطالبه کرد و به همان نحو که حضرت او را وصیت فرموده بود رفتار کرد. حضرت به نرمی و ملایمت با تکلم کرد و عذر خواهی نمود و وعده داد که وفا خواهم کرد و تو را خوشدل خواهم ساخت. این خبر به متوکل رسید امر کرد که سی هزار درهم به سوی آن حضرت حمل کنند چون آن پولها به آن حضرت رسید گذاشت تا آن مرد آمد، فرمود: این مالها را بگیر و دین خود را ادا کن و مابقی آن را خرج اهل و عیال خود کن و ما را معذور دار. اعرابی گفت: یا بن رسول الله! به خدا سوگند که آرزوی من در کمتر از ثلث این مال بود و لکن) اللَّهُ أَغْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ) و گرفت آن مال را و رفت. (۹)

ایشان شگفت انگیز حضرت خضر علیه السلام

مؤلف گوید: این منقبت از آن حضرت شبیه است به آنچه که از جناب خضر علیه السلام روایت شده و آن روایت چنین است که دیلمی در (اعلام الدین) نقل کرده از ابی امامه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم فرمود به اصحاب خود آیا خبر ندهم شما را از خضر؟ گفتند: آری یا رسول الله. فرمود: وقتی راه می‌رفت در بازاری از بازارهای بنی اسرائیل ناگاه چشم مسکینی به او افتاد پس گفت: تصدق کن بر من خداوند برکت دهد در تو، خضر گفت: ایمان آوردم به خداوند هرچه خدای تقدیر فرمود می‌شود، در نزد من چیزی نیست که به تو دهم. مسکین گفت: قسم می‌دهم به وجه خدا که تصدق کنی بر من که من می‌بینم خیر را در رخساره تو و امید دارم خیر را در نزد تو، خضر گفت: ایمان آوردم به خداوند به درستی که سؤال کردی از من به وسیله امری بزرگ، نیست در نزد من چیزی که بدهم آن را به تو مگر اینکه بگیری من را و بفروشی. مسکین گفت: چگونه راست می‌آید این؟ خضر گفت: سخن حق می‌گویم به توبه درستی که سؤال کردی از من به امری بزرگ، سؤال کردی از من به وجه رب من پس بفروشی مرا. پس او را پیش انداخت به سمت بازار و به چهارصد درهم فروخت. پس مدتی در پیش مشتری ماند که او را به کاری وانمی‌داشت، پس خضر گفت: تو مرا خریدی به جهت خدمت کردن پس به کاری من را فرمان ده، گفت: من ناخوش دارم که تو را به زحمت اندازم زیرا که تو پیری و بزرگ. گفت به تعب نخواهی انداخت یعنی هرچه بگویی قادرم بر آن، گفت: پس بر خیز و این سنگها را نقل کن. و کمتر از شش نفر در یک روز نمی‌توانستند آنها را نقل کنند، پس برخاست در همان ساعت آن سنگها را نقل کرد. پس آن مرد گفت: (أَحْسِنْتَ وَأَجْمَلْتَ!) کار نیکو کردی و طاقت آوردی چیزی را که احدی طاقت نداشت. پس برای آن مرد سفری روی داد پس به خضر، گفت: گمان می‌کنم شخص امینی هستی، پس جانشین من باش برای من و نیکو جانشینی کن و من خوش ندارم که تو را به مشقت اندازم، گفت: به مشقت نمی‌اندازی، مرد گفت: قدری خشت بزن برای من تا برگردم پس آن مرد به سفر رفت و برگشت و خضر برای او بنای محکمی کرده بود. پس آن مرد به او گفت از تو سؤال می‌کنم به وجه خداوند که حسب تو چیست و کار تو چون است؟ خضر فرمود: سؤال کردی از من به امر عظیمی به وجه خداوند عزوجل و وجه خداوند مرا در بندگی انداخته اینک به تو خبر دهم، من آن خضرم که شنیده‌ای، مسکینی از من سؤال کرد چیزی نبود نزد من به او دهم پس سؤال کرد از من به وجه خداوند عزوجل، پس خود را در قید بندگی او در آوردم و مرا فروخت و به تو خبر دهم، هر کس که از او

سؤال کنند به وجه خداوند عزوجل پس رد کند سائل را و حال آنکه قادر است بر آن، می‌ایستد روز قیامت و نیست در روی او پوست و گوشت و خون جز استخوان که مضطرب است و حرکت می‌کند. مرد گفت: تو را به مشقت انداختم و نشناختم، فرمود که باکی نداشته باش نگاه داشتی من را و احسان کردی، گفت پدر و مادرم فدای تو حکم کن در اهل و مال من آنچه خداوند بر تو مکشوف نموده، یعنی در اینجا باش و هر چه خواهی بکن یا تو را مختار کنم هر جا که خواهی بروی، فرمود: مرا رها کن تا عبادت کنم خداوند را، چنین کرد. پس خضر فرمود: حمد مر خدایی را که مرا در بندگی انداخت آنگاه مرا نجات داد. (۱۰)

لشکر امام هادی علیه السلام

ششم قطب راوندی روایت کرده که متوکل یا واثق یا یکی دیگر از خلفاء امر کرد عسکر خود را که نود هزار بودند از اتراک که در سرّ من رأی بودند که هر کدام توبره اسب خود را از گل سرخ پر کنند و در میان بیابان وسیعی در موضعی روی هم بریزند، ایشان چنین کردند و به منزله کوه بزرگی شد و اسم آن را تل مخالی (۱۱) نهادند. آنگاه بالای آن رفت و حضرت امام علی نقی علیه السلام را نیز به آنجا طلبید و گفت: شما را اینجا خواستم تا مشاهده کنی لشکرهای مرا، و امر کرده بود لشکریان را که با زینت و اسلحه تمام حاضر باشند و غرضش آن بود که شوکت و اقتدار خود را بنماید تا مبادا آن حضرت یا یکی از اهل بیت او اراده خراج بر او نماید. حضرت فرمود: می‌خواهی من نیز لشکر خود را بر تو ظاهر کنم؟ گفت: بلی، پس حضرت دعا کرد و فرمود: نگاه کن! چون نظر کرد دید مابین آسمان و زمین از مشرق و مغرب پر است از ملائکه و تمام شاکی السلاح بودند! خلیفه چون دید او را غش عارض شد چون به هوش آمد حضرت فرمود: ما به دنیای شما کاری نداریم ما مشغول به امر آخرت می‌باشیم بر تو باکی نباشد از آنچه گمان کرده‌ای یعنی اگر گمانت آن است که ما بر تو خروج می‌خواهیم بکنیم از این خیال راحت باش ما این اراده را نداریم. (۱۲)

استحباب روزه چهار روز سال

هفتم شیخ طوسی و دیگران روایت کرده‌اند از اسحاق بن عبدالله علوی عریضی که گفت: اختلاف شد مابین پدرم و عموهام در میان چهار روزی که مستحب است روزه گرفتن آن در سال، پس سوار شدند و رفتند خدمت حضرت علی نقی علیه السلام و در آن هنگام آن حضرت در (صریا) مقیم بود پیش از آنکه به سرّ من رأی رود. پس از آنکه ایشان خدمت آن جناب رسیدند آن حضرت فرمود: آمده اید که از من سؤال کنید از ایامی که در سال روزه‌اش مستحب است؟ گفتند: بلی! ما نیامدیم مگر برای تعیین این مطلب. فرمود: آن چهار روز یکی هفدهم ربیع الاول است و آن روزی است که روزی خدا صلی الله علیه و آله وسلم در آن متولد شده، و دیگر روز بیست و هفتم رجب است و آن روزی است که مبعوث شده در آن روز رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم، و سوم روز بیست و پنجم ذی القعدة است و آن روزی است که در آن روز زمین پهن شده است، و چهارم روز هیجدهم ذی حجه است و آن روز غدیر است. (۱۳)

فضایل و خصلت‌های امام هادی علیه السلام

هشتم قطب راوندی گفته که در حضرت علی بن محمد هادی علیه السلام جمع شده بود خصال امامت و کامل شده بود در آن حضرت فضل و علم و خصال خیر و تمامی اخلاق آن حضرت خارق از عادت بود مانند اخلاق پدران بزرگوارش و شب که داخل می‌شد رومی کرد به قبله و مشغول به عبادت می‌گشت و ساعتی از عبادت باز نمی‌ایستاد و بر تن نازنینش جبه‌ای بود از پشم و سجاده‌اش بر حصیری بود. (۱۴) و اگر ما ذکر کنیم محاسن شمایل آن جناب را کتاب طولانی می‌شود. صاحب (جنات الخلود)

گفته که آن حضرت متوسط القامه بود و روی مبارکش سرخ و سفید و چشمهایش فراخ و ابروهایش گشاده و چهره‌اش دلگشا، هر که غمین بودی بر روی مبارکش نگرستی غمها زایل شدی، و محبوب القلوب و صاحب هیبت بودی و هر چند دشمن به وی برخوردی تملق نمودی و پیوسته لب مبارکش در تبسم و ذکر خدا بودی و در راه رفتن گامها را کوچک گذارده پیاده رفتن بر آن حضرت دشوار بود و اکثر در راه رفتن بدن مبارکش عرق کردی. (۱۵) ۵- (أمالی) شیخ طوسی ص ۲۹۸، مجلس ۱۱، حدیث ۵۸۷. ۶- (بحارالانوار) ۵۰/۱۲۸. ۷- (إعلام الوری) طبرسی ۲/۱۱۸. ۸- (تاریخ بغداد) ۱۲/۵۶. ۹- ترجمه (کشف الغمه) ۳/۲۳۰. ۱۰- (بحارالانوار) ۱۳/۳۲۱. ۱۱- جمع (مخلاة) که به معنی توبره است. ۱۲- (الخرائج) راوندی ۱/۴۱۴. ۱۳- (مصباح المتهدج) شیخ طوسی، ص ۵۶۸، أعلمی، بیروت. ۱۴- (الخرائج) ۲/۹۰۱. ۱۵- (جنات الخلود) ص ۳۵، جدول ۱۷.

منبع

منتهی الامال

شکوه عظمت در دل مردم

فضایل امام هادی (ع)

۱. علم از آن حضرت در خصوص تنزیه آفریننده تعالی و یگانگی او و نیز پاسخهای وی در مسایل و علوم مختلف روایات فراوانی نقل شده است. امام هادی (ع) می‌فرماید: به راستی خداوند وصف نشود جز بدانچه خودش، خود را وصف کرده. کجا وصف شود آن که حواس از درکش عاجزند و تصورات به کنه او پی نبرند و در دیده‌ها ننگند. در نزدیکی‌اش دور است و در دوری‌اش نزدیک. چگونگی را پدید کرده بدون آن که گفته شود خود او چگونه است و مکان را آفریده بدون آن که خود مکانی داشته باشد، از چگونگی و از مکان برکنار است، یکتا و یگانه است. شکوه و ابهتش بزرگ و نامهایش پاک است. ۲. حلم برای پی بردن به حلم آن حضرت کافی است به بردباری و گذشت آن حضرت از بریحه، پس از آن که دانست وی در نزد متوکل از او بدگویی کرده و به او افترا بسته و وی را تهدید کرده، توجه کرد. ۳. کرم و سخاوت‌مندی ابن شهر آشوب در مناقب می‌نویسد: ابو عمر و عثمان بن سعید و احمد بن اسحاق اشعری و علی بن جعفر همدانی به نزد علی بن حسن عسکری رفتند. احمد بن اسحاق از وامی که بر گردنش بود نزد حضرت شکایت کرد. آنگاه امام به عمرو که وکیلش بود، فرمود: به او سی هزار دینار و به علی بن جعفر نیز سی هزار دینار پرداز و خود نیز سی هزار دینار بگیر. ابن شهر آشوب پس از نقل این ماجرا گوید: این معجزه‌ای بود که جز ملوک و پادشاهان آن را نیارند و ما از کسی چنین بخششی نشنیده‌ایم. همچنین در مناقب گفته شده است: اسحاق جلاب گوید: برای ابو الحسن (ع) در روز ترویه گوسفندان بسیاری خریدم و آن را در میان نزدیکانش تقسیم کردم. ۴. شکوه و عظمت در دل مردم: طبرسی در اعلام الوری به سند خود از محمد بن حسن اشتر علوی نقل کرده است که گفت: همراه با پدرم بر در سرای متوکل بودیم. من در آن هنگام کودکی بودم و در میان گروهی از مردم از طالبی و عباسی و جعفری ایستاده بودیم، که ناگهان ابو الحسن (ع) وارد شد. مردم همگی از مرکبهای خویش پایین آمدند تا آن حضرت به درون رفت. یکی از حاضران از دیگری پرسید: به خاطر چه کسی پایین آمدیم؟ به خاطر این بچه؛ حال آن که او از نظر سال از ما بزرگ‌تر و شریف‌تر نبود. به خدا سوگند دیگر به احترام او از مرکب خویش پایین نخواهم آمد. پس ابو هاشم جعفری گفت: به خدا قسم کودکان چون او را می‌بینند به احترام او پیاده می‌شوند. هنوز دیری نگذاشته بود که آن حضرت به طرف مردم آمد. حاضران چون او را دیدند باز به احترام وی پیاده شدند؛ ابو هاشم خطاب به حاضران گفت: مگر نمی‌گفتید دیگر به احترام او پیاده نمی‌شوید؟ پاسخ دادند: به خدا قسم اختیار خود را از

دست دادیم و از مرکبهای خود پیاده شدیم.

منبع

کتاب سیره معصومان، نویسنده: سید محسن امین. با اندکی تصرف

ویژگی‌های اخلاقی امام هادی علیه السلام

کلیات

ابوالفضل هادی منش امام هادی (ع) نمونه‌ای از انسان کامل و مجموعه سترگی از اخلاق اسلامی بود. «ابن شهر آشوب» در این باره می‌نویسد: «امام هادی (ع) خوش‌خوترین و راست‌گوترین مردم بود. کسی که او را از نزدیک می‌دید، خوش‌برخوردترین انسان‌ها را دیده بود و اگر آوازه‌اش را از دور می‌شنید، وصف کامل‌ترین فرد را شنیده بود. هرگاه در حضور او خاموش بودی، هیبت و شکوه وی تو را فرا می‌گرفت و هرگاه اراده گفتار می‌کردی، بزرگی و بزرگواری‌اش بر تو پرده در می‌انداخت. او از دودمان رسالت و امامت و میراث‌دار جانشینی و خلافت بود و شاخساری دل‌نواز از درخت پربزرگ و بار نبوت و میوه سرسبب درخت رسالت». (۱... ۱) امام در تمام زمینه‌های فردی، اعم از ظاهری و اخلاقی، زبانزد همگان بود. «ابن صباغ مالکی» در این راستا می‌نگارد: «فضیلت ابوالحسن، علی بن محمد الهادی (ع) بر زمین پرده گسترده و رشته‌هایش را به ستاره‌های آسمان پیوسته است. هیچ فضیلتی نیست که به او پایان نیابد و هیچ عظمتی نیست که تمام و کمال به او تعلق نگیرد. هیچ خصلت و الایی بزرگ نمی‌نماید مگر آنکه گواه ارزش آن در وی آشکار است. او شایسته، برگزیده و بزرگوار است که در سرشت والا پسندیده شده است... هر کار نیکی با وجود او رونق یافته. او از نظر شکوه، آرامش، پاکی و پاکیزگی بر اساس روش نبوی و خلق نیکوی علوی آراسته شده که هیچ فردی از آفریدگان خدا به سان او نیست و به او نمی‌رسد و امید رسیدن به او را هم ندارد». (۲) نیکو و به جاست این قسمت از نوشتار، به زیبایی‌های طبع او آراسته گردد:

۱. عبادت

ایجاد ارتباط عاشقانه با معبود و معشوق ازلی و عبادت فراوان، از ویژگی‌های برجسته امام هادی (ع) است. در این باره نوشته‌اند: «همواره ملازم مسجد بود و میلی نیز به دنیا نداشت. عبادتگری فقیه بود. شب‌ها را در عبادت به صبح می‌رساند بی آنکه لحظه‌ای روی از قبله برگرداند. با پشمینه‌ای بر تن و سجاده‌ای از حصیر زیر پا به نماز می‌ایستاد. شوق به عبادتش به شب تمام نمی‌شد. کمی می‌خواست و دوباره برمی‌خواست و مشغول عبادت می‌شد. آرام زیر لب قرآن را زمزمه می‌کرد و با صوتی محزون آیاتش را می‌خواند و اشک می‌ریخت که هر کس صدای مناجات او را می‌شنید، می‌گریست. گاه بر روی ریگ‌ها و خاک‌ها می‌نشست. نیمه شب‌ها را مشغول استغفار می‌شد و شب‌ها را به شب زنده‌داری می‌گذراند. (۳) شبانگاه به سجده و رکوع می‌افتاد و با صدایی محزون و غمگین می‌گفت: خداوندا، این گناهکار پیش تو آمده و این نیازمند به تو روی آورده، خدایا، رنج او را در این راه بی‌پاداش مگذار! بر او رحمت آور و او را ببخش و از لغزش‌هایش در گذر». (۴)

۲. ساده زیستی

از دیگر ویژگی‌های برجسته اخلاقی امام هادی (ع)، ساده زیستی و دوری از دنیا بود. در این زمینه نیز آمده است: «از دنیا چیزی در

بساط زندگی نداشت. بنده‌ای وارسته از دنیا بود. در آن شبی که به خانه‌اش هجوم آوردند، او را تنها یافتند با پشمینه‌ای که همیشه بر تن داشت و خانه‌ای که در آن هیچ اسباب و اثاثیه چشم‌گیری دیده نمی‌شد. کف خانه‌اش خاک پوش بود و بر سجاده حصیری خود نشسته، کلاهی پشمین بر سر گذاشته و با پروردگارش مشغول نیایش بود». (۵)

۳. دانش

یکی از محورهای اساسی و از سترگ‌ترین پشتوانه‌های امامت، دانش امام است که بر اساس آن بشریت از کوره راه‌های نابودی رهایی می‌یابد. شخصیت علمی امام هادی (ع) از همان دوران کودکی و پیش از امامت ایشان شکل گرفته بود. مناظره‌های علمی، پاسخ‌گویی به شبهه‌های اعتقادی و تربیت شاگردان برجسته نمونه‌های برجسته‌ای از جایگاه والای علمی امام هادی (ع) است. او در همان کودکی مسائل پیچیده فقهی را که بسیاری از بزرگان و دانشمندان در حل آن فرو می‌ماندند، حل می‌کرد. گنجینه‌ای پایان‌ناپذیر از دانش و چکاد نشینی در بلندای بینش بود. دشمن ساده‌اندیش به خیال در هم شکستن وجهه علمی ایشان، مناظره‌های علمی تشکیل می‌دهد، ولی جز رسوایی و فضاحت ثمره‌ای نمی‌بیند. از این رو، به بلندی مقام امام اعتراف می‌کند و سر تسلیم فرود می‌آورد. (۶) با این همه، متوکل، مانع نشر و گسترش علوم از سوی ایشان می‌شده همواره در تلاش بود تا شخصیت علمی امام بر مردم آشکار نشود. از این رو، امام را تحت مراقبت شدید نظامی گرفته بود و از ارتباط دانشمندان علوم و حتی مردم عامی با ایشان جلوگیری می‌کرد. دشمنان، پرتو گیتی فروز آن آفتاب علم و معرفت را می‌دیدند و خفاش صفت با چشمانی شب‌زده به خیال شب‌پرستی، از فروزندگی‌اش چشم فرو می‌بستند و با شمع‌ی به جنگ آفتاب می‌رفتند و مناظره به راه می‌انداختند. با این حال، امام با صبری بی‌پایان، لحظه‌ها را به کار می‌گرفت و تیرگی جهل را با نور دانش خود می‌زدود. او در بیان پرتو افشانی چهارده خورشید تابنده علم می‌فرمود: اسم اعظم خدا هفتاد و سه حرف است. تنها یک حرف آن نزد آصف [بن برخیا] بود که وقتی خدا را بدان خواند، زمین برای او در هم پیچیده شد و تخت بلقیس را نزد سلیمان نبی آورد. آن گاه زمین گسترده شده و به حال اول خود برگشت. تمام این‌ها در یک چشم برهم زدن انجام گرفت، ولی نزد ما هفتاد و دو حرف از آن وجود دارد که یک حرف آن نزد خدا مانده [و بقیه را به ما داده] که در خزانه دانش غیب او به خودش اختصاص دارد. (۷) او به تمامی زبان‌های عصر خود از قبیل هندی، ترکی، فارسی و ... آگاه بود و حتی نوشته‌اند که در جمع فارسی زبانان به زبان خودشان سخن می‌گفت. (۸) اظهار نظرهای «یزداد نصرانی»، شاگرد «بختیشوع» درباره دانش امام هادی (ع) بسیار مهم است. او پزشک مخصوص دربار معتصم بود. چیرگی امام در دانش، به اندازه‌ای او را مجذوب خود کرده که در توصیف مقام علمی ایشان گفته بود: «اگر بنا باشد آفریده‌ای را نام ببریم که از جهان غیب آگاهی داشته باشد، او (امام هادی (ع)) خواهد بود». این سخن نتیجه تنها دیدار کوتاه او با امام بود. (۹)

۴. آگاهی از اسرار

براساس روایات فراوان، امام معصوم (ع) هر گاه بخواهد از چیزی که بر او پوشیده است، آگاه شود، خداوند او را بدان آگاه خواهد ساخت. امام علی النقی (ع) نیز به سان دیگر پیشوایان، از غیب خبر می‌داد، آینده را به وضوح می‌دید. از درون افراد آگاه بود و زمان مرگ افراد را می‌دانست. «ابوالعباس احمد ابی‌النصر» و «ابو جعفر محمد بن علویه» می‌گویند: «شخصی از شیعیان اهل بیت (ع) به نام عبدالرحمان در اصفهان می‌زیست. روزی از او پرسیدند: سبب شیعه شدن تو در این شهر چه بود؟ گفت: من مردی نیازمند، ولی سخنگو و با جرئت بودم. سالی با جمعی از اهل شهر برای دادخواهی به دربار متوکل رفتم. به در کاخ او که رسیدیم، شنیدیم دستور داده امام هادی (ع) را احضار کنند. پرسیدم: علی بن محمد کیست که متوکل چنین دستوری داده؟ گفتند: او از علویان است و رافضی‌ها او را امام خود می‌خوانند. پیش خود گفتم شاید متوکل او را خواسته تا به قتل برساند. تصمیم گرفتم همان جا بمانم تا

او را ملاقات کنم. مدتی بعد سواری آهسته به کاخ متوکل نزدیک شد. باوقار و شکوهی خاص بر اسب نشسته بود و مردم از دو طرف او را همراهی می‌کردند. به چهره‌اش که نگاه کردم، محبتی عجیب از او در دلم افتاد. ناخواسته به او علاقه‌مند شدم و از خدا خواستم که شرّ دشمنش را از او دور گرداند. او از میان جمعیت گذشت تا به من رسید. من در سیمایش محو بودم و برایش دعا می‌کردم. مقابلم که رسید، در چشمانم نگرست و با مهربانی فرمود: خداوند دعاهاى تو را در حق من مستجاب کند، عمرت را طولانی سازد و مال و اولادت را بسیار گرداند. وقتی سخنانش را شنیدم، از تعجب - که چگونه از دل من آگاه است؟ - ترس و جودم را فرا گرفت. تعادل خود را از دست دادم و بر زمین افتادم. مردم اطرافم را گرفتند و پرسیدند چه شد. من کتمان کردم و گفتم: خیر است ان شاء الله و چیزی به کسی نگفتم تا این که به خانه‌ام باز گشتم. دعای امام هادی (ع) در حق من مستجاب شد. خدا دارایی‌ام را فراوان کرد. به من ده فرزند عطا فرمود و عمرم نیز اکنون از هفتاد سال فزون شده است. من نیز امامت کسی را که از دلم آگاه بود، پذیرفتم و شیعه شدم. (۱۰) «خیران اسباطی» نیز در زمینه آگاهی امام از اسرار می‌گوید: نزد ابوالحسن الهادی (ع)، در مدینه رفتم و خدمت ایشان نشستیم. امام پرسید: از واثق (خلیفه عباسی) چه خبر داری؟ گفتم: قربانت شوم! او سلامت بود و ملاقات من با او از همه بیشتر و نزدیک‌تر است. اما الآن حدود ده روز است که او را ندیده‌ام. امام فرمود: مردم مدینه می‌گویند: او مرده است. گفتم: ولی من از همه او را بیشتر می‌بینم و اگر چنین بود، باید من هم آگاه می‌بودم. ایشان دوباره فرمودند: مردم مدینه می‌گویند او مرده! از تأکید امام بر این کلمه فهمیدم منظور امام از مردم، خودشان هستند. سپس فرمود: جعفر (متوکل عباسی) چه؟ عرض کردم: او در زندان و در بدترین شرایط است. فرمود: بدان که او هم اکنون خلیفه است. سپس پرسید: ابن زیات (۱۱) (وزیر واثق) چه شد؟ گفتم: مردم پشتیبان او و فرمانبردارش هستند. امام فرمود: این قدرت برایش شوم بود. پس از مدتی سکوت فرمود: دستور خدا و فرمان‌های او باید اجرا شوند و گزیری از مقدرات او نیست. ای خیران، بدان که واثق مرده، متوکل به جای او نشسته و ابن زیات نیز کشته شده است. عرض کردم: فدایت شوم، چه وقت؟! با اطمینان فرمود: شش روز پس از اینکه از آنجا خارج شدی». (۱۲)

۵. سخنوری

گفتار امام، شیرین و سرزنده‌اش تکان دهنده بود. به گونه‌ای که آموزگارش در کودکی شیفته سخنوری او گردید. آن گاه که لب به سخن می‌گشود، روح شنونده‌اش را تازگی می‌بخشید و چون او را عتاب می‌کرد، کلامش چون شمشیری آتشین از جمله‌های نغز، پیکره دشمنش را شرحه شرحه می‌کرد. آن گاه که خصم برای عشرت طلبی خود از او می‌خواهد شعری بخواند تا بزم خود را با آن کامل کند، لب به سخن می‌گشاید، چند بیت می‌خواند و آن چنان آتشی از ترس در وجود او می‌اندازد که بزم و عیش‌اش را تباه می‌سازد و جهان را پیش چشمان شب پرست دشمن تیره و تار می‌کند. امام می‌سراید: - بر بلندای کوهسارها شب را به صبح آوردند، در حالی که مردان نیرومند از آنان نگهبانی می‌کردند، ولی کوه‌های بلند هم به آنان کمکی نکرد. - سرانجام پس از دوران شکوه و عزت از جایگاه‌های خویش به زیر کشیده شده و در گودال‌های قبر افتادند و در چه جای بد و ناپسندی منزل گرفتند. - پس از آن که به خاک سپرده شدند و فریادگری فریاد برآورد: کجاست آن دستبدها، تاج‌ها و زیور آلات و آن لباس‌های فاخرتان؟ - کجاست آن چهره‌های ناز پرورده و پرده نشین‌تان؟ - قبرهاشان به جای آنها ندا در می‌دهد: بر آن چهره‌های ناز پرورده اکنون گرم‌ها می‌خزند. - چه بسیار خوردند و آشامیدند، ولی اکنون پس از آن همه شکم بارگی‌ها، خود، خوراک گرم‌ها می‌شوند. مستی از سر متوکل پرید. جام شراب از دستش به زمین افتاد. تلو تلو خوران از ترس فریاد می‌کشید. حاضران می‌گریستند و متوکل، سخت حیران و وحشت زده، آن قدر گریست که ریشش خیس شد و دستور داد بزم بر هم خورده را برچینند. (۱۳)

۶. مهربانی

امام بسیار مهربان بود و همواره در رفع مشکلات اطرافیان تلاش می‌کرد و حتی گاه خود را به مشقت می‌انداخت. آن هم در دورانی که شدت سخت‌گیری‌های حکومت بر شیعیان به اوج خود رسیده بود. «محمد بن علی» از «زید بن علی» روایت می‌کند: «من به سختی بیمار شدم و شبانه، پزشکی برای درمان من آوردند. او نیز دارویی برایم تجویز کرد. فردای آن روز هر چه گشتند، نتوانستند آن دارو را بیابند. پزشک دوباره برای مداوای من آمد و دید حالم وخیم‌تر شده است، ولی چون دید دارو را به دست نیاورده‌ام، ناامیدانه از خانه‌ام بیرون رفت. اندکی بعد فرستاده امام هادی (ع) به خانه‌ام آمد. او کیسه‌ای در دست داشت که همان دارو در آن بود. آن را به من داد و گفت: ابوالحسن به تو سلام رساند و این دارو را به من داد تا برایت بیاورم. او فرمود: آن را چند روز بخور تا حالت بهبود یابد. دارو را از دست او گرفتم و خوردم و چندی بعد به کلی بهبود یافتم». (۱۴) ۷. احترام به اهل دانش امام، به مردم به ویژه دانشمندان و اهل علم احترام فراوان می‌گذاشت. در تاریخ آمده است: روزی امام در مجلسی نشستند و جمعی از بنی هاشم، علویان و دیگر مردم نیز در آن مجلس حضور داشتند که دانشمندی از شیعیان وارد شد. او در مناظره‌ای اعتقادی و کلامی، تعدادی از ناصبیان و دشمنان اهل بیت: را مجاب و رسوا ساخته بود. به محض ورود این شخص به مجلس، امام از جای خود برخاست و به نشانه احترام به سویش رفت و او را نزد خود در بالای مجلس نشاند و با او مشغول صحبت شد. برخی از حاضران از این رفتار امام ناراحت شده و اعتراض کردند. امام در پاسخ آنان فرمود: اگر با قرآن داوری کنم، راضی می‌شوید؟ گفتند: آری. امام تلاوت فرمود: (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هنگامی که به شما گفته شد برخیزید، برخیزید تا خداوند به مراتبی [منزلت] مؤمنانان و کسانی را خداوند [رحمتش را] برایتان گسترده سازد. و چون گفته شد برخیزید، برخیزید تا خداوند به مراتبی [منزلت] مؤمنانان و کسانی را که علم یافته‌اند بالا برد) (۱۵) و نیز فرموده است: (آیا کسانی که دانشمند هستند با آنان که نیستند برابرند؟) (۱۶) خداوند مؤمن دانشمند را بر مؤمن غیر دانشمند مقدم داشته، همچنان که مؤمن را بر غیر مؤمن برتری داده است. آیا به راستی آنکه می‌داند و آنکه نمی‌داند، مساوی است؟ پس چرا انکار و اعتراض می‌کنید؟ خدا به این مؤمن دانشمند برتری داده است. شرف مرد به دانش اوست، نه به نسب و خویشاوندی‌اش. او نیز با دلایلی محکم که خدا به او آموخته، دشمنان ما را شکست داده است. (۱۷)

۸. بخشش

بخشندگی با خون و گوشت اهل بیت: آمیخته بود. آنان همواره با بخشش‌های خود، دیگران را به شگفتی وا می‌داشتند. گاه آن قدر می‌بخشیدند که رفتارشان در شمار معجزه به شمار می‌آمد، تا آنجا که در این مقام در توصیف حضرت هادی (ع) می‌گفتند: «انفاق امام هادی (ع) به قدری بود که جز پادشاهان کسی توانایی انجام آن را نداشت و مقدار بخشش‌های ایشان تا آن زمان از کسی دیده نشده بود و در جغرافیای اندیشه‌ها نمی‌گنجید». (۱۸) اسحاق جلاب می‌گوید: «برای ابوالحسن (ع) گوسفندان بسیاری خریدم. سپس مرا خواست و از منزلش مرا به جایی برد که بلد نبودم و فرمود تا تمامی این گوسفندان را میان افرادی که خود دستور داده بود، پخش کنم». (۱۹) بی آنکه دیگران متوجه شوند، آنان را از نسیم بخشندگی خود می‌نواخت و مورد تفقد قرار می‌داد. گوسفندانی را می‌خرید، با دست خود ذبح و بین نیازمندان توزیع می‌کرد. (۲۰) گاه نیز در حد توان خود و به همان اندازه‌ای که شخص در خواست کرده بود، به آنان بخشش می‌کرد. «ابو هاشم جعفری» می‌گوید: «در تنگنای مالی بسیاری گرفتار آمده بودم تا آنجا که تصمیم گرفتم برای درخواست کمک نزد امام هادی (ع) بروم. هنگامی که خدمت امام رسیدم، پیش از آنکه سخنی بگویم، فرمود: ای ابا هاشم! کدام یک از نعمت‌های خدا را می‌خواهی شکر کنی؛ ایمانی که به تو داده که به وسیله آن بدن خود را از آتش دوزخ دور سازی و یا سلامتی و عافیتی که به تو ارزانی داشته که از آن در راه عبادت و بندگی خدا بهره‌بری، یا از آن

قناعتی که به شما هدیه کرده تا در پی آن، از درخواست از مردم بی نیازتان کند؟ ای ابا هاشم! علت آنکه من سخن آغاز کردم، آن است که گمان کردم می‌خواهی از برخی مشکلات خود شکایت کنی. دستور داده‌ام دویست دینار طلا به شما بدهند که با آن مشقت را بر طرف سازی. آن را بگیر و به همان مقدار بسنده کن». (۲۱)

۹. سخت کوشی

امام علی النقی (ع) پیشوای بزرگ شیعیان و بزرگ خاندان هاشم بود. در آمدهای اسلامی همه به دست او می‌رسید و می‌توانست از آن بهره‌مند شود؛ چرا که حق او بود، ولی به سان پدران خود دوست داشت از حاصل دسترنج خود بهره گیرد و نیازهای زندگی اش را با زحمت خود فراهم آورد. «علی بن حمزه» می‌گوید: «ابوالحسن (ع) را دیدم که به سختی مشغول کشاورزی است؛ به گونه‌ای که عرق از سر و رویش جاری است. از ایشان پرسیدم: فدایت شوم! کارگران شما کجایند [که شما این گونه خود را به زحمت انداخته‌اید]؟ در پاسخ فرمود: ای علی بن حمزه! آن کس که از من و پدرم برتر بود، با بیل زدن در زمین خود روزگار می‌گذراند. دوباره عرض کردم: منظورتان کیست؟ فرمود: رسول خدا، امیرمؤمنان و همه پدران و خاندانم خودشان کار می‌کردند. کشاورزی از جمله کارهای پیامبران، فرستادگان، جانشینان آنها و شایستگان در گاه الهی است». (۲۲)

۱۰. بردباری

شکیبایی از برجسته‌ترین صفات مردان بزرگ الهی است؛ زیرا برخوردهای آنان با مردم نادان بیشتر از همه است و آنان برای هدایت شان باید صبر پیشه سازند تا این گونه دروازه‌ای از رستگاری را به رویشان بکشایند. «بریحه عباسی»، گماشته دستگاه حکومتی و امام جماعت دو شهر مکه و مدینه بود. او از امام هادی (ع) نزد متوکل سخن چینی و سعایت کرد و برای او نگاشت: «اگر مکه و مدینه را می‌خواهی، علی بن محمد (ع) را از این دو شهر دور ساز؛ زیرا مردم را به سوی خود فرا خوانده و گروه بسیاری نیز به او گرایش یافته و از او پیروی می‌کنند». در اثر سعایت‌های بریحه، متوکل امام را از جوار پر فیض و ملکوتی رسول خدا (ص) تبعید کرد و ایشان را به سامرا فرستاد. در طول این مسیر، بریحه نیز با ایشان همراه شد. در بین راه رو به امام کرد و گفت: «تو خود بهتر می‌دانی که من عامل تبعید تو بودم. سوگندهای محکم و استوار خورده‌ام که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین (متوکل) و یا حتی یکی از درباریان و فرزندان او کنی، تمامی درختانت را در مدینه به آتش کشم و خدمت کارانت را بکشم و چشمه‌ها و قنات‌های مزرعات را ویران سازم. بدان که در تصمیم خود مصمم خواهم بود». امام (ع) با چهره‌ای گشاده در پاسخ بریحه فرمود: «نزدیک‌ترین راه برای شکایت از تو، این بود که دیشب شکایت تو را به درگاه خدا عرضه کنم و من شکایتی را که نزد خدا کرده‌ام، نزد غیر خدا و پیش بندگانش عرضه نخواهم کرد». بریحه که رأفت و بردباری امام را در مقابل سعایت‌ها و موضع زشتی که در برابر امام گرفته بود دید، به دست و پای حضرت افتاد و با تضرع و زاری از امام درخواست بخشش کرد. امام نیز با بزرگواری تمام فرمود: «تو را بخشیدم!» (۲۳)

۱۱. شکوه و هیبت

از آنجا که امام معصوم، کانون تجلی قدرت و عظمت پروردگار و معدن اسرار الهی و قطب عالم امکان است، قداست معنوی و شکوه و وقار بسیار دارد. در زیارت جامعه کبیره از زبان امام هادی (ع) می‌خوانیم: «هر بزرگ و صاحب شرافتی در برابر بزرگواری شما و شرافتتان سر فرود آورده و هر خود بزرگ بینی به اطاعت شما گردن نهاده است. هر زورگویی در برابر برتری شما فروتن شده و همه چیز در برابر شما خوار و ذلیل است». (۲۴) «محمد بن حسن اشتر» می‌گوید: «من همراه پدرم، بیرون کاخ متوکل با

جمعی از علویان، عباسیان و جعفریان ایستاده بودیم که امام هادی (ع) آمد. تمام مردم برای ادای احترام و بزرگداشت ایشان از مرکب‌های خود پایین آمدند و صبر کردند تا ایشان وارد کاخ شود. پس از آن، برخی زبان به گلایه گشودند و گفتند: چرا ما باید به این پسر بچه احترام بگذاریم و از مرکب‌هایمان به احترامش پیاده شویم؟ نه شرافت او از ما بیشتر است و نه بزرگ‌سال‌تر از ماست. به خدا سوگند که وقتی بیرون آمد، دیگر از مرکب‌هایمان پیاده نمی‌شویم. ابو هاشم جعفری در رد سخن آنها گفت: به خدا سوگند که همگی شما با خواری و خفت پیاده خواهید شد. پس از مدتی، امام از کاخ متوکل بیرون آمد. صدای تکبیر و تهلیل مردم به آسمان برخاست و همگی مردم، حتی آنان که گله‌مند بودند، از اسب‌هایشان پیاده شدند. آن‌گاه ابو هاشم رو به آنان کرد و گفت: شما که گفتید به او احترام نمی‌گذارید و سوگند یاد کردید که از مرکب‌هایتان پیاده نمی‌شوید؟! آنها که نتوانسته بودند هیبت و جلال امام را نادیده انگارند، سرافکنده پاسخ دادند: به خدا سوگند، بی‌اختیار از مرکب پیاده شدیم». (۲۵)

منبع

پاسدار اسلام، شماره (۲۸۴)، از طریق شبکه اطلاع رسانی شارح

پاورقی‌ها

- ۱) مناقب آل ابی طالب، ابو جعفر محمد بن علی ابن شهر آشوب السروی المازندرانی، بیروت، دار الاضواء، بی تا، ج ۴، ص ۴۰۱.
- ۲) فصول المهمة فی معرفة الائمة، ابن صباغ مالکی، بیروت، دارالاضواء، ۱۴۰۹ ق، ج ۲، ص ۲۶۸. ۳) ائمتنا، علی محمد علی دخیل، بیروت، دار مکتبه الامام الرضا، چاپ ششم، ۱۴۰۲ ق، ج ۲، ص (ع) ۲۱. ۴) همان، ص ۲۵۷. ۵) همان، ص ۲۱۷؛ اصول کافی، محمد بن یعقوب الكلینی، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۸۱ ق، ج ۱، ص ۵۰۲؛ بحار الانوار، محمد باقر المجلسی، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۰، ص ۲۱۱. ۶) الفصول المهمة، ص ۲۶۷. ۷) دلائل الامامة، محمد بن جریر بن رستم الطبری، نجف، منشورات المطبعة الحیدریه، ۱۳۶۹ ق، ص ۲۱۹؛ اصول کافی، ج ۱، ص ۲۳۰؛ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۶. ۸) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۳۰. ۹) دلائل الامامة، ص ۲۲۱. ۱۰) سفینه البحار، شیخ عباس قمی، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا، ج ۲، ص ۲۴۰. ۱۱) او وزیر معتصم و واثق بود که مخالفان را در تنوری می‌انداخت که کف آن میخ‌های آهنی بزرگی قرار داشت. مردم به شدت از او متنفر بودند. متوکل بعد از به قدرت رسیدن او را در همان تنور انداخت. علی بن الحسین المسعودی، مروج الذهب و معادن الجواهر، برگردان: ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی، ۰ (ع) ۱۳، چاپ چهارم، ج ۲، ص ۴۸۹. ۱۲) الارشاد، محمد بن محمد بن النعمان المفید، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸ ش، ج ۲، ص ۴۲۴؛ کشف الغمه فی معرفة الائمة، علی بن عیسی الاربلی، تهران، دار الکتب الاسلامیه، بی تا، ج ۳، ص ۲۳۶. ۱۳) تذکره الخواص، ابن الجوزی، تهران، مکتبه النینوی الحدیثه، ص ۳۶۱؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱. ۱۴) الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۳. ۱۵) مجادله: ۱۱. ۱۶) زمر: ۱۷۹. ۱۷) الاحتجاج، احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، قم، انتشارات اسوه، ۱۴۱۶، چاپ دوم، ج ۲، ص ۳۰۹. ۱۸) مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۹. ۱۹) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸. ۲۰) اعیان الشیعه، سید محسن امین، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، بی تا، ج ۲، ص ۳۷. ۲۱) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۹. ۲۲) من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، بیروت، دارالصعب، بی تا، ج ۳، ص ۲۱۶. ۲۳) اثبات الوصیه، علی بن الحسین المسعودی، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۴۳ ش، ص ۱۹۶. ۲۴) مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات اسوه، ۱۳۷۹ ش، چاپ چهارم، زیارت جامعه کبیره. ۲۵) حیاة الامام علی الهادی (ع)، باقر شریف قرشی، بیروت، دار الاضواء، چاپ اول، ۱۴۰۲ ق، ص ۲۴.

حرمت حریم ولایت

امام حسن عسکری (علیه السلام) نقل می‌نمایند که: روزی به پدرشان امام هادی (علیه السلام) خبر رسید مردی از فقهای شیعه ایشان با یکی از ناصبیان (دشمنان اهل بیت (علیهم السلام)) سخن گفته و با برهان خود او را شکست داده تا به آنجا که رسوایش را آشکار ساخته است. آن مرد فقیه به خدمت امام هادی (علیه السلام) آمد، در حالی که در بالای مجلس تکیه گاهی بزرگ نهاده بودند و آن حضرت خارج از آن تکیه گاه، بر زمین نشسته بود و گروهی از علویان و بنی هاشم نیز در خدمتش بودند. امام دهم، آن فقیه را پیوسته بالا- و بالاتر آورد تا او را بر آن تکیه گاه نشانید و رو به او نمود. این کار حضرت، برای آن گروه از اشراف (و سادات) گران تمام شد. علویان سرزنش را به وقتی دیگر موکول کردند، اما شیخ و بزرگ هاشمیان گفت: ای پسر رسول خدا! آیا این گونه فردی عادی را بر سادات بنی هاشم، اعم از فرزندان ابو طالب و فرزندان عباس ترجیح می‌دهی؟ امام هادی (علیه السلام) فرمود: «شما را بر حذر می‌دارم از کسانی باشید که خدای تعالی در خصوص آنان فرمود: "آیا ندیدی کسانی را که بهره‌ای از کتاب به آنان داده شد، به سوی کتاب خدا فراخوانده می‌شوند تا میانشان داوری کند، پس گروهی از ایشان در حالی که (از قبول حق) روی گردانند، پشت می‌کنند ("۱). (بنابر این) آیا راضی هستید که کتاب خدا داور باشد؟ هاشمیان گفتند: آری. امام (علیه السلام) فرمود: آیا خداوند نمی‌فرماید: "ای کسانی که ایمان آورده‌اید، چون به شما گفته شود: «در مجالس جای باز کنید»، پس جای باز کنید تا خدا برای شما گشایش حاصل کند... تا آنجا که گوید: "و کسانی را که علم به آنان داده شده، درجات عظیمی می‌بخشد؟" ("۲) پس همانند آنکه برای مؤمن به مقامی راضی نمی‌شود؛ مگر آن که از مقام غیر مؤمن بالاتر باشد، برای مؤمن عالم (نیز) راضی نمی‌شود جز آن که نسبت به مؤمن غیر عالم بالاتر باشد. به من بگوید، آیا خدا این گونه فرمود (که "): خدا آنهایی را که ایمان آورده‌اند و کسانی را که دانش یافته‌اند به درجاتی بر می‌افزاید، "یا آنکه فرمود: خدا کسانی را که به آنان شرافت نسب داده شده است، بر می‌افزاید؟ و آیا خداوند عزّ و جلّ نگفته است: «آیا کسانی که می‌دانند با کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟!» ("۳) پس چگونه برای من ناپسند می‌شمارید که این شخص را از آن جهت که خداوند او را بزرگ داشته، بزرگ دارم؟! شکستی که این شخص با برهانهای الهی، که خدا بدو آموخته، به فلان ناصبی داد، بیگمان از هر شرافت نسبی برتر و والاتر است... آری، مقام و جایگاه مدافعان حریم ولایت در نزد خداوند و بواسطه آن در نزد اهل بیت (علیهم السلام) این گونه است. پس خوشا آنانی که راهیان این مسیرند... منبع: برگرفته از کتاب "احتجاج"، تألیف مرحوم طبرسی

علم و دانش امام (ع)

بدون شک بعد علمی و آگاهی گسترده ائمه علیهم السلام در همه زمینه‌ها از پایه‌های اساسی امامت در طول حیات آن به شمار رفته و به عنوان یکی از معیارهای مطمئن و روشن - که در دسترس همگان قرار داشت - برای تشخیص امام برگزیده از سوی خدا، از مدعی امامت، در جامعه اسلامی شناخته شده بود. حاکمان ستمگر اموی و عباسی در رویارویی با پیشوایان حق به هر اقدامی - که به گونه‌ای در تثبیت موقعیت آنان و تضعیف موقعیت امامان شیعه مؤثر بود - دست زدند، و حتی موفق شدند چهره‌های وابسته و مزدوری را در لباس عالمان دین و فقیهان شریعت به مسلمانان تحمیل کنند، ولی هیچ گاه نتوانستند در میدان علم و دانش بر پیشوایان معصوم پیشی گیرند، و حتی نتوانستند در یک مورد و برای یک بار آنان را محکوم کنند، با آنکه برخی از آنان - مانند مامون - برای دستیابی به این هدف تلاشهای فراوانی کرده و سرمایه‌های زیادی صرف نمودند. اساسی‌ترین ویژگی علوم ائمه علیهم السلام، خدادادی بودن آن است. آنان در هیچ مکتب و نزد هیچ فردی درس نخواندند، بلکه در پرتو شایستگی‌ها و لیاقتهایی که داشتند خداوند چشمه سارهای زلال دانش و معرفت را در قلب پاکشان به جریان و جوشش انداخت و وجود مبارکشان را - به تعبیر

امام هادی (ع) - گنجینه‌های علم و جایگاههای معرفت خویش (۱) قرار داد. امام هادی علیه السلام در سخنی به این دانش گسترده اشاره نموده می‌فرماید: «اسم اعظم خدا ۷۳ حرف است و نزد آصف (بن برخیا) تنها یک حرف آن بود که چون خدا را بدان خواند، زمین - حد فاصل بین او و (پادشاه) سبا - برای او درهم پیچیده شد. آصف تخت بلقیس را برداشت و آن را نزد سلیمان برد، سپس زمین کشیده (منبسط) شد (و به حال نخست بازگشت). تمام اینها در کمتر از یک چشم بر هم زدن صورت گرفت. ولی نزد ما از اسم اعظم الهی ۷۲ حرف است و یک حرف آن نزد خداست که آن را در (خزان) علم غیب به خود اختصاص داده است» . (۲) بزرگترین خیانت زمامداران غاصب اموی و عباسی معاصر ائمه علیهم السلام به بشریت، به ویژه مسلمانان؛ این است که با مشکلات و محدودیتهایی که برای امامان علیهم السلام به وجود آوردند، مانع نشر و گسترش علوم آنان در جامعه شده و مردم را از آن فیض بزرگ محروم ساختند. این محدودیت درباره همه پیشوایان اعمال می‌شد، ولی نسبت به عسکرین (پیشوای دهم و یازدهم) علیهما السلام با شدت بیشتر، به گونه‌ای که بخش اعظم دوران امامت امام هادی و تمامی دوران امامت امام عسکری علیهما السلام در «سامرا» - که عنوان پادگان نظامی را داشت - تحت نظارت دقیق نیروهای امنیتی دستگاه سپری شد و برای مردم امکان دسترسی به آنان و استفاده از محضرشان وجود نداشت. با این حال، امام هادی از هر فرصتی استفاده کرده و با افاضه شمه‌ای از علوم خدادادی خود به صورت کتبی یا شفاهی، در قالب سخن گفتن با افراد مختلف به زبان خود آنان، پیشگویی نسبت به حوادث آینده، خبر دادن از نیت افراد و ... انسانها را از فروغ دانش خود بهره‌مند کرده و بدین وسیله آنان را به شاهره حق، رهنمون می‌ساخت. (۳) سلاح علم ویژه امامت و به کارگیری آن در قالبها و پوششهای یاد شده، کار سازترین، کوبنده‌ترین و در عین حال بی‌خطرترین سلاحی بود که در شرایط حاکمیت جو خفقان آن روز، در اختیار پیشوای دهم (ع) قرار داشت و حکومت، هیچ راه و بهانه‌ای برای مبارزه با آن نداشت. پی‌نوشت‌ها: (۱) السلام علیکم یا اهل بیت النبوة ... و خزان العلم ... السلام علی محال معرفه الله ... زیارت جامعه». (۲) ر. ک. مناقب، ج ۴، ص ۴۰۶، الکافی، ج ۱، ص ۲۳۰، حدیث ۳ و دلائل الامامة، طبری، ص ۲۱۹. (۳) در مباحث آینده بخش فعالیت‌های علمی امام هادی (ع) - به نمونه‌هایی از این اقدامها اشاره خواهیم کرد.

تمام هستی در خدمت امام معصوم

در دستگاه متوکل مرد سخنوری بود به نام هریسه، روزی به متوکل گفت: کاری که دستگاه تو برای امام هادی علیه السلام انجام می‌دهد هیچ کس برای خودت انجام نمی‌دهد، زیرا هرگاه او به این جا می‌آید حتی زحمت کنار زدن پرده را نیز تحمّل نمی‌کند و اطرافیان تو پرده را برایش بالا می‌زنند. متوکل اعلان کرد که از این به بعد کسی حق ندارد برای علی بن محمد دست به پرده‌ها بزند، امّا با ورود حضرت، باد پرده‌ها را بالا برد و بعد از ورود حضرت، پرده‌ها به حال خود بازگشت. این قضیه هنگام مراجعت حضرت نیز تکرار شد، متوکل احساس کرد که مشکل پیچیده تر شد و ادامه این روند بیشتر به ضرر اوست لذا دستور داد: بعد از این که او به این جا آمد پرده را برایش کنار بزنید. (۱) لا یرضی الحسودَ عَمَّنْ یحسُدُهُ الا بِالْمَوْتِ اَوْ بِزَوَالِ النُّعْمَةِ. (۲) حسود جز به مرگ آن که به دو حسد می‌ورزد و یا زوال نعمت از او راضی نخواهد شد. حضرت علی علیه السلام پی‌نوشت‌ها: ۱- بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۳. ۲- غررالحکم و درر الکلم، ص ۳۰۱. منبع: جلوه‌های تقوا، محمدحسن حائری یزدی، ج ۳.

امام به روایت اهل سنت

دودمان امام

سمعانی (۵۶۲ ق) نسب و دودمان امام را این گونه بیان می‌کند: ابوالحسن علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الهاشمی المعروف بالعسکری. [۱]

کنیه و القاب

نام ایشان «علی» و کنیه آن حضرت ابوالحسن است، [۲] و چون وی در نام و کنیه شبیه حضرت امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب (ع) و امام علی بن موسی الرضا (ع) است، به ایشان «ابوالحسن ثالث» نیز می‌گویند. [۳]

القاب آن حضرت

هادی، [۴] متوکل، [۵] ناصح، [۶] متقی، [۷] مرتضی، [۸] فقیه، امین، طیب، متوکل، [۹] تقی، [۱۰] نقی، [۱۱] زکی، [۱۲] فتاح، [۱۳] علوی، حسینی، [۱۴] هاشمی، [۱۵] عسکری [۱۶] است. گرچه برخی معتقدند، لقب «هادی» بین شیعه معروف است [۱۷]، ولی اکثر اهل سنت معروف‌ترین لقب امام را (بین شیعه و اهل سنت) هادی و ابوالحسن عسکری می‌دانند. [۱۸] برخی دیگر بر این گمان‌اند که لقب «متوکل» مشهورترین لقب امام است که آن حضرت [۱۹] به خاطر شباهت این لقب با اسم متوکل عباسی، اصحاب خود را از به کار بردن لقب «متوکل» در مورد خویش، منع می‌کردند. [۲۰] با توجه به نهی امام هادی از به کار بردن این لقب در مورد ایشان، چگونه می‌توان این لقب را مشهور دانست؛ چنان که به این نکته شبلیجی اشاره کرده است. [۲۱] نکته جالبی در لقب «نقی» وجود دارد که خنجی اصفهانی شافعی در این باره می‌گوید: نقی به معنای پاکیزه از جمیع عیوب است و این اشارت است به عصمت و طهارت آن حضرت و پاکیزگی از عیوب حسبی و نسبی، با آنکه آن حضرت نقاوه و برگزیده ائمه عظام و اجداد کرام خود است. [۲۲]

والدین امام

پدر بزرگوارشان امام جواد (ع)، و مادر ایشان ام‌ولد [۲۳] است، ولی در نام مادر آن حضرت اختلاف است: بعضی ایشان را «سمانه مغریبه» [۲۴] و برخی دیگر «غزاله» [۲۵] نامیده‌اند. البته برخی دیگر مادر ایشان را «جُمانه» مکنّا به ام‌الفضل (دختر مأمون) دانسته‌اند. [۲۶]

ولادت و شهادت امام (ع)

درباره تاریخ دقیق ولادت و شهادت امام، سخنان گوناگون گفته شده که به آنها اشاره می‌شود. امام هادی در مدینه متولد شدند [۲۷] و بیشتر مورخان ولادت امام را به سال ۲۱۴ [۲۸]، برخی دیگر ۲۱۳ [۲۹]، برخی ۲۱۲ [۳۰] و برخی دیگر ۲۲۴ [۳۱] هجری قمری ثبت کرده‌اند. ولادت ایشان را روز یکشنبه، ۱۳ رجب [۳۲] و برخی دیگر روز سه‌شنبه ۵ رجب [۳۳] و برخی روز عرفه [۳۴] گزارش کرده‌اند. امام در دوران حیات پدر بزرگوارشان شش سال و پنج ماه داشتند و بعد از وفات ایشان نیز تقریباً ۳۳ سال و یک ماه زیستند [۳۵] و در سال ۲۵۴ هجری در شهر سامرا و در دوران حکومت معتز، به شهادت رسیدند و در منزل ایشان در سامرا دفن شدند. [۳۶] اما در تاریخ دقیق شهادت امام و سن آن حضرت اختلاف است. اکثر مورخان تاریخ شهادت امام هادی را روز دوشنبه، ۲۵ جمادی الآخر و در چهل سالگی گزارش کرده [۳۷] و برخی دیگر روز دوشنبه ۲۶ جمادی الآخر یا ۴ جمادی الآخر [۳۸]، روز چهارشنبه ۲۷ جمادی الآخر [۳۹] و برخی ۳ رجب [۴۰] را تاریخ شهادت امام دانسته و سن امام را ۳۹ سال و ۱۱ ماه [۴۱] و ۱۲ روز و یا بیشتر نیز [۴۲] ثبت کرده‌اند.

رحلت یا شهادت امام

در اینکه آیا ایشان شهید شده و یا به مرگ طبیعی از دنیا رفته است، در کلمات اهل سنت سه دیدگاه است. گروهی گفته‌اند امام به مرگ طبیعی از دنیا رفته است. در مقابل، بعضی دیگر مرگ طبیعی امام هادی (ع) را قطعی ندانسته و با کلماتی همچون «و یقال أنه مات مسموماً» از کنار این مسئله با تأمل و تردید گذشته‌اند. مسعودی (۳۴۶ ق) [۴۳]، سبط بن جوزی (۶۵۴) [۴۴]، شبلنجی شافعی (۱۲۹۸) [۴۵]، علی فکری حسینی قاهری (۱۳۷۲ ق) [۴۶] از جمله این افراد هستند. اما برخی دیگر با قاطعیت، معتقدند که امام به وسیله معتز، مسموم شده است. برخی دیگر واژه «شهادت» را در مورد امام به کار برده‌اند. ابن صباغ مالکی (۸۵۵) گفته: «استشهد فی آخر ملکه (معتز) ابوالحسن» [۴۷ ...] و فضل‌الله بن روزبهان خنجی اصفهانی شافعی (۹۲۷ ق): نوشته ... «الشهید بکيد الاعداء» [۴۸...]. سید محمد عبدالغفار هاشمی می‌گوید: «وَدَسَّ لَهُ السَّمَّ» [۴۹ ...] پس اینکه برخی با قاطعیت «شهادت امام هادی را مخصوص اهل تشیع می‌دانند و معتقدند که از نظر اهل سنت رحلت امام به مرگ طبیعی بوده است» [۵۰]، سخن درستی نیست.

بارگاه امام هادی (ع)

در مورد سامرا، محل دفن و بارگاه منور امام هادی (ع)، سخنان اندک ولی شگفت‌آوری بیان شده که به آنها اشاره می‌شود: یاقوت حموی زمانی که مدفونین در سامرا را نام می‌برد، به نام مبارک امام هادی و امام حسن عسکری (ع) که می‌رسد، از آنها با احترام یاد می‌کند و می‌گوید: «و بسامرا قبر الامام علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر و ابنه الحسن بن علی العسکریین» [۵۱ ...]. وی در جای دیگر از کتاب خود، ذیل منطقه «عسکر سامرا» می‌گوید: «و قد نُسِبَ اليه قوم من الاجلاء منهم علی بن محمد بن علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسن بن علی بن ابی طالب (رضی‌الله عنه) یکنی ابا الحسن الهادی ... و ابنه الحسن بن علی» ... و با احترام از آن دو بزرگوار و امام مهدی (ع) یاد می‌کند. [۵۲] از معاصرین نیز عبدالغفار هاشمی حنفی درباره مرقد امام می‌گوید: «و علی مرقده قبیة جمیله - رضی‌الله عنه - و» [۵۳ ...] که امروزه متأسفانه همانند بقیع، از سوی جریان فتنه‌انگیز سلفی، تخریب شده است.

فرزندان امام

اولاد امام هادی (ع) را برخی دو فرزند [۵۴] و بعضی چهار [۵۵] و برخی دیگر بیشتر از چهار نفر دانسته‌اند که عبارت‌اند از: امام ابو محمد امام حسن عسکری (ع)، حسین ابو جعفر محمد، ابو عبدالله جعفر و عالیه که در برخی کتب، عایشه ثبت شده است. [۵۶] فخر رازی درباره فرزندان امام هادی (ع) می‌گوید: «من الأبناء ستة: أبو محمد الحسن العسکری الإمام (ع) و أبو عبدالله جعفر، و الحسن (مات قبل أبيه بسیر من رأی) و موسی و محمد و هو أكبر أولاده و علی، و اتفقوا علی انّ المعقب من اولاده ابنان: الحسن العسکری الإمام (ع) و جعفر الکذاب، و له [امام هادی] من البنات ثلاثة: عائشة و فاطمة و بریهة؛ فرزندان امام هادی عبارت‌اند از: شش پسر و سه دختر به نام‌های امام حسن عسکری، ابو عبدالله جعفر، حسین (که قبل از امام هادی در سامرا رحلت کرد)، موسی، محمد (بزرگ‌ترین فرزند امام هادی) و علی. و تمامی علما اتفاق نظر دارند که نسل امام هادی (ع) از امام حسن عسکری (ع) و جعفر کذاب ادامه پیدا کرد. دختران امام هادی (ع) نیز عایشه، فاطمه و بریهه نام داشتند» [۵۷] البته از علمای شیعه، افرادی چون امین الاسلام طبرسی، امام هادی را صاحب پنج فرزند دانسته که نام‌های آنان عبارت‌اند از: امام حسن عسکری (ع)، حسین، محمد، جعفر کذاب و دخترشان عالیه. [۵۸]

نص بر امامت امام هادی (ع)

یکی از نکات جالب آن است که در منابع اهل سنت روایاتی نقل شده است که در آن به امامت امام هادی (ع)، از سوی امام جواد تصریح شده است. ابن صباغ مالکی به نقل از ارشاد شیخ مفید می‌نویسد: «قال إسماعیل بن مهران: لما خرج أبو جعفر محمد الجواد من المدینة إلى بغداد بطلبه المعتصم قلت له عند خروجه، جُعِلْتُ فداك، إتی أخافُ عليك من هذا الوجه فإلی من الأمر بعدك؟ فبکی حتی بلّ لحيته ثم التفت إليّ فقال: الأمر من بعدی لولدی علی؛ [۵۹] إسماعیل بن مهران می‌گوید: زمانی که قرار شد امام جواد به دستور معتصم از مدینه به بغداد راهی شود، خدمت امام رسیدم و گفتم: فدایت شوم، من از این سفری که در پیش دارید، بیمناکم (و نگران شما هستم). بعد از شما امر (امامت) از آن کیست؟ إسماعیل می‌گوید: امام جواد گریست؛ به گونه‌ای که محاسن (شریف) آن حضرت اشک آلود شد، سپس رو به من کرد و فرمود: امر (امامت) از آن فرزندم علی است.»

جایگاه علمی معنوی امام

این موضوع، در کتب تاریخی - حدیثی اهل سنت به صورت مستقل مطرح نشده و متأسفانه گروهی با بی‌اعتنایی به زندگانی فرزند رسول الله (ص) امام هادی (ع) سعی در کم‌رنگ جلوه دادن آن حضرت داشتند. با این وصف، با توجه به برخی قرائن و شواهد، می‌توان دریافت که میزان نفوذ و جایگاه امام هادی در میان مردم تا چه اندازه عمیق، گسترده و غیر قابل وصف بوده است که جلوه آن در سه منطقه مدینه، بغداد و سامرا است. مسعودی می‌نویسد: یحیی بن هرثمه (مأمور متوکل که مأموریت احضار امام از مدینه به سامرا را داشت) می‌گوید: هنگامی که به مدینه آمدم و قرار شد امام هادی را به سامرا ببرم: «فلما صرّتُ إليها ضجّ أهلها و عجبوا ضجيجاً و عجيجاً ما سمعتُ مثله.» [۶۰ ...] یعقوبی می‌نویسد: زمانی که امام هادی به یاسرّیه (حوالی بغداد) رسیدند، با اینکه ظاهراً ورود امام هادی به آن مکان، با اطلاع قلبی و اعلام عمومی نبوده، والی بغداد، اسحاق بن ابراهیم طاهری، زمانی که به آنجا می‌رسد، با جمعیت پرشوری که برای استقبال از امام هادی (ع) آمده بودند، مواجه می‌شود: «فرأی تشوّق الناس الیه و اجتماعهم لرؤيته.» [۶۱ ...] یعقوبی هنگام وفات امام و جمعیت حاضر را این گونه گزارش می‌کند: «فلما كثر الناس و اجتمعوا كثر بكاءهم و ضجّتهم فرّد النعش الی داره.» [۶۲] مسعودی نیز درباره هنگام رحلت امام هادی می‌نویسد: «و سُمِعَ فی جنازته جاریة تقول: ماذا لقینا فی یوم الاثنین قديماً و حديثاً.» [۶۳] جریان بیماری متوکل و پیشنهاد فتح بن خاقان (از نزدیکان متوکل) مبنی بر کمک گرفتن از امام هادی برای شفا گرفتن متوکل و نذر مبلغی هنگفت از سوی مادر متوکل برای امام هادی [۶۴] نیز نشان دهنده این جایگاه والاست. همچون بسیاری قرائن و شواهد، گویای نفوذ معنوی امام هادی (ع) در میان مردم به ویژه در میان مردم سامرا است؛ مردمی که بیشترشان از اهل سنت بودند. علاوه بر اینکه در دستگاه حکومت متوکل نیز افرادی مانند فتح بن خاقان و یا مادر متوکل وجود داشتند که به کرامات امام هادی معتقد بودند. یکی از دلایل اساسی احضار امام از مدینه به سامرا جایگاه ویژه اجتماعی سیاسی و نفوذ معنوی امام هادی (ع) در میان مردم بود. یعقوبی می‌نویسد: والی مدینه برای متوکل چنین نوشت ...: «و كان عبدالله محمد بن داود الهاشمی قد كتب، یذكر أنّ قوماً یقولون أنّه الامام فشحخص عن المدینة.» [۶۵ ...] سید محمد عبدالغفار هاشمی حنفی نیز درباره سبب احضار امام می‌گوید: «استدعاه الملك المتوکل من المدینة المنورة حیث خاف علی ملکه و زوال دولته الیه بماله من علم کثیر و عمل صالح و سداد رأی و قول حق.» [۶۶ ...] البته دلیل عمده دیگر، کینه متوکل از امام علی (ع) و آل علی است. سبط بن جوزی در این باره می‌نویسد: «قال علماء السیر: و انما اشخصه المتوکل من مدینة رسول الله الی بغداد لانّ المتوکل كان یبغض علیاً و ذریته.» [۶۷ ...]؛ به اتفاق، مورخین و علمای اهل سنت، متوکل فردی ناصبی و ضد علی ذریه او بوده است. ابن مسکویه، ابن اثیر و ابن وردی هر کدام در تاریخ خود می‌نویسند: «و كان المتوکل شدید البغض لعلی بن ابی طالب (ع) و لاهل بینه و كان یقصد من یبلغه عنه أنّه یتولی علیاً و اهله بأخذ المال و الدم.» [۶۸] علاوه بر این مطلب، اطرافیان و مشاورین متوکل نیز از کسانی بودند که به ناصبی بودن و بغض امام علی (ع) شهرت داشتند: «ندماء متوکل جماعة قد اشتهروا بالنصب و البغض لعلی.»

[۶۹] در مجموع دو علت: نفوذ معنوی اجتماعی امام هادی در بین مردم و کینه توزی متوکل نسبت به امام علی (ع) و خاندان و پیروان او باعث احضار امام هادی (ع) از مدینه به سامرا شد.

جایگاه امام نزد اهل سنت

از نظر علم طبقه‌شناسی اهل سنت، امام هادی (ع) در طبقه ۲۶ قرار دارد، و با وجود اینکه بعضی از صاحبان صحاح و محدثین بنام اهل سنت، معاصر و هم دوره امام بودند، ولی متأسفانه حدیثی از آن بزرگوار نقل نکرده‌اند. با این حال، وقایعی در جمع فقهای حاضر در نزد متوکل پدید آمد که منجر به ناکامی آنان شد [۷۰] و همین امر، عظمت و مرجعیت تمام و کمال علمی - فقهی امام را اثبات کرد و به نمایش گذاشت؛ به گونه‌ای که بزرگان اهل سنت را به اعتراف درباره عظمت علمی، فقهی، اخلاقی و ... امام هادی وادار کرد. ۱. اسحاق بن ابراهیم طاطری (۲۳۵ ق) امام هادی را از مدینه به طرف سیرَ مَنْ رَأَى احضار کردند. زمانی که به منطقه‌ای به نام یاسرّیه حوالی بغداد رسیدند، اسحاق بن ابراهیم، والی بغداد، استقبال پرشور امام را مشاهده کرد: «فَرَأَى شَوْقَ النَّاسِ إِلَيْهِ وَاجْتِمَاعَهُمْ لِرُؤْيَيْهِ». [۷۱ ...] با اینکه سفر امام با اطلاع قبلی نبود. در جای دیگر آمده، اسحاق به یحیی بن هرثمه که مأمور احضار امام از مدینه به سامرا بود، گفت: «أَنَّ هَذَا الرَّجُلَ قَدْ وَلَدَهُ رَسُولَ اللَّهِ وَالْمُتَوَكَّلُ مِنْ تَعَلُّمِ فَنَ حُرْضَتْهُ عَلَيْهِ قَتْلَهُ وَكَانَ رَسُولَ اللَّهِ خَصْمَكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [۷۲ ...] ۲. قاضی یحیی بن اکثم (۲۴۲ ق) هنگامی که فقها نزد واثق حضور داشتند، یحیی بن اکثم این سؤال را مطرح کرد که وقتی آدم (ع) به حج رفت، چه کسی سر او را تراشید؟ فقهای مجلس از پاسخ در ماندند، واثق به آنها گفت: من کسی که جواب این سؤال را بدانم، برای شما حاضر می‌کنم. سپس امام هادی (ع) را به مجلس فراخواند و سؤال یحیی بن اکثم را از آن حضرت پرسید. امام فرمود: همانا پدرم از جدم، از پدرش از جدش نقل فرمود که رسول الله فرمود: جبرئیل مأمور شد تا یاقوتی را از بهشت برای حضرت آدم بیاورد، و آن را بر سر حضرت آدم کشید و موهای ایشان تراشیده شد؛ به گونه‌ای که نور سر حضرت آدم، تمامی اطراف را فرا گرفت. [۷۳] ۳. خطیب بغدادی خطیب بغدادی می‌نویسد: متوکل، در اوایل خلافت خود به مرضی سختی دچار شد و با خود نذر کرد که اگر از این مرضی نجات یابد، دینارهای زیادی را صدقه بدهد. زمانی که از مرضی جان سالم به در برد، فقها را گرد آورد و از آنها کسب تکلیف کرد که چه مقدار صدقه بدهد. فقها جواب‌های مختلفی ارائه کردند. متوکل دستور داد تا سؤال را به امام هادی (ع) عرضه کنند. امام در پاسخ فرمود: ۳۸ دینار صدقه بدهد. بعضی از فقها از جواب امام شگفت‌زده شدند و برخی دیگر زبان به اعتراض گشودند و جواب امام را نپذیرفتند. خلیفه شخصی را به سوی امام فرستاد تا علت این حکم را بپرسد. امام فرمود: به این آیه استدلال کردم: خداوند شما مؤمنان را در جنگ‌های بسیاری یاری کرد، و از اهل بیت روایت شده که جریان‌ها، (سریه‌ها و غزوات) هشتاد و سه و جنگ حنین نیز هشتاد و چهارمین جنگ بوده است. اما با این حال خلیفه در انجام کار خیر هر چه بیشتر بپردازد، به نفع او است و در دنیا و آخرت مأجور خواهد بود. [۷۴] ۴. وَصِيفُ التَّرْكِي (۲۵۳ ق) وصیف یکی از فرماندهان و سرداران نظامی بنی‌عباس بود. زمانی که یحیی بن هرثمه امام را به سامرا آورد، وی را خبردار کرد و او به یحیی بن هرثمه گفت: «وَاللَّهِ لَئِنْ سَقَطَ مِنْهُ شَعْرَةٌ لَأُيَطَّلَبَ بِهَا سَوَاكٌ». ... هرثمه می‌گوید: «فَعَجِبْتُ كَيْفَ وَافَقَ قَوْلَهُ قَوْلَ اسْحَاقَ». [۷۵] ۵. ابن واضع یعقوبی کاتب عباسی (۲۸۴ ق) وی بعد از ذکر نسب مطهر امام هادی (ع) و تاریخ وفات ایشان، شدت ناراحتی مردم از فقدان امام را چنین گزارش می‌کند: بعد از خواندن نماز بر جسم مطهر امام، جمعیت آنقدر برای تشییع آمده و دور جنازه جمع شده بودند و آنقدر ضججه و ناله و گریه و زاری می‌کردند که جنازه را به منزل امام بردند و در همانجا دفن کردند. [۷۶] این جریان تکان دهنده، نشانگر نفوذ معنوی و موقعیت اجتماعی امام در مردم و در آن منطقه است.

[۱]. الانساب، ج ۴ ص ۱۹۵ [۲]. همان، ص ۱۹۶. [۳]. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۹۵. [۴]. تنمۃ المختصر، ج ۱، ص ۳۴۷. [۵]. تذکرۃ الخواص، ص ۳۲۲. [۶]. مطالب السؤل، ص ۱۴۴. [۷]. نورالابصار، ص ۳۳۴. [۸]. مطالب السؤل، ص ۱۴۴. [۹]. نورالابصار، ص ۳۳۴. [۱۰]. المختصر فی اخبار البشر، ج ۲، ص ۴۴. [۱۱]. تذکرۃ الخواص، ص ۳۲۲. [۱۲]. النعیم المقیم، ص ۴۲۵. [۱۳]. تاریخ حبیب السیر ج ۲، ص ۹۵. [۱۴]. سیر اعلام النبلاء، ج ۱۳، ص ۱۲۱. [۱۵]. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۶. [۱۶]. الانساب، ج ۴، ص ۱۹۵. [۱۷]. تاریخ الخمیس، ج ۲، ص ۳۴۱. [۱۸]. نورالابصار، ص ۳۳۴. [۱۹]. مطالب السؤل، ص ۱۴۴. [۲۰]. همان. [۲۱]. نورالابصار، ص ۳۳۴. [۲۲]. وسیله الخادم الی المخدوم، ص ۲۵۷ - ۲۶۲. [۲۳]. اخبار الدؤل، ص ۱۱۶. [۲۴]. تذکرۃ الخواص، ص ۳۲۲. [۲۵]. النعیم المقیم، ص ۴۲۷. [۲۶]. تاریخ روضۃ الصفا، ج ۳، ص ۵۵. [۲۷]. همان. [۲۸]. الانساب، ج ۴، ص ۱۹۶. [۲۹]. مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۱۹. [۳۰]. النعیم المقیم، ص ۴۲۶. [۳۱]. النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۴۱۰. [۳۲]. مرآة الجنان، ج ۲، ص ۱۱۹. [۳۳]. النعیم المقیم، ص ۴۲۶. [۳۴]. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۳. [۳۵]. مطالب السؤل، ص ۱۴۶. [۳۶]. تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۶. [۳۷]. تاریخ الامم و الملوك، ج ۵، ص ۴۲۶. [۳۸]. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۳. [۳۹]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۳. [۴۰]. وفيات الاعیان، ج ۳، ص ۲۷۳. [۴۱]. النعیم المقیم، ص ۴۳۰. [۴۲]. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹۳. [۴۳]. همان. [۴۴]. تذکرۃ الخواص، ص ۳۲۴. [۴۵]. نورالابصار، ص ۳۳۷. [۴۶]. احسن القصص، ج ۴، ص ۳۰۰. [۴۷]. الفصول المهمة، ص ۲۸۳. [۴۸]. وسیله الخادم الی المخدوم، ص ۲۶۱. [۴۹]. ائمة الهدی، ص ۱۳۶. [۵۰]. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۹۵. [۵۱]. معجم البلدان، ج ۳، ص ۱۷۸. [۵۲]. همان، ص ۱۲۳. [۵۳]. ائمة الهدی، ص ۱۳۶. [۵۴]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۳. [۵۵]. الاتحاف بحب الاشراف، ص ۳۶۳. [۵۶]. النعیم المقیم، ص ۴۳۱. [۵۷]. الشجرة المباركة، ص ۷۸. [۵۸]. إعلام الوری بأعلام الهدی، ج ۲، ص ۱۲۷. [۵۹]. الفصول المهمة، ص ۲۷۷. [۶۰]. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹۴. [۶۱]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۴. [۶۲]. همان، ص ۵۰۳. [۶۳]. مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۹۳. [۶۴]. تاریخ حبیب السیر، ج ۲، ص ۹۷. [۶۵]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۴. [۶۶]. ائمة الهدی، ص ۱۳۶؛ احقاق الحق، ج ۱۲، ص ۴۴۵. [۶۷]. تذکرۃ الخواص، ص ۳۲۲. [۶۸]. تجارب الامم، ج ۴، ص ۱۲۰. [۶۹]. همان. [۷۰]. تاریخ بغداد ج ۱۲، ص ۵۶ - ۵۷. [۷۱]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۴۸۴. [۷۲]. تذکرۃ الخواص، ص ۳۲۲. [۷۳]. همان. [۷۴]. تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۶. [۷۵]. تذکرۃ الخواص، ص ۳۲۲. [۷۶]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۰۳.

پاسخ سوالات در قرآن کریم

متوکل عباسی مسموم شد، نذر کرد که اگر خدا او را از مرگ نجات داد مال کثیری را در راه خدا صدقه دهد. بعد از بهبودی وی، علما در این که مال کثیر چقدر است اختلاف کردند. دربان متوکل، که حسن نام داشت، به او گفت: اگر من پاسخ درست را برایت بیابم در برابر آن چه مبلغی به من می‌دهی؟ متوکل گفت: در آن صورت ده هزار درهم به تو خواهم داد و اگر پاسخ را نیافتی صد تازیانه بر تو می‌زنم! دربان پذیرفت و به سراغ امام هادی علیه السلام رفت و مساله را از آن حضرت پرسید. امام فرمود: به متوکل بگو هشتاد درهم صدقه دهد، دربان پاسخ حضرت را به خلیفه منتقل کرد، وی از او دلیل این پاسخ را خواست، دربان به نزد حضرت هادی علیه السلام بازگشت و دلیل را از آن بزرگوار پرسید. امام فرمود: خداوند به پیامبرش می‌فرماید: «لقد نصرکم الله فی مِوَاطِنَ کَثِیرَةٍ»؛ ما موارد و مواطن مزبور را بررسی و احصا کردیم آنها را هشتاد مورد یافتیم. این پاسخ که به متوکل رسید، خوشحال شد و ده هزار درهم را به دربان داد (۱) من اتَّخَذَ قَوْلَ اللَّهِ دَلِیلًا هَدَى الِی التَّیِّهِ اِقْوَمَ. (۲) آن کس که سخن خداوند را راهنمای خود گیرد به استوارترین راه‌ها هدایت خواهد شد. حضرت علی علیه السلام پی‌نوشت‌ها: ۱- مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰۲. ۲- غررالحکم و دررالکلم، ص ۱۱۱. منبع: جلوه‌های تقوا، محمدحسن حائری یزدی، ج ۳.

استفتائات متوکل از امام هادی علیه السلام

متوکل کاتب و نویسنده‌ای نصرانی داشت که به او بسیار احترام می‌گذاشت و به خاطر علاقه‌ای که به او داشت او را با کنیه (ابو نوح) صدا می‌زد. عده‌ای از کاتبان و نویسندگان کاخ این عمل را نادرست خوانده و گفتند: "جایز نیست کافر را با کنیه صدا بزنیم." متوکل از فقها استفتاء کرد و نتیجه منجر به دو نظر شد: گروهی آن را جایز دانستند و گروهی منع کردند. متوکل ناچار از امام هادی علیه السلام استفتاء نمود و ماجرا را نوشت. امام در پاسخ نوشتند: "بسم الله الرحمن الرحيم. تَبَّتْ يَدَا أَبِي لَهَبٍ وَ تَبَّ؛" نابود باد ابولهب و دو دستش بریده باد. (سوره مسد/۱) این پاسخ بدیع از بی‌نظیرترین پاسخ‌های عالم فتوا بشمار می‌رود و امام هادی (علیه السلام) با استفاده از این آیه نه تنها جواز کنیه‌گذاری کافر را ثابت می‌کند بلکه وقوع آن را نیز در قرآن یعنی معتبرترین مدرک فتوا نشان می‌دهد. متوکل نیز از پاسخ امام هادی (علیه السلام) قانع شد و به آن عمل کرد. (۱) میزان کثیر چقدر است؟ متوکل بیمار شد و نذر کرد اگر بهبود یافت پول بسیاری را صدقه بدهد. پس از آن که سلامتی را به دست آورد خواست نذر خود را ادا نماید. فقها را جمع نمود تا مقدار دقیق بسیار (کثیره) را تعیین کنند و آنان درباره تعیین واحد خاصی برای (بسیار) به جایی نرسیدند. ناچار متوکل از امام هادی علیه السلام سوال نمود و امام هادی (علیه السلام) پاسخ داد: "باید ۸۳ دینار صدقه دهی." فقها از این جواب تعجب کردند و به متوکل گفتند: پیرس مینا و مدرک این فتوا چیست؟ متوکل بر این اساس از حضرت دلیل فتوا را خواست. حضرت جواب فرمودند: خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: "لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره (توبه/۲۵)؛ خداوند شما را در مواطن و جاهای بسیاری یاری کرد." و همه خاندان ما روایت کرده‌اند که مواطن و مواقفی که در جنگ‌ها و غزوات، خداوند، پیامبرش را در آنها یاری کرد ۸۳ موطن بوده است. (۲) در نتیجه عدد کثیر از دیدگاه قرآن ۸۳ می‌باشد. حکم عمل خلاف مرد نصرانی مرد نصرانی را که با زنی مسلمان، مرتکب عمل خلاف شده بود نزد متوکل آوردند همین که خلیفه خواست بر او حد شرعی جاری کند آن مرد مسلمان گشت. یحیی بن اکثم گفت: "اسلام این مرد، شرک و عمل گذشته او را از بین برد (و دیگر حد او نباید اجرا گردد). یکی دیگر از فقها گفت: باید او را سه حد بزنند. و هر یک فتوایی دادند تا آن که متوکل تصمیم گرفت از امام هادی علیه السلام استفتا کند. لذا طی نامه‌ای موضوع را بیان کرد و از امام هادی علیه السلام نظر خواست. امام در جواب نوشت: "باید آنقدر او را بزنند تا بمیرد." این فتوا به مذاق یحیی و دیگر فقها خوش نیامد، و پذیرفتند و گفتند: "نه کتاب خدا گواه این مدعاست و نه سنت پیامبر، آن را تایید می‌کند." متوکل به امام هادی (علیه السلام) نامه‌ای نوشت و در آن یادآور شد که فقهای مسلمین فتوای ایشان را نپذیرفته‌اند و آن را خلاف کتاب و سنت می‌دانند و افزود: "پس برای ما منبع فتوا را بیان کن." امام در جواب نوشت: "بسم الله الرحمن الرحيم خداوند متعال در باره کافران می‌فرماید: فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین، فلم یک ینفعهم ایمانهم لما رأوا بأسنا ("مؤمن/۸۴ و ۸۵)؛ پس آنگاه که شدت قهر و عقاب ما را به چشم دیدند در آن حال گفتند ما به خدای یکتا ایمان آوردیم و به همه بت‌هایی که شریک خدا می‌دانستیم کفر ورزیدیم، اما ایمانشان پس از دیدن مرگ و مشاهده عذاب به آنها هیچ سودی نبخشید. متوکل این فتوا (و استنباط از آیه) را پذیرفت و دستور داد تا حکم آن مرد را اجرا کنند. (۳) پی‌نوشت‌ها: ۱- تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۵۷. ۲- تاریخ اسلام ذهبی و تذکره الخواص، ص ۳۶۰. ۳- تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی. برگرفته از کتاب تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی.

تأثیر کلام امام و گریه متوکل

یک بار، از امام هادی نزد متوکل سعایت کردند که در منزل او اسلحه و نوشته‌ها و اشیای دیگری است که از شیعیان او در قم به او رسیده و او عزم شورش بر ضد دولت را دارد. متوکل گروهی را به منزل آن حضرت فرستاد و آنان شبانه به خانه امام هجوم بردند،

ولی چیزی به دست نیاوردند، و امام را در اطافی تنها دیدند که در را به روی خود بسته و جامه‌ای پشمین بر تن دارد و بر زمینی مفروش از شن و ماسه نشسته و به عبادت خدا و تلاوت قرآن مشغول است. امام را با همان حال نزد متوکل بردند و به او گفتند: در خانه‌اش چیزی نیافتیم و او را رو به قبله دیدیم که قرآن می‌خواند. متوکل چون امام را دید، عظمت و هیبت امام او را فرا گرفت و بی اختیار حضرت را احترام کرد و در کنار خود نشاند و جام شرابی را که در دست داشت به آن حضرت تعارف کرد! امام سوگند یاد کرد و گفت: گوشت و خون من با چنین چیزی آمیخته نشده است، مرا معاف دار! او دست برداشت و گفت: شعری بخوان! امام فرمود: من شعر کم از بر دارم. گفت: باید بخوانی؟ امام اشعاری خواند که ترجمه آن چنین است: (زمامدارن جهانخوار و مقتدر) بر قله کوهسارها شب را به روز آوردند در حالی که مردان نیرومند از آنان پاسداری می‌کردند، ولی قله‌ها نتوانستند آنان را (از خطر مرگ) برهانند. آنان پس از مدتها عزت از جایگاههای امن به زیر کشیده شدند و در گودالها (گورها) جایشان دادند؛ چه منزل و آرامگاه ناپسندی! پس از آنکه به خاک سپرده شدند، فریاد گری فریاد برآورد: کجاست آن دست بندها و تاجها و لباسهای فاخر؟ کجاست آن چهره‌های در ناز و نعمت پرورش یافته که به احترامشان پرده‌ها می‌آویختند (بارگاه و پرده و دربان داشتند)؟ گور به جای آنان پاسخ داد: اکنون کرمها بر سر خوردن آن چهره‌ها با هم می‌ستیزند! آنان مدت درازی در دنیا خوردند و آشامیدند؛ ولی امروز آنان که خورنده همه چیز بودند، خود خوراک حشرات و کرمهای گور شده‌اند! چه خانه‌هایی ساختند تا آنان را از گزند روزگار حفظ کند، ولی سرانجام پس از مدتی، این خانه‌ها و خانواده‌ها را ترک گفته به خانه گور شتافتند! چه اموال و ذخائری انبار کردند، ولی همه آنها را ترک گفته رفتند و آنها را برای دشمنان خود واگذاشتند! خانه‌ها و کاخهای آباد آنان به ویرانه‌ها تبدیل شد و ساکنان آنها به سوی گورهای تاریک شتافتند! تأثیر کلام امام چنان بود که متوکل به سختی گریست، آن چنانکه محاسنش تر شد. دیگر اهل مجلس گریستند. متوکل دستور داد بساط شراب را جمع کنند و چهار هزار درهم به امام تقدیم کرد و آن حضرت را با احترام به منزل بازگرداند! منابع: ۱- مسعودی، مروج الذهب، بیروت، دار الأندلس، ج ۴، ص ۱۱۲- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۱- انتخاب از سایت balagh.net

نذر مادر خلیفه

طیب نگاهی به زخم پهلوی متوکل انداخت و گفت: «ای خلیفه، این زخم به دلیل عفونت زیادی که در آن جمع شده، روز به روز ورم‌اش بیشتر می‌شود». متوکل ناله‌ای کرد و گفت: «فکر چاره باشید که این درد مرا از پای در می‌آورد». طیب نگاهی به صورت رنگ پریده متوکل انداخت و گفت: «باید سر زخم را بشکافیم تا عفونت بیرون بیاید». سر زخم را بشکافید؟! من همین طور هم آرام و قرار ندارم، چه رسد به این که بخواهید چاقو را به زخم نزدیک کنید. طیب دیگر گفت: «ای خلیفه! هیچ راهی غیر از این وجود ندارد». فتح بن خاقان تعظیمی کرد و گفت: «ای خلیفه! اگر اجازه بدهی، شخصی را نزد علی النقی بفرستیم. شاید دوايي برای این مرض شما داشته باشد». متوکل با اشاره سر، حرف او را تایید کرد. فتح بن خاقان بیرون رفت و لحظاتی بعد برگشت و گفت: «حتماً غلام با راه چاره‌ای بر خواهد گشت». بطحایی که چشم دیدن امام را نداشت، گفت: «هیچ کاری از او بر نمی‌آید». طیب نگاهی تمسخر آمیز به فتح بن خاقان انداخت و گفت: «چه راهی غیر از شکافتن سر زخم وجود دارد؟! مادر متوکل با دستمال اشک‌هایش را گرفت و پیش خود گفت: «نذر می‌کنم اگر فرزندم شفا پیدا کند، کیسه‌ای زر برای امام بفرستم». ساعتی بیش‌تر نگذشته بود که غلام وارد جمع شد و گفت: «امام گفت که پشکل گوسفند را در گلاب بخیسانید و آن را روی زخم ببندید». صدای خنده فضای اتاق را پر کرد. پشکل؟! عجب حرفی! واقعاً مسخره است. صدای فتح بن خاقان آنها را به خود آورد: حرف امام بی حساب نیست. به آنچه دستور داده، عمل کنید. ضرری نخواهد داشت. و برای تهیه آن، از در بیرون رفت. یکی از اطبا گفت: «بهر است ما هم بمانیم تا نتیجه کار را ببینیم». ساعتی بیش از گذاشتن دارو روی زخم نگذشته بود که شکافته شد و عفونت بیرون

زد. طیب که به زخم خیره شده بود، با ناباوری گفت: «به خدا قسم که علی النقی دانای به علم است و حرف‌های ما درباره او اشتباه بود». بطحایی که کنار متوکل ایستاده بود، این حرف برایش گران آمد. سر در گوش متوکل برد و گفت: «ای خلیفه! بهتر است زودتر این طیبیان را مرخص کنی. جایز نیست در حضور شما کسی را مدح کنند که خلافت شما را قبول ندارد». متوکل که کمی دردش آرام شده بود، به آنها گفت: «شما مرخص هستید، می‌توانید بروید». و رو به بطحایی گفت: «اگر داروی علی النقی نبود، من الآن حال خوشی نداشتم». بطحایی چشم‌های نگرانش را به زمین دوخت و به فکر فرو رفت. متوکل که متوجه نگرانی او شده بود، گفت: «در چه فکری؟ اتفاقی افتاده؟» ای خلیفه! علی النقی مال و اسلحه زیادی در خانه خود جمع کرده است و می‌خواهد علیه شما قیام کند. بهتر است زودتر فکر چاره‌ای بکنی. متوکل دستش را به هم کوبید و نگهبان را صدا زد. برو سعید حاجب را خبر کن. وقتی سعید وارد شد، متوکل گفت: «همین امشب مخفیانه به منزل علی النقی برو و هر چقدر اسلحه و اموال دارد، به اینجا بیاور». *** تاریکی کوچه را پوشانده بود. سعید نردبان را به دیوار کاهگلی تکیه داد و از آن بالا رفت. خود را به دیوار آویزان کرد تا جاپایی پیدا کند که صدای امام او را به خود آورد: ای سعید! همان طور بمان تا برایت شمعی بیاورم. گوشه عمامه پشمی را دور سرش پیچید و از روی سجاده‌ای که روی ایوان انداخته بود، بلند شد. وقتی امام شمع را به حیاط آورد، سعید جاپایی پیدا کرد و خود را از دیوار پایین کشید. امام با دست اشاره کرد و گفت: «برو اتاق‌ها را بگرد و هر چه پیدا کردی، بردار». سعید به فرش حصیری کف اتاق چشم دوخت و گفت: «ای سید! شرمنده‌ام. مرا ببخش. دستور خلیفه بود»، و به طرف اتاق‌ها رفت. *** ای خلیفه! در منزل علی النقی غیر از شمشیر که غلافی چوبی دارد و این کیسه چیزی پیدا نکردم. نگاه متوکل به یکی از کیسه‌ها افتاد که مهر شده بود. رو به سعید گفت: «این که مهر مادرم است. برو او را صدا کن». کیسه دیگر را باز کرد، چهارصد دینار داخل آن بود. وقتی مادرش وارد شد، کیسه را زمین گذاشت و گفت: «مادر! این کیسه را در منزل علی النقی پیدا کردیم که نشان مهر شما روی آن است. می‌خواهم بدانم مهر شما روی این کیسه چه می‌کند». مادر متوکل نگاهی به کیسه انداخت و گفت: «چند روز پیش نذر کردم که اگر شفا پیدا کنی، ده هزار دینار برای امام علی النقی بفرستم. نشان مهر خود را نیز بر آن زدم». صورت متوکل از شرم سرخ شد، رو به سعید گفت: «شمشیر و این کیسه‌ها را بردار و کیسه‌ای دیگر به آن اضافه کن و به منزل علی النقی برو و عذرخواهی بکن». *منبع: جلاء العیون، علامه مجلسی.

سیره

تلاش‌ها و مبارزات فرهنگی امام هادی علیه السلام

گذری بر اوضاع فرهنگی جامعه

حجة الاسلام ابوالفضل هادی منش دوران امامت امام علی النقی علیه السلام به دلیل گسترش فرهنگی در گرایش‌های اعتقادی و بحث‌های علمی که از برخورد میان مکتب‌های کلامی و تحولات فرهنگی مختلف ناشی شده بود از ویژگی خاصی برخوردار است. در این دوران، مکتب‌های عقیدتی گوناگونی چون «معتزله» و «اشاعره» گسترش یافته و پراکندگی آرای فراوانی در سطح فرهنگی جامعه پدید آمده بود. مباحثی کلان چون جبر و تفویض، ممکن یا ناممکن بودن رؤیت خداوند، تجسیم و مباحثی از این قبیل، افکار عمومی جامعه را دست‌خوش تاخت و تازهای فکری کرده بود. سرچشمه این تحولات فکری، در رویکرد دولت عباسی به مسائل علمی و فرهنگی و نیز هجوم فلسفه و کلام دیگر ملل به سوی جامعه مسلمانان خلاصه می‌شود. دستگاه حکومتی، کتاب‌های علمی دانشمندان ملل دیگر را به عربی ترجمه می‌کرد و در اختیار مسلمانان می‌گذاشت. این روند از زمان مأمون آغاز شد و به تدریج ادامه یافت و به اوج خود رسید. او تلاش فراوانی در ترجمه کتاب‌های دیگر ملل، به ویژه یونان داشت و بودجه بسیاری را در

این راه هزینه کرد. «جرجی زیدان» در این باره می‌نویسد: «مأمون هم‌وزن کتاب‌های ترجمه شده طلا می‌داد و به قدری به ترجمه کتابها توجه داشت که روی هر کتابی که به نام او ترجمه می‌شد، از خود علامتی می‌گذاشت و مردم را به خواندن و فرا گرفتن آن علوم تشویق می‌کرد. با دانشمندان خلوت می‌نمود و از معاشرت با آنان لذت می‌برد». (۱) پس از آن، این روند تا آنجا ادامه یافت که ثروتمندان و بزرگان دوره عباسی نیز به این کار مبادرت ورزیدند و دانشمندان را گرامی داشتند. رفته رفته تعداد کتاب فروشان و کاغذ فروشان در بغداد فزونی می‌یافت و انجمن‌های علمی و ادبی تشکیل می‌شد و مردم بیش از هر کار به مباحثات علمی و مطالعه می‌پرداختند. این رویه همچنان در دوره عباسی رو به رشد نهاد و کتاب‌های بسیاری از زبان‌های یونانی، سریانی، هندی، نبطی و لاتین ترجمه گردید. (۲) عباسیان لحظه‌ای دانشمندان غیرمسلمان را از خود دور نمی‌کردند. متوکل و مهدی، دانشمندان را بر تخت می‌نشاندند و با آنان شراب می‌نوشیدند و امیران و وزیران خود را در برابر آنها ایستاده نگه می‌داشتند، به گونه‌ای که هیچ بزرگی در مقابل آنها حق نشستن نداشت. (۳) نزدیکی بیش از حد خلفا با غیر مسلمانان و احترام بیش از اندازه به آنها، عقاید شوم و ضد اسلامی آنها را به روشنی بر ملا می‌ساخت. به خوبی آشکار است که این احترام و صرف آن همه بودجه‌های هنگفت، صرفاً جهت دانش پروری و علم دوستی نبوده است. آنان با جمع آوری کتاب‌های علمی گوناگون جایگاهی مناسب را در گسترش مناظره‌های علمی فراهم آوردند که اهداف مشخص و از پیش تعیین شده‌ای را در این موضوع دنبال می‌کرد. البته آنچه از بررسی زندگی علمی امام هادی علیه السلام در مناظره‌های علمی به دست می‌آید، برتری مبانی اعتقادی شیعه را در این برهه از زمان آشکار می‌سازد. گذشته از این مطالب، پیدایش این همه آرا و نظرات گوناگون، سبب آشفتگی در اوضاع فرهنگی و اجتماعی گردیده و حاصل این آشفتگی، در پیدایش گروه‌های گوناگونی چون: غلات، واقفیه، صوفیه، مجسّمه و ... نمود یافت. حاکمیت نیز از این آشفتگی فرهنگی، برای دستیابی به اهداف خود بهره می‌جست. عباسیان می‌خواستند از این جریان‌ها به عنوان حربه‌ای برای تضعیف مبانی فکری و اعتقادی مسلمانان بهره برداری کنند. در این میان، تیز بینی امام در شناخت خط توطئه و استحاله فرهنگی، نقشه‌های دین ستیزانه آنان را آشکار می‌ساخت. اگر چه مراقبت شدید از ایشان، اندکی آنان را در رسیدن به هدف ننگین‌شان یاری می‌داد و عدم دسترسی به امام، مشکلات جامعه اسلامی را افزون‌تر می‌کرد، ولی امام با نهایت درایت، در خنثی کردن این توطئه‌های فرهنگی می‌کوشید.

تلاش‌های گسترده امام در زمینه‌های فرهنگی

یکی از پر دامنه‌ترین تلاش‌های امام در دوران زندگی‌شان، فعالیت‌های ایشان در زمینه‌های فرهنگی بود که برخی از مهمترین آنها در قالب‌های ذیل انجام می‌پذیرفت؛ ۱. مبارزه فرهنگی با گروه‌های منحرف عقیدتی همان گونه که گفته شد، دوران امام هادی علیه السلام، اوج پیدایش مکتب‌های گوناگون عقیدتی بود که بستر آن با ایجاد فضای فکری از سوی حکومت عباسی فراهم شده بود. گردانندگان و نظریه پردازان این حرکت‌ها را نیز مشتی عناصر فریب خورده، فرصت طلب و سودجو تشکیل می‌دادند. این گروه‌ها عبارت بودند از:

الف) غلات

«غلات»، انسان‌هایی تندرو، افراطی و بی‌منطق بودند که درباره امامت، مبالغه بیش از اندازه نموده و امام را تا سر حد الوهیت و پرستش بالا می‌بردند و با بهره‌گیری از عقاید انحرافی خویش، بسیاری از واجبات الهی را حرام و بسیاری از گناهان کبیره را بر خود حلال شمرده بودند. گاه خود را از سوی امام، که خدا قلمداد شده بود، پیامبر معرفی کرده و بسیاری از موجبات بدنامی شیعه را در عصر گسترش فرهنگ‌ها فراهم می‌آوردند. آنان سعی داشتند تا وجوهاتی را که مردم ساده و بی‌آلایش به امام می‌پرداختند، به

چنگ آورند و با تشریح بدعت‌های مختلف در دین، به امیال نفسانی خود رنگ شرعی و دینی بدهند اما امام به سختی با آنان مبارزه کرده، آنان را طرد می‌کرد. سران این فرقه عبارت بودند از: «علی بن حسکه قمی»؛ «فارس بن حاتم»؛ «حسن بن محمد مشهور به ابن بابا قمی»؛ «قاسم یقطینی یا قاسم بن یقطین» و «محمد بن نصیر نمیری یا فهری». (۴) که هر کدام از این افراد، به گونه‌ای در تشریحات این گروه سهیم بودند. به عنوان نمونه علی بن حسکه قمی، امام هادی علیه السلام را پروردگار جهانیان می‌دانست و خود را از سوی ایشان پیامبر هدایت انسانها معرفی کرده بود. او تمامی واجبات و فروع دینی، مانند زکات، حج، روزه و... را به شدت زیر سؤال برد. محمد بن نصیر نمیری، بر بدعت‌های علی بن حسکه، جواز ازدواج با محارم (مادر، خواهر، دختر)، حلّیت لواط و اعتقاد به تناسخ (۵) را افزود. (۶) امام با موضعی صریح و جدی، ضمن براءت و دوری جستن از آنان، حتی دستور قتل یکی از آنان را صادر کرد. ایشان برای نمایاندن چهره کریه آنان، در پاسخ شیعیانی که از عقاید منحرف علی بن حسکه پرسیده بودند، چنین نگاشت: «ابن حسکه که نفرین خدا بر او باد دروغ‌گویی بیش نیست و من او را در شمار دوستان و شیعیان خود نمی‌پندارم. خدا او را لعنت کند. به خدا سوگند، پروردگار جهانیان، محمد صلی الله علیه و آله و سلم و پیامبران پیشین او را مگر به آیین یکتا پرستی و دستور به بر پا داشتن نماز و پرداخت زکات و انجام حج و دوستی و ولایت بر خلق نفرستاد. او نیز مردم را جز به سوی پرستش خداوند دعوت نکرده است. ما جانشینان پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و بندگان خدا هستیم که هرگز به او شرک خواهیم کرد. ما نمی‌توانیم برای خدا نشانه‌ای بیاوریم، ولی خدا برای ما و همه آفریدگانش، نشانه و دلیل فرو فرستاده است. من از کسی که چنین سخنانی می‌گوید، بیزاری می‌جویم و از چنین گفته‌هایی به خدا پناه می‌برم. شما نیز از آنان براءت و بیزاری جوید و آنان را در فشار قرار دهید.» در ادامه، امام، دستور قتل آنان را صادر می‌کند. (۷) گفتنی است امام به قتل فارس بن حاتم که از سران غلات بود نیز فرمان داد. (۸) که به محض صدور این فرمان یکی از شیعیان امام، او را از صحنه روزگار محو و دل امام را شاد کرد.

ب) صوفیه

از دیگر اندیشه‌های منحرفی که با رخنه در جامعه اسلامی، سبب بدنامی شیعه و تشویش افکار عمومی جامعه مسلمانان شده بود، «تصوف» بود. پیروان این مکتب، با نمایاندن چهره‌ای زاهد، عارف، خدا پرست، بی میل به دنیا و پاک و منزّه از پستی‌ها و آرایش‌های دنیایی، مردم را گمراه می‌کردند. آنها نیز چون غلات از همگی این عنوان‌ها در راستای اهداف سودجویانه خود در زمینه‌های گونه‌گون بهره‌مند می‌شدند. آنها در اماکن مقدسی چون مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم گرد هم می‌آمدند و به تلقین اذکار و اوراد با حالتی خاص می‌پرداختند، به گونه‌ای که مردم با دیدن حالت آنها می‌پنداشتند با پرهیزکارترین افراد رو به رو هستند و تحت تأثیر رفتارهای عوام فریبانه آنان قرار می‌گرفتند. امام هادی علیه السلام نیز با واکنش‌هایی سریع و به هنگام، این توطئه عقیدتی را کشف و خنثی ساخت. نگاشته‌اند روزی آن حضرت با گروهی از یاران صمیمی خود در مسجد مقدس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نشسته بودند. گروهی از صوفیه وارد مسجد النبی صلی الله علیه و آله و سلم شده و گوشه‌ای از مسجد را برگزیده، دور هم حلقه می‌زنند و با حالتی ویژه، مشغول تهلیل می‌شوند. امام با دیدن اعمال فریب‌کارانه آنها، به یاران خود فرمود: «به این جماعت حيله گر و دو رو توجهی نکنید. اینان هم‌نشینان شیاطین و ویران‌کنندگان پایه‌های استوار دینند. برای رسیدن به اهداف تن پرورانه و رفاه طلبانه خود، چهره‌ای زاهدانه از خود نشان می‌دهند و برای به دام انداختن مردم ساده دل، شب زنده داری می‌کنند. به راستی که اینان مدتی را به گرسنگی سر می‌کنند تا برای زین کردن، استری بیابند. اینها لا-اله الا-الله نمی‌گویند، مگر این که مردم را گول بزنند و کم نمی‌خورند مگر این که بتوانند کاسه‌های بزرگ خود را پر سازند و دل‌های ابلهان

را به سوی خود جذب کنند. با مردم از دیدگاه و سلیقه خود درباره دوستی خدا سخن می‌گویند و آنان را رفته رفته و نهانی، در چاه گمراهی [که خود کنده‌اند] می‌اندازند. همه این وردهایشان، سماع و کف زدنشان و ذکرهایی که می‌خوانند، آوازه خوانی است و جز ابلهان و نابخردان، کسی از آنان پیروی نمی‌کند و به سوی آنان گرایش نمی‌یابد. هر کس به دیدار آنها برود، چه در زمان زندگانی او و چه پس از مرگ او، گویی به زیارت شیطان و همه بت پرستان رفته است و هر کس هم به آنان کمک کند، مانند این است که به پلیدانی چون یزید و معاویه و ابوسفیان یاری رسانده است. وقتی سخنان امام به اینجا رسید، یکی از حاضران با انگیزه‌ای که امام از آن آگاهی داشت، پرسشی مطرح کرد که سبب ناراحتی ایشان شد. او پرسید: «آیا این گفته‌ها در حالی است که آنان به حقوق شما اقرار داشته باشند؟» امام با تندی به او نگرست و فرمود: «دست بردار از این پرسش! بدان که هر کس به حقوق ما اعتراف داشته باشد، هرگز این چنین مشمول نفرین و طعن و لعن ما نمی‌شود. [آنان که این اعمال را انجام می‌دهند و به حقوق ما نیز اعتراف دارند] پست‌ترین طایفه صوفیاند؛ چرا که تمامی صوفیان با ما مخالفند و راهشان نیز از ما جداست. آنها یهودیان و نصرانیان امت اسلامند. همین‌ها هستند که سعی در خاموش کردن نور الهی دارند، ولی خداوند نورش را بر همگان به طور کامل خواهد تاباند هر چند که کافران ناخشنود باشند.» (۹)

ج) واقفیه

«واقفیه» از دیگر فرقه‌های دوران امامت امام هادی علیه السلام بودند که امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام را نپذیرفته و پس از شهادت پدر گرامی ایشان، امام موسی بن جعفر علیه السلام، متوقف در ولایت پذیری ائمه شده و در امامت و رهبری جامعه دچار ایستایی شدند. آنان با انکار امامان پس از امام کاظم علیه السلام و موضع‌گیری در مقابل امامان، حتی مردم را از پیروی ایشان منع کردند. امام هادی علیه السلام نیز برای اثبات جایگاه امامت و پیشوایی خود با آنان دست به رویارویی فرهنگی زد و آنان را نیز به سان غلات و صوفیان، مشمول لعن و نفرین خود کرد تا آنان را به مردم بشناساند. در این باره «ابراهیم بن عقبه» در نامه‌ای به امام هادی علیه السلام می‌نویسد: «فدایت شوم! من می‌دانم که ممتوره (واقفیه) از حق و حقیقت دوری می‌کنند، آیا اجازه دارم در قنوت نمازهایم آنان را نفرین کنم؟» امام با صراحت تمام پاسخ مثبت داد (۱۰) و این گونه بر اندیشه‌های گمراه کننده آنان خط بطلان کشیدند. سرکردگی این گروه را «علی بن ابی حمزه بطائنی» بر عهده داشت که از زمان امامت علی بن موسی الرضا علیه السلام از پرداخت مالیات‌های اسلامی به امام خودداری کرده و به نشانه مخالفت و رد صلاحیت ایشان، به رفتارهایی از این قبیل دست می‌زد. آنها رویه خود را هم چنان تا عصر امام هادی علیه السلام ادامه دادند. روزی امام یکی از آنان، به نام «ابوالحسن بصری» را دید و چون او را قابل هدایت و بیداری یافت، به او رو کرد و فقط در یک جمله به او فرمود: «آیا زمان آن نرسیده که به خود آیی؟» سخن فزای ایشان در وی اثری ژرف بر جای نهاد و سبب تغییر رویه و بیداری او گردید. (۱۱)

د) مجسمیه

این گروه می‌پنداشتند خداوند جسم است. آنان برداشت‌هایی بسیار سطحی و ابتدایی از دین داشتند و از درک مجردات و چیزهایی که از سیطره جسم و ماده خارج است، بسیار ناتوان بودند. از این رو، همواره بسیاری از حقایق هستی را که خارج از دایره ماده بود، انکار می‌کردند یا آن را تا عالم ماده پایین می‌کشیدند. کم کم آنها و اندیشه‌های بدوی و یکسویه‌شان در بین شیعیان رسوخ کرد و عقاید آنان را نیز تحت تأثیر سطحی‌نگری و کوتاه‌بینی خود قرار داد. خبر به امام هادی علیه السلام رسید و شیعیان از امام کسب تکلیف کردند. «ابراهیم بن همدانی» در نامه‌ای، عقاید منحرف آنان را به عرض امام رساند و از ایشان راهنمایی خواست. او به امام نوشت که در بین شیعیان و دوستان اهل بیت علیهم السلام افرادی پیدا شده‌اند که تحت تأثیر این عقاید پوچ قرار گرفته‌اند و

می‌پندارند که خداوند جسم است. امام در پاسخ او برای روشن شدن پیام مکتب ناب اهل بیت علیهم السلام در این زمینه نگاشت: «پاک و منزه است آن خدایی که هیچ حد و مرزی ندارد! هرگز این گونه توصیف نمی‌شود، هیچ مثل و مانندی ندارد و او شنوای داناست». (۱۲)

۵) باورمندان به رؤیت

اشاعره گروهی بودند که می‌پنداشتند خداوند را در روز رستاخیز خواهند دید. حتی آنها بر این عقیده بودند که خداوند با همین چشم مادی قابل دیدن است. شیعیان درباره این گروه به امام نامه نوشته و توضیح خواستند. امام در پاسخ نوشت: «پایندی به این نظریه به هیچ وجه جایز نیست. مگر نه این است که باید بین چشم شما و شیء انعکاسی صورت گیرد که حامل نور باشد و دیدن صورت پذیرد؟ حال اگر انعکاسی و نوری در میان نباشد و این ارتباط برقرار نشود، چگونه امکان دیدن آن شیء وجود دارد؟ در این نظریه اشتباهی بزرگ وجود دارد؛ زیرا بیننده چیزی را می‌تواند با چشم خود ببیند که در جسم بودن، با خود او مساوی باشد و در صورت دیده شدن، هر دو بسان هم [جسم] خواهند بود و لازمه آن، جسم دانستن خداست؛ چرا که علت‌ها با معلول‌های خود رابطه‌ای جدایی ناپذیر دارند». (۱۳) بدین ترتیب، امام تفکر مخدوش و منحرف این گروه را نیز باطل اعلام کرد.

۲. تحریر رساله کلامی

از جمله تلاش‌های علمی فرهنگی امام علی النقی علیه السلام در گستره اعتقادات، نوشتن رساله کلامی است که آن را به انگیزه پاسخ‌گویی به مشکلات اعتقادی اهالی اهواز نگاشته است. امام در این رساله، با ایراد بحث‌های مستدل درباره قرآن و عترت و معرفی ثقلین و لزوم تمسک به آن، مبحث جبر و تفویض را که از پیچیده‌ترین مسائل کلامی است، با بیانی بسیار روشن و شیوا مطرح و نقد کرده و نظر امامیه را با عنوان «الأمرُ بینَ الأمرین» به اثبات رسانیده است. در بخشی از این رساله آمده است: «در این باره به گفتار امام صادق علیه السلام آغاز می‌کنم که فرمود: نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه مقامی است میان آن دو که عبارت است از: تندرستی، آزادی، مهلت کافی و توشه، مانند مرکب سواری و وسیله تحریک فاعلی بر کار خود. پس این پنج چیز است که امام صادق علیه السلام به عنوان اسباب جمع‌کننده فضل گرد آمده است. پس اگر بنده‌ای یکی از آنها را نداشته باشد، به لحاظ آن کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط است... همچنین روایت شده که فرمود: مردم در عقیده به سه دسته تقسیم می‌شوند: دسته‌ای می‌پندارند که کار به آنها وانهاده شده است که آنان خدا را در سلطه و قدرتش سست دانسته و خود را به هلاک انداخته‌اند. دسته‌ای دیگر می‌پندارند که خدای عزوجل بندگان را به نافرمانی مجبور ساخته و آنان را به آنچه توان انجامش را ندارند، مکلف فرموده است. اینها نیز خداوند را ستمگر می‌انگارند که سبب هلاک خود را با این اندیشه فراهم آورده‌اند. دسته‌ای دیگر معتقدند که خداوند بندگان را به اندازه توانشان مکلف فرموده و تکلیفی بیش از توان بر دوش آنها ننهاده است. آنها چون کار نیک انجام دهند، خدا را بستایند و چون بد کنند، از او آمرزش بخواهند که اینان به حق رسیدگانند. پس امام صادق علیه السلام خبر داده که هر کس پیرو جبر و تفویض است و به آنها اعتقاد دارد، بر خلاف حق است و من آن جبری را که هر کس بدان معتقد باشد دچار خطاست، شرح دادم و بیان کردم که کسی که پیرو واگذاری است، دستخوش باطل است. پس نظر ما میان این دو نظریه است... سپس حضرت به بررسی بیشتر مسئله جبر و تفویض در قالب پنج مثال دیگر می‌پردازد که در تفسیر تندرستی، گشوده بودن راه، سنت مهلت، توشه و انگیزه بیان می‌دارند و با بهره‌گیری از آیات قرآن و استدلال‌های عقلانی و با نهایت دقت و حوصله، آن را از زوایای مختلف بررسی می‌کنند؛ به گونه‌ای که مطالب با بیانی بسیار ساده، مستند و عقلانی مطرح می‌شوند و در عین کامل و مبسوط بودن، جمله‌ای را تکراری، بدون غرض و خالی از بار محتوایی لازم نمی‌یابیم. (۱۴)

۳. مناظره‌های علمی و اعتقادی

امامان معصوم علیهم السلام چشمه‌های جوشان معرفت و گنجینه‌های دانش الهی‌اند و چون چراغی پر فروغ و زوال ناپذیر، فراسوی علم را با پرتو افشانی خود روشن می‌کنند. آنان با بیان شیوا و روشننگر خود، تاریکی نادانی را از بین برده و در هر زمان، امید نور ستیزان را نومید می‌ساختند. همان گونه که پیش‌تر نیز بدان اشاره شد، دولت عباسی، همواره به دنبال برپایی جلسه‌های مناظره و گفت‌وگوی علمی بود که برقراری این گونه جلسه‌ها در زمان مأمون عباسی به اوج خود رسید و این روند تا دوران امامت امام هادی علیه السلام نیز ادامه یافت. برپایی این مجالس هدفدار برای در هم شکستن چهره علمی امامان و زیر سؤال بردن دانش و حتی امامت آنان تشکیل می‌شد. البته با این کار، آنان نه تنها به مقصود خویش نمی‌رسیدند، بلکه موجب رسوایی و فضاحت آنان نیز می‌شد؛ چرا که آن بزرگ‌پیشوایان دانش و معرفت، از این فرصت برای روشن کردن اذهان عمومی و نشر فرهنگ اصیل اسلامی بهره‌برداری می‌کردند. دولت عباسی می‌کوشید تا با زیر نظر گرفتن امام و کنترل شدید ملاقات‌های ایشان با شیعیان، از روشن شدن افکار مردمی جلوگیری کند و جلوی فیضان این سرچشمه بزرگ را بگیرد، ولی برپایی نشست‌های علمی در تناقض با این سیاست بر می‌آمد و تمام تلاش‌های عباسیان را بیهوده می‌ساخت. پی‌گیری این سیاست متناقض از سوی سردمداران نفاق، حاکی از کوتاه‌فکری، ناکارآمدی، نارسایی در چاره‌جویی و بن‌بست‌های فکری آنان در برابر اهداف معین خود بود. متوکل عباسی برای این منظور، دو تن از دانشمندان به نام‌های «یحیی بن اکثم» و «ابن سکیت» را به خدمت خواند تا نشستی علمی با امام علی النقی علیه السلام ترتیب دهند. در نشستی که به این منظور ترتیب داده شده بود، متوکل از ابن سکیت خواست تا پرسش‌های خود را مطرح کند. او نیز پرسید: «چرا موسی با عصا بر انگیخته شد، عیسی علیه السلام با شفای بیماران و زنده کردن مردگان و محمد صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن و شمشیر؟» امام در پاسخ فرمود: «موسی علیه السلام با عصا و ید بیضا در دوره‌ای بر انگیخته شد که مردم تحت تأثیر جادو قرار گرفته بودند. او نیز به همین منظور برایشان معجزه‌ای آورد که جادویشان را از بین ببرد و حجت را برایشان تمام سازد. عیسی علیه السلام با شفای بیماران خاص و بدون درمان و با زنده کردن مردگان بر انگیخته شد، زیرا در آن زمان پزشکی و پیشرفت‌های آن، مردم را شگفت زده کرده بود و او به فرمان خدا، مردگان را زنده می‌کرد و بیماران بی‌درمان را شفا می‌داد. محمد صلی الله علیه و آله و سلم با قرآن و شمشیر در دوره‌ای بر انگیخته شد که شعر و شمشیر بر اندیشه مردم حکمرانی می‌کرد. او نیز با قرآن تابنده و شمشیر برنده بر شعر و شمشیرشان چیره گشت و پیام خدا را به آنان رساند و حجت را بر آنها تمام فرمود». پاسخ امام، بسیار روشن و قانع‌کننده بود. ابن سکیت از روی ناچاری پرسشی بی‌محتوا را بیان کرد و گفت: «اکنون حجت خدا چیست؟» امام نیز با کنایه، مهر خاموشی بر زبان دشمن زد و فرمود: «عقل که به خوبی در می‌یابد آن که به خدا دروغ بندد، رسوا می‌شود». شکست ابن سکیت در این گفت‌وگوی کوتاه و آن هم فقط با یک پرسش ساده، خشم یحیی بن اکثم را بر انگیخت. او با ناراحتی گفت: «ابن سکیت را به مناظره چه کار؟! او هم‌نشین نحو و شعر و لغت است». سپس کاغذی بیرون آورد که در آن پرسش‌های پراکنده‌ای را مطرح کرده بود و پاسخ را از امام به طور مکتوب خواست. (۱۵) پرسش‌های او درباره تأویل و تفسیر برخی آیات قرآن، گواهی زن، احکام خنثی، دلیل بلند خواندن نماز صبح و مسائلی درباره عملکرد امیرمؤمنان علی علیه السلام بود. امام با نهایت دقت، ظرافت و کمال به پرسش‌های وی پاسخ فرمود و افزون بر اثبات جایگاه علمی خود، سیزده پرسش پیچیده و مشکل را برای شیعیان پاسخ گفت و به صورت غیر مستقیم، معارف واقعی اسلام را در اختیار خواهندگان قرار داد. پاسخ‌های امام هادی علیه السلام آن‌چنان کوبنده و دقیق بود که یحیی بن اکثم در پایان این رویارویی به متوکل گفت: «پس از این جلسه و این پرسش‌ها دیگر سزاوار نیست که از او درباره مسئله دیگری پرسش شود؛ زیرا هیچ مسئله‌ای پیچیده‌تر از اینها وجود ندارد [و او از عهده پاسخ‌گویی به همه آنها بر آمد [و موجب آشکار شدن بیشتر مراتب علمی او، موجب تقویت شیعیان خواهد

شد». (۱۶)

۴. رفع شبهه‌های دینی

افزون بر شبهه‌های خرد و کلاسی که از سوی دانشمندان مزدور و فرقه‌های مرجع آن دوران در حوزه دین مطرح می‌شد، کشمکش‌های بزرگ بر سر مسائل بنیادین و زیر بنایی اسلام، هر از چند گاهی رخ می‌نمود که دامنه فتنه انگیزی آن، اندیشه قشر گسترده‌ای از مسلمانان و گاه شیعیان را در بر می‌گرفت. یکی از بزرگ‌ترین این فتنه جویی‌ها، موضوع مخلوق بودن قرآن بود که مدت‌ها اندیشه مسلمانان را به خود مشغول ساخته بود و چه بسیار انسان‌هایی که به جهت عقیده به آن، جان خود را از دست دادند! خلفای عباسی با مطرح ساختن این پرسش و نیافتن پاسخ دلخواه خود، مخالفان‌شان را به شدت سرکوب می‌کردند. از این دسته «احمد بن نصر خزاعی» را می‌توان نام برد که از مخالفان دولت عباسی بود و یک بار هم نقشه قتل واثق، خلیفه عباسی را کشید، ولی نافرجام ماند. خلیفه نیز برای از میان برداشتن او با طرح این پرسش که آیا قرآن مخلوق است یا نه، برنامه سرکوب او را آغاز کرد و پس از بیان پرسش‌های گوناگون در این زمینه و دیگر مسائل اعتقادی، بهانه‌ای برای قتل وی به چنگ آورد و او را از میان برداشت. (۱۷) واثق، احمد بن نصر را که معتقد به خلق قرآن نبود، دست بسته از بغداد به سامرا آورد و از او درباره خلق قرآن پرسید. هنگامی که از عقیده او آگاهی یافت، گردن او را زد و دستور داد سرش را در بغداد و بدنش را در سامرا آویزان کنند و بر گه‌ای به گوش او آویختند که بر آن نوشته شده بود: «این سر احمد بن نصر است که معتقد به خلق قرآن و نفی تشبیه خداوند نیست!» (۱۸) معتزله که گرایشی افراطی به عقل‌داری، قرآن کریم را حادث و مخلوق می‌دانستند و آن را از صفات باری تعالی می‌شمردند، ولی در برابر آنها، اشاعره به مخالفت برخاسته و قرآن را قدیم و غیرمخلوق دانستند. جرعه‌های این کشمکش که برخاسته از نظریه جبر یا تفویض بود، از اواخر حکومت امویان آغاز گردید و با پیدایش این دو مکتب کلامی در عصر عباسیان به اوج خود رسید. تا پیش از مأمون، حکمرانان عباسی گرایش شدید و تعصب بسیاری بر نظر اشاعره و جبر‌گرایی داشتند و معتزلیان را به شدت شکنجه و سرکوب می‌کردند. با به حکومت رسیدن مأمون، ورق برگشت و مخالفان معتزله و نظریه خلق قرآن با حربه‌های گوناگون از صحنه روزگار پاک می‌شدند! پس از مأمون نیز خلفای عباسی از او پیروی کردند و کسانی را که به عقاید معتزله پایبند نبودند، شکنجه می‌کردند یا از میان برمی‌داشتند. هنگامی که متوکل به حکومت دست یافت، دوباره به عقاید اشاعره پیوست و این بار قربانیان این ماجرا، معتزلیان بودند! در گیر و دار این آشوب زدگی‌های اعتقادی، امام هادی علیه السلام پیشوای اندیشه اسلامی، وارد عرصه شد و با بدعت شمردن این بحث‌ها، خط سیر مکتب ناب اسلامی را برای پیروان خود ترسیم کرد. ایشان برای تنویر اذهان پیروان خود در بغداد نوشت: «به نام خداوند بخشایشگر مهرورز. پروردگار ما را از فتنه‌های این روزگار در پناه دارد که در این صورت بزرگ‌ترین مرحمت را در برابر ما به انجام رسانیده است که در غیر آن، چیزی جز نابودی و بدبختی دستاورد کسی نخواهد شد. نظر من درباره جدالی که بر سر [مخلوق بودن یا نبودن] قرآن در گرفته، این است که آن بدعتی بیش نیست که در گناه این بدعت پرسش‌کننده و پاسخ‌دهنده، هر دو یکسانند؛ چرا که برای پرسش‌کننده سودی در بر نخواهد داشت [و به واقع آن دست نمی‌یابد] و برای پاسخ‌دهنده نیز جز رنجی ناشی از طرح موضوعی که از فهم و درک او خارج است، باقی نخواهد ماند. همانا خالق جز خدا وجود ندارد و جز او، همه آفریدگانش هستند. قرآن نیز کلام خداوند بزرگ است. پس از پیش خودتان بر آن نامی قرار ندهید که از گمراهان خواهید بود و خداوند شما و ما را در شمار افراد این آیه قرار دهد که فرمود: آنان کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می‌ترسند و از روز جزا سخت در وحشتند». (۱۹) و این گونه شیعیان را از آشفتگی فکری بیرون آوردند. (۲۰) این پرسش پیش‌تر نیز از امامان پرسیده شده بود که از امام رضا علیه السلام پرسیدند و امام قاطعانه پاسخ داد: «قرآن کلام خداست، همین و بس!» (۲۱) بدین ترتیب، امام با تبیین موضعی اصولی و روشنگرانه در این بحث، شیعیان را

از کاوش در این گونه بحث و جدل‌هایی که ثمره‌ای در بر ندارد، بر حذر داشته و نظر خود را بیان کرده‌اند.

پاورقی‌ها

۱. جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلام، تهران، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، ۱۳۳۳ ش، ج ۳، ص ۲۱۶. ۲. همان. ۳. همان، ص علیه السلام ۲۳۷. ۴. باقر شریف قرشی، حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، بیروت، دار الاضواء، چاپ اول، ۱۴۰۸ ق، ص ۴۶۸. ۵. حلول ارواح مردگان در کالبدی غیر از بدن مادی خود فرد. ۶. حیاة الامام علی الهادی علیه السلام، ص ۴۶۹؛ ابا جعفر محمد بن حسن الطوسی، رجال کشی، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۴۸ ش، ص ۵۲۰. ۷. محمد بن حسن حرّ عاملی، وسائل الشیعه، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا، ج ۱۸، ص ۵۵۵. ۸. رجال کشی، ص ۵۱۸. ۹. شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج ۲، ص ۵۸. ۱۰. رجال کشی، ص ۴۶۰. ۱۱. سید ابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث فی طبقات الرواه، منشورات آیة الله الخویی، بیروت، چاپ سوم، ۱۴۰۳ ق، ج ۱، ص ۲۵۹. ۱۲. شیخ صدوق، التوحید، تهران، مکتبه الصدوق، ۱۳۷۸ ه. ق، باب تجسیم و صورته، ص ۱۰۰. ۱۳. احمد بن علی بن ابی طالب الطبرسی، الاحتجاج، قم، انتشارات اسوه، چاپ دوم، ۱۴۱۶ ق، ج ۲، ص ۴۸۶. ۱۴. ابن شعبه الحرّانی، تحف العقول، تهران، کتاب فروشی اسلامیة، ۱۳۸۴ ق، ص ۴۹۶. ۱۵. محمد باقر مجلسی، بحار الانوار، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۰۳ ق، ج ۵۰، ص ۱۶۴. ۱۶. همان. ۱۷. محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، بیروت، روائع التراث العربی، بی تا، ج ۹، ص ۱۳۴. ۱۸. جلال الدین السیوطی، تاریخ الخلفاء، بیروت، دار القلم، چاپ اول، ۱۴۰۶ ق، ص ۳۸۴؛ تاریخ طبری، ج ۹، ص ۱۳۴. ۱۹. انبیاء، ۴۹. ۲۰. التوحید، ص ۲۲۳. ۲۱. همان.

امنیت اخلاقی از نگاه امام هادی

مقدمه

بر اساس تحقیقات پلیس انگلیس در هر شش تا بیست ثانیه یک مورد خشونت علیه زنان انگلیسی در خانه صورت می‌گیرد. در این پژوهش که ۲۸ سپتامبر ۲۰۰۰ انجام گرفت، بیش از ۱۳۰۰ پیام تلفنی درباره خشونت علیه زنان در خانه دریافت شد. سالانه حدود یکصد هزار زن آسیب دیده از خشونت‌های خانگی در لندن برای دریافت کمک‌های پزشکی تلاش می‌کنند و هفده درصد از زنان آواره و بی‌خانمان نتیجه خشونت‌های خانگی هستند. الیزابت استانکو [۱] «مدیر برنامه تحقیقاتی خشونت، در انجمن پژوهش‌های اجتماعی و اقتصادی انگلیس» معتقد است میزان واقعی خشونت‌های خانگی بر اساس گزارش‌های پلیس به دست نمی‌آید. به طور متوسط یک زن قبل از آنکه به پلیس مراجعه کند، ۳۵ بار مورد خشونت و تعرض شوهر فعلی یا قبلی خود قرار می‌گیرد. مجله ساندی تایمز چاپ لندن، در یک گزارش نوشت: بیش از نیمی از زنان رده‌های بالای مشاغل حرفه‌ای و سی درصد از کارکنان امور اداری و دفتری در انگلستان و ۷۷ درصد آنان در آمریکا با مزاحمت‌های مدیران و همکارانشان در محیط کار رو به رو هستند. [۲] در طول قرن بیستم آمار طلاق هفتصد درصد رشد داشته است که بیشتر آن در دهه‌های پایانی این قرن رخ داده است. از هر پنج کودک آمریکایی که در سال ۱۹۸۶م به دنیا آمده‌اند، سه نفر تا قبل از هیجده سالگی شاهد طلاق و جدایی والدین بوده‌اند. [۳] بر اساس آمار، ۷۵ درصد کودکانی که فاقد نیروی کافی عقلانی و روحی‌اند، از پدر یا مادر الکی هستند. کسانی که در حین انعقاد نطفه مست هستند، ۳۵ درصد عوارض الکلیسم حاد را به فرزند خود منتقل می‌کنند. [۴] جالب است بدانید که پنجاه درصد مرتکبین قتل، ۸/۷۷ درصد ضرب و شتم‌ها، ۵/۸۸ درصد سرقت‌ها و ۸/۸۸ درصد جرائم جنسی، الکل مصرف کرده بودند و چهل درصد اطفال مجرم سابقه مصرف الکل داشته‌اند. [۵]

زندگی بدون حضور خدا

به راستی، دلیل پیدایش این معضلات را کجا باید جستجو کرد؟ امنیت اخلاقی را چگونه باید به دست آورد؟ مهم‌ترین دلیل بروز این ناهنجاری را از زبان برخی دانشمندان غربی می‌خوانیم: ژوزف دی میستر [۶] در کتاب درس‌هایی از تاریخ به نقل از تاریخ دانانی چون ویل دورانت [۷] می‌نویسد: تا پیش از زمان ما هرگز نشانی در تاریخ وجود ندارد که بتوان زندگی اخلاقی بدون کمک مذهب را از آن استنباط کرد. جرج آن گیر [۸] در همین زمینه می‌افزاید: من به این نتیجه رسیده‌ام که داشتن جامعه‌ای اخلاقی بدون اعتقاد به خدا ممکن نیست؛ چرا که بدون خدا همه چیز به «منِ انسانی» وابسته می‌شود و «من» به تنهایی بی‌معنی است. [۹] او هشدار می‌دهد که امروزه دیگر آمریکایی‌ها بر مبنای اعتقادات اخلاقی و مذهبی خویش عمل نمی‌کنند و به آنچه زمانی درست می‌دانستند، جامه عمل نمی‌پوشانند. اکنون برای آمریکایی‌ها «من» ملاک همه چیز شده است؛ در حالی که این فقط جوامع اخلاقی هستند که کارآمدی دارند. [۱۰]

فرهنگ تباهی

برهنگی و بدحجابی و میل به خودنمایی در زنان، گسترش مشروبات الکلی و محصولات مختلف جنسی، میل به سوء استفاده هر چه بیشتر از زنان در مردان، بی‌اهمیت دانستن دستورهای دینی و عادی‌سازی مخالفت با دین، مهم‌ترین عوامل انحطاط اخلاقی و در نتیجه عدم امنیت در جوامع غربی است. عوامل فوق باعث شده است که: ۱. حس شهوت و غریزه جنسی از کنترل خارج و جامعه به سمت مفساد جنسی کشیده شود. ۲. در پی تحریک غریزه جنسی، فحشا و تجاوز فزونی یابد و امنیت و عزت زنان را بیش از دیگر اقشار جامعه در خطر قرار دهد. ۳. فرزندان نامشروع بسیاری متولد شوند که سرپرست ندارند و تحت حمایت‌های ناچیز دولت قرار گرفته‌اند. ۴. نظام مقدس خانواده از هم پاشیده شود و افزایش روند طلاق از یک سو و عدم میل به ازدواج از سوی دیگر، جامعه را با بحران مواجه سازد. ۵. جامعه به ابزار و وسایل تزئینی و آرایشی و جنسی، نیاز کاذب پیدا کند و سرمایه زیادی صرف تولید، خرید و فروش این گونه کالاهای غیر ضروری شود. ۶. افراد چنین جامعه‌ای از دغدغه‌های عالی انسانی بازمی‌مانند و به دور از مسائل علمی، اجتماعی، سیاسی و... در فساد غوطه‌ور می‌شوند و روابط انسان‌ها نیز دچار خلل و از قالب انسانی خارج می‌شود. ۷. زن در چنین جامعه‌ای از ارزش واقعی خود سقوط کند و در حد یک کالا- و شیء درآید و عروسکی در دست هوس‌بازان و سرمایه‌داران شود.

بیم‌ها و هشدارها

قسمتی از آمار تکان دهنده جامعه غربی بیان شد. آمار فساد در کشور ما با جامعه غربی قابل مقایسه نیست، اما آمار اعلام شده، زنگ خطر و هشدار را به صدا درآورده است. در این زمینه باید به افزایش دوستی‌ها بین دختران و پسران بدون نظارت پدر و مادر و خارج از محدوده تعیین شده از سوی شرع مقدس و در نتیجه افزایش آمار طلاق، فرار از خانه، افزایش قاچاق و تولید مشروبات الکلی، حرکت‌های موزیانه برای کم‌اهمیت جلوه دادن نقش دین در زندگی، مورد توجه قرار گیرند. بدیهی است که هر چه جامعه از مبانی دین مبین اسلام دور و به مظاهر پست غربی نزدیک شود، این آمار نیز افزایش خواهد یافت. تنها راهی که می‌تواند جامعه را از این خطرات مهلک برهاند، بازگشت به فرهنگ اصیل و ناب اسلام و سیره نورانی پیامبر و ائمه اطهار است. از این رو، ما در این مقاله ضمن توجه به وضعیت اخلاقی عصر امام هادی (ع)، رهنمودها و اندیشه آن امام همام را در این باره بیان می‌کنیم.

وضعیت فرهنگی

اسراف در بیت المال، می‌گساری و ترویج مفاسد اخلاقی در عصر امام هادی (ع) نمود زیادی داشت. متوکل عباسی مبلغ دو میلیون دینار برای ساخت کاخ جعفری هزینه کرد؛ در حالی که هفت کاخ دیگر نیز داشت. [۱۱] در کاخ متوکل چهار هزار کنیز از نقاط مختلف دنیا حضور داشتند و متوکل با همه آنان معاشرت نزدیک داشت و با یکی از آنان ارتباط تنگاتنگ داشت. [۱۲] قاضی تنوخی که مسند قضاوت بصره را بر عهده داشت، وضع خلیفه عباسی را در قالب شعری چنین ترسیم می‌کند: نشا بین طنبور وزق و مزره و فی حجر شاد او علی صدر ضارب یعنی: (متوکل) میان تار و تنبور و باده و عود و در دامن آوازه خوان یا روی سینه نوازنده به سر می‌برد. [۱۳] می‌گساری در آن دوران رایج شده بود و متوکل و وزیران و اطرافیان علناً آن را مرتکب می‌شدند؛ حتی اهدای بطری‌های شراب در نظر آنها بالاترین هدیه بود. البته دامنه بی بند و باری به عموم مردم نیز کشیده شده بود. بی‌اعتنایی به امور دینی، ترویج می‌گساری و شهوت‌رانی در اشعار شاعران آن عصر انعکاس یافته است. [۱۴] فساد متوکل عباسی به عنوان خلیفه جامعه اسلامی و به تبع فساد توده مردم را می‌توان در ماجرای زیر دید: روزی امام به مجلس متوکل احضار شد و نزدیک متوکل نشست. متوکل متوجه شد که جنس عمامه امام نفیس است. از روی اعتراض گفت: این عمامه را چند خریده‌ای؟ امام فرمود: کسی که برای من آورده، به پانصد درهم خریده است. متوکل گفت: اسراف کرده‌ای که عمامه‌ای با این قیمت بر سر بسته‌ای؟! امام فرمود: شنیده‌ام در همین روزها، کنیز زیبایی به هزار دینار سرخ [۱۵] خریده‌ای؟ متوکل پاسخ داد: آری، صحیح است. امام فرمود: من برای شریف‌ترین عضوم هزینه کرده‌ام، ولی تو برای پست‌ترین عضو! انصاف بده کدام اسراف است؟ [۱۶] امام با این پاسخ خویش، هم جواب گستاخی متوکل را داد و هم به این نکته اشاره کرد که در این گونه اعمال، دو گناه نهفته است: مخالفت با امر خدا و بی‌پروایی، هزینه کردن در راه گناه که مصداق اسراف است.

امنیت اخلاقی از نگاه امام هادی (ع)

در زمینه امنیت اخلاقی روایات اندکی از امام هادی (ع) نقل شده است و آنچه بیشتر در روایات آن امام همام دیده می‌شود، مباحث اعتقادی و ولایت اهل بیت: است که این امر نشانگر اهمیت این مباحث در سلامت روحی و روانی جامعه و بیانگر این مطلب است که ریشه همه فسادها، دوری مردم از اعتقادات اصیل و ولایت ائمه اطهار علیهم السلام است. نگاهی به روایات آن وجود قدسی می‌تواند راهگشای مشکلات امروز جامعه باشد.

ازدواج موقت

یکی از احکام حکمت آمیز دین اسلام، تشریح ازدواج موقت است. این حکم اسلامی بنا بر نیازها و تفاوت‌های مرد و زن و به منظور حفظ امنیت اخلاقی جامعه وضع شده است. اسلام به جای آنکه روابط جنسی را آزاد بگذارد، این روابط را محدود ساخته است. تجربه نشان داده است که همیشه مردان آماده به ازدواج از زنان آماده به ازدواج کمترند. از این رو، اسلام برای برآوردن نیازهای عاطفی و جنسی و کنترل و محدود ساختن آن، ضمن مخالفت با ارتباط‌های آزاد جنسی، ازدواج موقت را تحت شرایط خاص، تجویز کرده است. [۱۷] امام هادی (ع) در جواب مردی درباره متعه فرمود: «هی حلال مباح، مطلق لمن لم یغنه الله بالتزویج، فلیستعفف بالمتعه فإن استغنی عنها بالتزویج فهی مباح له اذا غاب عنها؛ [۱۸] ازدواج موقت برای کسی که به واسطه ازدواج دائم (از مسائل جنسی) بی‌نیاز نشده، حلال و مباح است و هیچ گونه قیدی ندارد. پس اگر ازدواج نکرده است (و نیازهای جنسی آزارش می‌دهند) عفت خود را با ازدواج موقت حفظ کند (و گرفتار ارتباط‌های بی‌حد و مرز نگردد)؛ اما مردی که همسر دارد، اگر دسترسی به همسر خود ندارد، ازدواج موقت برای او نیز مباح خواهد بود». این روایت به خوبی نشان می‌دهد که فلسفه ازدواج موقت، بی‌بند و باری و هرزگی نیست. از سوی دیگر، ممکن است جو حاکم بر جامعه به گونه‌ای باشد که انجام ازدواج موقت

باعث بدبینی به دین اسلام و یا ائمه: شود. امام هادی (ع) در نامه‌ای به بعضی از دوست‌داران خود نوشت: «لا تلحوا علی المتعه، انما علیکم اقامه السنه فلا تشتغلوا بها عن فرشمکم و حرائرکم فیکفرن و یتبرین و یدعون علی الامر بذلکک و یلعنونا؛ [۱۹] به سراغ ازدواج موقت نروید، به شما سفارش می‌کنم سنت را به پا دارید (و ازدواج دائم کنید)، به خاطر انجام ازدواج موقت، همسران خود را فراموش نکنید؛ زیرا آنان کفران نعمت می‌کنند و بیزار می‌شوند و بر کسانی که این دستور شرعی را داده‌اند، نفرین می‌کنند و به ما نیز لعنت می‌فرستند». از این حدیث نکات زیر قابل برداشت است: ۱. جو حاکم و فرهنگ عمومی به شدت علیه عقاید شیعی بوده است. ۲. این بدبینی به حدی بوده که بیزاری جستن و لعن ائمه را در پی داشته است. ۳. مردان متأهل با ازدواج‌های موقت از همسران خود رویگردان می‌شوند و میل کمتری به آنان نشان می‌دهند. برآورده نشدن نیازهای آنان هم باعث بدبینی می‌شود.

ترویج فرهنگ ازدواج

از بین بردن عوامل منحرف کننده اجتماعی از یک سو و ترویج فرهنگ ازدواج از سوی دیگر، می‌تواند نقش مهمی در سلامت جامعه ایفا کند. امام هادی (ع) در یکی از خطبه‌های عقد ازدواج، پس از حمد و ثنای الهی و تأکید بر اصول اعتقادی فرمود: «اما بعد، خدای سبحان، دامادی (و خویشاوندی سببی) را دستاویز انس دل‌ها و فامیلی همسران قرار داد که با آن، خویشاوندی‌ها را به هم آمیخت و آن را مایه دلسوزی و مهربانی قرار داد: «در این نشانه‌هایی است برای عالمان». [۲۰] خدای سبحان در کتاب خود می‌فرماید: «و او کسی است که از آب، انسانی آفرید و او را (دارای خویشاوندی) نسبی و سببی قرار داد» [۲۱] و «به افراد بی‌همسر قوم خود و غلامان و کنیزان درستکاران همسر دهید!». [۲۲] همانا فلانی پسر فلانی، کسی است که موقعیت اجتماعی و رفتار او را می‌شناسید. او مایل است در زندگی شما شریک شود. او دامادی شما را دوست دارد، به خواستگاری دختر شما فلانی دختر فلانی آمده است و چنین و چنان مقدار را مهریه دختر قرار داده است که نقد آن این مقدار است و نسیه آن این مقدار. وساطت ما را برای او بپذیرید و به خواستگار ما همسر دهید، پاسخ نیک دهید و سخن نیک به زبان آورید، من از خدا برای خود و شما و همه مسلمانان مغفرت می‌طلبم». [۲۳]

حجاب در حضور نامحرمان

امام هادی (ع) حجاب کامل زنان را در مقابل کودکانی که خوب و بد را نمی‌فهمند، ضروری نمی‌داند. اما از باز گذاشتن سر و بد حجابی در برابر مردان نامحرم، اگر چه رفت و آمد زیادی هم به خانه دارند، نهی فرموده است. [۲۴]

حرمت مسکرات

یکی از ابزارهایی که به امنیت اخلاقی جامعه صدمه زیادی می‌زند، استفاده از مسکرات است که از گذشته‌های دور وجود داشته و همواره بشر را به سمت فساد کشانده است. یکی از مهم‌ترین دلایل حرمت شراب، این است که عقل را زایل می‌کند. به همین دلیل، هر ماده‌ای که بر عقل انسان خدشه وارد کند و او را از حالت عادی خارج گرداند، مسکر و حرام است. امام هادی (ع) در جواب نامه‌ای که در همین زمینه پرسش شده بود، فرمود: «کل مسکر حرام؛ [۲۵] هر چیز مست کننده‌ای حرام است». از آنجا که مخالفت عمدی با حکم خداوند، با این نیت که حکم خداوند را قبول ندارد باعث کفر انسان می‌شود، امام هادی (ع) در جواب نامه‌ای که از شراب خمر پرسیده شده بود، فرمود: «شارب الخمر کافر». [۲۶]

نفی روابط آزاد جنسی

امام هادی (ع) در مقابل کسانی که همجنس بازی را جایز می‌شمردند، فرمود: «لعنة الله على من فعل ذلك؛ [۲۷] خداوند کسانی را که چنین کارهایی انجام می‌دهند، لعنت کند». و در حدیث دیگری که از توبه همجنس بازان پرسیده شده بود، فرمود: «القتل؛ [۲۸] توبه‌ای جز مرگ برای او نیست». این برخورد شدید با روابط نامشروع، نشانه قدرت تخریب فراوان این امور در زندگی بشر است.

یاد مرگ

اگر انسان معاد را فراموش کند و تنها همین زندگی پست بشری را ببیند، هیچ عاملی او را از غرق شدن در ورطه گناهان نگه نمی‌دارد. یاد مرگ، شیطان و وسوسه‌هایش را دور می‌کند. اهل بیت در روایات زیادی این نکته را گوشزد کرده‌اند و سیره عملی امام هادی (ع) نیز گواه بر این مدعاست. متوکل در مجلس عیش خود هنگامی که از حضرت امام هادی (ع) خواست شعری بخواند، با اشعاری مواجه شد که امام مرگ را برای او یادآوری کرد و بدین سان مجلس شراب آنان دگرگون شد. [۲۹]

برخورد قاطع با متجاوزان

در میان افراد جامعه، عده‌ای هستند که به دلیل فراموشی خدا و قیامت، هنجارهای جامعه را بر نمی‌تابند؛ به گونه‌ای که تذکر و موعظه در این گونه افراد تأثیری ندارد. امام هادی (ع) درباره این افراد می‌فرماید: «الحکمة لا- تنجع فی الطباع الفاسده؛ [۳۰] حکمت، اثری در دل‌ها و قلب‌های فاسد نمی‌گذارد». تنها راه مبارزه با این گونه افراد، برخورد قاطع است.

پی‌نوشتها

[۱]. [۲] Eli Zabeth Stankoz]. فلسفه خلقت، تبعیض یا تفاوت، دیروز امروز فردا، طوبی کرمانی، انتشارات بین المللی هدی، چ ۱، ۱۳۸۳، ص ۱۲۱؛ به نقل از کیهان ۲۸/۹/۷۰، ص ۱۵. [۳] ww. Womenrc. com/howraw ماهنامه حوراء، شماره ۳، اسفند ۱۳۸۲ و فروردین ۱۳۸۳، «غرب و گرداب بحران اخلاقی» [۴]. لقمه‌های حرام، سید حسن موسوی خراسانی، چ ۱، ۱۳۷۶، ناشر: مؤلف، ص ۴۳. [۵]. همان، ص ۴۴؛ به نقل از سمپوزیوم الكل، ص ۶۶. [۶]. [۸]. Will Duront [۷]. Joseph De Maistre [۹] Georgie Ann Geyer]. اشاره به مکتب فکری منحرف اومانیسم است که انسان و لذت‌ها و خواهش‌های نفسانی او را محور قرار می‌دهد و همه امکانات و طبیعت و ... را برای لذت بیشتر انسان قلمداد می‌کند. در حقیقت هدف را زندگی پست انسانی می‌داند و به معاد و زندگی اخروی و رسیدن به خدا معتقد نیست. [۱۰]. مجله حوراء شماره ۳، اسفند ۱۳۸۲ و فروردین ۱۳۸۳، «غرب و گرداب بحران جنسی». [۱۱]. تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، باقر شریف قرشی، ترجمه محمدرضا عطائی، کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، چ ۱، انتشارات آستان قدس رضوی، ۱۳۷۱ش، ص ۴۳۴. [۱۲]. همان، ص ۴۳۲، به نقل از سیر اعلام النبلاء ج ۸، ص ۱۵۳. [۱۳]. همان، ص ۴۷۶. [۱۴]. رک: تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، ص ۴۷۷-۴۸۰. [۱۵]. گفتنی است دینار از طلا و درهم از نقره است و هر دینار معادل ده درهم است. [۱۶]. سیره عملی اهل بیت، حضرت امام علی هادی، سید کاظم ارفع، چ ۱، ۱۳۸۰ش، نشر تربیت، ص ۷، به نقل از لطائف الطوائف، ص ۴۱۱. [۱۷]. ر. ک: حقوق زن در اسلام، شهید مطهری. [۱۸]. موسوعه الامام الهادی، گروه حدیث مؤسسه ولی عصر، زیر نظر آیت الله خزعلی، چ ۱، ۱۴۲۴ق، ج ۲، ص ۳۵۷. [۱۹]. موسوعه الامام الهادی، ج ۳، ص ۲۵، به نقل از الکافی ج ۵، ص ۴۵۳، ح ۳. [۲۰]. روم / ۲۲. [۲۱]. فرقان / ۵۴. [۲۲]. نور / ۳۲. [۲۳]. فرهنگ جامع سخنان امام هادی (ع)، گروه حدیث پژوهشکده باقرالعلوم، چاپ و نشر بین الملل، وابسته به امیرکبیر، چ ۱، ۱۳۸۵، ص ۲۸۰، به نقل از کافی، ج ۵، ص ۳۷۲، ح ۶. [۲۴]. موسوعه الامام الهادی، ج ۲، ص ۳۵۶ و ۳۵۷، به نقل از تحف العقول، ص ۴۵۸؛ تهذیب الاحکام ج ۷، ص ۴۵۷، ح ۱۸۲۸. [۲۵]. موسوعه الامام الهادی، ج ۲، ص ۴۱۹. [۲۶]. همان. [۲۷]. همان، ج ۲، ص ۴۳۹، به نقل از

استبصار، ج ۴، ص ۲۲۲، ح ۸۲۹. [۲۸]. همان. [۲۹]. سیره عملی اهل بیت، امام علی هادی، ص ۱۲. [۳۰]. چهل داستان و چهل حدیث از امام هادی (ع)، عبدالله صالحی، نشر مهدی یار، چ ۱، ۱۳۸۱، ص ۱۲۹، به نقل از اعلام الدین، ص ۳۱۱.

روشهای تربیتی از دیدگاه امام

اشاره

بی تردید اگر بخواهیم شاهد یک تربیت صحیح و ایده‌آل و پربازده در جامعه اسلامی باشیم، می‌بایست از شیوه‌ها و روش‌های تربیتی مناسب که مطابق با موازین و راهکارهای عقلی و شرعی است، بهره‌جویی کنیم. بهترین و کلیدی‌ترین شیوه‌های تربیتی را می‌توان در اقوال و افعال شایسته حضرات پیشوایان معصوم (ع) پی‌جویی کرد؛ زیرا آنان به عنوان بالاترین و برترین مریبان تربیتی بشر به حساب می‌آیند و تمامی مکاتب تربیتی عالم، از مکتب انسان‌گرایی اگوست کنت و مکتب تجربه‌گرایی جان دیوئی تا سایر مکاتب پوزیتیویستی و... چاره‌ای جز تسلیم و رهجویی از مکتب تربیتی اسلام و اهل بیت (ع) ندارند؛ چنان که قرآن کریم، همه را به پیروی کامل از آن بزرگواران فراخوانده است: (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَأُولَى الْأَمْرِ مِنْكُمْ [۱])؛ «از خدا و رسول و صاحبان امر خود پیروی کنید». در این نوشتار سعی شده است تا شیوه‌های زیبای تربیت از منظر دهمین امام معصوم (ع) با توجه به سخنان و رفتار آن بزرگوار، تبیین شود. قبل از هر چیز ناچاریم نگاهی اجمالی به تربیت و مفهوم روش تربیتی کنیم.

تربیت

تربیت مصدر باب تفعیل و از ریشه ربو یا ربب است که به معنای رشد و نمو و پرورش دادن و غذا دادن و مانند آن به کار می‌رود. تربیت در اصطلاح، همان رشد طبیعی و تدریجی و هماهنگ همه نیروها و استعدادهاى آدمی است و یا تربیت، ارائه نوعی زندگی است که با ساخت شخصیت انسان مطابق و مبتنی بر ارزش‌های معنوی باشد. [۲] مرحوم مطهری تربیت را این گونه تعریف می‌کند: «تربیت عبارت است از به فعلیت در آوردن استعدادهای درونی که در شیء موجود می‌باشد». [۳]

روش‌های تربیت

مراد از روش، راه و طریقه‌ای است که میان اصل و هدف قرار دارد و عمل تربیتی را منظم می‌کند و به هدف می‌رساند. [۴] خواجه نصیر الدین طوسی در روش تعلیم و تربیت چنین می‌گوید: «اولاً، باید به طبیعت کودک پی‌برد و استعدادهای او را کشف کرد و ثانیاً، از راه تکرار و تذکار متواتر، درس را ملکه او ساخت تا از آفت نسیان محفوظ بماند. هر گاه کودک از انجام وظایف دینی امتناع کرد و افعال قبیحه از او دیده شد و به دیگران زیان رساند، باید او را مؤاخذه کرد و بالأخره باید کودک را عادت به سختی داد». [۵]

شیوه‌های تربیتی امام هادی (ع)

۱. ایجاد زمینه مساعد تربیتی تربیت فرایندی است که شامل مراحل قبل و بعد از تولد کودک می‌شود و از دیدگاه امام هادی (ع)، چنانچه زمینه تربیتی مناسب فراهم شود، کودک سالمی متولد می‌شود که توان و استعدادهای فراوان و مطلوبی خواهد داشت و ریشه آن در خانواده و پدر و مادر است. امام دهم (ع)، در خانه و محیطی چشم به جهان گشود که فضای آن آکنده از عطر دل‌انگیز دانش، معنویت، تقوا، اخلاص و بندگی خدا بود و هر لحظه و روزی که از زندگی او در دامان مادر پاکدامن و مهربان و

مکتب سازنده و تربیتی پدر بزرگوارش، امام جواد (ع)، می‌گذشت، دریچه‌ای از دانش و معرفت و کمالات نفسانی بر رویش باز می‌شد و فضای خانه‌اش همیشه پر از نور و معنویت بود. احمد بن محمد بن عیسی به نقل از پدرش چنین می‌گوید: «هنگامی که امام جواد (ع) قصد داشتند از مدینه به عراق بروند، امام هادی (ع) را در دامانشان قرار دادند و فرمودند: دوست داری کدام یک از سوغات‌های عراق را برای تو هدیه آورم؟ امام هادی (ع) فرمودند: شمشیری که به سان شعله آتش باشد (که کنایه از روحیه دلاوری و شجاعت است. سپس امام جواد (ع) خطاب به فرزند دیگرش موسی فرمود: تو چه سوغاتی دوست داری؟ گفت فرش اتاق. امام جواد فرمودند: ابوالحسن به من شباهت پیدا کرده است و موسی به مادرش شباهت دارد». [۶] این مطلب به خوبی نشانه آن است که خانواده به ویژه پدر و مادر زمینه‌سازی اولیه را برای تربیت صحیح بر عهده دارند. امام هادی (ع)، نقش مادر را در تربیت صحیح فرزند، بسیار مهم می‌دانند و یکی از زمینه‌های تربیت صحیح را، خانواده شایسته معرفی کنند؛ چنان که از علی بن مهزیار روایت شده است که آن حضرت در وصف مادر بزرگوارشان، چنین می‌فرمایند: «روی محمد بن الفرج و علی بن مهزیار عن الهادی (ع): أَنَّهُ قَالَ: أُمِّي عَارِفَةٌ بِحَقِّي وَ هِيَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ لَا يَقْرَبُهَا شَيْطَانٌ مَرْدٌ وَ لَا يَنَالُهَا كَيْدٌ جَبَّارٍ عَنِيدٍ وَ هِيَ مَكْلُؤَةٌ وَ بَعِيْنِ اللَّهِ الَّتِي لَا تَنَامُ وَلَا تَنَفَّلُ عَنْ أُمَّهَاتِ الصِّدِّيقِيْنَ وَ الصَّالِحِيْنَ [۷]؛ مادرم، به حق من عارف و اهل بهشت بود، شیطان سرکش به او نزدیک نمی‌شد و مکر ستمگر لجوج به او نمی‌رسید، در پناه چشم همیشه بیدار خدا بوده و در ردیف مادران انسان‌های صدیق و صالح قرار داشت». ۲. داشتن الگو و سرمشق مناسب از منظر امام هادی (ع)، وقتی کودک متولد می‌شود، استعداد فطری و آمادگی ذاتی برای یادگیری و تربیت را دارد و می‌بایست یک الگوی تربیتی صحیح را برای او ایجاد کرد تا از مشاهده رفتار آنان، به ویژه از والدین، الگو گیرد و از آنان تبعیت کند و اگر چنین الگویی فرا روی فرزند نباشد، مسلماً تربیت او دچار انحراف خواهد شد. امام هادی (ع) در مرحله اول، قرآن و اهل بیت (ع) را به عنوان بالاترین الگوی تربیتی معرفی می‌کند و چنین می‌فرماید: «... فَأَوَّلُ خَيْرٍ يَعْرِفُ تَحْقِيقَهُ مِنَ الْكِتَابِ وَ تَصَدِيقَهُ وَ التَّمَاْسِ شَهَادَتَهُ عَلَيْهِ خَيْرٌ وَرَدَّ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَ وَجَدَ بِمُؤَافَقَةِ الْكِتَابِ وَ تَصَدِيقِهِ بَحِيْثٌ لَا تَخَالَفَهُ أَقَاوِيلُهُمْ حَيْثُ قَالَ (ص): أَنِّي مُخَلِّفٌ فِيكُمْ الثَّقَلَيْنِ كِتَابَ اللَّهِ وَ عِترَتِي أَهْلَ بَيْتِي لَنْ تَضَلُّوا مَا تَمَسَّكْتُمْ بِهِمَا وَ أَنَّهُمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَيَّ الْحَوْضِ؛ فَلَمَّا وَجِدْنَا شَوَاهِدَ هَذَا الْحَدِيثِ فِي كِتَابِ اللَّهِ نَصًّا مِثْلَ قَوْلِهِ جَلَّ وَ عَزَّ) إِنَّمَا وَلِيُّكُمُ اللَّهُ وَ رَسُوْلُهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ يَقِيْمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ هُمْ رَاكِعُونَ وَ مَنْ يَتَوَلَّ اللَّهَ وَ رَسُوْلَهُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِإِنَّ حِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْغَالِبُونَ؛ [۸ ...] نخستین خبری که حقایق و صدق آن از قرآن به دست می‌آید و می‌توان کتاب خدا را بر آن گواه گرفت، حدیثی است که بر طبق کتاب خدا و پیامبر (ص) نقل شده است و اختلاف کلمه‌ای در آن نیست که فرمود: من در میان شما دو چیز گران بها می‌گذارم: کتاب خدا و عترتم یعنی اهل بیتم را که هر گاه به آن تمسک جوید، گمراه نمی‌شوید و این دو هیچ گاه از هم جدا نشوند تا کنار حوض کوثر بر من وارد شوند، و ما چون شواهد صدق این حدیث را به صراحت در قرآن می‌یابیم که می‌فرماید: ولی و صاحب اختیار شما تنها خدا و پیامبر اوست و کسانی که ایمان آوردند؛ همان کسانی که نماز را به پا می‌دارند و زکات را در حال رکوع می‌پردازند و هر کس خدا و پیامبر او و کسانی را که به او ایمان آوردند (اهل بیت (ع) را ولی خود بگیرد، پیروز است؛ زیرا حزب خدا پیروز و سعادت‌مند است». امام هادی (ع) در زیارت جامعه کبیره، ائمه معصوم را به عنوان بهترین سرمشق‌های انسان‌های هدایت‌جو می‌داند و چنین می‌فرماید: «السلام علی ائمة الهدی و مصابیح الدجی و اعلام التقی و ذوی النهی و اولی الحجی و كهف الوری و ورثة الانبیاء و المثل الاعلی و الدعوة الحسنی و حجج الله علی اهل دنیا و الآخرة و الاولى؛ [۹ ...] سلام بر پیشوایان هدایت و چراغ‌های ظلمت و نشانه‌های پرهیزکاری و صاحبان خرد و دارندگان عقل و پناه مردم و وارثان انبیا و نمونه و سرمشق برتر و دعوت کنندگان نیکو و محبت‌های خدا بر اهل دنیا و آخرت و سرای نخستین». امام هادی (ع) سرپیچی از الگوهای هدایت و نداشتن سرمشق جامع را موجب هلاکت و نابودی انسان معرفی می‌کند و چنین می‌فرماید: «من اتاکم نجی.. وَ مَنْ یَاتِکُمْ هَلْکَکَ وَ ضَلَّ مَنْ فَارَقَکُمْ وَ فَازَ مَنْ تَمَسَّکَ بِکُمْ؛ [۱۰ ...] هر کس به سوی شما اهل بیت (ع) بیاید، نجات می‌یابد، هر کس از شما دوری کند، هلاک می‌شود، ... و

هر کس از شما جدا شود به ضلالت سوق داده شود، هر کس به شیوه و راه شما تمسک جوید، به فلاح و رستگاری می‌رسد». ۳.

روش تمرین، تکرار و عادت دادن عملی از شیوه‌های دیگر تربیتی امام هادی (ع) این بود که آن حضرت سعی می‌کرد افراد را به رفتار پسندیده، ایجاد نظم و انضباط در زندگی تسلط بر نفس عادت دهد و با اجرای برنامه‌های مستمر همراه با تمرین و تکرار، رفتارهای شایسته را به صورت ملکه در راه و رسم زندگی فردی و اجتماعی افراد به منصفه ظهور در آورد. به تعبیر دیگر، امام هادی (ع)، با تکرار کارهای شایسته همچون: نماز، روزه، صدقه، امر به معروف و نهی از منکر و... قصد داشت چنین کردارهایی را جزء لاینفک زندگی افراد جامعه، قرار دهد؛ چنان که در مورد این شیوه تربیت آن حضرت چنین می‌خوانیم: «عن علی بن ابراهیم عن یحیی بن عبدالرحمن بن خاقان قال رایت اباالحسن الثالث (ع) سَجَدَ سَجْدَةَ الشُّكْرِ، فَأَفْتَرَشَ ذِرَاعِيَهُ فَالصَّقَ جُؤْجُؤَهُ وَ بَطْنَهُ بِالْأَرْضِ فَسَأَلْتُهُ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ (ع) كَذَا نُحِبُّ؛ [۱۱ ...] یحیی بن عبدالرحمن می‌گوید: امام هادی (ع) را دیدم که سجده شکر انجام می‌داد و دو ساعد دست خود را پهن کرده و سینه و شکم خود را به زمین چسبانده بود. در این باره از او سؤال کردم، فرمود: این گونه دوست داریم». امام هادی (ع)، برای تربیت صحیح، افراد را به تکرار و مداومت بر اعمال خوب تشویق می‌کردند؛ چنان که در روایتی چنین آمده است که: «عن محمد بن ریان قال: كَتَبْتُ إِلَى اَبِیْ الْحَسَنِ الثَّلَاثِ (ع)، اسأله ان یعلمنى دعاءً للشدائد والنوازل و المهیات و قضاء حوائج الدنيا و الاخرة و ان یخصنى كما خصَّ آباءه موالیهم. فكتب الى الزم الاستغفار؛ [۱۲ ...] محمد بن ریان می‌گوید: به امام هادی (ع) نامه نوشتم و از او خواستم که برای سختی‌ها و حوادث و حوائج مهم و برآوردن حاجات دنیا و آخرت، دعایی به من بیاموزد؛ همان گونه که پدران بزرگوار او به شیعیان خود می‌آموختند. امام در پاسخ نوشت: ملازم استغفار باش و بر آن مداومت کن». یا در مورد تربیت عملی آن حضرت چنین آمده است که: «کافور خادم می‌گوید: امام هادی (ع) به من فرمود: فلان سطل را در فلان جا قرار بده تا با آن برای نماز وضو بگیرم و مرا از پی کاری فرستاد و فرمود: چون برگشتی این کار را انجام بده تا چون برای نماز برخاستم، آماده باشد، ولی من فراموش کردم. شب سردی بود، امام با ناراحتی مرا صدا زد، با خود گفتم: انالله، چگونه بگویم فراموش کردم... با ترس خدمت حضرت رسیدم، فرمودند: تو مگر عادت مرا نمی‌دانی که من جز با آب سرد وضو نمی‌گیرم؟ اما تو آب را برایم گرم کرده‌ای و در سطل ریخته‌ای. عرض کردم: سرورم! سوگند به خدا، نه سطل را آنجا گذاشتم و نه آب را. حضرت فرمودند: الحمدلله. سوگند به خدا، ما نه آسان گرفتنی را ترک کرده‌ایم و نه هدیه‌ای را پس داده‌ایم. سپاس خدا را که ما را از بندگان مطیع خود قرار داد و برای کمک به بندگانش، توفیق عطا کرد». [۱۳ ...] ۴. روش موعظه و نصیحت چون که انسان فراموشکار است و گاهی از نتیجه و حاصل کارها غافل می‌شود، باید با موعظه و نصیحت و امر به معروف و نهی از منکر، او را متذکر وظایف خود کرد و به او هشدار داد که نتیجه عمل او چه خواهد شد و این یکی از شیوه‌های تربیتی امام هادی (ع) برای تربیت افراد بود. آن حضرت همیشه افراد جامعه را با بیان نورانی و الهی خویش موعظه و نصیحت می‌فرمود و آنان را متحوّل و متذکر می‌ساخت؛ چنان که در روایت آمده است: «بریحه عباسی، پیشنهاد دستگاه خلافت در مکه و مدینه، در حضور متوکل عباسی، از شخصیت امام هادی (ع) و خطر او در میان شیعیان به شدت انتقاد کرد و از خلیفه خواست که او را از مدینه تبعید سازند و همین گونه هم شد. هنگامی که امام هادی (ع) را از مدینه به سمت سامرا می‌بردند، بریحه با امام همراه بود و به حضرت چنین گفت: تو خود می‌دانی که عامل تبعید تو (به سامرا) من بودم. با سوگندهای محکم و استوار قسم می‌خورم که اگر شکایت مرا نزد امیرالمؤمنین یا یکی از درباریان و فرزندان او ببری، تمامی درختانت را (در مدینه) آتش می‌زنم و بردگان و خدمتکارانت را می‌کشم و چشمه‌های مزرعه‌های تو را کور خواهم کرد و بدان که این کارها را می‌کنم. امام هادی (ع) متوجه او شد و در مقام موعظه و نصیحت به او چنین فرمود: نزدیک‌ترین راه برای شکایت از تو این بود که دیشب شکایت تو را نزد خدا بردم و من شکایت تو را که بر خدا عرضه کردم، نزد بندگانش نخواهم برد. بریحه چون این سخنان حکیمانه و موعظه آمیز امام را شنید، به دامان حضرت افتاد و با تضرع و انابه تقاضای بخشودن کرد. امام نیز در جواب فرمود تو را بخشیدم». [۱۴]

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. نساء / ۵۹. [۲]. ر. ک: مریان بزرگ، ترجمه غلامحسین شکوهی، ص ۲۵۸. [۳]. تعلیم و تربیت اسلامی، شهید مطهری، ص ۳۳.
- [۴]. اصول و روش‌های تربیت در اسلام، سید احمد احمدی، نشر جهاد دانشگاهی، ص ۱۴۹. [۵]. تاریخ فرهنگ ایران، عیسی صدیق، ص ۱۳۹ و ۱۶۶. [۶]. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۲۳. [۷]. دلائل الامامة، ص ۴۱۰، ح ۳۶۹. [۸]. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰. [۹].
- مفاتیح الجنان، دعای جامعه کبیره. [۱۰]. همان. [۱۱]. الاستبصار، ج ۱، ص ۳۴۷. [۱۲]. بحار الانوار، ج ۹۳، ص ۲۸۳. [۱۳]. همان، ج ۵۰، ص ۱۲۶، ح ۴. [۱۴]. ر. ک: اثبات الوصیه، مسعودی، ص ۱۹۶ و ۱۹۷ و ۴۵۴.

فعالیت‌های امام علی النقی علیه السلام در مدینه

گرچه در متون تاریخی، به طور تفصیل و مشخص، به خدمات و فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و اجتماعی امام هادی علیه السلام در «مدینه» تصریح نشده است، ولی از شواهد و قرائن تاریخی و گفتگوهای آن حضرت با افراد، می‌توان به جلوه و نموداری از تلاش‌های آن حضرت پی برد. اینک پاره‌ای از قرائن و موضوعات روشن‌گر این حقیقت: ۱- ارتباط مداوم دانش دوستان و علاقه‌مندان به خاندان پیامبر (ص) با امام (ع) و آمد و رفت چهره‌های سرشناس و نمایندگان مردم از راه‌های دور و نزدیک به خانه آن حضرت. «داویت. م. رونلدسن» پس از بحث مفصلی درباره امام هادی علیه السلام می‌نویسد: «گروه زیادی از شهرهای شیعه‌نشین همچون عراق، ایران و مصر، برای استفاده از محضر او به سوی مدینه می‌شتافتند.» (۱) ۲- گزارش مسؤول امور نظامی و نماز از امام علیه السلام نزد متوکل و اینکه وجود آن حضرت در «مدینه» موجب بیرون رفتن دو پایگاه مهم توحید از سیطره و حاکمیت حکومت عباسی خواهد گشت. ۳- ترتیب اثر دادن متوکل به گزارشات رسیده و اقدام سریع وی جهت تبعید امام (ع) به «سامرا» و تحت نظر گرفتن آن حضرت. ۴- شکل مکاتبه متوکل با امام علیه السلام و نحوه برخورد او با آن حضرت در نامه و نیز انتخاب یکی از فرماندهان نظامی همراه سیصد سرباز، برای انتقال امام (ع) به «سامرا». ۵- آگاه ساختن افراد از برخی جریانات سیاسی. «خیران اسباطی» می‌گوید: «در مدینه خدمت علی بن محمد علیه السلام رسیدم. پرسید: از واثق چه خبر؟ - جانم به فدایت، در کمال سلامتی است، من به تازگی - یعنی ده روز است که - از او جدا شده‌ام و او در سلامتی کامل بود. - مردم مدینه می‌گویند که او مرده است. - عرض کردم، من تازه او را دیده‌ام. - مردم می‌گویند که او در گذشته است. وقتی امام فرمود: مردم می‌گویند، فهمیدم که مقصود از مردم خود آن حضرت است. سپس امام (ع) پرسید: متوکل در چه وضعی بود؟ - وقتی من آمدم او در بدترین وضع در زندان بود. - او هم اکنون زمامدار است، «ابن زیات» (محمد بن عبد الملک زیات وزیر واثق) چه می‌کرد؟ - مردم فرمانبر او هستند و فرمان، فرمان اوست. - این مقام برای او شوم است و دچار نکبت خواهد شد. امام (ع) لحظاتی سکوت کرد، سپس فرمود: ای خیران! ناگزیر مقدرات و دستورات الهی باید اجرا شود. «واثق» مرد و «متوکل» بر جای او نشست و «ابن زیات» کشته شد. عرض کردم: فدایت شوم، چه زمان؟ فرمود: شش روز پس از بیرون آمدن تو از «سامرا». (۲) نکاتی در مورد این گفتگو: الف - این فراز تاریخی بیانگر نحوه برخورد و تاکتیک‌های سیاسی امام علیه السلام در برابر جریانهای سیاسی روز است. سؤال آن حضرت از وضعیت حکمران و وزیر او و نیز خلیفه آینده آن هم از شخصی که با مسائل سیاسی آشنایی کامل داشته و با افراد مورد سؤال ارتباط نزدیک دارد، نشانگر این است که امام (ع) هر چند در «مدینه» و دور از پایتخت است، ولی اوضاع و جریانات سیاسی حکومت را کاملاً تحت نظر داشته و از آخرین تحولات مطلع است. ب - امام علیه السلام خبر مرگ «واثق» را در آغاز از قول مردم «مدینه» نقل کرد تا جلو هر گونه خطر احتمالی را بگیرد، ولی هنگامی که در طرف، آمادگی لازم را به وجود آورد و او احساس کرد این خبر جز از ناحیه امام (ع) و علم امامت امکان ندارد با این سرعت به «مدینه» رسیده باشد، موضوع را به

صورت قطعی تشریح کرد. ج - امام علیه السلام در این گفتگو به صرف بازگو کردن حادثه به عنوان یک خبر بسنده نکرد، بلکه آن را در چارچوب قدرت و علم و حاکمیت و فرمان خداوند دانست و با بیان ظریف و جالبی به یکی از سنتهای تغییر ناپذیر الهی اشاره کرد و در حقیقت، ذلت و نکبت متوجه به سردمداران عباسی را معلول جنایات و ستمگریهای آنان دانست. و این بیان، هشدار به سردمداران آینده عباسی بود که چنانچه آنان نیز روش نیاکان خود را دنبال کنند به سرنوشت ایشان دچار خواهند گشت. ۶ - موقعیت امام علیه السلام با «بغای بزرگ» یکی از افسران ارشد و منتفذ حکومت عباسی. درباریان، فرماندهان و سرداران نظامی دستگاه خلافت عباسی همچون اربابانشان پایبند و دلبسته به حکومت و فرمانروایی بوده و نسبت به علویان به ویژه امامان علیهم السلام دشمنی و کینه خاصی داشتند، از این رو، پیشوایان دین به همان نسبت که خود را از حکمرانان دور نگه داشته و در برخورد با آنان احتیاط لازم را معمول می‌داشتند، نسبت به وابستگان حکومت نیز این روش را پی می‌گرفتند. ولی در مواردی که زمینه را مساعد می‌دیدند؛ سعی می‌کردند به بهانه‌ای با ایشان تماس گرفته و آنان را به مسیر حق رهنمون سازند و یا دست کم از وجود آنها برای رفع مشکلات شیعیان استفاده کنند. برخورد امام هادی (ع) با «بغای بزرگ» در مدینه نمونه‌ای از این برخوردهاست. پیش از بیان دیدار امام (ع) با «بغا» به پاره‌ای از اظهار نظر مورخان درباره این سردار بزرگ ترک اشاره می‌کنیم تا به اهمیت و موقعیت برخورد امام (ع) با او پی ببریم. مسعودی می‌نویسد: «در میان ترکها، «بغا» پایبند به دین بود و نسبت به علویان مهربانی و خوشرفتاری می‌کرد.» (۳) سپس از قول خود او داستانی راجع به مهربانی وی نسبت به یکی از علویان نقل می‌کند که خلاصه آن چنین است: «معتصم بر یکی از علویان خشم گرفت و به من دستور داد تا او را در میان حیوانات درنده بیاندازم تا طعمه درندگان گردد، ولی من تحت تاثیر دعاها و سخنان او قرار گرفتم و از این کار منصرف شدم و او را آزاد کردم و تعهد گرفتم که تا معتصم زنده است خود را نشان ندهم.» (۴) سپس به خوابی که دیده اشاره می‌کند و می‌گوید: «در خواب به حضور پیامبر (ص) رسیدم، فرمود: ای بغا! تو نسبت به فردی از امت من مهربانی کردی. او درباره تو دعایی کرد که به اجابت رسید ... عرض کردم: ای رسول خدا! از پروردگارت بخواه که عمر مرا تا ۹۵ سال طولانی کند. پیامبر (ص) دعا کرد. مردی در کنار رسول خدا بود، او نیز برای من دعا کرد و گفت: خدایا او را از آفت و بلا حفظ کن. به او گفتم: تو کیستی؟ گفت: علی بن ابیطالب. از خواب بیدار شدم در حالی که نام علی بن ابیطالب بر زبانم جاری بود.» (۵) تاریخ بین امام هادی علیه السلام و چنین فردی که از چنان زمینه و ویژگیهایی برخوردار است دیداری را ثبت کرده است: در سال ۲۳۰ هجری قمری که امام (ع) در مدینه بود، اطراف این شهر مورد هجوم و غارت اعراب «بنی سلیم» قرار گرفت، به گونه‌ای که گروه زیادی کشته شدند و اموال و چارپایان آنان به غارت رفت. کارگزار مدینه سپاهی را برای سرکوبی شورشیان بسیج کرد ولی از آنان شکست خورد. «واثق» ناچار «بغای کبیر» را با نیروی انبوهی برای سرکوب شورشگران فرستاد. «بغا» وارد مدینه شد و با شورشیان جنگید، عده‌ای از آنان را کشت و گروهی را به اسارت گرفت، بقیه نیز پراکنده شدند. (۶) ابوهاشم جعفری می‌گوید: «هنگامی که «بغا» با سپاهش وارد مدینه شد تا به نبرد اعراب شورش برود امام هادی علیه السلام به ما فرمود: با من بیرون آیید تا برویم و ببینیم این سردار ترک چگونه نیروهای خود را برای سرکوبی شورشگران آماده و مجهز کرده است. ما به بیرون رفتیم و بر سر راه ایستادیم. سپاهیان «بغا» از جلو ما گذشتند، هنگامی که «بغا» در برابر ما قرار گرفت امام (ع) با او به زبان ترکی سخن گفت. او از اسب فرود آمد و بر پای مرکب امام (ع) بوسه زد. من (از این منظره شگفت زده شدم و) بغا را سوگند دادم و به او گفتم: امام (ع) به تو چه فرمود؟ بغا پرسید: آیا این فرد پیغمبر است؟ گفتم: نه. گفت: او مرا به اسمی خواند که در کوچکی و در بلاد ترک بدان خوانده می‌شدم و تا کنون کسی از آن آگاهی نداشت.» (۷) تاریخ از گفتگوهایی که میان امام (ع) و بغا، همچنین میان یاران آن حضرت و بغا - به احتمال - صورت گرفته سخنی به میان نیاورده است. آنچه از این گفتگو به دست می‌آید دو نکته مهم است: ۱ - روش عملی امام (ع) در برخورد با این جریان. در شرایطی که احساسات مردم بر اثر غارت و کشتار شورشیان جریحه‌دار شده بود و مردم از دفع فتنه آنان ناتوان مانده بودند، امام (ع)

برای دیدار فرمانده مقتدر ترک و لشکریان او با یارانش به بیرون مدینه رفت و با این کار هم بر دل‌های جریحه‌دار و داغ دیده مردم مرهم نهاد و هم به عنوان رهبر و پیشوای مردم مدینه فرمانده ترک را بر ماموریتش تشویق و ترغیب کرد. ۲ - نتیجه مهم این دیدار. بجا که از پیش متمایل به خاندان پیامبر (ص) بود در این دیدار آنچنان تحت تاثیر رفتار و سخنان امام (ع) قرار گرفت و شیفته آن حضرت شد که در محضر او به خاک افتاد و بر پای مرکبش بوسه زد. پی‌نوشت‌ها: (۱) عقیده الشیعۀ، ص ۲۱۵، به نقل ائمتنا، ج ۲، ص ۲۵۷. (۲) اعلام الوری، ص ۳۴۱، و الارشاد، ص ۳۲۹. (۳) مروج الذهب، ج ۴، ص ۷۵. ۴ - همان مدرک، ص ۷۶. (۵) همان مدرک، ص ۷۶. (۶) ر. ک. الکامل فی التاریخ، ابن اثیر، ج ۷، ص ۱۲ - ۱۳. (۷) اعلام الوری، ص ۳۴۳. کتاب: تحلیلی از تاریخ دوران دهمین خورشید امامت، ص ۷۳ نویسنده: مرکز تحقیقات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی

ولادت دهمین خورشید امامت

ولادت

هر که در راه خدا محکم و استوار باشد، مصائب دنیا بر وی سبک آید، گرچه تکه تکه شود. " امام هادی علیه السلام " دهمین پیشوای شیعیان، حضرت امام علی بن محمد الهادی علیه‌السلام در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری در " صریا، " منطقه ای واقع در ۶ کیلومتری مدینه متولد شد. نام مبارک ایشان "علی، " کنیه‌اش " ابوالحسن، " و القاب این بزرگوار: نجیب، مرتضی، هادی، نقی، عالم، فقیه، امین، مؤتمن، طیب و عسکری (۱) می‌باشد که مشهورتر از همه " هادی " و " نقی " است. پدر گرامی آن حضرت، امام جواد علیه السلام و مادر ایشان بانوی گرانقدر و با فضیلتی به نام " سمانه مغریبه " است که به " سیده ام‌الفضل " معروف بود (۲). محمد بن فرج می‌گوید: " ابوجعفر، محمد بن علی علیه السلام مرا خواست و فرمود: کاروانی از راه می‌رسد که برده فروشی در میان آن است و کنیزانی همراه خود دارد. " سپس هفتاد دینار به من داد و امر کرد با آن، کنیزی را با مشخصاتی که داد، بخرم. من ماموریت را انجام دادم. این کنیز که " ام‌ولد " (به کنیزی ام‌ولد گفته می‌شود که از صاحب خود دارای فرزند شود که همین خصوصیت موجب آزادی او پس از مرگ مالکش می‌گردد) بود، همان مادر " ابوالحسن " علیه السلام است. (۳) قدر و منزلت این بانوی گرامی بدان پایه بود که امام هادی علیه السلام درباره‌اش فرمود: " مادرم عارف به حق من می‌باشد و اهل بهشت است. شیطان سرکش به او نزدیک نمی‌شود، مگر زورگوی لجوج به وی نمی‌رسد، خداوند حافظ و نگهبان اوست و او در زمره مادران صدیق و صالحان قرار دارد (۴). "

عبادت امام

امامان معصوم علیهم السلام در بالاترین درجه مقام شناخت حق تعالی قرار داشتند و همین درک و بینش عمیق، آنان را به ارتباط و انس همیشگی با خدا واداشته و سبب می‌شد که شعله‌های آتش عشق به معبود و وصال به حق بر جان‌شان شرر افکند و آرامش حقیقی را به ایشان ارزانی دارد. امام هادی علیه السلام شب هنگام به پروردگارش روی می‌آورد و شب را با حالت خضوع به رکوع و سجده سپری می‌کرد و بین پیشانی نورانی‌اش و زمین، جز سنگ ریزه و خاک حائلی وجود نداشت. پارسایی و انس با پروردگار، آن چنان نمودی در زندگی امام داشت که برخی از شرح حال نویسان در مقام بیان برجستگی و صفات والای آن گرامی به ذکر این ویژگی پرداخته‌اند. ابن کثیر می‌نویسد: " او عابدی وارسته و زاهد بود (۵). " یافعی می‌گوید: " ایشان کمر همت به عبادت بسته، فقیه و پیشوا بود. " ابن عباد حنبلی نیز می‌گوید: " کان فقیها، اماماً، متعبدا (۶). "

اخلاق حسنه امام

پیشوایان معصوم علیهم السلام انسانهای کامل و برگزیده‌ای هستند که به عنوان الگوهای رفتاری و مشعلهای فروزان، هدایت جامعه بشری را به سوی خداوند عهده دار شده‌اند. گفتار و خوی و منش آنان، ترسیم "حیات طیبه" انسانی و وجودشان تبلور تمامی ارزشهای الهی است. ائمه علیهم السلام - به تعبیر امام هادی علیه السلام در زیارت جامعه کبیره - معدن رحمت، گنجینه داران دانش، نهایت بردباری و حلم، بنیانهای کرامت، خلاصه و برگزیده پیامبران، پیشوایان هدایت، چراغهای تاریکی، پرچمهای پرهیزکاری، نمونه‌های برتر و حجت‌های خدا بر جهانیان هستند. حلم و بردباری از ویژگیهای مهمی است که مردان بزرگ به ویژه رهبران الهی که بیشترین برخورد و اصطکاک را با مردم نادان و نابخرد و گمراه داشتند، از آن برخوردار بوده و در پرتو این خلق نیکو، افراد بسیاری را به سوی خود جذب کردند. امام هادی علیه السلام نیز همچون نیاکان خود در برابر ناملازمات بردبار بود و تا جایی که مصلحت اسلام ایجاب می‌کرد با دشمنان حق و ناسزاگویان و اهانت‌کنندگان به ساحت مقدس آن حضرت، با بردباری برخورد می‌کرد. "بریحه" عباسی - که از سوی دستگاه خلافت به سمت امام جماعت مکه و مدینه منصوب شده بود - از امام هادی علیه السلام نزد متوکل شکایت کرد و برای او نوشت: "اگر خواهان حفظ مکه و مدینه هستی"، علی بن محمد "را از این دو شهر بیرون کن، زیرا او مردم را به سوی خود خوانده و گروه زیادی از او پیروی کرده‌اند". بر اثر تلاشهای پیاپی "بریحه"، متوکل امام را از کنار حرم جد بزرگوارش رسول خدا صلی الله علیه و آله تبعید نمود. هنگامی که امام از مدینه به سمت سامرا در حرکت بود، بریحه نیز همراه ایشان بود. در بین راه بریحه به امام گفت: "تو خود می‌دانی که عامل تبعید تو من بودم. با سوگندهای محکم و استوار سوگند می‌خورم که چنانچه شکایت مرا نزد امیرالمومنین یا یکی از درباریان و فرزندان او ببری، تمام درختانت را در مدینه آتش می‌زنم، خدمتکارانت را می‌کشم و چشمه‌های مزارعت را کور می‌کنم. بدان که این کارها را خواهم کرد". امام علیه السلام در جواب فرمود: "نزدیک‌ترین راه برای شکایت از تو این بود که دیشب شکایت تو را نزد خدا بردم و من این شکایت را که بر خدا عرضه کردم نزد غیر او، از بندگانش نخواهم برد". "بریحه" چون این سخن را از امام شنید، به دامن آن حضرت افتاد، تضرع کرد و از ایشان تقاضای بخشش نمود. امام علیه السلام فرمود: تو را بخشیدم. (۷)

امام علیه السلام در بیان دیگران

امام هادی علیه السلام پیوسته تحت نظر حکومت‌های جور بود و سعی می‌شد که آن حضرت با پایگاه‌های مردمی و افراد جامعه تماس نداشته باشد. با این حال آن مقدار از فضایل اخلاقی از ایشان بروز نموده که دانشمندان، شرح حال نویسان و حتی دشمنان اهل بیت علیهم السلام را به تحسین آن وجود الهی واداشته است. ابو عبدالله جنیدی از دانشمندان مسلمان می‌گوید: "سوگند به خدا، او بهترین مردم روی زمین و برترین آفریده‌های الهی است" (۸). ابن حجر در شرح حال آن حضرت می‌نویسد: "وی در دانش و بخشش وارث پدرش بود" (۹). متوکل در نامه‌ای که برای امام علیه السلام می‌نویسد خاطر نشان می‌کند: "امیرالمومنین عارف به مقام شماسست و حق خویشاوندی را نسبت به شما رعایت می‌کند و طبق آنچه مصلحت شما و خانواده تان می‌باشد عمل می‌کند" (۱۰).

شاگردان امام

همواره تشنگان حقیقت و شیفتگان امامت، در پوشش‌های مختلف به محضر امامان علیهم السلام می‌رسیدند و در حد ظرفیت و معرفت خود از دریای بی کران دانش الهی آن بزرگواران سیراب می‌شدند. بنابر اظهار شیخ طوسی، تعداد شاگردان امام هادی علیه السلام بالغ بر ۱۸۵ نفر بوده است (۱۱)؛ که در میان آنان چهره‌های برجسته علمی و فقهی فراوانی که دارای تالیفات گوناگونی بودند نیز دیده می‌شود. در اینجا از برخی شاگردان آن حضرت به طور اختصار یاد می‌شود: ۱- ایوب بن نوح: مردی امین و مورد

و ثوق بود و در عبادت و تقوا رتبه والایی داشت، چندان که دانشمندان رجال او را در زمره بندگان صالح خدا شمرده‌اند. او، وکیل امام هادی و امام عسکری علیهما السلام بود. ایوب به هنگام وفات تنها یکصد و پنجاه دینار از خود به جای گذاشت، در حالی که مردم گمان می‌کردند او پول زیادی دارد. (۱۲) ۲-حسن بن راشد: وی از اصحاب امام جواد و امام هادی علیهما السلام شمرده می‌شود و نزد آن دو بزرگوار از منزلت و مقام والایی برخوردار بوده است. شیخ مفید او را در زمره فقیهان برجسته و شخصیت‌های طراز اول دانسته که احکام حلال و حرام از آنها گرفته می‌شد و راهی برای مذمت و طعن آنان وجود نداشت. (۱۳) ۳-حسن بن علی ناصر: شیخ طوسی او را از اصحاب امام هادی علیه السلام شمرده است. وی پدر جد سید مرتضی از سوی مادر است. سید مرتضی در وصف او می‌گوید: مقام و برتری او در دانش و پارسایی، و فقه روشنتر از خورشید درخشان است. او بود که اسلام را در "دیلیم" نشر داد، به گونه‌ای که مردم آن سامان به وسیله او از گمراهی به هدایت راه یافته و با دعای او به حق بازگشتند. صفات پسندیده و اخلاق نیکوی او بیش از آن است که شمرده نشود و روشنتر از آن است که پنهان بماند. (۱۴) ۴-عبد العظیم حسنی: وی که نسب شریفش با چهار واسطه به امام حسن مجتبی علیه السلام می‌رسد، بر اساس نوشته شیخ طوسی از یاران امام هادی و امام عسکری علیهما السلام است. عبدالعظیم، مردی پارسا، وارسته، دانشمند، فقیه و مورد اعتماد و وثوق امام دهم بود. ابو حماد رازی می‌گوید: "در سامراء بر امام هادی علیه السلام وارد شدم و درباره مسائلی از حلال و حرام از آن حضرت پرسیدم، ایشان فرمود: ای حماد! هر گاه در ناحیه‌ای که زندگی می‌کنی، مشکلی در امر دین، برایت پیش آمد از عبدالعظیم حسنی بپرس و سلام مرا به او برسان ("۱۵) ۵-عثمان بن سعید: وی در سن جوانی و در حالی که یازده سال از عمرش می‌گذشت، افتخار شاگردی امام را پیدا نمود (۱۶). امام هادی علیه السلام در مورد او به احمد بن اسحاق قمی فرمود: عثمان بن سعید، ثقه و امین من است، هر چه به شما بگوید از سوی من گفته و هر چه به شما القا کند از ناحیه من القا کرده است. (۱۷)

امام هادی و شیعیان ایشان در ایران

اکثر شیعیان در قرن نخست از شهر کوفه بودند. این مطلب با مراجعه به کتب رجالی شیعه به خوبی به دست می‌آید، زیرا ملقب شدن این افراد به کوفی، بهترین ملاک برای شناخت آنان می‌باشد. از دوران امام باقر و امام صادق علیهما السلام به این طرف، لقب "قمی" در آخر اسماء تعدادی از اصحاب ائمه به چشم می‌خورد. اینها اشعری‌های عرب تباری بودند که در قم می‌زیستند. (۱۸) در زمان امام هادی علیه السلام، قم مهمترین مرکز تجمع شیعیان ایران بود و روابط محکمی میان شیعیان این شهر و ائمه طاهرین وجود داشت. در کنار قم، دو شهر آبه (یا آوه) و کاشان نیز تحت تأثیر تعلیمات شیعی قرار داشته و مردم این شهرها از بینش شیعی مردم قم پیروی می‌کردند. مردم قم و آوه، همچنین برای زیارت مرقد مطهر امام رضا علیه السلام به مشهد مسافرت می‌کردند که امام هادی نیز آنها را در قبال این عمل "مغفور لهم" وصف کرده‌اند. (۱۹)

پی‌نوشتها

- ۱- مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۴۰۱-۲ همان ۳- دلایل الامامة، ص ۲۱۶-۴ همان ۵- البدایة و النهایة، ج ۱۱، ص ۱۵-۶ تاریخ اجمالی پیشوایان علیهم السلام. ۷- اثبات الوصیة، مسعودی، صص ۱۹۶-۱۹۷-۸- ائمتنا، ج ۲، ص ۲۵۲-۹- الصواعق المحرقة، ص ۲۰۷-۱۰- الارشاد، شیخ مفید، ص ۳۳۳-۱۱- رجال طوسی، ص ۴۰۹-۱۲- معجم رجال الحدیث، ج ۳، صص ۲۶۰-۲۶۲-۱۳- همان، ج ۴، ص ۳۲۴-۱۴- همان، ج ۵، ص ۲۸-۱۵- همان، ج ۱۰، صص ۴۸-۴۹-۱۶- رجال طوسی، ص ۴۲۰-۱۷- الغیبة، شیخ طوسی، ص ۲۱۵-۱۸- تاریخ تشیع در ایران، ج ۱-۱۹- عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۰

اوضاع سیاسی زمان امام هادی علیه السلام

زندگی اجتماعی - سیاسی امامان علیهم السلام صحنه تامل برانگیز احساس مسئولیت ائمه علیهم السلام در جهت حفظ دین و توسعه آگاهی و شعور است. پابندی به اصول و مبانی دین در کنار توجه به اوضاع و احوال جامعه، سبب شده است تا مطالعه کنندگان تاریخ، مشترکات و تفاوت‌های قابل توجهی را در زندگانی آنان شاهد باشند. پس از شهادت حضرت رضا (علیه السلام)، رویکرد عباسیان نسبت به ائمه در ظاهر نیز روی به تندى و شدت گذاشت. امام جواد (علیه السلام)، به بغداد فراخوانده شد و مأمون به رغم اکراه امام جواد (علیه السلام)، با هدف کنترل هر چه بیشتر امام و نیز بازسازی چهره خود در جامعه به عنوان قاتل حضرت رضا (علیه السلام)، دخترش را به عقد امام جواد علیه السلام در آورد و بدین ترتیب شبکه جاسوسی خود را تا عمق خانه امام نفوذ داد. به گواهی تاریخ امام هادی (علیه السلام)، با زیرکی و دقت نظر الهی خود نه تنها توانست از کمند حيله‌ها در امان بماند، بلکه با سکونت در سامرا، علاوه بر خنثی کردن تبلیغات اطرافیان خلیفه و نیز با گرفتن فرصت هر گونه بهانه‌جویی از شخص خلیفه، توانست در ادامه فعالیت‌های امام جواد (علیه السلام)، شبکه ارتباطی و کالت را بیش از گذشته سامان‌دهی، تثبیت و تقویت کند و از طریق بسط تشیع به شیوه مکاتبه‌ای، موجبات آشنایی شیعیان را با شرایطی آتی، خصوصاً شرایط غیبت امام معصوم، فراهم آورد. در زمان امام هادی (علیه السلام)، اوضاع بغرنج‌تر شده بود. حکومتیان که دیگر نظیر گذشته تنها از نژاد عرب نبودند، بر اساس تیره و نژاد به گروه‌های قدرت طلب درون دولت عباسی تجزیه شده بودند. آشکارترین اثر این اتفاق، زوال هیبت و عظمت مقام خلافت بود. چنانکه موضوع کشمکش بردگان، ترکان و اعراب در درون حکومت عباسی کاملاً روشن شده بود. هم‌زمانی و مقارنت دوره کوتاه امامت حضرت هادی (علیه السلام)، با زمان خلافت شش خلیفه از خلفای عباسی، موید تزلزل مقام خلافت و جنگ قدرت درون حاکمیت است. همچنین خوش‌گذرانی و هوسرانی درباریان در این دوره، شدتی بیش از پیش یافت و بالطبع دو نکته مزبور، ظلم و خودکامگی گسترش یافت و موجبات نارضایتی بیشتر مردم فراهم آمد. از میان این شش تن، متوکل شخصیتی ویژه و استثنایی است. هوش و سیاستش، قساوت و شدت عملش، بی‌بندباری و شهوت‌رانی‌اش در کنار نفرت و کینه‌اش از حضرت علی (علیه السلام) دوره خلافت او را نه تنها در میان شش خلیفه معاصر امام، بلکه در تمام دوران خلافت عباسیان و حتی امویان، به دوره‌ای حساس تبدیل کرده است. مهمترین نمونه‌های دشمنی متوکل با اهل بیت عبارت است از: ۱- نفرت از حضرت علی (علیه السلام) و تلاش برای تخریب شهرت و شخصیت او با فعالیت‌های تخریبی نظیر برگزاری نمایش‌های مضحک در دربار که حتی با عکس‌العمل منتصر، فرزندش، روبرو شد. ۲- تخریب مرقد امام حسین (علیه السلام) و تبدیل آن به زمین کشاورزی، همراه با مجازات زایران آن امام مظلوم و احداث پست‌های بازرسی جهت ممانعت از رسیدن زوار به مرقد شریف. در زمان امام هادی (علیه السلام)، اوضاع بغرنج‌تر شده بود. حکومتیان که دیگر نظیر گذشته تنها از نژاد عرب نبودند، بر اساس تیره و نژاد به گروه‌های قدرت طلب درون دولت عباسی تجزیه شده بودند. آشکارترین اثر این اتفاق، زوال هیبت و عظمت مقام خلافت بود. ۳- محاصره اقتصادی علویان و محبان اهل بیت، آنچنان که موجبات نابودی آنان فراهم شود. ۴- تلاش برای ایجاد یک جایگزین ضعیف برای رهبری شیعیان از طریق حمایت از موسی، برادر امام هادی (علیه السلام)، تا ضمن انحراف جریان امامت، فردی دست‌نشانده به رهبری مخالفان گمارده شود. ۵- فراخوانی امام هادی (علیه السلام)، به سامرا و اسکان ایشان در این شهر که ماهیتاً شهری نظامی و محل سکونت سپاهیان و لشکریان متوکل بود. اما به گواهی تاریخ امام هادی (علیه السلام)، با زیرکی و دقت نظر الهی خود نه تنها توانست از کمند حيله‌ها در امان بماند، بلکه با سکونت در سامرا، علاوه بر خنثی کردن تبلیغات اطرافیان خلیفه و نیز با گرفتن فرصت هر گونه بهانه‌جویی از شخص خلیفه، توانست در ادامه فعالیت‌های امام جواد (علیه السلام)، شبکه ارتباطی و کالت را بیش از گذشته سامان‌دهی، تثبیت و تقویت کند و از طریق بسط تشیع به شیوه مکاتبه‌ای، موجبات آشنایی شیعیان را با شرایطی آتی، خصوصاً شرایط غیبت امام معصوم، فراهم آورد. هم‌زمانی و مقارنت دوره کوتاه امامت حضرت هادی (علیه السلام)، با زمان خلافت

شش خلیفه از خلفای عباسی، مویذ تزلزل مقام خلافت و جنگ قدرت درون حاکمیت است. ایشان همچنین با حضور در مناظرات علمی که نوعاً در دربار عباسی برگزار می‌شد، توانست از حوزه‌های مختلف اندیشه اسلامی، نظیر فقه و اعتقادات پاسداری نماید و با پاسخگویی به مسائل، از بروز و گسترش هر چه بیشتر انحراف در میان عامه مسلمین جلوگیری کند. از درخشان‌ترین فرازهای زندگی امام هادی علیه السلام، می‌توان به مبارزه سخت و قاطع ایشان با غلات (۱) اشاره کرد. مبارزه امام با غلات و سران آنان، از آنچنان اهمیتی برخوردار است که می‌توان آن را در ردیف مبارزه حضرت علی (علیه السلام) با خوارج ارزیابی کرد. مبارزه‌ای که به کور شدن چشم فتنه انجامید و تنها از یک امام معصوم برمی‌آمد. پی‌نوشت: ۱- غلات عده‌ای از افراد سودجو و منحرف بودند که وقتی اقبال مردم به امامان را دیدند، از محصور بودن ائمه در شهرهای نظامی نظیر سامرا سوء استفاده کردند و با ادعای اعتقاد به خدایی و یا نبوت امامان، در شهرها و بلاد اسلامی، خود را نمایندگان و جانشینان آنان معرفی کرده، خواستار ریاست بر مردم شدند و چشم طمع به اموال مردم و وجوهات شرعی دوختند. شدت عمل ائمه در برخورد با این گروه کم‌نظیر است. منبع: پایگاه اسلامی شیعی رشد با تصرف.

ولی خدا و توسل به حبیب خدا

در دوران حکومت متوکل، امام علی النقی (علیه السلام) مدتی به بیماری سختی مبتلا شده بودند و آن حضرت شفای خویش را زیارت قبر شریف حضرت امام حسین (علیه السلام) می‌دانستند. از این رو به برخی از یارانشان فرمودند که از مال آن حضرت گروهی یا شخصی را اجیر کنند و آنان را به کربلا فرستاده تا در کنار ضریح آن حضرت به راز و نیاز پرداخته و برای ایشان دعا و طلب شفا نمایند. یاران امام پس از مشورت به محضر آن حضرت رسیده و عرض کردند: ای پسر رسول خدا! محضر تو افضل از کربلاست، زیرا شما امام زمان و حجت زنده الهی و بهترین خلق خدا در روی زمین هستید و دعای شما حتماً مستجاب است. چگونه دعای ما درباره شما آن هم در کربلا موثر واقع می‌شود؟! امام هادی (علیه السلام) به آرامی پاسخ دادند: "برای خداوند مواضعی است که دوست دارد در آنجا عبادت شود. رسول اکرم (صلی الله علیه و آله و سلم) با اینکه مقام و عظمتشان از خانه خدا و حجرالاسود افضل بود، در عین حال خانه خدا و حجرالاسود را طواف می‌کردند. برای خداوند مکانهایی است که هر که آنجا دعا و زیارت کند، خداوند از او بپذیرد و دعای او مستجاب گردد. قبر شریف امام حسین (علیه السلام) نیز چنین است". امام حسین (علیه السلام) حبیب خداست و برای برپایی دین خدا جانش را فدا کرد و با اخلاص کامل فرزندان و اهل بیت و اصحاب خویش را تقدیم محبوب خود نمود و در این راه مصایب فراوانی را به جان و دل خرید. به همین دلیل در پیشگاه خدا از قرب و منزلت ویژه‌ای برخوردار است. * پی‌نوشت: * حیاه الامام علی الهادی (علیه السلام)، صفحه ۲۵۶ بر گرفته از: از کتاب خاندان عصمت، تألیف سید تقی واردی

اصحاب

ذکر چند نفر از اصحاب حضرت هادی علیه السلام

شرح حال حسین بن سعید اهوازی

اول حسین بن سعید بن حماد بن سعید بن مهران مولی علی بن الحسین علیه السلام الا هوازی ثقه جلیل القدر. از روایان حضرت رضا و حضرت جواد و هادی علیهم السلام است. اصلش از کوفه است لکن با برادرش به اهواز منتقل شد پس از آن به قم تحویل کرد و نازل شد بر حسن بن ابان و در قم وفات یافت رحمه الله. و سی کتاب تألیف کرده و برادرش حسن پنجاه کتاب تصنیف کرده

و در تصنیف این سی کتاب نیز شرکت کرده و این سی کتاب در میان اصحاب معروف است به نحوی که کتب سائرین را به آن قیاس می‌کنند و می‌گویند که فلانی کتابهایش مثل کتب حسین بن سعید اهوازی سی مجلد است، و حسن بن سعید همان است که رسانید علی بن مهزیار و اسحاق بن ابراهیم خضینی را به خدمت حضرت امام رضا علیه السلام و بعد از آن علی بن ریان را به خدمت آن حضرت رسانید و سبب هدایت این سه نفر و باعث معرفت ایشان به مذهب حق، او بود و از او حدیث شنیدند و به او معروف شدند، همچنین عبدالله بن محمد خضینی را به خدمت آن حضرت دلالت نمود، و احمد پسر حسین ملقب به (دندان)، مرمی به غلو است و در قم وفات کرده. (۹۹)

شرح حال خیران خادم

دوم خیران الخادم مولی الرضا علیه السلام ثقة جلیل القدر. از اصحاب ابوالحسن الثالث علیه السلام است بلکه در (منتهی المقال) است که او از اصحاب حضرت رضا و جواد و هادی علیهم السلام و از مستودعین اسرار ایشان است و او همان است که در سفر حج در مدینه شرفیاب خدمت حضرت جواد علیه السلام شد در حالی که آن جناب بالای دکه نشسته بود چنان هیبت و دهشت از آن حضرت نمود که ملتفت پله دکه نشد می‌خواست بدون درجه بالا- رود و آن جناب اشاره فرمود که از پله بالا بیا، بالا رفت و سلام کرد و دست آن حضرت را بوسید و بر رومالید و نشست و مدتی دست آن حضرت را گرفته بود به جهت آن دهشتی که داشت تا دهشتش تمام شد آن وقت دست آن حضرت را رها کرد پس عرض کرد که مولای شما ریان بن شیب خدمت شما سلام رسانید و التماس کرد که دعا برای او و فرزندش بنمایید، حضرت برای او دعا کرد اما برای فرزندش دعا ننمود الخ (۱۰۰) و از بعض روایات معلوم می‌شود که خیران وکیل آن حضرت بوده و در ذیل روایتی است که به او فرمودند: (اعْمَلْ فِي ذَلِكَ بِرَأْيِكَ فَإِنَّ رَأْيَكَ رَأْيِي وَمَنْ أَطَاعَكَ أَطَاعَنِي). (۱۰۱) و (خیران) را مسایلی است که آنها را از آن حضرت و از حضرت هادی علیه السلام روایت نموده و این خیران همان است که در اوقات علت (بیماری) حضرت جواد علیه السلام برای خدمت ملازم باب آن حضرت بود، وقتی رسول از جانب حضرت جواد علیه السلام آمد به نزد او و فرمود که مولای تو یعنی حضرت جواد علیه السلام سلام بر تومی رساند و می‌فرماید که من از دنیا می‌گذرم، و امر امامت می‌گردد به سوی پسر علی و از برای او است بر گردن شما بعد از من آنچه از برای من بود بر شما بعد از پدرم و این حدیثی است مشهور در باب نص بر حضرت هادی علیه السلام. (۱۰۲) و در آن است قضیه معروفه احمد بن محمد بن عیسی با خیران و این خیران پدر خیرانی است.

شرح حال ابوهاشم جعفری

سوم ابوهاشم الجعفری داود بن القاسم بن اسحاق بن عبدالله بن جعفر بن ابی طالب رضی الله عنه ثقة جلیل الشأن. خیلی عظیم القدر و بزرگ منزلت است نزد ائمه علیهم السلام و از حضرت امام رضا تا امام زمان حضرت صاحب الامر علیهم السلام را درک کرده و از همگی روایت کرده و سید بن طاوس او را از و کلاء ناحیه مقدسه شمرده و از برای اوست اخبار و مسایلی و اشعار نیکو در حق ائمه علیهم السلام. و این عیاش کتابی در اخبار ابوهاشم نوشته که شیخ طبرسی در (إعلام الوری) از آن نقل می‌کند (۱۰۳) و در ذکر معجزات حضرت عسکری علیه السلام بیاید چند خبر از آن. وفات کرد در سنه دویست و شصت و یک. مسعودی فرموده که قبر شریفش مشهور است و ظاهراً مزارش در بغداد باشد چه آن جناب از اهل بغداد و متوطن در آنجا بوده و مردی صاحب ورع و زهد و نسک و علم و عقل و کثیر الروایه بود و در آن زمان به علو نسب او در میان آل ابی طالب کسی نبوده. پدرش قاسم، امیر یمن و مردی جلیل بوده و مادر قاسم ام حکیم دختر قاسم بن محمد بن ابی بکر است. پس قاسم بن اسحاق پسر خاله حضرت صادق علیه السلام می‌شود و برادر زاده ابوهاشم محمد بن جعفر بن قاسم زوج فاطمه بنت الرضا علیه السلام است. (۱۰۴)

شرح حال حضرت شاه عبدالعظیم علیه السلام

چهارم حضرت عبدالعظیم بن عبدالله بن علی بن الحسن بن زید بن الحسن بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است. که از اکابر محدثین واعظام علما وزهاد وعباد وصاحب ورع وتقوی است واز اصحاب حضرت جواد وهادی علیهم السلام است ونهایت توسل وانقطاع به خدمت ایشان داشته واحادیث بسیار از ایشان روایت کرده ومن در ذکر اولاد حضرت امام حسن علیه السلام از این کتاب [(منتهی الامال)] و (مفاتیح الجنان) مختصری از حال آن جناب را نگاشتم ودر اینجا اکتفا می‌کنیم به همان حدیثی که مشتمل است بر عرضه کردن دینش را بر امام زمانش حضرت هادی علیه السلام. شیخ صدوق وغیر او روایت کرده‌اند از جناب عبدالعظیم که فرمود: وارد شدم بر آقای خودم حضرت امام علی نقی علیه السلام چون آن حضرت مرا دید فرمود: مرحبا به توای ابوالقاسم! توولی ما هستی از روی حقیقت. پس عرض کردم خدمت آن جناب که ای فرزند رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم من می‌خواهم که دین خود را بر شما عرضه دارم پس هرگاه مرضی وپسندیده است بر آن ثابت بمانم تا خداوند عزوجل را ملاقات کنم، فرمود بیاور ای ابوالقاسم یعنی عرضه کن دین خود را. گفتم: من می‌گویم: که خداوند تبارک و تعالی واحد است ومثلی برای او نیست واز حد بطلال وحد تشبیه خارج است وجسم وصورت وعرض وجوهر نیست بلکه پدید آورنده اجسام وصورتها وخلق کننده عرضها وجوهرها است و پروردگار ومالک هر چیزی است وهر چیزی را جعل واحداث کرده، ومی‌گویم من: که محمد صلی الله علیه وآله وسلم بنده ورسول اووخاتم پیغمبران است و بعد از او پیغمبری نخواهد بود تا روز قیامت وشریعت آن حضرت آخر همه شرایع است وشریعتی نیست بعد از آن تا روز قیامت ومی‌گویم من: که امام وخلیفه ولی امر بعد از پیغمبر صلی الله علیه وآله وسلم امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام است وبعده از آن، حضرت حسن بعد از آن، حسین، بعد علی بن الحسین، بعد محمد بن علی، بعد جعفر بن محمد، بعد موسی بن جعفر، بعد علی بن موسی، بعد محمد بن علی علیهم السلام. بعد از این بزرگواران تویی ای مولای من. پس امام علی نقی علیه السلام به جناب عبدالعظیم فرمود: بعد از من، حسن پسر من است، پس چگونه باشد مردم در زمان خلف بعد از او، گفتم: وچگونه است این ای مولای من؟ فرمود: برای اینکه دیده نمی‌شود شخص او وحلال نباشد بر زبان آوردن نام او تا آنکه خروج کند وپس کند زمین را از عدل وداد همچنان که پر شده باشد از جور و ظلم. گفتم: اقرار کردم یعنی به امامت حضرت حسن عسکری وخلف آن حضرت قائل شدم، پس گفتم: ومی‌گویم دوست این بزرگواران، دوست خدا است ودشمن ایشان، دشمن خدا است واطاعت ایشان، اطاعت خدا است ومعصیت ایشان، معصیت خدا است ومی‌گویم: که معراج حق است وسؤال در قبر حق است و بهشت حق است ودوزخ حق است وصراط حق است ومیزان حق است وآنگه قیامت آمدنی است وشکی در آن نیست وخداوند زنده می‌کند وانگیخته می‌کند کسانی را که در قرها جا دارند ومی‌گویم که فرایض واجبه بعد از ولایت یعنی دوستی خدا ورسول وائمه علیهم السلام نماز است وزکات وروزه وحج وجهاد و امر به معروف ونهی از منکر است. پس حضرت امام علی نقی علیه السلام فرمود: ای ابوالقاسم! این است به خدا سوگند! دین خدا که پسندیده است آن را برای بندگانش، ثابت بمان بر همین اعتقاد، خداوند ثابت دارد تو را به قول ثابت در حیات دنیا ودر آخرت. (۱۰۵)

شرح حال علی بن جعفر همیناوی

پنجم علی بن جعفر همیناوی (۱۰۶) وکیل حضرت هادی علیه السلام وثقه بوده، در امر او سعایت کردند به نزد متوکل، متوکل امر کرد او را حبس کردند واراده کشتن او را داشت، این خبر به علی بن جعفر رسید از محبس نوشت برای حضرت هادی علیه السلام که شما را به خدا در حال من نظری فرما به خدا قسم می‌ترسم شک کنم. حضرت وعده فرمود که دعا خواهم کرد برای تو در شب جمعه، پس آن حضرت دعا کرد، صبح آن روز متوکل تب کرد و تب او شدت کرد تا روز دوشنبه که بانگ وشیون برای او بلند

شد پس امر کرد که زندانیان را یک یک رها کنند و خصوص آن را بعینه ذکر کرد او را رها کنند و از او استحلال جویند پس رها شد و به امر آن حضرت به مکه رفت و مجاور آنجا شد و متوکل مرضش بهبودی حاصل کرد. (۱۰۷)

شرح حال ابن سکیت اهوازی

ششم ابن السکیت یعقوب بن اسحاق اهوازی شیعی: یکی از ائمه لغت و حامل لواء علم عربیت و ادب و شعر و صاحب اصلاحک المنطق و از خواص امام محمد تقی و امام علی نقی علیه السلام است و ثقه و جلیل است و در سنه دو بیست و چهل و چهار متوکل او را به قتل رسانید. و سببش آن بود که او را مؤدب اولاد متوکل بود، روزی متوکل از وی پرسید که دو پسر من معتز و مؤید نزد تو بهتر است یا حسن و حسین؟ ابن السکیت شروع کرد به نقل فضایل حسنین علیهما السلام، متوکل امر کرد به غلامان ترک خود تا او را در زیر پای خود افکندند و شکمش را بمالیدند پس او را به خانه‌اش بردند. در فردای آن روز وفات کرد، و به قولی در جواب متوکل گفت که قبر خادم علی علیه السلام بهتر است از تو و دو پسران تو، متوکل امر کرد تا زبانش را از قفایش بیرون کشیدند، و او را ابن السکیت می‌گفتند به جهت کثرت سکوت او. (۱۰۸) وَمِنَ الْغَرِيبِ اِنَّهُ وَقَعَ فِيمَا حَذَّرَهُ مِنْ عَثَرَاتِ اللِّسَانِ بِقَوْلِهِ قَبِيلَ ذَلِكْكَ بَيَسِيرٍ: يُصَابُ الْفَتَى مِنْ عَثْرَةِ بِلْسَانِهِ وَ اَلَيْسَ يُصَابُ الْمَرْءُ مِنْ عَثْرَةِ الرَّجُلِ فَعَثْرَتُهُ فِي الْقَوْلِ تَذْهَبُ رَاسَهُ وَ عَثْرَتُهُ فِي الرَّجُلِ تَبْرَأُ عَنْ مَهْلٍ (۱۰۹)

منبع

منتهی الامال

پاورقی ها

۹۹- (رجال کشی) ص ۸۲۷، (مجالس المؤمنین) ۱/۴۲۳. ۱۰۰- (منتهی المقال) ص ۱۲۸، (تنقیح المقال) ۱/۴۰۵، چاپ سه جلدی.
 ۱۰۱- (رجال کشی) ۲/۱۰۲- (الکافی) ۱/۳۲۴. ۱۰۳- (إعلام الوری) ۲/۱۳۶. ۱۰۴- ر. ک: (تنقیح المقال) ۱/۴۱۲. ۱/۴۱۳. ۱۰۵- (أمالی) شیخ صدوق، ص ۴۱۹، مجلس ۵۴، حدیث ۵۵۷. ۱۰۶- قریه‌ای است از قرای سواد بغداد. ۱۰۷- (تنقیح المقال) ۲/۲۷۱.
 ۱۰۸- (تنقیح المقال) ۳/۳۲۹. ۳۳۰، چاپ سه جلدی. علامه مامقانی تصریح کرده که اسم ابن سکیت، (یعقوب) بوده. لذا آنچه در بعضی از چاپهای منتهی الامال (ابن سکیت بن یعقوب) آمده اشتباه از کاتب بوده که او را پسر یعقوب نوشته چرا که شیخ عباس قمی در سفینه البحار تصریح کرده که هوایوسف یعقوب بن اسحاق است. ر. ک: (سفینه البحار) ذیل کلمه سکت. ۱۰۹- (رجال علامه حلی) ص ۱۸۶.

شرح حال برخی از اصحاب حضرت هادی «ع»

امام

امام هادی (ع) اصحاب و یاران زیادی داشت که در شهرهای مختلف مشغول فعالیت بودند و برخی از آنان از طرف امام هادی عنوان و کالت داشتند، و بعضی از آنها زمان سه امام و بعضی چهار امام را درک کرده و از آنها نقل حدیث نموده‌اند از جمله:

۱ حسین بن سعید بن حماد

حسین بن سعید در کتاب رجال به وثاقت و جلالت شأن توصیف شده است او از راویان حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی (علیهم السلام) است. اصلش از کوفه بوده و لیکن با برادرش حسن به اهواز منتقل شد و پس از آن به قم انتقال یافت و در قم نیز به درود حیات گفت [۱]. او را تألیفات زیادی است و مرحوم شیخ طوسی در فهرست و نجاشی و دیگران تعداد تألیفات او را ۳۰ جلد نوشته‌اند و اسامی آنها را نیز ذکر کرده‌اند و تعداد تألیفات برادرش حسن ۵۰ جلد بوده است به طوری که کتابهای دیگران را به آن قیاس می‌کنند و می‌گویند که فلانی کتابهایش مثل کتابهای حسین بن سعید اهوازی سی مجلد است. با این که شیخ در فهرست تعداد کتابهای او را سی جلد نوشته است ولی به هنگام شمارش آنها از ۳۲ جلد اسم برده است. برادرش حسن بن سعید همان است که علی بن مهزیار و اسحاق بن ابراهیم حضینی و علی بن ریان را به خدمت امام رضا (ع) رسانید و سبب هدایت این سه نفر به مذهب حق گردید و همچنین عبدالله بن محمد حضینی را به حضور آن حضرت دلالت نمود [۲] و روایات این دو برادر از سه امام بزرگوار در جای جای کتب حدیث به چشم می‌خورد و بنای علما، عمل کردن به آنهاست. [۳] ابن ندیم در فهرست درباره حسن و حسین اهوازی فرزندان سعید می‌نویسد: از مردم کوفه و بردگان علی بن حسین و از اصحاب امام رضا (ع) بودند و در زمان خود دانایان هر کس به فقه و آثار و مناقب و علوم شیعه به شمار می‌رفتند. این دو نفر پسران سعید بن حماد بن سعیدند که با ابوجعفر بن رضا نیز مصاحبت داشتند و حسین مؤلف این کتابهاست: کتاب التفسیر، کتاب التقیه، کتاب الایمان و النذر، کتاب الاشره، کتاب الرد علی الغالیه، کتاب الدعاء، کتاب العتق و التذییر [۴]

۲ خیران الخادم

خیران مولی الرضا به وثاقت و جلالت شأن توصیف شده است او از اصحاب امام هادی (ع) است. [۵] بعضیها او را از اصحاب حضرت رضا و حضرت جواد و حضرت هادی (علیهم السلام) دانسته‌اند [۶] و او همان کسی است که در سفر حج در مدینه شرفیاب خدمت امام جواد (ع) شد در حالی که آن حضرت بالای دگه نشسته بود و چنان هیبت امام نظر او را گرفت، که ملتفت پله دگه نشد و می‌خواست بدون استفاده از پله بالا رود و آن حضرت اشاره به پله نمود که از پله بالا بیاید بالاخره بالا رفت و سلام کرد و دست آن حضرت را بوسید و بر صورت خود مالید و نشست و مدتی دست آن حضرت را گرفته بود به جهت آن سراسیمگی که داشت. تا آن حالت بر طرف شد و آن وقت دست آن حضرت را رها کرد و سپس عرض نمود که مولا و مخلص شما ریان بن شیب خدمت شما سلام رسانید و التماس کرد که دعا برای او و فرزندش بفرمائید، حضرت برای او دعا کرد، اما برای فرزندش دعا نمود [۷]. از بعضی روایات معلوم می‌شود که خیران و کیل آن حضرت بوده و در ذیل روایتی به او فرمودند: اعمل فی ذلک برأیک فان رأیک رأیی و من اطاعک اطاعنی در این باره به رأی خود عمل کن زیرا رأی تو رأی من است و هر که به تو اطاعت کند مرا اطاعت کرده است. و این جمله نسبت به او مدح عظیمی است. و او را مسائلی است که آنها را از امام جواد و امام هادی (علیهم السلام) روایت کرده است [۸]. خیران به هنگام مرض امام جواد (ع) ملازم درب خانه آن حضرت بود، وقتی کسی از جانب حضرت جواد به نزد او آمده و گفت که مولای تو یعنی امام جواد سلام بر تو می‌رساند و می‌فرماید که من از دنیا می‌روم و امر امامت بعد از من به فرزندم علی منتقل خواهد شد. و او پس از من بر شما همان حقی را دارد که من پس از پدرم بر شما داشتم [۹]. و این در باب نص بر امامت حضرت هادی حدیث معروفی است که راوی آن خیرانی است که از پدر خود خیران الخادم نقل کرده است.

۳ ابوهاشم داود بن القاسم الجعفری

علمای رجال ابوهاشم جعفری را موثق و با جلالت بسیار عظیم القدر و در پیش ائمه بزرگ منزلت توصیف کرده‌اند و امام رضا (ع)

تا امام زمان (ع) را درک کرده و از همه آنها روایت کرده است و سید بن طاوس او را از وکلای ناحیه مقدسه شمرده است [۱۰] و به وسیله او اخبار زیادی نقل شده است و اشعار جالب و نیکوئی هم در حق ائمه اطهار سروده است، ابن شهر آشوب در مناقب درباره اهل بیت اشعار زیادی از او نقل کرده است از جمله گفته: یا آل احمد کیف اعدل عنکم اعن السلامة و النجاه حول ذخر الشفاعة جدکم لکبائری فیها عن اهل الوعید اصول شغلی بمدحکم و غیرى عنکم بعدوکم و مدیحه مشغول گویند ابن عیاش کتابی در اخبار ابوهاشم نوشته که شیخ طبرسی در اعلام الوری از آن نقل کرده است و این اخبار بیشتر درباره معجزات و کرامات امام هادی و امام عسکری (علیهما السلام) می باشد از جمله: مرحوم شیخ صدوق در امالی از ابوهاشم روایت کرده که گفت وقتی فقر و ناداری بر من شدت گرفت خدمت حضرت امام علی النقی (ع) شرفیاب شدم، فرمود: ابوهاشم کدام نعمتهای خدا را که به تو عطا کرده، می توانی اداء شکر آن بنمائی؟ ابوهاشم گفت: ندانستم چه جواب بدهم. خود آن حضرت فرمود: ایمان را روزی تو کرد که به سبب آن بدن ترا بر آتش حرام نمود. و عافیت و تندرستی را نصیب تو ساخت و بدینوسیله ترا بر طاعت، کمک و اعانت نمود و قناعت را روزی تو کرد، پس از ریختن آبرویت ترا حفظ کرد. ای ابوهاشم من این کلمات را به تو گفتم به جهت آنکه گمان کردم که تو اراده کرده‌ای از آنکه به تو اینهمه نعمت داده است، پیش من شکایت کنی، و دستور دادم به تو صد دینار بدهند آن را بگیر [۱۱]. از این حدیث استفاده می شود که ایمان از تمام نعمتهای الهی افضل و بالاتر است و قبولی اعمال منوط به آن می باشد. و نیز از ابوهاشم جعفری روایت شده که گفت: به مولایم امام هادی (ع) شکایت کردم که چون از خدمت آن حضرت از سامرا مرخص می شوم و به بغداد بر می گردم، شدیداً شوق دیدار آن حضرت را پیدا می کنم و مرا جز این اسب باری مرکبی نیست و آن هم ضعیف و ناتوان است. و از آن حضرت خواستم که مرا دعا کند تا قوت بیشتر پیدا کنم و زود زود به زیارتش بیایم. حضرت فرمود: قواک الله یا اباهاشم و قوی؟ بزودتک خداوند به تو و یابویت قوت دهد. پس از دعای آن حضرت، چنان بود که ابوهاشم نماز صبح در بغداد می خواند و بر یابوی خود سوار می گشت و آن همه مسافت ما بین بغداد و سامرا را طی می کرد وقت ظهر همان روز به سامرا می رسید و اگر می خواست همان روز پس از زیارت امام به بغداد برمی گشت و این از کرامات امام بود که مشاهده می گشت. [۱۲] ابوهاشم در زمان امام حسن عسکری (ع) به زندان افتاد و با دعای امام (ع) از زندان آزاد شد، چنانکه گفته است: من از ضیق و محنت زندان به امام عسکری نامه نوشتم و از وضع خود شکایت کردم، امام حسن عسکری (ع) در جوابم نوشت: انت تصلى الظهر فى منزلك تو امروز نماز ظهر را در منزل خود خواهی خواند، همانطور که آن حضرت فرموده بود، من همان وقت آزاد شدم و نماز ظهر را در منزل خود خواندم [۱۳]. ابوهاشم در سال ۲۶۱ ه در زادگاه خود در بغداد وفات کرد و در همانجا به خاک سپرده شد، او مردی صاحب ورع و زهد و عبادت و علم و عقل و کثیر الروایه بود [۴۱]. و او از آل ابی طالب و نسب عالی داشت و پدرش قاسم حاکم یمن و مردی بزرگ بوده و مادرش ام حکیم دختر قاسم بن محمد ابن ابی بکر است.

ابن سکیت

ابو یوسف یعقوب بن اسحاق اهوازی معروف به ابن السکیت یکی از ائمه لغت و نحو و حامل لواء علم عربیت و ادب و شعر و صاحب کتاب تهذیب الالفاظ و اصلاح المنطق و از خواص امام محمد تقی و امام علی النقی و از علمای بزرگ شیعه است و علمای رجال او را ثقه و جلیل القدر توصیف کرده اند. مبرّد درباره کتاب او گفته است: ما رأیت للبعثادین کتاباً احسن من کتاب ابن السکیت فى المنطق [۱۵] من در میان علمای بغداد کتابی بهتر از کتاب ابن سکیت در منطق ندیدم [۱۶]. طبق نقل ابن خلکان، ابوالعباس ثعلب گفته است که ارباب لغت اجماع دارند بر این که بعد از ابن اعرابی از ابن سکیت اعلم و داناتر به لغت عرب وجود ندارد [۱۷]. ابن خلکان درباره کتاب اصلاح المنطق ابن سکیت گفته است که بعضی از علما گفته اند که: ما عبر علی جسر بغداد کتاب من اللغه مثل اصلاح المنطق از جسر بغداد کتاب لغتی مثل کتاب اصلاح المنطق عبور نکرده است [۱۸]. متوکل ابن سکیت را

معلم فرزنداناش کرده بود. و او را از علمای بزرگ دربارش به حساب می‌آورد و ظاهراً هم از مذهب او خبر نداشت و سعی می‌کرد او را در مقابل امام هادی (ع) قرار دهد و لذا متوکل روزی به او گفت: از ابن الرضا در حضور من مسأله‌ای سؤال کن. ابن سکیت از امام جواد (ع) درباره نوع معجزات حضرت موسی و عیسی و رسول اکرم (ص) سئوالاتی کرد و حضرت جوابهایی داد و در پایان ابن سکیت از امام سؤال کرد: فما الحجّة علی الخلق الیوم فقال (علیه السلام) العقل یعرف به الکاذب علی الله فیکذب. امروز دلیل قوی بر نبوت پیغمبر اکرم چیست؟ حضرت فرمود: عقل است که به وسیله آن دروغگو نسبت به خدا شناخته می‌شود و تکذیب می‌گردد. اینجا بود که ابن اکثم ناراحت شد و گفت: ابن سکیت کیست و مناظره‌اش چه باشد؟ او صاحب نحو و شعر و لغت است، همین موقع نامه‌ای درآورد که در آن مسائلی را نوشته بود، امام پاسخ مسائل او را املاء فرمود و امر فرمود تا ابن سکیت بنویسد [۱۹]. پیداست که متوکل شیعه بودن ابن سکیت را نمی‌دانست و گرنه به تعلیم و تربیت فرزندان خود، او را نمی‌گماشت. گویند روزی متوکل از او پرسید این دو پسر من معتزّ و مؤید نزد تو محبوب‌ترند، یا حسن و حسین فرزندان علی (ع)؟! ابن سکیت از این جمله و از این مقایسه سخت برآشفته، خورش به جوش آمد با خود فکر کرد، کار این مرد مغرور به جایی رسیده است که فرزندان خود را با حسن و حسین مقایسه می‌کند؟ این تقصیر من است که تعلیم آنها را بر عهده گرفته‌ام در جواب متوکل گفت: و الله ان قنبراً خادم علی رضی الله عنه خیر منک و من ابنیک. به خدا قسم قبر غلام علی به مراتب از تو و فرزندان تو نزد من محبوبتر است. متوکل از این سخن چنان خشمناک شد که فی المجلس دستور داد زبان ابن سکیت را از پشت سرش درآوردند و همانجا وفات کرد [۲۰]. و به روایت دیگر متوکل به غلامان خود امر کرد تا او را زیر پای خود افکندند و شکمش را بمالیدند پس او را به خانه‌اش بردند، در فردای آن روز وفات نمود [۲۱]. متوکل ابن سکیت را در سال ۲۴۴ و به قولی در سال ۲۴۶ و یا ۲۴۳ به قتل رساند و مبلغ ده هزار درهم به پسرش به عنوان خونبها فرستاد و گفت: هذه دیة و الدک رحمة الله تعالی [۲۲] این دیه و خونبهای پدر توست، خدا رحمتش کند! ابن سکیت علاوه بر کتاب اصلاح المنطق تألیفات زیادی دارد که از جمله: ۱ الزبرج ۲ الالفاظ ۳ الامثال ۴ المقصور و الممدود ۵ المذکر و المؤنث ۶ کتاب الاخباس ۷ الفرق ۸ کتاب السرج و اللجام ۹ کتاب الوحوش ۱۰ کتاب الابل ۱۱ کتاب النوادر ۱۲ کتاب معانی الشعر الکبیر ۱۳ معانی الشعر الصغیر ۱۴ سرقات الشعراء ۱۵ کتاب فعل و افعال ۱۶ کتاب الحشرات ۱۷ کتاب الاصوات ۱۸ کتاب الاضداد ۱۹ کتاب الشجر و النبات ۲۰ ما اتفقوا علیه و کتابهای دیگر [۲۳]

پاورقی‌ها

- [۱]. محقق اردبیلی، جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۴۱. [۲]. مرحوم سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۸۲۷. [۳]. جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۴۱ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۲۷. [۴]. ابن ندیم، الفهرست، ص ۳۲۴ طبع قاهره. [۵]. جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۹۸. [۶]. صاحب منهج المقال، بنا بنقل اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۶۳. [۷]. جامع الرواة، ج ۱، ص ۲۹۹ اختیار معرفة الرجال، ص ۶۰۹. [۸]. اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۶۳ اختیار معرفة الرجال، ص ۶۱۱. [۹]. ارشاد، ج ۳۰۸ کشف الغمه، ج ۳، ص ۱۶۷. [۱۰]. جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۰۷. [۱۱]. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۷ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۹. [۱۲]. مختار الخرائج و الجرائح، ص ۲۳۷ بنا به نقل بحار، ج ۵۰، ص ۱۳۷ اعلام الوری، ص ۳۴۴ مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۰۹ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۷۹. [۱۳]. مناقب آل ابی طالب، ج ۴، ص ۴۳۲. [۱۴]. اختیار معرفة الرجال، ص ۵۷۱ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۸۱ جامع الرواة، ج ۱، ص ۳۰۷. [۱۵]. اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۰۶. [۱۶]. مدرک قبل، ص ۴۴۲. [۱۷]. مدرک قبل، ص ۴۴۱. [۱۸]. مدرک قبل، ص ۴۴۲. [۱۹]. بحار، ج ۵۰، ص ۱۶۵۱۶۴. [۲۰]. ابن خلکان، وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۴۴۳. [۲۱]. سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج ۱۰، ص ۳۰۶. [۲۲]. وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۴۴۳. [۲۳]. وفيات الاعیان، ج ۵، ص ۳۴۴۲.

درسهایی از مکتب اسلام شماره ۴۰۸، اسفند ۷۳ داوود الهامی

معجزات

نگین گرانها

اول در (أمالی) ابن‌الشیخ از منصوری و کافور خادم مروی است که در سرّ من ر. ی حضرت هادی علیه السلام همسایه‌ای دات که اورا یونس نقاش می‌گفتند و بیشتر اوقات خدمت آن حضرت می‌رسید و آن جناب را خدمت می‌نمود. یک روز وارد شد خدمت آن جناب در حالتی که می‌لرزید و عرض کرد: ای سید من! وصیت می‌کنم که با اهل بیت من خوب رفتار کنی، حضرت فرمود: مگر چه خبر است؟ و تبسم می‌کرد. عرض کرد که موسی بن بغا یک نگینی به من داد که آن را نقش کنم و آن نگین از خوبی قیمت نداشت من چون خواستم آن نگین را نقش کنم شکست و دو قسمت شد و روز وعده فردا است و موسی بن بغا [یا] مرا هزار تازیانه می‌زند یا خواهد کشت. حضرت فرمود: اینک برو به منزل خود تا فردا شود همانا چیزی نخواهی دید مگر خوبی. روز دیگر صبحگاهی خدمت آن حضرت رسید عرض کرد بیک موسی به جهت نگین آمده است. فرمود: برو نزد او نخواهی دید جز خیر و خوبی. آن مرد دیگر باره گفت که الحال من نزد او روم چه بگویم؟ حضرت فرمود: تو برو نزد او و گوش کن چه با تومی گوید همانا جز خوبی چیز دیگر نخواهد بود. مرد نقاش رفت و بعد از زمانی خندان برگشت و عرض کرد: ای سید من! چون رفتم نزد موسی مرا گفت: جواری من در باب آن نگین با هم مخاصمت کردند آیا ممکن می‌شود که او را دو نصف کنی تا دو نگین شود که نزاع و مخاصمه آنها بر طرف شود. حضرت چون این بشنید خدا را حمد کرد و فرمود: چه در جواب او گفتی؟ گفت: گفتم مرا مهلت بده تا فکری در امر آن کنم، حضرت فرمود: خوب جواب گفتی. (۱۶)

نعمت ایمان و عافیت

دوم شیخ صدوق در (أمالی ع) (از ابوهاشم جعفری روایت کرده که گفت: وقتی فقر و فاقه بر من شدت کرد خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام شرفیاب شدم پس مرا اذن داد پس چون نشستم فرمود: ابوهاشم! کدام نعمتهای خدا را که به تو عطا کرده می‌توانی ادا و شکر آن کنی؟ ابوهاشم گفت ندانستم چه جواب گویم، پس خود آن حضرت ابتدا کرد فرمود: ایمان را روزی تو کرد پس حرام کرد به سبب آن بدن تو را بر آتش و روزی کرد تو را عافیت تا اعانت کرد تو را بر طاعت و روزی کرد تو را قناعت پس حفظ کرد تو را از ریختن آبرویت، ای ابوهاشم! من ابتدا کردم تو را به این کلمات به جهت آنکه گمان کردم که تو اراده کرده‌ای که شکایت کنی نزد من از آنکه با تو این همه انعام کرده و امر کردم که صد دینار زر سرخ به تو دهند بگیر آن را. (۱۷) مؤلف گوید: که از این حدیث شریف استفاده شود که ایمان از افضل نعم الهیه است و چنین است زیرا که قبول شدن تمام اعمال منوط به آن است. و در مجلد پانزدهم [چاپ قدیم] (بحار) است: (بَابُ الرِّضَا بِمَوْهَبَةِ الْإِيمَانِ وَأَنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ النِّعَمِ فَسُئِلَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ وَ تَعَالَى أَنْ يُبَيِّنَ الْإِيمَانَ فِي قُلُوبِنَا وَيُطَهِّرَ الدِّيُونَ مِنْ ذُنُوبِنَا). (۱۸) و بعد از ایمان، نعمت عافیت است، فَسُئِلَ اللَّهُ تَعَالَى الْعَافِيَةَ، عَافِيَةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. روایت شده که خدمت حضرت رسول صلی الله علیه و آله وسلم عرض شد که اگر من درک کردم شب قدر را چه از خداوند خود بخواهم؟ فرمود: عافیت را و بعد از عافیت، نعمت قناعت است، روایت شده در ذیل آیه شریفه: (مَنْ عَمِلَ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً) (۱۹) که ظاهر معنی آن این است که هر که بکند عمل صالح یعنی کردار شایسته از مرد یا زن و او مؤمن باشد چه عمل باشد چه عمل بدون ایمان استحقاق جزاء ندارد البته او را زندگانی دهیم در دنیا زندگانی خوش. سؤال شد از معصوم علیه السلام که این حیات طیبه که زندگانی خوش باشد چیست؟ فرمود: قناعت است. (۲۰) و از حضرت صادق

علیه السلام روایت است که فرمود: هیچ مالی نافعتر نیست از قناعت به چیز موجود. (۲۱) فقیر گوید: که روایات در فضیلت قناعت بسیار است و مقام گنجایش نقل ندارد. نقل شده که به حکیمی گفتند: دیدی تو چیزی را که از طلا بهتر باشد؟ گفت: بلی، قناعت است و به همین ملاحظه کلام بعض حکما که گفته (اِسْتِغْنَاؤُكَ عَنِ الشَّيْءِ خَيْرٌ مِنْ اِسْتِغْنَائِكَ بِهِ). گفته شده که دیوجانس کلبی که یکی از اساطین حکماء یونان بود، مردیم متقشف و زاهد بوده و چیزی اندوخته نکرده بود و مأوایی برای خود درست ننموده بود وقتی اسکندر او را به مجلس خود دعوت نمود، آن حکیم به رسول اسکندر فرمود که بگو به اسکندر آن چیز که تو را منع کرده از آمدن به نزد من همان چیز مرا باز داشته از آمدن به نزد تو، آنچه تو را منع کرده سلطنت تو است، و آنچه مرا باز داشته قناعت من است. (و لَقَدْ اَجَادَ مَنْ قَالَ): (۲۲) وَجَدْتُ الْقَنَاعَةَ اَصْلَ الْغِنَى وَ صِرْتُ بِاَذْيَالِهَا مُتَمَسِكًا فَلَا اِزْيَارَ لِي عَلَيَّ بَابِهِ وَ لَا اِزْيَارَ لِي بِهِ مِنْهُمْ كَمَا وَ عَشْتُ غَيْبًا بِاِلَادِرْهِمْ اَمْرًا عَلَيَّ النَّاسِ شِبْهَةَ الْمَلِكِ (۲۳) وَ لِمَوْلَانَا اَبِي الْحَسَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ: لَبِسْتُ بِاِلْعَفَّةِ ثَوْبِ الْغِنَى وَ صِرْتُ اَمْسَى شَامِخَ الرَّاسِ لَسْتُ اِلَى النَّسِيْنِاسِ مُشْتَانِسًا لِكِنِّي اِنْسٌ بِالنَّاسِ اِذَا رَاَيْتُ التِّيَّهَ مِنْ ذِي الْغِنَى تَهْتُ عَلَيَّ التَّائِهَ بِالْيَاسِ مَا اِنْ تَفَاخَرْتُ عَلَيَّ مُعْدِمٌ وَ لَا تَنْعَضَعْتُ لِاَفْلَاسٍ

تعلیم معجزه آسای ۷۳ زبان

سوم ابن شهر آشوب و قطب راوندی از ابوهاشم جعفری روایت کرده‌اند که گفت: خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام شرفیاب شدم پس با من به زبان هندی تکلم کرد من نتوانستم درست جواب دهم و در نزد آن حضرت رکوه‌ای بود مملو از سنگریزه پس یکی از سنگریزه‌ها را برداشت و مکید پس نزد من افکند من آن را در دهان گذاشتم و به خدا سوگند که از خدمت آن جناب برنخاستم مگر آنکه تکلم می‌کردم به هفتاد و سه زبان که اول آن زبان هندی باشد. (۲۴)

حیوان سریع السیر

چهارم و نیز از ابوهاشم جعفری روایت شده که گفت: شکایت کردم به سوی مولای خود حضرت امام علی نقی علیه السلام که چون از خدمت آن حضرت از سر من رأی مرخص می‌شوم و به بغداد می‌روم شوق ملاقات آن حضرت را پیدا می‌کنم و مرا مرکوبی نیست سوی این یابو که دارم و آن هم ضعیف دارد و از آن حضرت خواستم که دعایی کند برای قوت من برای زیارتش، حضرت فرمود: (قَوَاكُ اللّٰهُ يَا اَبَاهِشِمَ وَ قَوَى بِرِذْوَنِكَ). خدا تو را قوت دهد و قوت دهد یابوی تو را. پس از دعای آن حضرت چنان بود که ابوهاشم نماز فجر در بغداد می‌گذاشت و بر یابوی خود سوار می‌گشت و آن همه مسافت مابین بغداد و سامره را طی می‌کرد و وقت زوال همان روز را به سامره می‌رسید و اگر می‌خواست برمی‌گشت همان روز به بغداد و این از دلایل عجیبه بود که مشاهده می‌گشت. (۲۵)

آینده سامراء

پنجم در (امالی) شیخ طوسی از حضرت امام علی نقی علیه السلام روایت شده که فرمود: آمدم سر من رأی از روی کراهت و اگر بیرون شوم نیز از روی کراهت خواهد بود، راوی گفت: برای چه سید من؟ فرمود: به جهت خوبی هوای آن و گوارا بودن آب آن و قلت درد در آن. (ثُمَّ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: تُخْرَبُ سِرٌّ مَنْ رَأَى حَتَّى يَكُونَ فِيهَا خَانٌ وَ بَقَالٌ لِلْمَارَّةِ وَ عَلَامِيَّةٌ تَدَارُكُ خَرَابِهَا تَدَارُكُ الْعِمَارَةِ فِي مَشْهَدِي مِنْ بَعْدِي). (۲۶)

علت شیعه شدن یک اصفهانی

ششم قطب راوندی روایت کرده که جماعتی از اهل اصفهان روایت کرده‌اند که مردی بود در اصفهان که او را عبدالرحمن می‌گفتند و او بر مذهب شیعه بود به او گفتند به چه سبب تو دین شیعه را اختیار کردی و قائل به امامت حضرت امام علی نقی علیه السلام شدی؟ گفت: به جهت معجزه‌ای که از او مشاهده کردم و حکایت آن چنان بود که من مردی فقیر و بی چیز بودم و با این حال صاحب زبان و جرأت بودم. در یکی از سالها اهل اصفهان مرا با جماعتی به جهت تظلم به نزد متوکل فرستادند چون ما به نزد متوکل رفتیم روزی بر در خانه او بودیم که امر شد به احضار علی بن محمد بن الرضا علیهم السلام، من از شخصی پرسیدم که این مرد کیست که متوکل امر کرده به احضار آن؟ گفت: او مردی است از علویین که رافضه او را امام می‌دانند، پس از آن گفت: ممکن است متوکل او را خواسته باشد برای آنکه او را به قتل رساند. من با خود گفتم که از جای خود حرکت نمی‌کنم تا این مرد علوی بیاید و او را مشاهده کنم پس ناگهان شخصی سوار بر اسب پیدا شد مردم به جهت احترام در طرف راست و چپ راه او صف کشیدند و او را مشاهده می‌کردند پس چون نگاه من بر او افتاد محبت او در دل من جای گرفت پس شروع کردم در دعا کردن که خداوند شرّ متوکل را از او بگرداند و آن جناب از میان مردم می‌گذشت در حالی که نگاهش به یال اسب خود بود و به جای دیگر نگاه نمی‌کرد تا به من رسید و من هم مشغول به دعا در حق او بودم پس چون محاذی من شد روی خود به من کرد و فرمود: خدا دعایت را مستجاب کند و عمرت را طولانی و مال و اولادت را بسیار گرداند. چون من این را بشنیدم مرا لرزه گرفت و در میان رفقایم افتادم، پس ایشان از من پرسیدند که تو را چه می‌شود؟ گفتم: خیر است و حال خود را با کسی نگفتم. چون برگشتم به اصفهان خداوند مال بسیار به من عطا کرد و امروز آنچه من اموال در خانه دارم قیمتش به هزار درهم می‌رسد سوای آنچه بیرون خانه دارم و ده اولاد هم مرا روزی شد و عمرم هم از هفتاد تجاوز کرده و من قائم به امامت کسی که از دل من خبر داده و دعایش در حق من مستجاب شده. (۲۷)

حکایت زینب دروغگو

هفتم و نیز قطب راوندی نقل کرده روایتی که ملخصش آن است که در ایام متوکل زنی ادعا کرد که من زینب دختر فاطمه زهرا علیها السلام می‌باشم. متوکل گفت: که از زمان زینب تا به حال سالها گذشته و تو جوانی؟ گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم دست بر سر من کشید و دعا کرد که در هر چهل سال جوانی من عود کند. متوکل مشایخ آل ابوطالب و اولاد عباس و قریش را طلبید همه گفتند: اودروغ می‌گوید، زینب در همان فلان سال وفات کرده. آن زن گفت: ایشان دروغ می‌گویند، من از مردم پنهان بودم کسی که از حال من مطلع نبود تا الحال که ظاهر شدم. متوکل قسم خورد که باید از روی حجت و دلیل ادعای او را باطل کرد. ایشان گفتند: بفرست ابن الرضا را حاضر کنند شاید او از روی حجت کلام این زن را باطل کند. متوکل آن حضرت را طلبید و حکایت را با وی بگفت، حضرت فرمود: دروغ می‌گوید زینب در فلان سال وفات کرد. گفت: این را گفتند، حجتی بر بطلان قول او بیان کن. فرمود: حجت بر بطلان قول او آنکه گوشت فرزندان فاطمه بر درندگان حرام است او را بفرست نزد شیران اگر راست می‌گوید شیران او را نمی‌خورند، متوکل به آن زن گفت: چه می‌گویی؟ گفت: می‌خواهد مرا به این سبب بکشد، حضرت فرمود: اینجا جماعتی از اولاد فاطمه می‌باشند هر کدام را که خواهی بفرست تا این مطلب معلوم تو شود. راوی گفت: صورتهای جمیع در این وقت تغییر یافت بعضی گفتند چرا حواله بر دیگری می‌کند و خودش نمی‌رود. متوکل گفت: یا اباالحسن چرا خود به نزد آنها نمی‌روی؟ فرمود: میل تو است اگر خواهی من به نزد سباع می‌روم، متوکل این مطلب را غنیمت دانست گفت: خود شما نزد سباع بروید. پس نردبانی نهادند و حضرت داخل شد در مکان سباع و در آنجا نشست شیران خدمت آن حضرت آمدند و از روی خضوع سر خود را در جلو آن حضرت بر زمین می‌نهادند آن حضرت دست بر ایشان می‌مالید و امر کرد که کنار روند، تمام به کناری رفتند و اطاعت آن جناب را می‌نمودند. وزیر متوکل گفت: این کار از روی صواب نیست آن جناب را زود بطلب تا مردم این مطلب را از

او مشاهده نکنند. پس آن جناب را طلبیدند، همین که آن حضرت پا بر نردبان نهاد شیران دور آن حضرت جمع شدند و خود را بر جامه آن حضرت می‌مالیدند حضرت اشاره کرد که برگردند برگشتند، پس حضرت بالا آمد و فرمود: هر کس گمان می‌کند که اولاد فاطمه است پس در این مجلس بنشیند. این وقت آن زن گفت که من ادعای باطل کردم و من دختر فلان مردم و فقیری مرا باعث شد که این خدعه کنم متوکل گفت: او را بیفکنید نزد شیران تا او را بدرند، مادر متوکل شفاعت او را نمود و متوکل او را بخشید. (۲۸)

واثق

هشتم شیخ مفید و غیره از خیران اسباطی روایت کرده‌اند که گفت: وارد مدینه شدم و خدمت حضرت امام علی نقی علیه السلام مشرف گشتم، حضرت از من پرسید که واثق چگونه بود حالش؟ گفتم: در عافیت بود و من ده روز است که از نزد او آمدم، فرمود: اهل مدینه می‌گویند او مرده است؟ عرض کردم: من از همه مردم عهدم به او نزدیکتر است و اطلاعم به حال او بیشتر است. فرمود: إِنَّ النَّاسَ يَقُولُونَ إِنَّهُ قَدْ مَاتَ؛ یعنی مردم می‌گویند که واثق مرده است. چون این کلام را فرمود، دانستم که از مردم، خود را اراده فرموده، پس فرمود که جعفر چه کرد؟ عرض کردم: به بدترین حال در زندان محبوس بود. فرمود: همانا او خلیفه خواهد بود، سپس فرمود: این زیات چه می‌کند؟ گفتم: امر مردم به دست او بود و امر او بود. فرمود: ریاست او بر او شوم خواهد بود. پس مقداری ساکت شد آن حضرت و بعد فرمود: نیست چاره از اجراء مقادیر الله و احکام الهی، ای خیران بدان که واثق مرد و جعفر متوکل به جای او نشست و این زیات کشته گشت. عرض کردم: کی واقع شد این وقایع فدایت شوم؟ فرمود: بعد از بیرون آمدن توبه شش روز. (۲۹) مؤلف گوید: واثق هارون بن معتصم خلیفه نهم بنی عباس است و جعفر متوکل برادر او است که بعد از او خلیفه شد و ابن زیات محمّد بن عبدالملک کاتب صاحب تنور معروف است که در ایام معتصم و واثق به امر وزارت اشتغال داشت و چون متوکل خلیفه شد او را بکشت چنانکه در باب معجزات حضرت جواد علیه السلام به آن اشاره کردیم.

دعا برای رفع مشکلات

نهم شیخ طوسی روایت کرده از فحام از محمد بن احمد هاشمی منصور از عموی پدرش ابوموسی عیسی بن احمد بن عیسی بن المنصور که گفت: قصد کردم خدمت امام علی نقی علیه السلام را روزی. خدمتش مشرف شدم عرض کردم: ای آقای من! این مرد، یعنی متوکل مرا از خود دور گردانیده و روزی مرا قطع کرده و ملول از من و من نمی‌دانم این را مگر به واسطه آنکه دانسته است ارادتم را به خدمت شما و ملازمت من شما را پس هرگاه خواهشی فرمایی از او که لازم باشد بر او قبول آن خواهش را سزاوار است که تفضل فرمایی بر من و آن خواهش را از برای من اقرار دهید. حضرت فرمود: درست خواهد شد ان شاء الله. پس چون شب شد چند نفر از جانب متوکل پی در پی به طلب من آمدند و مرا به نزد متوکل بردند پس چون نزدیک منزل متوکل رسیدم فتح بن خاقان را بر در سرای دیدم ایستاده گفت: ای مرد! شب در منزل خود قرار نمی‌گیری ما را به تعب می‌اندازی، متوکل مرا به رنج و سختی افکنده از جهت طلب کردن تو. پس داخل شدم بر متوکل دیدم او را بر فراش خود، گفت: ای ابوموسی! ما غفلت می‌کنیم از تو، تو فراموش می‌گردانی ما را از خودت و یاد ما نمی‌آوری حقوق خود را الحال بگو چه در نزد ما داشتی؟ گفتم: فلان صله و عطا و رزق فلانی و نام بردم چیزهایی چند. پس امر کرد آنها را به من بدهند با ضعف آن، پس گفتم به فتح بن خاقان که امام علی نقی علیه السلام اینجا آمد؟ گفت: نه، گفتم: کاغذی برای متوکل نوشت؟ گفت: نه! پس من بیرون آمدم چون رفتم (فتح) عقب من آمد و گفت: شک ندارم که تو از امام علی نقی علیه السلام دعایی طلب کرده‌ای پس از برای من نیز از او دعایی بخواه. پس چون خدمت آن حضرت رسیدم حضرت فرمود: ای ابوموسی! هذا وَجْهُ الرِّضَا این روی، روی خوشودی و رضا است، گفتم: بلی! به برکت

تو ای سید من ولكن گفتند به من که شما نزد او نرفتید و از او خواهش نفرمودید. فرمود: خداوند تعالی می‌داند که ما پناه نمی‌بریم در مهمات مگر به او و توکل نمی‌کنیم در سختیها و بلاها مگر بر او و عادت داده ما را که هرگاه از او سؤال کنیم اجابت فرماید و می‌ترسیم اگر عدول کنیم از حق تعالی خدا نیز از ما عدول فرماید. گفتیم که (فتح) به من چنین و چنین گفت، فرمود او دوست می‌دارد ما را به ظاهر خود و دوری می‌کند از ما به باطن خود و دعا فائده نمی‌کند برای کسی که دعا کند مگر به این شرایط، هرگاه اخلاص و رزی در طاعت خدا، و اعتراف کنی به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم و به حق ما اهل بیت و سؤال کنی از حق تعالی چیزی را محروم نمی‌سازد تو را، گفتیم: ای سید من تعلیم کن به من دعایی که مخصوص سازی مرا به آن از بین دعاها، فرمود: این دعایی است که بسیار می‌خوانم من خدا را به آن و از خدا خواسته‌ام که محروم نفرماید کسی را که بخواند آن را بعد از من در مشهد من و دعا این است: (یا عُدَّتِي عِنْدَ الْعُدَدِ وَيَا رَجَائِي وَالْمُعْتَمِدُ وَيَا كَهْفِي وَالسَّنْدُ وَيَا وَاحِدُ يَا أَحَدُ يَا قُلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ أَشِيئُ لَكَ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ وَ لَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ وَ تَفْعَلَ بِي كَيْتَ وَ كَيْتَ). (۳۰)

نشانه‌های سه گانه امامت

دهم قطب راوندی روایت کرده از هبه الله بن ابی منصور موصلی که گفت: در دیار ربیعہ کاتبی بود نصرانی از اهل کفرتوتا (۳۱) نام او یوسف بن یعقوب بود و مابین او و پدرم صداقت و دوستی بود پس وقتی وارد شد بر پدرم، پدرم از او پرسید که برای چه در این وقت آمدی؟ گفت: مرا متوکل طلبیده و نمی‌دانم مرا برای چه خواسته الا آنکه من سلامتی خود را از خود خریدم به صد اشرفی و آن پول را با خود برداشته‌ام که به حضرت علی بن محمد بن رضا علیه السلام بدهم، پدرم به وی گفت که موفق شدی در این قصدی که کردی. پس آن نصرانی بیرون رفت به سوی متوکل و بعد از چند روز کمی برگشت به سوی ما خوشحال و شادان، پدرم به وی گفت که خبر خود را برای ما نقل کن. گفت: رفتم به سرّ من رأی و من هرگز به سرّ من رأی نرفته بودم و در خانه‌ای فرود آمدم و با خود گفتم خوب است که این صد اشرفی را برسانم به ابن الرضا علیه السلام پیش از رفتن خود به نزد متوکل و پیش از آنکه کسی بشناسد مرا و بفهمد آمدن مرا و معلوم شد مرا که متوکل منع کرده ابن الرضا علیه السلام را از سوار شدن و ملازم خانه می‌باشد. پس با خود گفتم چه کنم من مردی هستم نصرانی اگر سؤال کنم از خانه ابن الرضا علیه السلام ایمن نیستم از آنکه این خیر زودتر به متوکل برسد و این باعث شود زیادتی آنچه را که من از آن می‌ترسیدم پس فکر کردم ساعتی در امر آن پس در دلم افتاد که سوار شوم خر خود را و بگردم در بلد و بگذارم خر را به حال خود هر کجا خواهد برود شاید در بین مطلع شوم بر خانه آن حضرت بدون آنکه از احدی سؤال کنم، پس پولها را در کاغذی کردم و در کیسه خود گذاشتم و سوار خر خود شدم پس آن حیوان به میل خود می‌رفت تا آنکه از کوچه و بازار گذشت تا رسید به در خانه‌ای ایستاد پس کوشش کردم که برود از جای خود حرکت نکرد. گفتم به غلام خود که پرس این خانه کیست؟ گفتند: این خانه ابن الرضا است! گفتم: الله اکبر، به خدا قسم این دلیل است کافی، ناگاه خادم سیاهی بیرون آمد از خانه و گفت: تویی یوسف پسر یعقوب؟ گفتم: بلی! فرمود: فرود آی، فرود آمدم پس نشانید مرا در دهلیز و خود داخل خانه شد، من در دل خود گفتم این هم دلیلی دیگر بود از کجا این خادم اسم من را دانست و حال آنکه در این بلد نیست کسی که مرا بشناسد و من هرگز داخل این بلند نشده‌ام. پس خادم بیرون آمد و گفت: صد اشرفی که در کاغذ کرده‌ای و در کیسه گذاشته‌ای بیار، من آن پول را به او دادم و گفتم این سه. (۳۲) پس برگشت آن خادم و گفت داخل شو، پس وارد شدم بر آن حضرت در حالی که تنها در مجلس خود نشسته بود، فرمود: ای یوسف! آیا نرسید وقت و هنگام هدایت تو؟ گفتم: ای مولای من! ظاهر شد برای من از برهان آن قدری که در آن کفایت است. فرمود: هیهات! تو اسلام نخواهی آورد ولكن اسلام می‌آورد پسر تو فلاں و او از شیعه ما است، ای یوسف! همانا گروهی گمان کرده‌اند که ولایت و سرپرستی و دوستی ما نفع نمی‌بخشد امثال شما را دروغ گفتند، والله! همانا نفع می‌بخشد امثال تو را، برو به سوی آنچه که برای آن آمده‌ای پس به درستی که

خواهی دید آنچه را که دوست می‌داری. یوسف گفت: پس رفتم به سوی متوکل و رسیدم به آنچه اراده داشتم پس برگشتم. هبه الله راوی گفت: من ملاقات کردم پسر او را بعد از موت پدرش و به خدا قسم که او مسلمان و شیعه خوبی بود، پس مرا خبر داد که پدرش بر حال نصرانیت مرد و او اسلام آورد و بعد از مردن پدرش می‌گفت که من بشارت مولای خود می‌باشم. (۳۳)

عمر سه روزه جوان خندان

یازدهم شیخ طبرسی از ابوالحسن سعید بن سهل بصری روایت کرده که گفت: جعفر بن قاسم هاشمی بصری قائل به وقف بود و من با او بودم در سرّ من رأی، ناگاه ابوالحسن امام علی نقی علیه السلام او را دید در یکی از راه‌ها، فرمود با او تا کی در خوابی؟! آیا نرسید وقت آنکه بیدار شوی از خواب خود، جعفر گفت: شنیدی آنچه را که محمد بن علی علیه السلام با من گفت؟ قَدْ وَاللَّهِ قَدَحَ فِي قَلْبِي شَيْئًا. پس بعد از چند روزی از برای یکی از اولاد خلیفه ولیمه ساختند و ما را به آن ولیمه دعوت کردند و حضرت امام علی نقی علیه السلام را نیز با ما دعوت کردند پس چون آن حضرت وارد شد مردم سکوت کردند به جهت احترام آن حضرت و جوانی در آن مجلس بود که احترام نکرد آن حضرت را و شروع کرد به تکلم کردن و خنده نمودن. حضرت رو کرد به او و فرمود: ای فلان دهان را به خنده پر می‌کنی و غافلگی از ذکر خدا و حال آنکه تو بعد از سه روز از اهل قبوری؟! راوی گفت: ما گفتیم این دلیل ما خواهد بود نظر کنیم ببینیم چه می‌شود. آن جوان بعد از شنیدن این کلام از آن حضرت، سکوت کرد و از خنده و کلام دهن بیست و ما طعام خوردیم و بیرون آمدیم روز بعد که شد آن جوان علیل شد و در روز سوم، اول صبح وفات کرد و در آخر روز به خاک رفت. (۳۴)

علت هدایت یک واقفیه

و نیز حدیث کرد سعید گفت جمع شدیم در ولیمه یکی از اهل سرّ من رأی حضرت ابوالحسن علی بن محمد نیز تشریف داشت پس شروع کرد مرد به بازی کردن و مزاح نمودن و ملاحظه جلال و احترام آن حضرت را ننمود پس حضرت رو کرد به جعفر و فرمود: همانا این مرد از این طعام نخواهد خورد و به این زودی خبری به او می‌رسد که عیش او را منغص خواهد کرد. پس خوان طعام آوردند، جعفر گفت: دیگر بعد از این خبری نخواهد بود باطل شد قول علی بن محمد علیه السلام، به خدا قسم که این مرد شست دست خود را برای طعام خوردن و رفت به سوی طعام در همین حال ناگاه غلامش گریه کنان از در منزل وارد شد و گفت: برسان خود را به مادرت که از بالای بام خانه افتاد و در حال مرگ است، جعفر چون این مشاهده کرد گفت: واللّه! دیگر قائل به وقف نخواهم بود و خود را از واقفیه قطع کردم و به امامت آن حضرت اعتقاد نمودم. (۳۵)

نجات یافتن جوان

دوازدهم ابن شهر آشوب روایت کرده که مردی خدمت حضرت هادی علیه السلام رسید در حالی که ترسان بود و می‌لرزید و عرض کرد که پسر مرا به جهت محبت شما گرفته‌اند و امشب او را فلان موضع می‌افکنند و در زیر آن محل او را دفن می‌کنند. حضرت فرمود: چه می‌خواهی؟ عرض کرد: آن چیزی که پدر و مادر می‌خواهد، یعنی سلامتی فرزند خود را طالبم، فرمود: باکی نیست بر او برو به درستی که پسرت فردا می‌آید نزد تو. چون صبح شد پسرش آمد نزد او گفت: ای پسر جان من! قصه ات چیست؟ گفت: چون قبر مرا کردند و دستهای مرا بستند ده نفر پاکیزه و خوشبو آمدند نزد من و از سبب گریه من پرسیدند، من گفتم سبب گریه خود را، گفتند: اگر طالب مطلوب شود یعنی آن کسی که می‌خواهد تو را بیفکند و هلاک کند او افکنده شود تو مجرد اختیار می‌کنی و از شهر بیرون می‌روی و ملازمت تربت پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم را اختیار می‌کنی؟ گفتم: آری! پس گرفتند حاجب را

وافکندند او را از بلندی کوه و نشنید احدی جزع او را و ندیدند مردم آن ده نفر را و آوردند مرا نزد تو و اینک منتظرند بیرون آمدن مرا به سوی ایشان. پس وداع کرد با پدرش و رفت، پس آمد پدرش به نزد امام علیه السلام و خبر داد آن حضرت را به حال پسرش و مرد سفله می‌رفتند و با هم می‌گفتند که فلان جوان را افکندند و چنان و چنان کردند و امام علیه السلام تبسم می‌کرد و می‌فرمود: ایشان نمی‌دانند آنچه را که ما می‌دانیم. (۳۶) سیزدهم قطب راوندی بیان کرده از ابوهاشم جعفری که گفت: متوکل مجلسی بنا کرده بود شبکه دار به نحوی که آفتاب بگردد دور دیوار آن و در آن مرغهای خواننده منزل داده بود پس روز سلام او بود می‌نشست در آن مجلس پس نمی‌شنید که چه به او می‌گویند و شنیده نمی‌شد که او چه می‌گوید از صداهای مرغان، پس چون حضرت امام علی نقی علیه السلام به آن مجلس می‌آمد مرغان ساکت می‌شدند به نحوی که صوت یکی از آن مرغها شنیده نمی‌گشت و چون آن حضرت از مجلس بیرون می‌رفت مرغها شروع می‌کردند به صدا کردن، و بود نزد متوکل چند عدد از کبکها وقتی که آن حضرت تشریف داشت آنها حرکت نمی‌کردند و چون آن جناب می‌رفت آنها شروع می‌کردند با هم مقاتله کردن. (۳۷) پاورقی ها ۱۷- (امالی) شیخ صدوق ص ۴۹۷ ۴۹۸، حدیث ۱۸.۶۸۲- (بحارالانوار) ۶۴/۱۴۷ ۱۵۷.۱۹- (سوره نحل (۱۶)، آیه ۹۷. ۲۰- (نهج البلاغه) ترجمه شهیدی ص ۳۹۹، حکمت ۲۱. ۲۲۹- (بحارالانوار) ۶۸/۳۴۶ ۲۲- (المستطرف) شهاب الدین المحلی ۱/۱۴۱، چاپ دارالاضواء، بیروت. ۲۳- کمیابی کنم تو را تعلیم که در اکسیر و در صناعت نیست رو قناعت گزین که در عالم کیمیایی به از قناعت نیست ۲۴- (الخرائج) ۲۵. ۲/۶۷۳- (الخرائج) ۲۶. ۲/۶۷۲- (امالی) شیخ طوسی، ص ۲۸۱، مجلس ۱۰، حدیث ۲۷. ۵۴۵- (الخرائج) راوندی ۲۸. ۱/۳۹۲- (الخرائج) راوندی ۲۹. ۱/۴۰۴- (ارشاد) شیخ مفید ۳۰. ۳۰۱- (امالی) شیخ طوسی ص ۲۸۵، مجلس ۱۱، حدیث ۵۵۵. ۳۱- (کفرتونا) در (مراصد) گوید نام قریه است از قرای فلسطین، (مصحح). ۳۲- یعنی این دلیل سوم، (مصحح). ۳۳- (الخرائج) راوندی ۳۴. ۱/۳۹۶- (إعلام الوری) طبرسی ۲/۱۲۳. ۳۵- (همان مأخذ). ۳۶- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۴۴۸. ۳۷- (الخرائج) راوندی ۱/۴۰۴.

سخنان

چهل حدیث هادوی

۱. یگانگی خدا

لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَحْدَهُ لَأَشْيءٍ مَعَهُ ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ بَدِيعاً وَ اخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ؛ [۱] خداوند از ازل تنها بود و چیزی با او نبود. سپس اشیا را به صورت نو ظهور آفرید و برای خودش بهترین نام‌ها را برگزید.

۲. فروتنی

عن الامام الهادی (ع): التواضع أن تعطى الناس ما تُحِبُّ أن تُعطاها؛ [۲] فروتنی آن است که با مردم چنان رفتار کنی که دوست داری با تو چنان باشند.

۳. نقد پذیری

لبعض موالیه: عاتب فلاناً و قل له ان الله اذا اراد بَعْدِي خيراً اذا عُوْتِبَ قَبْلَ [۳]؛ امام هادی (ع) به یکی از دوستانش فرمود: فلانی را توبیخ کن و به او بگو: خداوند چون خیر بنده‌ای خواهد، هر گاه توبیخ شود، بپذیرد (و در صد جبران نقص برآید).

۴. جایگاه اجابت دعا

إِنَّ لِلَّهِ بِقَاعًا يَجِبُ أَنْ يَدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبَ لِمَنْ دَعَاهُ وَ الْحَيْرُ مِنْهَا؛ [۴] همانا برای خداوند بقعه‌های است که دوست دارد در آنها به درگاه او دعا شود و دعای دعا کننده را به اجابت برساند، و حائر حسین (ع) یکی از آنهاست.

۵. دنیا جایگاه آزمایش

إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ بَلْوَى وَ الْآخِرَةَ دَارَ عَقْبَى، وَ جَعَلَ بَلْوَى الدُّنْيَا لِثَوَابِ الْآخِرَةِ سَيِّبًا وَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ مِنْ بَلْوَى الدُّنْيَا عَوَضًا [۵]؛ همانا که خداوند دنیا را سرای امتحان و آزمایش، و آخرت را سرای رسیدگی، و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت، و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داده است.

۶. ستمکار بردبار

إِنَّ الظَّالِمَ الْحَالِمَ يَكَادُ أَنْ يَعْضَى عَلَيْهِ بِجِلْمِهِ، وَ أَنَّ الْمُحِقَّ السَّفِيهَ يَكَادُ أَنْ يَطْفِئَ نُورَ حَقِّهِ بِسَفْهِهِ [۶]؛ به راستی ستمکار بردبار، بسا که به وسیله حلم و بردباری خود از ستمش گذشت شود و حقدار نابخرد، بسا که به سفاهت خود نور حق خویش را خاموش کند.

۷. انسان بی شخصیت

مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرُّهُ [۷]؛ کسی که خود را پس شمارد، از شر او در امان مباش.

۸. حکمت ناپذیری دل فاسد

أَلْحِكْمَةُ لَا تَنْجِعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ [۸] حکمت، اثری در دل‌های فاسد نمی‌گذارد.

۹. خدا ترسی

مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يَتَّقَى، وَ مَنْ اطَاعَ اللَّهَ يَطَاعَ، وَ مَنْ اطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يِيَالِ سَيِّئَاتِ الْمَخْلُوقِينَ، وَ مَنْ أَشِيءَ خَطَّ الْخَالِقِ فَلْيَقِنَنَّ أَنْ يَجِلَّ بِهِ سَيِّئَاتِ الْمَخْلُوقِينَ؛ [۹] هر کسی از خدا بترسد، مردم از او بترسند، هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند، و هر که مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگار ندارد، و هر که خالق را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می‌شود.

۱۰. اطاعت خیرخواه

مَنْ جَمَعَ لِمَكَ وَدَّهَ وَ رَأْيَهُ فَاجْمَعْ لَهُ طَاعَتَكَ؛ [۱۰] هر که دوستی و نظر نهایی‌اش را برای تو همه جانبه گرداند، طاعتت را برای او همه جانبه گردان.

۱۱. اوصاف پروردگار

إِنَّ اللَّهَ لَا يوصِفُ إِلَّا بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسُهُ وَ أَنَّى يوصِفُ الَّذِي تَعَجُّزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تُدْرِكَهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحُدَّهُ وَ الْأَبْصَارُ عَنْ الْإِحَاطَةِ بِهِ نَائِي فِي قُرْبِهِ وَ قُرْبٌ فِي نَائِيهِ، كَيْفَ الْكَيْفِ بغير أَنْ يُقَالَ: كَيْفَ، وَ آيِنَ الْآيِنِ بِلَا- أَنْ يُقَالَ: آيِنَ هُوَ، مُتَقَطِعُ الْكَيْفِيَّةِ وَ الْآيِنِيَّةِ الْوَاحِدِ الْأَحَدُ، جَلَّ جَلَالُهُ وَ تَقَدَّسَتْ أَشْيَاؤُهُ؛ [۱۱] به راستی که خدا جز بدانچه خودش را وصف کرده است، وصف نشود.

کجا وصف شود آن که حواس از درکش عاجز است، و تصورات به کنه او پی نبرند، و در دیده‌ها ننگند، او با همه نزدیکی‌اش دور است و با همه دوری‌اش نزدیک، کیفیت و چگونگی را پدید آورده، بدون اینکه خود کیفیت و چگونگی داشته باشد. مکان را آفریده، بدون این که خود مکانی داشته باشد. او از چگونگی و مکان برکنار است، یکتای یکتاست، شکوهش بزرگ و نام‌هایش پاکیزه است.

۱۲. رذایل اخلاقی

الْحَسِيدُ مَا حَقَّ الْحَسِنَاتِ، وَالزُّهْوُ جَالِبُ الْمَقْتِ، وَالْعُجْبُ صَارِفٌ عَنِ طَلَبِ الْعِلْمِ دَاعٍ إِلَى الْجَهْلِ، وَالْبُخْلُ أَدْمُ الْأَخْلَاقِ وَالطَّمَعُ سَجِيئَةٌ سَيِّئَةٌ؛ [۱۲] حسد نیکویی‌ها را نابود سازد، و فخر فروشی دشمنی آورد، و خودپسندی مانع از طلب دانش است و به سوی خواری و جهل فرامی‌خواند، و بخل ناپسندیده‌ترین خلق و خوی است، و طمع خصلتی ناروا و ناشایست است.

۱۳. خدا، آری. روزگار، نه.

روزی یکی از یاران امام هادی (ع) که بر اثر تصادف با حیوانی صدمه دیده بود، بر آن حضرت وارد شد و با اشاره به زخم‌هایی که برداشته بود، به روزگار بد می‌گفت. آن حضرت، خطاب به او سخنی به این مضمون فرمودند: روزگار را ملامت نکن؛ زیرا همه حوادث عالم به دست خداوند است و روزگار هیچ نقشی در پیدایش امور ندارد و غیر خداوند به گونه مستقل در زندگی مردم مؤثر نیستند و نیز فرمودند: «لَا تَعُدُّ وَلَا تَجْعَلْ لِلْيَامِ صِنْعاً فِي حَكْمِ اللَّهِ؛ یعنی برای روزگار اثر و نقشی در حکم خداوند، به حساب نیاور و قرار مده». آن شخص با شنیدن سخنان امام ۷، به واقعیت امر، آگاه شد و توبه کرد. [۱۳]

۱۴. نتیجه بی‌اعتنایی به مکر خدا

مَنْ آمَنَ مَكَرَ اللَّهِ وَالْيَمَّ أَحْمَدَهُ، تَكَبَّرَ حَتَّى يَحِلَّ بِهِ قِضَاؤُهُ وَ نَافَذَ أَمْرَهُ، وَمَنْ كَانَ عَلَى بَيْنِهِ مِنْ رَبِّهِ هَانَتْ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَ لَوْ قُرِضَ وَ نُشِرَ؛ [۱۴] هر که از مکر خدا و مؤاخذه دردناکش آسوده باشد، تکبر پیشه کند تا قضای خدا و امر نافذش او را فراگیرد، و هر که بر طریق خدا پرستی محکم و استوار باشد، مصائب دنیا بر وی سبک آید؛ اگر چه (بدنش) قیچی شود و ریز ریز گردد.

۱۵. تقیه

لَوْ قُلْتُ إِنَّ تَارِكَ التَّقِيَةِ كِتَارَكَ الصَّلَاةِ لَكُنْتُ صَادِقًا؛ [۱۵] اگر بگویم: هر کس تقیه را ترک کند، مانند کسی است که نماز را ترک کرده، هر اینه راست گفته‌ام.

۱۶. شکر گزار و شکر

السَّائِرُ أَسْعَدُ بِالشُّكْرِ مِنْهُ بِالنَّعْمَةِ الَّتِي أَوْجَبَتْ الشُّكْرَ لِإِنَّ النِّعَمَ مَتَاعٌ وَ الشُّكْرَ نِعْمٌ وَ عَقْبَى؛ [۱۶] شخص شکر گزار به سبب شکر، سعادت‌مندتر است تا به سبب نعمتی که باعث شکر شده است؛ زیرا نعمت کالای دنیاست و شکرگزاری، نعمت دنیا و آخرت است.

۱۷. دنیا جایگاه سود و زیان

الدُّنْيَا سُوقٌ رَبِحَ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخَرُونَ؛ [۱۷] دنیا بازاری است که گروهی در آن سود برند و دسته‌ای زیان بینند.

۱۸. پرهیز از تملق

قال ابو الحسن الثالث (ع) لِرَجُلٍ وَقَدْ أَكْثَرَ مِنْ إِفْرَاطِ الشَّاءِ عَلَيْهِ أَقْبَلَ عَلَى شَأْنِكَ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَلَقِ يَهْجُمُ عَلَى الظُّنَّةِ وَإِذَا حَلَّتْ مِنْ أَحْيَاكَ فِي مَحَلِّ الثَّقَةِ، فَأَعِيدِلْ عَنِ الْمَلَقِ إِلَى حُسْنِ النِّيَّةِ؛ [۱۸] امام هادی (ع) به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود، فرمودند: از این کار خودداری کن؛ زیرا تملق بسیار، بدگمانی به بار می‌آورد هنگامی که در نزد برادر مؤمنت مورد اعتماد و وثوق هستی، از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان بده.

۱۹. جایگاه حسن ظن و سوء ظن

إِذَا كَانَ زَمَانُ الْعَدْلِ فِيهِ أَغْلَبَ مِنَ الْجَوْرِ فَحَرَامٌ أَنْ تَظُنَّ بِأَحَدٍ سُوءاً حَتَّى يَغْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ، وَإِذَا كَانَ زَمَانُ الْجَوْرِ أَغْلَبَ فِيهِ مِنَ الْعَدْلِ فَلَيْسَ لِأَحَدٍ أَنْ يَظُنَّ بِأَحَدٍ خَيْراً مَالِمَ يَغْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ؛ [۱۹] هر گاه در زمانه‌ای عدل بیش از ظلم رایج باشد، بدگمانی به دیگری حرام است، مگر آنکه (آدمی) بدی از کسی ببیند. و هر گاه در زمانی ظلم بیش از عدل باشد، نباید به کسی خوش بین باشد، مگر اینکه به نیکی او یقین کند.

۲۰. زیباتر از زیبایی

خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ، وَ أَجْمَلُ مِنَ الْجَمِيلِ قَائِلُهُ، وَ أَرْحَحُ مِنَ الْعِلْمِ حَامِلُهُ، وَ شَرُّ مِنَ الشَّرِّ جَائِلُهُ، وَ أَهْوَلُ مِنَ الْهَوْلِ رَاكِبُهُ؛ [۲۰] بهتر از نیکی، نیکوکاری است، و زیباتر از زیبایی، گوینده آن است، و برتر از علم، حامل آن است، و بدتر از بدی، عامل آن است، و وحشتناک‌تر از وحشت، آورنده آن است.

۲۱. توقع بی‌جا

لَا تَطْلُبِ الصِّفَا مِمَّنْ كَدَّرَتْ عَلَيْهِ، وَلَا الْوَفَاءَ لِمَنْ عَدَّرَتْ بِهِ، وَلَا النَّصْحَ مِمَّنْ صَيَّرَتْ سُوءَ ظَنِّكَ إِلَيْهِ، فَإِنَّهَا قَلْبُ غَيْرِكَ كَقَلْبِكَ لَهُ؛ [۲۱] از کسی که بر او خشم گرفته‌ای، صفا و صمیمیت نخواه، و از کسی که به وی خیانت کرده‌ای، وفا طلب نکن، و از کسی که به او بدبین شده‌ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنهاست.

۲۲. برداشت خوب از نعمت‌ها

الْقُوا النَّعْمَ بِحُسْنِ مُجَاوَرَتِهَا وَ التَّمَسُّوا الزِّيَادَةَ فِيهَا بِالشُّكْرِ عَلَيْهَا، وَ اعْلَمُوا أَنَّ النَّفْسَ أَقْبَلُ شَيْءٍ لِمَا أُعْطِيَتْ وَ أَمْنَعُ شَيْءٍ لِمَا مُنِعَتْ؛ [۲۲] نعمت‌ها را با برداشت خوب از آنها به دیگران ارائه دهید و با شکرگزاری افزون کنید، و بدانید که نفس آدمی روآورنده‌ترین چیز است به آنچه به آن بدهی، و باز دارنده‌ترین چیز است، از آنچه آن را بازدارد.

۲۳. خشم بر زبردستان

الْغَضَبُ عَلَى مَنْ تَمَلَّكَ لَوْمٌ؛ [۲۳] خشم به زبردستان از پستی است.

۲۴. عاق والدین

الْعُقُوقُ كُلُّ مَنْ لَمْ يَثْكَلْ؛ [۲۴] نافرمانی (فرزند از پدر و مادر) مصیبت مصیبت نادیدگان است.

۲۵. تأثیر صله رحم در طول عمر

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَيَكُونُ وُضُولًا لِقَرَابَتِهِ وَوُضُولًا لِرَحِمِهِ، فَيَجْعَلُهَا اللَّهُ ثَلَاثَةً وَ ثَلَاثِينَ سَنَةً، وَإِنَّهُ لَيَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ أَجْلِهِ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ سَنَةً فَيَكُونُ عَاقًا لِقَرَابَتِهِ قَاطِعًا لِرَحِمِهِ، فَيَجْعَلُهَا اللَّهُ ثَلَاثَ سِنِينَ؛ [۲۵] چه بسا شخصی که مدت عمرش سی سال مقدر شده باشد، اما به خاطر صله رحم و پیوند با خویشاوندانش، خداوند عمرش را به ۳۳ سال برساند، و چه بسا کسی که مدت عمرش ۳۳ سال مقدر شده باشد، ولی به سبب آزردن خویشاوندان و قطع رحمش، خداوند عمرش را به سه سال برساند.

۲۶. نتیجه عاق والدین

الْعُقُوقُ يَعْقُبُ الْقَلَّةَ إِلَى الذَّلَّةِ؛ [۲۶] نارضایتی پدر و مادر، کمی روزی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می‌کشاند.

۲۷. بی‌طاقتی در مصیبت

الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلْجَازِعِ اثْنَتَانِ؛ [۲۷] مصیبت برای صابر یکی است و برای کسی که بی‌طاقتی می‌کند، دو تا است.

۲۸. همراهان دنیا و آخرت

النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ؛ [۲۸] میزان ارزیابی مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با اعمالشان است.

۲۹. شوخی بیهوده

الْهَزْلُ فَكَاهَةٌ السُّفَهَاءِ وَصَنَاعَةُ الْجُهَالِ؛ [۲۹] مسخرگی، تفریح سفیهان و هنر جاهلان است.

۳۰. زمان جان دادن

أَذْكَرُ مَضِرَّكَ بَيْنَ يَدَيِ أَهْلِكَ وَ لَا طَيِّبٌ يَمْنَعُكَ وَ لَا حَبِيبٌ يَنْفَعُكَ؛ [۳۰] وقت جان دادن را نزد خانواده‌ات یاد کن که در آن هنگام طبیعی نیست که جلوی مرگت را بگیرد و نه دوستی که به تو نفع رساند.

۳۱. نتیجه جدال

الْمِرَاءُ يَفْسِدُ الصَّدَاقَةَ الْقَدِيمَةَ وَ يَحِلُّ الْعُقْدَةَ الْوَثِيقَةَ وَ أَقْلُ مَا فِيهِ أَنْ تَكُونَ فِيهَا الْمُغَالِبَةُ وَ الْمُغَالِبَةُ أَسْ أَسْبَابِ الْقَطِيعَةِ؛ [۳۱] جدال، دوستی قدیمی را تباہ می‌کند و پیوند اعتماد را می‌گشاید و کمترین چیزی که در آن است، غلبه بر دیگری است که آن هم سبب جدایی است.

۳۲. درک لذت در کاستی

السَّهْرُ الذُّ لِلْمَنَامِ وَ الْجُوعُ يَزِيدُ فِي طَيِّبِ الطَّعَامِ؛ [۳۲] شب بیداری، خواب را لذت بخش‌تر، و گرسنگی گوارایی غذا را زیاد می‌کند.

۳۳. اسیر زبان

رَاكِبُ الْحَرُونِ أَسِيرُ نَفْسِهِ، وَ الْجَاهِلُ أَسِيرُ لِسَانِهِ؛ [۳۳] کسی که بر اسب سرکش سوار است، اسیر هوای نفس خویش و نادان اسیر

زبان خوش است.

۳۴. تصمیم قاطع

أَذْكُرُ حَسْرَاتِ التَّفْرِيطِ بِأَخْذِ تَقْدِيمِ الْحَزْمِ؛ [۳۴] افسوس خوردن کوتاهی در انجام دادن کار را، با تصمیم‌گیری قاطع جبران کن.

۳۵. خشم و کینه‌توزی

الْعِتَابُ مِفْتَاحُ النَّقَالِ وَالْعِتَابُ خَيْرٌ مِنَ الْحَقْدِ؛ [۳۵] سرزنش و تندی کلید کم‌مهری است، و سرزنش بهتر از کینه‌توزی است.

۳۶. ظهور مقدرات

المقادیر تُرِیکُ ما لم یخْطُرْ بِإِلَکِّکَ؛ [۳۶] مقدرات چیزهایی را بر تو نمایان می‌سازد که به فکر آن خطور نکرده است.

۳۷. خودخواهان مغضوب

مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخِطُونَ عَلَيْهِ؛ [۳۷] هر که از خود راضی باشد، خشم‌گیران بر او زیاد خواهند بود.

۳۸. نباهی فقر

الْفَقْرُ شِرَّةُ النَّفْسِ وَشِدَّةُ الْقَنُوطِ؛ [۳۸] فقر مایه آزمندی نفس و سبب ناامیدی زیاد است.

۳۹. راه پرستش

لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًا وَسِيعًا لَسَلَكَتْ وَادِي رَجُلٍ عَبَدَ اللَّهَ وَحَدَّهُ خَالِصًا؛ [۳۹] اگر مردم به راه‌های گوناگون روند، من به راه کسی که تنها خدا را خالصانه می‌پرستد، خواهم رفت.

۴۰. آشکار نکردن برنامه‌ها

إِظْهَارُ الشَّيْءِ قَبْلَ أَنْ يَسْتَحْكِمَ مُفْسِدَةٌ لَهُ؛ [۴۰] آشکار کردن هر کاری پیش از آنکه به سامان برسد، آفت آن کار است.

پی‌نوشت‌ها

- [۱]. بحارالانوار، ج ۵۴، ص ۸۳. [۲]. الکافی، ج ۲، ص ۱۲۴؛ وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۷۳، ح ۲۰۴۹۷. [۳]. وسائل الشیعه، ج ۲، ص ۱۸؛ مستدرک، ج ۴، ص ۴۷۴، ح ۹۵۷۷. [۴]. بحارالانوار، ج ۹۸، ص ۱۱۳. [۵]. همان، ج ۷۵، ص ۳۶۵. [۶]. تحف العقول، ص ۲۹۸. [۷]. بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۰۰. [۸]. همان، ج ۷۵، ص ۳۷۰. [۹]. بحارالانوار، ج ۶۸، ص ۱۸۲. [۱۰]. همان، ج ۷۵، ص ۳۶۵؛ تحف العقول، ص ۴۸۳. [۱۱]. بحارالانوار، ج ۴، ص ۳۰۳، باب ۴. [۱۲]. همان، ج ۶۹، ص ۱۹۹. [۱۳]. وسائل الشیعه، ج ۷، ص ۵۰۹؛ بحارالانوار، ج ۵۶، ص ۳. [۱۴]. تحف العقول، ص ۴۸۳. [۱۵]. وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۲۱۱. [۱۶]. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۴۱۷. [۱۷]. همان، ج ۷۵، ص ۳۶۶. [۱۸]. همان، ج ۷۰، ص ۲۹۵. [۱۹]. همان، ج ۷۵، ص ۳۷۰، باب ۲۸. [۲۰]. همان. [۲۱]. همان. [۲۲]. همان، ج ۷۵، ص ۳۷۰، باب ۲۸. [۲۳]. همان. [۲۴]. مستدرک، ج ۱۵، ص ۱۹۴؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۹، باب ۲۸. [۲۵]. بحارالانوار، ج ۷۱، ص ۱۰۳. [۲۶].

همان، ج ۷۵، ص ۳۱۸، باب ۲۸. [۲۷]. مستدرک، ج ۲، ص ۴۴۵؛ بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۸، باب ۲۸. [۲۸]. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۸. [۲۹]. همان، ص ۳۶۹. [۳۰]. همان، ص ۳۷۰. [۳۱]. همان، ص ۳۶۹. [۳۲]. همان، ص ۳۷۹. [۳۳]. همان، ص ۳۶۹. [۳۴]. همان، ص ۳۷۰. [۳۵]. همان، ص ۳۶۹. [۳۶]. همان، ص ۳۷۹؛ اعلام الدین، ص ۳۱۱. [۳۷]. بحارالانوار، ج ۷۵، ص ۳۶۸. [۳۸]. همان، ص ۳۶۸. [۳۹]. همان، ج ۶۷، ص ۱۱۲. [۴۰]. تحف العقول، ص ۴۵۷.

چهل مروارید از صدف وجود امام هادی علیه السلام

مقدمه

گویند سخنان و نوشته‌های هر کس مبین روحیات و شخصیت وی می‌باشد. امیرالمومنین علیه السلام می‌فرماید: معرف هر کس زبان اوست و تا هنگامی که سخن نگفته در پشت زبانش پنهان است. کسی که به منبع فیض الهی وصل است سخنان پر مغز و گرانبهایی ارائه می‌دهد که انسان ساز و سرنوشت ساز است. در این مقاله برخی از غنچه‌های کلام امام هادی علیه السلام را دستچین نموده و برای بهره‌گیری، تقدیم عاشقان اهل بیت عصمت و طهارت می‌نمایم.

۱- شکر و شاکر

«الشَّاكِرُ أَسْعَدُ بِالشُّكْرِ مِنْهُ بِالنَّعْمَةِ الَّتِي أَوْجِبَتْ الشُّكْرَ لِأَنَّ النِّعَمَ مَتَاعٌ وَ الشُّكْرُ نِعْمٌ وَ عَقِبِي.» ؛ شخص شکر گزار، به سبب شکر، سعادت مند تر است تا به سبب نعمتی که باعث شکر شده است. زیرا نعمت، کالای دنیاست و شکرگزاری، نعمت دنیا و آخرت است.

۲- جایگاه اجابت دعا

«إِنَّ لِلَّهِ بِقَاعًا يُحِبُّ أَنْ يُدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ وَ الْحَيَّرُ مِنْهَا.» ؛ همانا برای خداوند بقعه‌هایی است که دوست دارد در آنها به درگاه او دعا شود و دعای دعا کننده را به اجابت رساند، و حائر - حسین علیه السلام - یکی از آنهاست.

۳- خدا ترسی

«مَنْ اتَّقَى اللَّهَ يُتَّقَى، وَ مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ، وَ مَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَيِّئَاتِ الْمَخْلُوقِينَ. وَ مَنْ أَشِيخَطَ الْخَالِقَ فَلْيَقِنَنَّ أَنْ يَحِلَّ بِهِ سَيِّئَاتِ الْمَخْلُوقِينَ.» ؛ هر کس از خدا بترسد، مردم از او بترسند، و هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند، و هر که مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگان ندارد، و هر که خالق را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار میشود.

۴- اطاعت خیر خواه

«مَنْ جَمَعَ لِمَكَ وُدَّهُ وَ رَأَيْهُ فَمَا جَمَعَ لَهُ طَاعَتِكَ.» ؛ هر که دوستی و نظر نهاییش را برای تو همه جانبه گرداند، طاعتت را برای او همه جانبه گردان.

۵- اوصاف پروردگار

«إِنَّ اللَّهَ لَا- يُوصَفُ إِلَّا- بِمَا وَصَفَ بِهِ نَفْسُهُ، وَ أَنَّى يُوصَفُ الَّذِي تَعَجُّزُ الْحَوَاسُّ أَنْ تَدْرِكُهُ وَ الْأَوْهَامُ أَنْ تَنَالَهُ وَ الْخَطَرَاتُ أَنْ تَحِدَّهُ وَ الْأَبْصَارُ عَنِ الْإِحَاطَةِ بِهِ. نَأَى فِي قُرْبِهِ وَ قُرْبَ فِي نَأْيِهِ، كَيْفَ الْكَيْفِ بَغَيْرِ أَنْ يُقَالَ: كَيْفَ، وَ أَيْنَ الْإَيْنِ بِلَا- أَنْ يُقَالَ: أَيْنَ، هُوَ مُنْقَطِعُ

الْكَفِيَّةُ وَالْإِيْتِيَّةُ، أَلُوَاحِدُ الْأَحَادِ، جَلَّ جَلَالُهُ وَتَقَدَّسَتْ أَسْمَاؤُهُ.»؛ به راستی که خدا، جز بدانچه خودش را وصف کرده، وصف نشود. کجا وصف شود آن که حواس از درکش عاجز است، و تصورات به کُنه او پی نبرند، و در دیده‌ها ننگند؟ او با همه نزدیکیاش دور است و با همه دوریاش نزدیک. کیفیت و چگونگی را پدید آورده، بدون این که خود کیفیت و چگونگی داشته باشد. مکان را آفریده، بدون این که خود مکانی داشته باشد. او از چگونگی و مکان بر کنار است. یکتای یکتاست، شکوهش بزرگ و نام هایش پاکیزه است.

۶- اثر بخش خداست، نه روزگار

«لَا تَعُدُّ وَلَا تَجْعَلُ لِلْأَيَّامِ صُنْعًا فِي حُكْمِ اللَّهِ.»؛ از حدّ خود تجاوز نکن و برای روزگار هیچ اثری در حکم خدا قرار نده.

۷- نتیجه بی اعتنایی به مکر خدا

«مَنْ أَمِنَ مَكْرَ اللَّهِ وَ أَلِيمَ أَخِذِهِ، تَكَبَّرَ حَتَّى يَجِلَّ بِهِ قِضَاؤُهُ وَ نَافِذُ أَمْرِهِ، وَ مَنْ كَانَ عَلَى بَيْنَهُ مِنْ رَبِّهِ هَانَتْ عَلَيْهِ مَصَائِبُ الدُّنْيَا وَ لَوْ قَرِضَ وَ نَشِرَ.»؛ هر که از مکر خدا و مؤاخذه دردناکش آسوده زندگی کند، تکبر پیشه کند تا قضای خدا و امر نافذش او را فراگیرد، و هر که بر طریق خدا پرستی، محکم و استوار باشد، مصائب دنیا بر وی سبک آید، اگر چه مقراض - قیچی - شود و ریز ریز گردد.

۸- تقیه

«لَوْ قُلْتُ إِنَّ تَارِكَ التَّقِيَّةِ كَتَارِكِ الصَّلَاةِ لَكُنْتُ صَادِقًا.»؛ اگر بگویم کسی که تقیه را ترک کرده، مانند کسی است که نماز را ترک کرده، راست گفته ام.

۹- جبران نقص

«لِيَعُضَ مَوَالِيهِ: عَاتِبَ فُلَانًا وَ قَلَّ لَهُ: إِنَّ اللَّهَ إِذَا أَرَادَ بَعْبُدَ خَيْرًا إِذَا عُوْتِبَ قَبْلَ.»؛ امام علی النقی علیه السلام به یکی از دوستانش فرمود: فلانی را توبیخ کن و به او بگو: خداوند چون خیر بنده‌ای خواهد، وی را توبیخ نماید، پس هر گاه توبیخ شود، بپذیرد. [و در صدد جبران نقص خود بر آید].

۱۰- دنیا جایگاه آزمایش

«إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ الدُّنْيَا دَارَ بَلْوَى وَ الْآخِرَةَ دَارَ عُقْبَى وَ جَعَلَ بَلْوَى الدُّنْيَا لِثَوَابِ الْآخِرَةِ سَبَبًا وَ ثَوَابِ الْآخِرَةِ مِنْ بَلْوَى الدُّنْيَا عَوْضًا.»؛ همانا که خداوند دنیا را سرای امتحان و آزمایش ساخته و آخرت را سرای رسیدگی قرار داده است، و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت، و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داده است.

۱۱- ستمکار بردبار

«إِنَّ الظَّالِمَ الْحَالِمَ يَكَادُ أَنْ يُعْفَى عَلَيْهِ بِحِلْمِهِ. وَ إِنَّ الْمِحَقَّ السَّفِيهَ يَكَادُ أَنْ يُطْفَىءَ نَوْرَ حَقِّهِ بِسَفْهِهِ.»؛ به راستی ستمکار بردبار، چه بسا که به وسیله حلم و بردباری خود از ستمش گذشت شود و صاحب حق نابخرد، چه بسا که به سفاهت خود، نور حق خویش را خاموش کند.

۱۲- آدم بی شخصیت

«مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ». ؛ کسی که خود را پست شمارد، از شر او در امان نباشد.

۱۳- دنیا جایگاه سود و زیان

«الدُّنْيَا سُوقٌ رِبْحٌ فِيهَا قَوْمٌ وَ خَسِرَ آخِرُونَ». ؛ دنیا بازاری است که گروهی در آن سود می‌برند و دسته‌ای زیان می‌بینند.

۱۴- حسد و خودخواهی

«الْحَسَدُ مَا حَقُّ الْحَسَنَاتِ، وَالزُّهْمُ جَالِبُ الْمَقْتِ، وَالْعُجْبُ صَارِفٌ عَنِ طَلَبِ الْعِلْمِ دَاعٍ إِلَى الْعَمَلِ وَالْجَهْلِ، وَالْبُخْلُ أَذْمُ الْأَخْلَاقِ وَالطَّمَعُ سَجِيئَةٌ سَيِّئَةٌ». ؛ حسد، نیکویی‌ها را نابود سازد، و دروغ، دشمنی آورد، و خود پسندی مانع از طلب دانش و خواهان خواری و جهل گردد، و بخل ناپسندیده‌ترین خلق و خوی است، و طمع خصلتی ناروا و ناشایست است.

۱۵- پرهیز از تملق

«قَالَ أَبُو الْحَسَنِ الثَّالِثُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِرُجَيْلٍ وَقَدْ أَكْثَرَ مِنْ إِفْرَاطِ الثَّنَاءِ عَلَيْهِ: أَقْبَلْ عَلَيَّ شَأْنِكَ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَلَقِ يَهْجُمُ عَلَى الظَّنِّ وَإِذَا حَلَلْتَ مِنْ أَخِيكَ فِي مَحَلِّ الثَّقَةِ، فَأَعْدِلْ عَنِ الْمَلَقِ إِلَى حُسْنِ التِّيَّةِ». ؛ امام هادی علیه السلام به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خود داری کن که تملق بسیار، بد گمانی به بار می‌آورد و اگر اعتماد برادر مؤمنت از تو سلب شد از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان ده.

۱۶- جایگاه حسن ظن و سوء ظن

«إِذَا كَانَ زَمَانُ الْعَدْلِ فِيهِ أَغْلَبَ مِنَ الْجَوْرِ فَحَرَامٌ أَنْ يُظَنَّ بِأَخِيكَ سُوءٌ حَتَّى يَعْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ، وَإِذَا كَانَ الْجَوْرُ أَغْلَبَ فِيهِ مِنَ الْعَدْلِ فَلَيْسَ لِأَخِيكَ أَنْ يُظَنَّ بِأَخِيكَ خَيْرًا مَا لَمْ يَعْلَمَ ذَلِكَ مِنْهُ». ؛ هر گاه در زمانه‌ای عدل بیش از ظلم رایج باشد، بد گمانی به دیگری حرام است، مگر آن که - آدمی - بدی از کسی ببیند. و هر گاه در زمانه‌ای ظلم بیش از عدل باشد، تا وقتی که - آدمی - خیری از کسی نبیند، نباید به او خوشبین باشد.

۱۷- بهتر از نیکی و زیباتر از زیبایی

«خَيْرٌ مِنَ الْخَيْرِ فَاعِلُهُ، وَ أَجْمَلٌ مِنَ الْجَمِيلِ قَائِلُهُ، وَ أَرْجَحُ مِنَ الْعِلْمِ حَامِلُهُ، وَ شَرٌّ مِنَ الشَّرِّ جَائِلُهُ، وَ أَهْوَلُ مِنَ الْهَوْلِ رَاكِبُهُ». ؛ بهتر از نیکی، نیکوکار است، و زیباتر از زیبایی، گوینده آن است، و برتر از علم، حامل آن است، و بدتر از بدی، عامل آن است، و وحشتناکتر از وحشت، آورنده آن است.

۱۸- توقع بیجا

«لَا تَطْلُبِ الصِّفَا مِمَّنْ كَدَّرَتْ عَلَيْهِ، وَلَا الْوَفَاءَ لِمَنْ عَدَّرَتْ بِهِ، وَلَا النَّصِيحَ مِمَّنْ صَيَّرَتْ سُوءَ ظَنِّكَ إِلَيْهِ، فَإِنَّمَا قَلْبٌ غَيْرُكَ كَقَلْبِكَ لَهُ». ؛ از کسی که بر او خشم گرفته‌ای، صفا و صمیمیت نخواه و از کسی که به وی خیانت کرده‌ای، وفا مطلب و از کسی که به او بدبین شده‌ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش، که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنهاست.

۱۹- برداشت نیکو از نعمتها

«أَلْقُوا النِّعَمَ بِحُسْنِ مُجَاوَرَتِهَا وَ التَّمَسُّوا الزِّيَادَةَ فِيهَا بِالشُّكْرِ عَلَيْهَا، وَاعْلَمُوا أَنَّ النَّفْسَ أَقْبَلُ شَيْءٍ لِمَا أُعْطِيَتْ وَ أَمْنَعُ شَيْءٍ لِمَا مَنَعَتْ.» ؛ نعمت‌ها را با برداشت خوب از آنها به دیگران ارائه دهید و با شکرگزاری افزون کنید، و بدانید که نفس آدمی رو آورنده ترین چیز است به آنچه به او بدهی و بازدارنده ترین چیز است از آنچه که از او بازداری.

۲۰- خشم به زیردستان

«الْغَضَبُ عَلَى مَنْ تَمَلَّكَ لَوْمٌ.» ؛ خشم بر زیردستان از پستی است.

۲۱- عاق والدین

«الْعُقُوقُ ثَكْلٌ مَنْ لَمْ يَثْكَلْ.» ؛ نافرمانی فرزند از پدر و مادر، داغ داغ نادیدگان است.

۲۲- تأثیر صله رحم در از یاد عمر

«إِنَّ الرَّجُلَ لَيَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ أَجَلِهِ ثَلَاثُونَ سِنَةً فَيَكُونُ وَصُولًا لِقَرَابَتِهِ وَصُولًا لِرَحِمِهِ، فَيَجْعَلُهَا اللَّهُ ثَلَاثَةً وَ ثَلَاثِينَ سِنَةً، وَإِنَّهُ لَيَكُونُ قَدْ بَقِيَ مِنْ أَجَلِهِ ثَلَاثٌ وَ ثَلَاثُونَ سِنَةً فَيَكُونُ عَاقًا لِقَرَابَتِهِ قَاطِعًا لِرَحِمِهِ، فَيَجْعَلُهَا اللَّهُ ثَلَاثَ سِنِينَ.» ؛ چه بسا شخصی که از عمرش سی سال باقی مانده باشد ولی به خاطر صله رحم و پیوند با خویشاوندانش، خداوند عمرش را به ۳۳ سال برساند. و چه بسا کسی که از مدت عمرش ۳۳ سال باقی مانده باشد، به خاطر آزردن خویشاوندان و قطع رحمش، خداوند آن را به سه سال برساند.

۲۳- نتیجه عاق والدین

«الْعُقُوقُ يُعَقِّبُ الْقَلْبَ وَ يُؤَدِّي إِلَى الذُّلَّةِ.» ؛ نارضایتی پدر و مادر، کمی روزی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می کشاند.

۲۴- بی طاقی در مصیبت

«الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلجَّازِعِ إِثْنَانِ.» ؛ مصیبت برای صابر یکی است و برای کسی که بی طاقی می کند دو تاست.

۲۵- همراهان دنیا و آخرت

«الْأَنَاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ وَ فِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ.» ؛ مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با اعمالشان هستند.

۲۶- شوخی بیهوده

«الْهَزْلُ فَكَاهَةُ السَّفَهَاءِ وَ صَنَاعَةُ الْجُهَّالِ.» ؛ مسخرگی، تفریح سفیهان و کار جاهلان است.

۲۷- زمان جان دادن

«أَذْكَرُ مَضْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيْ أَهْلِكَ، وَ لَا طَبِيبٌ يَمْنَعُكَ وَ لَا حَبِيبٌ يَنْفَعُكَ.» ؛ وقت جان دادن خود را نزد خانواده ات به یاد آر که در آن هنگام طبیبی جلوگیر مرگت و دوستی نفع رسانت نباشد.

۲۸- نتیجه جدال

«الْمِرَاءُ يُفْسِدُ الصَّدَاقَةَ الْقَدِيمَةَ وَيَحْلِلُ الْعُقْدَةَ الْوَثِيقَةَ وَأَقْلُ مَا فِيهِ أَنْ تَكُونَ فِيهَا الْمُغَالِبَةُ وَالْمُغَالِبَةُ أُسُّ أَسْبَابِ الْقَطِيعَةِ.» ؛ جدال، دوستی قدیمی را تباه میکند و پیوند اعتماد را می‌گسلد و کمترین چیزی که در آن است غلبه بر دیگری است، که آن هم سبب جدایی میشود.

۲۹- حکمت ناپذیری دل فاسد

«الْحِكْمَةُ لَا تَنْجِعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ.» ؛ حکمت، اثری در دل‌های فاسد نمی‌گذارد.

۳۰- درک لذت

«الْسَهْرُ الَّذِي لِلْمَنَامِ وَالْجُوعُ يَزِيدُ فِي طَيِّبِ الطَّعَامِ.» ؛ شب بیداری، سبب لذتبخشی خواب، و گرسنگی سبب خوش خوراکی در طعام ناب است.

۳۱- اسیر زبان

«رَاكِبُ الْحَزُونِ أَسِيرُ نَفْسِهِ، وَالْجَاهِلُ أَسِيرُ لِسَانِهِ.» ؛ کسی که اسیر هوای نفس خویش است؛ گویا بر اسب سرکش، سوار است، و نادان، اسیر زبان خویش است.

۳۲- تصمیم قاطع

«أَذْكُرُ حَسْرَاتِ التَّفْرِيطِ بِأَخَذِ تَقْدِيمِ الْحَزْمِ.» ؛ افسوس کوتاهی در انجام کار را با گرفتن تصمیم قاطع جبران کن.

۳۳- خشم و کینه توزی

«الْعِتَابُ مِفْتَاحُ الثَّقَالِ، وَالْعِتَابُ خَيْرٌ مِنَ الْحَقْدِ.» ؛ خشم و تندی، کلید گرانباری است و خشم، شدیدتر از کینه توزی است.

۳۴- ظهور مقدرات

«الْمَقَادِيرُ تَرِيكٌ مَالَا يَخْطُرُ بِإِلَاحِكِ.» ؛ مقدرات، چیزهایی را بر تو نمایان می‌سازد که به فکرت خطور نکرده است.

۳۵- خود خواهان مغضوب

«مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثَرَ السَّخِطُونَ عَلَيْهِ.» ؛ هر که از خود راضی باشد، خشمگیران بر او زیاد خواهند بود.

۳۶- تباهی فقر

«الْفَقْرُ شَرُّ النَّفْسِ وَشِدَّةُ الْقَنُوطِ.» ؛ فقر، مایه آزمندی نفس و سبب ناامیدی زیاد است.

۳۷- راه پرستش

«لَوْ سَلَكَ النَّاسُ وَادِيًّا شُعْبًا لَسَلَكْتُ وَادِي رَجُلٍ عَدِيَ اللَّهُ وَحَدَهُ خَالِصًا.» ؛ اگر مردم به راه‌های گوناگونی روند، من به راه کسی که خدا را خالصانه میپرستد خواهم رفت.

۳۸- آثار گوشتخواری

«مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ وَمَنْ أَكَلَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ.» ؛ کسی که چهل روز گوشت نخورد، بد خلقی پیدا کند، و کسی که چهل روز پی در پی گوشت بخورد اخلاقش بد شود.

۳۹- یگانگی خدا

«لَمْ يَزَلِ اللَّهُ وَحِيدَهُ لَا شَيْءَ مَعَهُ، ثُمَّ خَلَقَ الْأَشْيَاءَ يَدِيدًا وَاخْتَارَ لِنَفْسِهِ أَحْسَنَ الْأَسْمَاءِ.» ؛ خداوند از ازل تنها بود و چیزی با او نبود، سپس اشیاء را به صورت نوظهور آفرید و برای خودش بهترین نام‌ها را برگزید.

۴۰- فروتنی

«الْتَوَاضِعُ أَنْ تَعْطَى النَّاسَ مَا تَحِبُّ أَنْ تُعْطَا.» ؛ فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند.

جرعه نور

احادیث امام هادی علیه السلام ۱. فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند. (المحجّة البيضاء، ج ۵، ص ۲۲۵) ۲. برای خداوند بقعه‌هایی است که دوست دارد در آنها به درگاه او دعا شود و دعای دعاکننده را به اجابت رساند، و حائر حسین (ع) یکی از آنهاست. (تحف العقول، ص ۵۱۰) ۳. هر کس از خدا بترسد، مردم از او بترسند، و هر که خدا را اطاعت کند، از او اطاعت کنند، و هر که مطیع آفریدگار باشد، باکی از خشم آفریدگان ندارد، و هر که خالق را به خشم آورد، باید یقین کند که به خشم مخلوق دچار می‌شود. (تحف العقول، ص ۵۱۰) ۴. کسی که چهل روز گوشت نخورد بد خلقی پیدا کند، و کسی که چهل روز پی در پی گوشت بخورد اخلاقش بد می‌شود. (بحار الانوار، ج ۵۶، ص ۳۲۶) ۵. به راستی که خدا، جز بدانچه خودش را وصف کرده، وصف نشود. کجا وصف شود آنکه حواس از درکش عاجز است، و تصورات به کنه او پی نبرد، و در دیده‌ها ننگند؟ او با همه نزدیکش دور است و با همه دوری‌اش نزدیک. کیفیت و چگونگی را پدید کرده، بدون اینکه خود کیفیت و چگونگی داشته باشد. مکان را آفریده بدون اینکه خود مکانی داشته باشد. او از چگونگی و مکان بر کنار است. یکتای یکتاست، شکوهش بزرگ و نامهایش پاکیزه است. (تحف العقول، ص ۵۱۰) ۶. هر که بر طریق خداپرستی محکم و استوار باشد، مصائب دنیا بر وی سبک آید، گر چه تکه تکه شود. (تحف العقول، ص ۵۱۱) ۷. اگر بگویم کسی که تقیه را ترک کند مانند کسی است که نماز را ترک کرده، راست گفته‌ام. (تحف العقول، ص ۵۱۱) ۸. شخص شکرگزار، به سبب شکر، سعادتمندتر است تا به سبب نعمتی که باعث شکر شده است. زیرا نعمت کالای دنیاست و شکرگزاری، نعمت دنیا و آخرت است. (تحف العقول، ص ۵۱۲) ۹. خداوند دنیا را سرای امتحان و آزمایش ساخته و آخرت را سرای رسیدگی قرار داده است، و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت، و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داده است. (تحف العقول، ص ۵۱۲) ۱۰. ستمکار بردبار، بسا که به وسیله حلم و بردباری خود از ستمش گذشت شود و حقدار نابخرد، بسا که به سفاقت خود، نور حق خویش را خاموش کند. (تحف العقول، ص ۵۱۲) ۱۱. کسی که خود را سبک می‌شمارد، از شر او در امان مباش. (تحف العقول، ص ۵۱۲) ۱۲. اگر مردم مسیری را انتخاب کنند و در آن گام نهند من به راه کسی که تنها خدا را خالصانه می‌پرستد خواهم رفت. (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۲۴۵) ۱۳. حسد

نیکویی‌ها را نابود سازد. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۲) ۱۴. تکبر و غرور، دشمنی آورد. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۲) ۱۵. فقر یعنی آزمندی نفس است و ناامیدی بسیار. (بحار الانوار، ج ۷۸، ص ۳۶۸) ۱۶. بخل ناپسندترین خلق و خوی است. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۲) ۱۷. طمع خصلتی ناروا و ناشایست است. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۲) ۱۸. امام هادی (ع) به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خودداری کن که تملق بسیار، بدگمانی به بار می‌آورد، و اگر برادر مؤمنت مورد اعتماد تو واقع شد، از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان ده. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۲) ۱۹. هر گاه در زمانه‌ای عدل بیش از ظلم رایج باشد، بدگمانی به دیگری حرام است، مگر آنکه آدمی بدی از کسی ببیند، و هر گاه در زمانه‌ای ظلم بیش از عدل باشد، تا وقتی که آدمی خیری از کسی نبیند، نباید به او خوشبین باشد. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۴) ۲۰. بهتر از نیکی نیکوکار است، و زیباترین از زیبایی، گوینده آن است، و برتر از علم حامل آن است، و بدتر از بدی، عامل آن است، و وحشتناکتر از وحشت، آورنده آن است. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۴) ۲۱. از کسی که بر او خشم گرفته‌ای، صفا و صمیمیت مخواه و از کسی که به وی خیانت کرده‌ای، وفا مطلب، و از کسی که به او بدبین شده‌ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش، که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنهاست. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۵) ۲۲. خشم بر زیر دستان از پستی است. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۴) ۲۳. هر که از خود راضی باشد، خشمگیران بر او زیاد خواهند بود. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۳) ۲۴. مقدرات چیزهایی را بر تو نمایان می‌سازد که به فکر خطور نکرده است. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۳) ۲۵. نارضایتی پدر و مادر، کم توانی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می‌کشاند. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۳) ۲۶. مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با اعمالشان هستند. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۴) ۲۷. مسخرگی، تفریح سفیهان و کار جاهلان است. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۴) ۲۸. وقت جان دادنت نزد خانواده‌ات را به یاد آر که در آن هنگام طیبی جلوگیر مرگت و دوستی نفع رسانت نباشد. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۴) ۲۹. جدال، دوستی قدیمی را تباه می‌کند و پیوند محکم را می‌گسلد و کمترین چیزی که در آن است کوشش برای غلبه بر دیگری است که آن هم ریشه علت‌های جدایی است. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۴) ۳۰. حکمت، اثری در دل‌های فاسد نمی‌گذارد. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۴) ۳۱. برای نعمتها همسایه خوبی شوید و با شکرگزاری به افزودن آن امیدوار باشید. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۵) ۳۳. نادان، اسیر زبان خویش است. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۴) ۳۴. افسوس کوتاهی کارهای گذشته را با تلاش در آینده جبران کنید. (مسند الامام الهادی، ص ۳۰۴)

پای درس امام هادی علیه السلام

۱- قَالَ الْإِمَامُ أَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ النَّقِيِّ الْهَادِي (عليه السلام): مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ يُطَاعُ، وَمَنْ أَطَاعَ الْخَالِقَ لَمْ يُبَالِ سَيَحْطُ الْمَخْلُوقِينَ، وَمَنْ أَشْخَطَ الْخَالِقَ فَقَمِنَ أَنْ يَحِلَّ بِهِ سَخَطُ الْمَخْلُوقِينَ. (۱) حضرت امام هادی (عليه السلام) فرمود: کسی که تقوی الهی را رعایت نماید و مطیع احکام و مقررات الهی باشد، دیگران مطیع او می‌شوند و هر شخصی که اطاعت از خالق نماید، باکی از دشمنی و عداوت انسان‌ها نخواهد داشت؛ و چنانچه خدای متعال را با معصیت و نافرمانی خود به غضب درآورد، پس سزاوار است که مورد خشم و دشمنی انسان‌ها قرار گیرد. ۲- قَالَ (عليه السلام): مَنْ أُنِسَ بِاللَّهِ اشْتَوْحَشَ مِنَ النَّاسِ، وَعَلَامَةُ الْأُنْسِ بِاللَّهِ الْوَحْشَةُ مِنَ النَّاسِ (۲) فرمود: کسی که با خداوند متعال مونس باشد و او را آنیس خود بداند، از مردم احساس وحشت می‌کند. و علامت و نشانه آنس با خداوند وحشت از مردم است یعنی از غیر خدا نهراسیدن و از مردم احتیاط و دوری کردن. ۳- قَالَ (عليه السلام): السَّهْرُ أَلْبَدُ الْمَنَامِ، وَالْجُوعُ يَزِيدُ فِي طَيْبِ الطَّعَامِ. (۳) فرمود: شب زنده داری، خواب بعد از آن را لذیذ می‌گرداند؛ و گرسنگی در خوشمزگی طعام می‌افزاید یعنی هر چه انسان کمتر بخوابد بیشتر از خواب لذت می‌برد و هر چه کم خوراک باشد مزه غذا گواراتر خواهد بود. ۴- قَالَ (عليه السلام): لَا تَطْلُبِ الصِّفَا مِمَّنْ كَادِرَتْ عَلَيْهِ، وَلَا النَّصِيحَ مِمَّنْ صَرَفَتْ سُوءَ ظَنِّكَ إِلَيْهِ، فَإِنَّمَا قَلْبُ غَيْرِكَ

كَفَلْبِكَ لَهُ. (۴) فرمود: از کسی که نسبت به او کدورت و کینه داری، صمیمیت و محبت مجوی. همچنین از کسی که نسبت به او بدگمان هستی، نصیحت و موعظه طلب نکن، چون که دیدگاه و افکار دیگران نسبت به تو همانند قلب خودت نسبت به آنها می‌باشد. ۵- قَالَ (علیه السلام): الْحَسِيدُ مَا حَقَّ الْحَسَنَاتِ، وَالزَّهِيُّ جَالِبُ الْمَقْتِ، وَالْعَجْبُ صَارِفٌ عَنِ طَلَبِ الْعِلْمِ دَاعٍ إِلَى الْعُمُطِ وَالْجُهْلِ، وَالْبُخْلُ أَدْمُ الْأَخْلَاقِ، وَالطَّمَعُ سَجِيئَةٌ سَيِّئَةٌ. (۵) فرمود: حسد موجب نابودی ارزش و ثواب حسنت می‌گردد. تکبر و خودخواهی جذب کننده دشمنی و عداوت افراد می‌باشد. عجب و خودبینی مانع تحصیل علم خواهد بود و در نتیجه شخص را در پستی و نادانی نگه می‌دارد. بخیل بودن بدترین اخلاق است؛ و نیز طمع داشتن خصلتی ناپسند و زشت می‌باشد. ۶- قَالَ (علیه السلام): الْهَزْلُ فِكَاهَةُ الشَّفَهَاءِ، وَصِنَاعَةُ الْجُهَالِ. (۶) فرمود: مسخره کردن و شوخی‌های بی‌مورد - از بی‌خردی است و کار انسان‌های نادان می‌باشد. ۷- قَالَ (علیه السلام): الدُّنْيَا سُوقٌ رَبِيعٌ فِيهَا قَوْمٌ وَحَسِرَ آخِرُونَ. (۷) فرمود: دنیا همانند بازاری است که عده‌ای در آن برای آخرت سود می‌برند و عده‌ای دیگر ضرر و خسارت متحمل می‌شوند. ۸- قَالَ (علیه السلام): النَّاسُ فِي الدُّنْيَا بِالْأَمْوَالِ وَفِي الْآخِرَةِ بِالْأَعْمَالِ. (۸) فرمود: مردم در دنیا به وسیله ثروت و تجملات شهرت می‌یابند ولی در آخرت به وسیله اعمال محاسبه و پاداش داده خواهند شد. ۹- قَالَ (علیه السلام): مُخَالَطَةُ الْأَشْرَارِ تَدُلُّ عَلَى شِرَارٍ مَنْ يُخَالِطُهُمْ. (۹) فرمود: هم‌نشین شدن و معاشرت با افراد شرور نشانه پستی و شرارت تو خواهد بود. ۱۰- قَالَ (علیه السلام): أَهْلُ قُمْ وَأَهْلُ آبَةِ مَغْفُورٍ لَهُمْ، لِزِيَارَتِهِمْ لِجَدِّي عَلِيِّ ابْنِ مُوسَى الرِّضَا (علیه السلام) بِطُوسٍ، أَلَا وَمَنْ زَارَهُ فَأَصَابَهُ فِي طَرِيقِهِ قَطْرَةٌ مِنَ السَّمَاءِ حَرَّمَ جَسَدَهُ عَلَيَّ النَّارِ. (۱۰) فرمود: اهالی قم و اهالی آبه یکی از روستاهای حوالی ساوه آمرزیده هستند به جهت آن که جدم امام رضا (علیه السلام) را در شهر طوس زیارت می‌کنند. و سپس حضرت افزود: هر که جدم امام رضا (علیه السلام) را زیارت کند و در مسیر راه صدمه و سختی تحمل کند خداوند آتش را بر بدن او حرام می‌گرداند. ۱۱- عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ السَّكَيْتِ، قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الْهَادِي (علیه السلام): مَا بَالُ الْقُرْآنِ لَا يَزْدَادُ عَلَيَّ النَّشْرَ وَالذَّرْسَ إِلَّا غَضَاضَةً؟ قَالَ (علیه السلام): إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى لَمْ يَجْعَلْهُ لِمَنْ يَجْعَلُهُ لِمَنْ دُونَ زَمَانٍ، وَلَا لِنَاسٍ دُونَ نَاسٍ، فَهُوَ فِي كُلِّ زَمَانٍ جَدِيدٌ وَعِنْدَ كُلِّ قَوْمٍ غَضٌّ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ. (۱۱) یکی از اصحاب حضرت به نام ابن سکیت گوید: از امام هادی (علیه السلام) سؤال کردم: چرا قرآن با مرور زمان و زیاد خواندن و تکرار، کهنه و مندرس نمی‌شود؛ بلکه همیشه حالتی تازه و جدید در آن وجود دارد؟ امام (علیه السلام) فرمود: چون که خداوند متعال قرآن را برای زمان خاصی و یا طایفه‌ای مخصوص قرار نداده است؛ بلکه برای تمام دوران‌ها و تمامی اقشار مردم فرستاده است، به همین جهت همیشه حالت جدید و تازه‌ای دارد و برای جوامع بشری تا روز قیامت قابل عمل و اجراء می‌باشد. ۱۲- قَالَ (علیه السلام): الْعُضْبُ عَلَيَّ مَنْ لَا تَمْلِكُ عَجْزٌ، وَعَلَيَّ مَنْ تَمْلِكُ لُؤْمٌ. (۱۲) فرمود: غضب و تندی در مقابل آن کسی که توان مقابله با او را نداری، علامت عجز و ناتوانی است، ولی در مقابل کسی که توان مقابله و رو در روئی او را داری علامت پستی و رذالت است. ۱۳- قَالَ (علیه السلام): يَأْتِي عُلَمَاءُ شِيعَتِنَا الْقَوَامُونَ بِضُعْفَاءٍ مُحِيبِينَ وَأَهْلٍ وَلَايَتِنَا يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَالْأَنْوَارُ تَشْطَعُ مِنْ تِجَانِهِمْ. (۱۳) فرمود: علماء و دانشمندانی که به فریاد دوستان و پیروان ما برسند و از آنها رفع مشکل نمایند، روز قیامت در حالی محشور می‌شوند که تاج درخشانی بر سر دارند و نور از آنها می‌درخشد. ۱۴- قَالَ (علیه السلام): لِبَعْضِ قَهَارِمَتِهِ: اسْتَكْبَرُوا لَنَا مِنَ الْبَادِنِجَانِ، فَإِنَّهُ حَارٌّ فِي وَقْتِ الْحَرَارَةِ، بَارِدٌ فِي وَقْتِ الْبُرُودَةِ، مُعْتَدِلٌ فِي الْأَوْقَاتِ كُلِّهَا، جَدُّ عَلَيَّ كُلِّ حَالٍ. (۱۴) به بعضی از غلامان خود فرمود: بیشتر برای ما بادمجان پخت نمائید که در فصل گرما، گرم و در فصل سرما، سرد است؛ و در تمام دوران سال معتدل می‌باشد و در هر حال مفید است. ۱۵- قَالَ (علیه السلام): التَّشْرِيحُ بِمِشْطِ الْعَاجِ يُثَبِّتُ الشَّعْرَ فِي الرَّأْسِ، وَ يَطْرُدُ الدُّودَ مِنَ الدِّمَاغِ، وَ يُطْفِئُ الْمِرَارَ، وَ يَتَّقِي اللَّئَةَ وَالْعَمُورَ. (۱۵) فرمود: شانه کردن موها به وسیله شانه عاج، سبب روئیدن و افزایش مو می‌باشد، همچنین سبب نابودی کرم‌های درون سر و مَخ خواهد شد و موجب سلامتی فک و لته‌ها می‌گردد. ۱۶- قَالَ (علیه السلام): أَدْكُرُ مَضْرَعَكَ بَيْنَ يَدَيَّ أَهْلِكَ لَا طَيِّبٌ يَمْنَعُكَ، وَلَا حَبِيبٌ يَنْفَعُكَ. (۱۶) فرمود: بیاد آور و فراموش نکن آن حالت و موقعی را که در میان جمع اعضاء خانواده و آشنایان قرار می‌گیری و لحظات آخر عمرت سپری می‌شود و هیچ پزشکی

و دوستی و ثروتی نمی‌تواند تو را از آن حالت نجات دهد. ۱۷- قَالَ (علیه السلام): إِنَّ الْحَرَامَ لَا يَنْمِي، وَإِنْ نَمِيَ لَا يُبَارِكُ فِيهِ، وَمَا أَنْفَقَهُ لَمْ يُوجِزْ عَلَيْهِ، وَمَا خَلَفَهُ كَانَ زَادَهُ إِلَى النَّارِ. (۱۷) فرمود: همانا اموال حرام، رشد و نمو ندارد و اگر هم احیاناً رشد کند و زیاد شود برکتی نخواهد داشت و با خوشی مصرف نمی‌گردد. و آنچه را از اموال حرام انفاق و کمک کرده باشد اجر و پاداشی برایش نیست و هر مقداری که برای بعد از خود به هر عنوان باقی گذارد معاقب می‌گردد. ۱۸- قَالَ (علیه السلام): الْحِكْمَةُ لَا تَنْجِعُ فِي الطَّبَاعِ الْفَاسِدَةِ. (۱۸) فرمود: حکمت اثری در دل‌ها و قلب‌های فاسد نمی‌گذارد. ۱۹- قَالَ (علیه السلام): مَنْ رَضِيَ عَنْ نَفْسِهِ كَثُرَ السَّخَطُونَ عَلَيْهِ. (۱۹) فرمود: هر که از خود راضی باشد بدگویان او زیاد خواهند شد. ۲۰- قَالَ (علیه السلام): الْمُصِيبَةُ لِلصَّابِرِ وَاحِدَةٌ وَ لِلْجَازِعِ اثْنَتَانِ. (۲۰) فرمود: مصیبتی که بر کسی وارد شود و صبر و تحمل نماید، تنها یک ناراحتی است؛ ولی چنانچه فریاد بزند و جزع کند دو ناراحتی خواهد داشت. ۲۱- قَالَ (علیه السلام): إِنْ لِلَّهِ بِقَاعًا يُحِبُّ أَنْ يُدْعَى فِيهَا فَيَسْتَجِيبُ لِمَنْ دَعَاهُ، وَالْحَيْرُ مِنْهَا. (۲۱) فرمود: برای خداوند بقعه‌ها و مکان‌هایی است که دوست دارد در آن‌ها خدا خوانده شود تا آن که دعاها را مستجاب گرداند که یکی از بقعه‌ها حائر و حرم امام حسین (علیه السلام) خواهد بود. ۲۲- قَالَ (علیه السلام): إِنْ لِلَّهِ هُوَ الْمُثِيبُ وَالْمُعَاقِبُ وَالْمُجَازِي بِالْأَعْمَالِ عَاجِلًا وَآجِلًا. (۲۲) فرمود: همانا تنها کسی که ثواب می‌دهد و عقاب می‌کند و کارها را در همان لحظه یا در آینده پاداش می‌دهد، خداوند خواهد بود. ۲۳- قَالَ (علیه السلام): مَنْ هَانَتْ عَلَيْهِ نَفْسُهُ فَلَا تَأْمَنُ شَرَّهُ. (۲۳) فرمود: هر کس به خویشتن‌هانت کند و کنترل نفس نداشته باشد خود را از شر او در امان ندان. ۲۴- قَالَ (علیه السلام): أَلْتَوَاضَعُ أَنْ تُغَطِّيَ النَّاسَ مَا تُحِبُّ أَنْ تُغَطَّاهُ. (۲۴) فرمود: تواضع آن است که آنچه دوست داری مردم بر تو دهند را به آنان دهی. پاورقی‌ها [۱] - بحار الأنوار: ج ۶۸، ص ۱۸۲، ح ۴۱، أعيان الشيعة: ج ۲، ص ۳۹. [۲] - عُدَّة الداعی مرحوم راوندی: ص ۲۰۸. [۳] - بحار الأنوار: ج ۸۴، ص ۱۷۲ به نقل از أعلام الدین دیلمی. [۴] - بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۳۶۹، ح ۴، أعلام الدین: ص ۳۱۲، س ۱۴. [۵] - بحار الأنوار: ج ۶۹، ص ۱۹۹، ح ۲۷. [۶] - الدرّة الباهرة: ص ۴۲، س ۵، بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۳۶۹، ح ۲۰. [۷] - أعيان الشيعة: ج ۲، ص ۳۹، تحف العقول: ص ۴۳۸. [۸] - أعيان الشيعة: ج ۲، ص ۳۹، بحار الأنوار: ج ۱۷. [۹] - مستدرک الوسائل: ج ۱۲، ص ۳۰۸، ح ۱۴۱۶۲. [۱۰] - عيون أخبار الرضا (علیه السلام): ج ۲، ص ۲۶۰، ح ۲۲. [۱۱] - أمالی شیخ طوسی: ج ۲، ص ۵۸۰، ح ۸. [۱۲] - مستدرک الوسائل: ج ۱۲، ص ۱۱، ح ۱۳۳۷۶. [۱۳] - بحار الأنوار: ج ۲، ص ۶، ضمن ح ۱۳. [۱۴] - کافی: ج ۶، ص ۳۷۳، ح ۲، وسائل الشيعة: ج ۲۵، ص ۲۱۰، ح ۱۱، ح ۳۱۷۰۶. [۱۵] - بحار الأنوار: ج ۷۳، ص ۱۱۵، ح ۱۶. [۱۶] - أعلام الدین: ص ۳۱۱، س ۱۶، بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۳۶۹، ح ۴. [۱۷] - کافی: ج ۵، ص ۱۲۵، ح ۷. [۱۸] - نزهة الناظر و تنبيه الخاطر: ص ۱۴۱، ح ۲۳، أعلام الدین: ص ۳۱۱، س ۲۰. [۱۹] - بحار الأنوار: ج ۶۹، ص ۳۱۶، ح ۲۴. [۲۰] - أعلام الدین: ص ۳۱۱، س ۴، بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۳۶۹. [۲۱] - تحف: ص ۳۵۷، بحار الأنوار: ج ۹۸، ص ۱۳۰، ح ۳۴. [۲۲] - تحف: ص ۳۵۸، بحار الأنوار: ج ۵۹، ص ۲، ضمن ح ۶. [۲۳] - تحف العقول: ص ۳۸۳، بحار الأنوار: ج ۷۵، ص ۳۶۵. [۲۴] - محجة البيضاء: ج ۵، ص ۲۲۵.

زیارت جامعه کبیره، استوار در مصاف شبهه روشنفکری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

زیارت جامعه کبیره به حق یک دوره امام شناسی معتبر است. و دارای سند معتبر است. و خود امام علی النقی سلام الله علیه ان را انشاء نموده است. و تمام علمای بزرگوار به عظمت آن صحه گذاشته‌اند. البته عظمت امامان معصوم شیعه بر کسانی که خدای متعال دل‌های آنان را زیغ نموده است، قابل قبول نیست ولی آنانی که دل به خدا سپرده‌اند و با دیده الهی می‌نگرند تمام آن عظمت را با جان و دل قبول می‌کنند. زیغ یعنی کجی و کج (ایه ۷ سوره مبارکه ال عمران) چو بشنوی سخن اهل دل مگو که خطاست سخن

شناس نئی، جان من خطا این جاست (حافظ)

مقدمه

زیارت اولیاء الهی در بنیانهای اعتقادی و زیر ساختهای فرهنگی تفکر و اندیشه شیعی، جایگاهی بس عالی و والا داشته و نیز در تقویت ارکان ایمانی و تحکیم پایه‌های معرفتی انسان، نقش شایسته و موثر دارد. زیارت از برترین موهبت‌های الهی است که موجب ارتباط و وابستگی وجودی به اهل بیت (علیه السلام) می‌شود که خود منشأ خیرات و برکات و نزول فیض و اجر و ثواب است. یکی از بهترین زیارت‌ها، که با عبارات بلندش به وجود ائمه اطهار (علیه السلام) نظر دارد، و زمینه معرفت بیشتر و کامل تر آنان را فراهم می‌سازد، زیارت جامعه کبیره است. که سراسر، مملو از ذکر کمالات و فضائل اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) می‌باشد. این زیارت منشور بلند امامت و ولایت بوده که از منبع فیض قدسی امام هادی (علیه السلام) و در قالب عبارات نورانی و زیبا، متجلی شده است. زیارت جامعه کبیره از لحاظ بلاغت و فصاحت، کم نظیر و به لحاظ معنا، در اوجی عظیم قرار دارد؛ که صدور آن از غیر معصوم، ناممکن و ناشدنی است. و شبهه جعلی بودن آن، بسیار بعید و دور از ذهن است. فلذا از بدو صدورش تا کنون مورد اهتمام ویژه اکابر علمای شیعه، و کانون توجه دوستداران و شیعیان اهل بیت (علیه السلام) قرار گرفته است. این زیارت در جوامع روایی اولیه و اصلی شیعه، ثبت شده و در کتابهای زیارتی و روایتی دیگر، نقل شده است و بر آن شروح استادانه و عالمانه متعددی، نوشته شده است. امام زمان (عج) بر قرائت آن، تاکید فرموده‌اند. علمای بزرگ و مراجع تقلید، خود بر خواندن آن مراقبت داشته و علاقه مندان به خاندان عصمت و طهارت را به استفاده و قرائت آن سفارش نموده‌اند. فلذا شیعه، زیارت جامعه کبیره را میزان راستی و درستی عقاید و باور هایش میدانند و با عرضه اعتقاداتش به این زیارت صحت و سقم آنها را محک می‌زنند و در یک کلام می‌توانیم بگوییم این زیارت مرانامه شیعه دوازده امامی است. با این همه اخیراً آقای عبدالکریم سروش در ضمن مکاتباتش با جناب حجت الاسلام سعید بهمن پور - از اساتید حوزه علمیه قم - زیارت جامعه کبیره را ساختگی و مرانامه شیعیان غالی دانسته است و از آنجایی که ممکن است این شبهه موجب تشویش اذهان جوانان و دانشجویان عزیز شود و یا ممکن است کسانی را که از مصادر و منابع اصیل و معتبر این زیارت اطلاع چندانی ندارند به شک و تردید بیندازد، لازم آمد که با دلایل و شواهد روشنگر و به شیوه قرآن کریم که فرمود: «ادع الی السبیل ربک بالحکمه والموعظه الحسنه و جادلهم بالتی هی احسن» (نمل - ۱۲۵) پاسخ این شبهه داده شود و مستند بودن این زیارت، مبرهن گردد. مطالب این نوشتار در دو قسمت تقدیم خوانندگان محترم می‌شود که در پایان، اسناد زیارت جامعه کبیره در منابع معتبر روایی شیعه، ضمیمه می‌گردد.

۱- جعلی دانستن زیارت جامعه کبیره، ادعایی بدون دلیل

کسی که مدعی است زیارت جامعه کبیره، ساختگی است و اساس و پایه‌ای ندارد باید برای ادعایش دلیل اقامه کند، در غیر این صورت سخنش از درجه اعتبار ساقط شده و ارزش علمی و فنی ندارد. این گونه اشکال کردن را اصطلاحاً جرح گویند، یعنی زخم زدن و تخریب کردن و هیچ ارتباطی به نقد و ایراد علمی ندارد. اگر قرار باشد در عرصه مناظرات علمی و دینی، به خود اجازه دهیم، بدون دلیل و منطق هرگونه شبهه و اشکالی را - از باب آزاد اندیشی و با پوشش نقد - مطرح نماییم، نتیجه‌ای جز هرج و مرج علمی و تشویش اذهان نخواهد داشت و هیچ کمکی به توسعه فرهنگ نقد و نقدپذیری و رشد معرفت دینی نمی‌کند. افکار جامعه، از نقدی بهره می‌برد که ناصحانه، منصفانه و عالمانه باشد و با هدف بالا بردن ظرفیتهای فکری و فرهنگی جامعه، وارد شده باشد و تحرک بخش و نشاط بر انگیز باشد. و به پویایی جامعه بیانجامد بالاخره اشکال و نقدی مفید است که بار منفی و اثر تخریبی نداشته باشد.

۲- زیارت جامعه کبیره، در کتب اولیه و اصلی روایی شیعه

زیارت جامعه کبیره، از جمله زیاراتی است که سند آن در کتاب‌های روایی و منابع حدیثی معتبر، بویژه در کتب چهارگانه شیعه، وجود دارد. ۱-۲- شیخ صدوق (ره)، این زیارت را در کتاب «من لا یحضره الفقیه» - از کتاب‌های چهارگانه شیعه - از زبان امام هادی (علیه السلام) نقل کرده است. (من لا یحضره الفقیه - ج دوم - ص ۶۰۹) ایشان، همین زیارت را در کتاب عیون اخبار الرضا (علیه السلام) نیز آورده است. (عیون اخبار الرضا (علیه السلام) - ج ۲، ص ۲۷۲). شیخ صدوق کسی است که به دعای امام زمان (عج)، متولد شده است. خود ایشان در این باره می‌گوید: «هر گاه ابو جعفر محمد ابن علی الاسود، مرا می‌دید که برای گرفتن علم و دانش به محضر استاد می‌روم، به من فرمود: این میل و اشتیاق به علم و دانش که در تو وجود دارد، مایه شگفتی نیست، زیرا تو، به دعای امام زمان (عج) متولد شده‌ای.» (کمال الدین و تمام النعمه - شیخ صدوق - ج ۲ - باب ۴۵ - ص ۵۰۲) و از بعضی از بزرگان نقل شده است که حضرت ولی عصر (عج)، گاهی اوقات، سر قبر شیخ صدوق تشریف می‌برند. (نسیم معرفت - حسین گنجی - ص ۲۴). شیخ طوسی (ره) در معرفی شیخ صدوق می‌گوید: «او دانشمند جلیل القدر و حافظ احادیث بود. از احوال رجال، کاملاً آگاه. و در سلسله احادیث، نقادی عالی مقام به شمار می‌آمد. بین بزرگان قم از نظر حفظ احادیث و کثرت معلومات، مانند نداشت.» (دانشمندان مسلمان، فقها و اصولین - سایت اهل البیت - Ahl-UL-BAIT. ORG) حضرت امام خمینی (ره) درباره ایشان می‌گوید: «باید بدانی که شیخ صدوق کسی است که تمام علماء اعلام از او کوچکی می‌کنند و او را به جلالت قدر می‌شناسند. آن بزرگوار کسی است که به دعای امام زمان (عج) متولد شده. آن کسی است که، مورد لطف امام زمان (علیه السلام) بوده.» (چهل حدیث - مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (ره) - ص ۷۳) ۲-۲- مرحوم شیخ طوسی نیز، این زیارت را در کتاب «تهذیب الاحکام» که یکی دیگر از کتب چهارگانه روایی شیعه است، آورده. (تهذیب الاحکام - ج ۶ - ص ۹۵) شیخ طوسی، شاگرد شیخ مفید و سید مرتضی علم الهدی است. او پایه گذار علوم اسلامی در مذهب تشیع است و هم اوست که اولین دانشگاه شیعه (= حوزه علمیه نجف اشرف) را تاسیس کرد. علامه سید مهدی بحر العلوم از پیشوایان مکتب جعفری و از با تقواترین علماء جهان اسلام درباره ایشان می‌گوید: «محمد ابن حسن طوسی، سرآمد طائفه امامیه و پرچمدار شریعت اسلام و پیشوای فرقه شیعه بعد از ائمه معصومین سلام الله علیه است. او در آنچه متعلق به دین و مذهب است، مورد اعتماد ماست. او محقق اصول و فروع و تهذیب کننده معقول و منقول است. شیخ الطائفه ما و رئیس شیعه، علی الطلاق است.» (دیدار با ابرار - شماره ۳۴ - علی رضا شهروی - سازمان تبلیغات اسلامی - ص ۴۷)

۳- زیارت جامعه کبیره در بحار الانوار

مرحوم علامه مجلسی (ره) نیز زیارت جامعه کبیره را به نقل از عیون اخبار الرضا (علیه السلام)، نوشته شیخ صدوق (ره)، در بحار الانوار، آورده است. (بحار الانوار - چاپ بیروت - ج ۹۹ - ص ۱۲۸) وی درباره سند این زیارت و ارزشهای منحصر به فرد آن می‌گوید: «لأنها اصح الزیارات سنداً، واعمها، موردأ، وافصحها، لفظاً، وبلغها معنی و اعلاها شأناً» یعنی: زیارت جامعه کبیره، از نظر سند، صحیح ترین زیارت و از نظر شمول و گستردگی و انطباق آن بر همه معصومین (علیه السلام)، جامع ترین زیارت و از نظر لفظ، فصیح ترین زیارت و از نظر، معنی و مفهوم بلیغ ترین زیارت و از نظر شأن و منزلت، بالا-ترین و والا-ترین زیارت است. (همان - ج ۹۹ - باب ۸ - ص ۱۴۳) علامه مجلسی کسی است که مورد عنایت ویژه پیامبر (ص) و ائمه اطهار (علیه السلام) است. مرحوم آخوند خراسانی صاحب کفایه الاصول نقل می‌کند که: «در عالم مکاشفه، پیامبر (ص) و ائمه اطهار (علیه السلام) رادر اتاقی مشاهده کردم، که علامه محمد تقی مجلسی، وارد اتاق شدند و فنداقه فرزندش محمد باقر را خدمت حضرت رسول (ص) آورده و عرضه

داشت که: ای رسول خدا (ص) برای این طفل دعا بفرمائید که خداوند او را از مروّجان دین اسلام قرار دهد. حضرت قنداقه را گرفت و دعا کرد و بعد، امیر المؤمنین علی (علیه السلام) در حق او دعا فرمودند و سپس ائمه (علیه السلام) نیز یکی پس از دیگری در حق او دعا کردند و سر انجام امام زمان (عج) قنداقه محمّد باقر را به من داد و فرمودند: در حق او دعا کن و من هم قنداقه را گرفتم و دعا کردم.» (قصص العلماء - مرحوم میرزا محمّد تنکابنی - انتشارات علمیه اسلامیّه - ص ۲۰۶)

۴- زیارت جامعه کبیره در مفاتیح الجنان

مرحوم شیخ عباس قمی - معروف به محدّث قمی - که حقیقتاً در روزگار خویش، تندیس اخلاص، اخلاق و تقوا است، این زیارت را در مفاتیح الجنان، نقل کرده است. ایشان، کسی است که اگر کوچکترین، تردیدی درباره صحت و سند، یک زیارت داشته باشد، آن را در مفاتیح وارد نمی‌کرد. این دقّت و ظرافت مثال زدنی ایشان ناشی از تقوا و طهارت نفس و هم به جهت تسلّط و احاطه علمی‌اش بر حدیث و روایت است. ایشان به علم حدیث علاقه مند بود. و از محضر محدّث بزرگ اسلام، مرحوم محدّث نوری (ره)، استفاده‌های بی شماری نموده و سال‌های طولانی از ملازمین وی بوده است. (دیدار با ابرار - شماره ۲۷ - خلیل عبدالله زاده - ص ۹۲). صاحب مفاتیح الجنان، شخصیتی است که حضرت امام خمینی (ره) سلامت نفس و تقوای کم نظیر او را مورد تأکید قرار داده است. آیت الله توشلی، رئیس دفتر حضرت امام خمینی (ره) نقل می‌کند که: «یادم هست، مرحوم حاج احمد آقا می‌گفت: من یک روز مفاتیح الجنان را برداشتم، به برخی از دعاها که رسیدم برای من شک و تردید حاصل شد؛ رو کردم به امام و گفتم: که آقا این چیزها که در این مفاتیح الجنان است درست است؟ یک وقت دیدم امام به من پرخاش کرد و گفت: احمد، یعنی مرحوم شیخ عباس، دروغ می‌گوید؟ به تو بگویم مرحوم حاج شیخ عباس، به خود من گفت: در تمام عمرم یک دروغ گفتم و آن هم بعدش استغفار کردم. خیلی مسئله است که آدم بگوید من در تمام عمرم یک دروغ گفته‌ام! این قدر [امام] عنایت داشت به مرحوم حاج شیخ عباس که می‌گفت: گفته است من یک مرتبه دروغ گفته‌ام، آن وقت حاج شیخ عباس دروغ گوشت؟! او تشری به من رفت.» (فصل نامه بینات - سال ششم - شماره ۳-۲. تابستان و پاییز ۷۸)

۵- زیارت جامعه کبیره، مورد تأیید و سفارش امام زمان (عج) و امام رضا (علیه السلام)

یکی از مهم ترین و با ارزش ترین وجوه اتقان و استحکام زیارت جامعه کبیره، عنایت خاصّ حضرت ولی عصر (عج) به آن است. علّامه محمّد تقی مجلسی - پدر علّامه محمّد باقر مجلسی - در شرح «من لایحضره الفقیه شیخ صدوق» در ذیل این زیارت می‌گوید: «چون به نجف مشرف شدم، برای اینکه لیاقت تشرف به حرم علوی را پیدا کنم، تصمیم گرفتم که چند روزی عبادت کنم. روزها در مقام مقائم و شب‌ها در رواق مطهر مشغول بودم. شبی در عالم مکاشفه «حضرت بقیّه الله عجل الله تعالی فرجه الشریف» را در حرم پدر بزرگوارش دیدم. فردا به «سرّ من رأی» مشرف شدم و چون وارد حرم شدم مهدی روحی فداه آن پاره ماه آنجا بود. ایستادم و از دور به طور مدّاحی و در حالی که با انگشت، اشاره به او می‌کردم، زیارت جامعه را خواندم. فرمودند: بیا جلو. ابّهت و عظمت او مانع می‌شد، تا بالاخره جلو رفتم. به من تَلَطّف کرد و فرمود: «نعم الزیاره هذه». یعنی: خوب زیارتی است این زیارت. گفتم: از جدّتان می‌باشد. و اشاره به قبر مطهر امام هادی (علیه السلام) کردم. فرمودند: بلی از جدّم صادر شده است.» از این جهت علّامه مجلسی دوم درباره این زیارت می‌فرماید: «صحیح ترین زیارات از نظر متن و سند، زیارت جامعه کبیره است.» (زندگانی چهارده معصوم - آیت الله حسین مظاهری - انتشارات پیام آزادی - تهران ۱۳۸۱ - چاپ هفتم - ص ۱۹۳). و نیز مرحوم محدّث نوری صاحب کتاب نجم الثاقب، حکایت تشرف سید حسن رشتی، خدمت امام عصر (عج) را نقل کرده است که ... «سپس آن حضرت (عج) دست مبارک را بر زانوی من گذاشت و فرمود: شما چرا نافله نمی‌خوانید؟ سه مرتبه فرمود: نافله، نافله، نافله. و باز

فرمود: شما چرا عاشورا نمی‌خوانید؟ سه مرتبه فرمود: عاشورا، عاشورا، عاشورا. و بعد فرمود: شما چرا جامعه نمی‌خوانید؟ و سه مرتبه فرمود: جامعه، جامعه، جامعه. (نجم الثاقب - محدث نوری - انتشارات علمیه اسلامیة - حکایت ۷۰-ص ۳۴۲). مرحوم حاج شیخ عباس قمی نیز این حکایت را در مفاتیح الجنان به نقل از استادش یعنی محدث نوری آورده است. علامه محمد تقی مجلسی در جلد پنجم کتاب «روضه المتقین» می‌گوید: «من در رؤیای حقه ای، امام رضا (علیه السلام) را زیارت کردم. مشغول خواندن زیارت جامعه بودم که حضرت به من فرمود: احسنت، احسنت. یعنی هم زیارت جامعه را تحسین کردند و هم مرا که در خدمت ایشان این زیارت را می‌خواندم.» (نسیم معرفت - حسین گنجی - ص ۳)

۶- شرح‌های متعدّد بر زیارت جامعه کبیره، گویای حقانیت آن

درباره زیارت جامعه کبیره، کتاب‌ها و شروح فراوانی نوشته شده است. شاید کمتر زیارتی باشد که به اندازه این زیارت، درباره‌اش کتاب و شرح، موجود است. مرحوم شیخ آقا بزرگ تهرانی (ره)، صاحب کتاب «الذریعه الی تصانیف الشیعه» تعداد زیادی از شرح‌هایی که علمای بزرگ بر این زیارت نوشته‌اند، نام می‌برد. آیا اگر این زیارت از نظر سند ضعیف بود یا از نظر محتوا پایین یا مشکوک بود، علماء این مقدار به آن اهتمام می‌نمودند؟ آیا این باور کردنی است؟ نه! بنابراین، همین اهتمام علماء به زیارت جامعه کبیره و نوشتن شرح‌های متعدّد، دلیل دیگری است بر قوّت سند این زیارت. (پرتوی از زیارت جامعه کبیره - آیت الله ناصر مکارم شیرازی - ص ۳۹). در اینجا مناسب است به برخی از شرح‌هایی که بر زیارت جامعه کبیره نوشته شده است، اشاره کنیم: ۱- شرح علامه محمد تقی مجلسی. ۲- «الشموس الطالعه فی شرح زیارت جامعه» نوشته مرحوم سید حسین همدانی. ۳- «اعلام اللامعه فی شرح زیارت جامعه» نوشته مرحوم سید محمد طباطبایی بروجردی. ۴- «الانوار اللامعه فی شرح زیارت جامعه» نوشته مرحوم سید عبدالله شبر. ۵- «فوائد نافع شریفه در شرح زیارت جامعه» نوشته میرزا محمد توتونچی. ۶- «ادب فنای مقرران» - شرح زیارت جامعه کبیره - نوشته حضرت آیت الله جوادی آملی. ۷- «علی (علیه السلام) و زیارت جامعه کبیره» نوشته دکتر عبدالعلی گویا. ۸- «پرتوی از زیارت جامعه کبیره» از آیت الله مکارم شیرازی. ۹- «مقام ولایت در شرح زیارت جامعه کبیره» نوشته آقای احمد زمردیان. ۱۰- «نجوم لامعه» نوشته آقای ابوتراب هدایی.

نامه‌های امام هادی

مقدمه

عصر امام هادی (ع) (۲۱۲۲۵۴ق) مصادف با حاکمیت عباسیان و از جمله متوکل عباسی است. این دوران دشوارترین، عصر زندگی امامان معصوم بود؛ به طوری که در بسیاری از موارد به جز نامه‌نگاری، راهی دیگر برای ارتباط با حضرت هادی (ع) وجود نداشت. محمد بن فرج می‌گوید: امام هادی (ع) به من فرمودند: چنانچه سؤالی داشتی، آن را بنویس و زیر جانماز بگذار و پس از چند لحظه آن را بردار و نگاه کن. محمد بن فرج می‌گوید: من همین کار را انجام دادم، دیدم جواب حضرت در آن، نوشته شده. [۱] این حدیث نشان‌دهنده معجزه آن حضرت نیز هست.

دعا

موضوع برخی از نامه‌های شیعیان به امام هادی (ع) درباره ابتلائات و حوائج و گرفتاری‌هایی است که از حضرت برای حل مشکل تقاضای دعا می‌کردند. ایوب بن نوح می‌گوید: یحیی بن زکریا (از اصحاب امام هادی (ع)) به امام نامه‌ای نوشت بدین مضمون که

همسر حامله است. از خداوند بخواهید به من پسر عنایت کند. حضرت، در پاسخ نوشتند: «چه بسا دختر از پسر بهتر باشد»، و خدا به او دختر عنایت کرد. خود ایوب بن نوح نیز می‌گوید: جعفر بن عبدالواحد (قاضی کوفه) مرا اذیت می‌کرد. به حضرت هادی (ع) نامه نوشتم و شکایت کردم. امام (ع) در پاسخ مرقوم فرمودند: «تکفی امره الی شهرین؛ دو ماه صبر کن. از شر او خلاص می‌شوی». ایوب می‌گوید: در این دو ماه، جعفر بن عبدالواحد عزل شد و از آزار وی راحت شدیم. [۲] در مورد دیگر، ایوب بن نوح می‌گوید: همسر حامله بود. به امام هادی (ع) نامه نوشتم که از خدا بخواهید تا این حمل را پسر قرار دهد. حضرت در پاسخ نوشتند: وقتی خداوند به تو فرزند عنایت کرد، اسم او را محمد بگذار. ایوب می‌گوید: آن حمل پسر بود و من نام او را محمد گذاشتم. [۳] مرحوم سید بن طاووس (م ۶۶۴) در کتاب مهج الدعوات از الیسع بن حمزه (از اصحاب امام هادی (ع)) نقل می‌کند: عمرو بن مسعده (وزیر معتصم، خلیفه عباسی) با من دشمنی ورزید و بسیار مرا تهدید کرد؛ تا جایی که ترسیدم مرا بکشد و نسل من را قطع کند. به حضرت ابی الحسن العسکری (ع) نامه نوشتم و از وضع خودم به ایشان شکایت کردم. حضرت در پاسخ نوشتند: «نگران نباش! خدا را با این کلمات بخوان، تو را خلاص خواهد کرد». الیسع می‌گوید: من آن دعا را در آغاز روز خواندم. چیزی از همان روز نگذشت که فرستاده وزیر آمد و گفت: دعوت وزیر را اجابت کن. من نزد وی رفتم. او با چهره خندان با من برخورد کرد و دستور داد زنجیر از دست و پای من باز کردند. آن گاه لباس فاخر بر من پوشانید، مرا معطر ساخت و نزدیک خود نشاند و با من صحبت کرد و از من عذرخواهی کرد و آنچه از من گرفته بود، به من برگرداند.

علم خداوند

ایوب بن نوح می‌گوید: خدمت امام هادی (ع) نامه نوشتم و سؤال کردم: ایا خداوند قبل از آفرینش جهان از آن آگاه بود یا اینکه پس از آفرینش مطلع شد؟ حضرت، در پاسخ به خط خودشان نوشتند: «لَمْ يَزَلِ اللهُ عَالِمًا بِالْأَشْيَاءِ قَبْلَ أَنْ يَخْلُقَ الْأَشْيَاءَ كَعَلْمِهِ بِالْأَشْيَاءِ بَعْدَ مَا خَلَقَ الْأَشْيَاءَ؛ خداوند پیوسته به همه چیز آگاه است و علم او به هر چیزی قبل از خلقت، مانند علم او پس از خلقت است». [۴]

جانشینی

در شرایط سخت و رعب انگیز حاکمیت متوکل، شیعیان به علت عدم دسترسی به امام هادی (ع)، نگران مسئله امامت بعد از ایشان بودند. برای رفع این دغدغه، خود آن حضرت به وسیله نامه افراد را مطلع می‌ساختند. شاهویه، پسر عبدالله جلاب، می‌گوید: امام هادی (ع) به من نامه‌ای نوشتند بدین مضمون: پس از اینکه ابوجعفر از دنیا رفت، تو می‌خواستی از جانشینی پس از من سؤال کنی [۵] و بدین سبب در اضطراب بودی. ناراحت نباش: «فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَا يَضِلُّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَهُمْ حَتَّى يَبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ؛ [۶] خداوند کسانی را که هدایت کرده، گمراه نمی‌کند تا آنچه را که باید از آن پرهیز کنند، بیان فرماید. امام پس از من، فرزندان ابومحمّد (امام حسن عسکری (ع)) است و آنچه بدان احتیاج دارید، نزد اوست. خداوند هر چه را بخواهد، مقدم یا مؤخر می‌دارد (امور به دست اوست): ما نَسَخَ مِنْ آيَةٍ أَوْ نُنسِئُهَا نَاتٍ بَخِيرٍ مِنْهَا أَوْ مِثْلَهَا؛ [۷] هر نشانه‌ای را که حذف کنیم یا به تأخیر اندازیم، بهتر از آن یا مثل آن را جایگزین می‌کنیم». «فَدَّ كَتَبْتُ بِمَا فِيهِ بَيَانٌ وَقِنَاعٌ لِتَذِي عَقْلِ يَقْظَانِ [۸]؛ آنچه برای عقول آگاه، بیانگر و قانع کننده باشد، نوشتم». در حدیث دیگر، ابی بکر فهفکی می‌گوید: حضرت هادی (ع) برای من نامه نوشتند: «أَبُو مُحَمَّدٍ ابْنِي أَنْصَحُ آلَ مُحَمَّدٍ عَزِيْزُهُ وَأَوْثَقُهُمْ حُجْرَهُ وَهُوَ الْأَكْبَرُ مِنْ وُلْدِي وَهُوَ الْخَلْفُ وَالِيَهُ يَنْتَهِي عُرَى الْإِمَامَةِ وَأَحْكَامُهَا فَمَا كُنْتُ سَأَلِي فَأَسْأَلُهُ عَنْهُ فَعِنْدَهُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ [۹]؛ ابو محمد (امام حسن عسکری (ع)) خیر خواه‌ترین آل محمد (ص) و معتبرترین ایشان است. او پسر بزرگ‌تر من و جانشین من است و رشته امامت و احکام آن به او می‌رسد. آنچه می‌خواهی از من بپرسی، از او سؤال کن. تمام

احتیاجات شما نزد اوست».

هشدار

علی بن محمد نوفلی می‌گوید: محمد بن فرج (وکیل امام (ع)) به من گفت: حضرت ابوالحسن (امام هادی (ع)) به من نامه نوشتند: ای محمد! کارهایت را به سامان برسان و مواظب خودت باش. من مشغول سامان دادن کارم بودم و نمی‌دانستم مقصود حضرت از آن نامه چیست که ناگاه مأمورین حکومتی آمدند و مرا از مصر، دست بسته حرکت دادند و تمام دارایی‌ام را توقیف کردند و هشت سال در زندان بودم. سپس نامه‌ای از حضرت در زندان به من رسید که: ای محمد! در بغداد منزل نکن. نامه را خواندم و گفتم: من در زندانم و ایشان به من چنین می‌نویسد؟! این موضوع شگفت آور است. چیزی نگذشت که خدا را شکر مرا رها کردند. محمد بن فرج به آن حضرت نامه نوشت و درباره ملکش که به ناحق تصرف کرده بودند، سؤال کرد. حضرت به او نوشتند: به زودی به تو برمی‌گردانند و اگر هم به تو باز نگردد، زبانی به تو نمی‌رساند. وقتی محمد به فرج به سامرا حرکت کرد، نامه‌ای از دربار به دستش رسید که ملک به تو برگشت، ولی او پیش از دریافت نامه درگذشت. [۱۰] این روایت از جهت دیگر نیز دارای اهمیت است و آن اینکه شبکه نامه‌رسانی شیعیان به قدری گسترده و منظم بود که به داخل زندان هم رخنه کرده بود.

غلوکنندگان

بخشی از نامه‌های امام هادی (ع) درباره خطر غالیان بود و آن حضرت بدین وسیله، این افراد فاسد و سودجو را از جمع شیعیان طرد می‌کردند. محمد بن عیسی می‌گوید: امام هادی (ع) برایم نامه‌ای بدین مضمون نوشتند: «لعن الله القاسم الیقظینی و لعن الله علی بن حسکه القمی؛ خدا لعنت کند قاسم یقظینی و علی بن حسکه قمی را. شیطان بر قاسم جلوه می‌کند و مزخرفات را به او القا می‌کند». [۱۱] سهل بن زیاد آدمی می‌گوید: یکی از شیعیان، نامه‌ای خطاب به امام هادی (ع) نوشت: جانم به قربانت، ای آقای من! علی بن حسکه ادعا می‌کند که از دوستان شماست و شما اول و قدیم هستید (خدا هستید) و او باب و پیغمبر شماست و شما به او گفته‌اید که مردم را به این امر دعوت کند و گمان می‌کند که نماز و زکات و حج و روزه چیزی به جز معرفت شما و امثال ابن حسکه نیست و هر کس چنین باشد، مؤمن کامل است و نماز و روزه و حج از او برداشته می‌شود و هیچ تکلیف دیگری ندارد، و عده‌ای از مردم هم به ابن حسکه گرویده‌اند. بر ما منت بگذار و با پاسخت، مردم را از هلاکت نجات بده! امام دهم (ع) در پاسخ چنین نوشتند: «كَذَّبَ ابْنُ حَسَكَةَ عَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ؛ ابن حسکه دروغ می‌گوید. لعنت خدا بر او باد! من او را از دوستان و پیروان خود نمی‌دانم. او را چه شده است؟ خدا لعنتش کند! سوگند به خدا، خداوند محمد (ص) و پیامبران پیش از او را جز به آئین یکتاپرستی و امر به نماز و زکات و حج و ولایت نفرستاده و محمد (ص) جز به سوی خدای یکتای بی‌همتا دعوت نکرده است. ما جانشینان او نیز بندگان خداییم و به او شرک نمی‌ورزیم. اگر او را اطاعت کنیم، مشمول رحمت او خواهیم بود و چنانچه از فرمانش سرپیچی کنیم گرفتار کيفرش خواهیم شد. ما بر خدا حجتی نداریم، بلکه خداست که بر ما و بر تمامی آفریده‌هایش حجت دارد. من از کسی که چنین سخنانی می‌گوید، بیزاری می‌جویم و از چنین گفتاری به خدا پناه می‌برم. شما نیز از آنان دوری کنید و آنان را در فشار و سختی قرار دهید و چنانچه به یکی از آنها دسترسی پیدا کردید، سرش را با سنگ بشکنید». [۱۲] از دیگر نامه‌هایی که حضرت در این زمینه مرقوم فرمودند، این نامه است: عبیدی می‌گوید: امام علی النقی (ع) برای من مرقوم فرمودند: «ابراء الی الله من الفهری و الحسن بن محمد بن بابا القمی؛ من از فهری (محمد بن نصیر) و حسن بن محمد بن بابای قمی تبری می‌جویم. تو هم از آنان به دور باش. من تو و همه شیعیانم را از آنها برحذر می‌دارم و آنان را لعنت می‌کنم. خدا آنها را لعنت کند! اینان به نام ما به معاش و زندگی خود می‌رسند، فتنه‌گر و آزار دهنده‌اند. خدا آنها را عذاب کند و وارونه غرق در فتنه سازد. ابن بابا گمان می‌کند که من او را به

عنوان پیامبر مبعوث کردم و او باب من است. خدا او را لعنت کند! شیطان او را مسخر و گمراه کرده است. هر کس سخنان او را بپذیرد، ملعون است. ای محمد (عبیدی)! اگر قدرت یافتی، سر او را با سنگ بشکن! او مرا آزار داده است؛ خداوند در دنیا و آخرت او را معذب سازد». [۱۳] نامه دیگر در این زمینه، نامه ابراهیم بن داود یعقوبی است. او می‌گوید: به امام هادی (ع) در مورد فارس بن حاتم (یکی از غلات) نامه نوشتم. حضرت پاسخ مرقوم فرمودند: «با فارس همنشین نباشید و اگر نزد تو آمد، او را طرد کن». [۱۴] عروه نیز در مورد فارس بن حاتم به حضرت (ع) نامه نوشت. ایشان پاسخ دادند: «فارس را تکذیب کنید و آبرویش را ببرید؛ خداوند او را از رحمتش دور و رسوایش کند. او در همه سخنانش دروغ می‌گوید. از وارد شدن در این سخنان خودداری کنید و از مشورت کردن و صحبت با فارس بن حاتم، امتناع ورزید و برای بد خواهی‌های او راه باز نکنید. خداوند ما را از شر او و هر کس مثل اوست، کفایت کند». [۱۵] نامه دیگر را موسی بن جعفر بن ابراهیم بن محمد نوشت. او می‌گوید: به امام دهم (ع) نامه نوشتم: قربانت! بین فارس بن حاتم و علی بن جعفر (از شیعیان مخلص امام هادی (ع)) اختلاف پیش آمده و شیعیان به دو گروه تقسیم شده‌اند. بر ما منت گذارید و نظر خودتان را در این مورد بیان فرمایید که کدام یک از طرف شما منصوب‌اند تا به او روی آوریم و مشکلاتمان را با او در میان گذاریم. بر ما تفضل فرما. حضرت در پاسخ نامه نوشتند: «در این گونه موارد جای شک و سؤال نیست. خداوند منزلت علی بن جعفر را بزرگ قرار داده و (فارس) با او مقایسه نمی‌شود. نزد علی به جعفر برو و حوائج و مشکلاتت را با او در میان گذار. از فارس دوری ورزید و از دخالت وی در امورتان منعش کنید. هم خودت و هم پیروانت موظف به این امر هستید. «فانه قد بلغنی ما تموه به علی الناس فلا تلتفتوا الیه ان شاء الله؛ [۱۶] خبر سردرگمی شیعیان به من رسید، ان شاء الله به او اعتنا نکنید». حضرت هادی (ع) در نامه دیگری ضمن بیان حکم اعدام فارس چنین فرمودند: «فارس که لعنت خدا بر او باد، قبل از (امامت) من نیز فتنه‌گر و دعوت‌کننده به بدعت بود. خون او هدر است، برای هر کس بتواند او را به قتل رساند. کیست که مرا از دست او راحت کند؟ و من برای قاتل فارس، بهشت را ضمانت می‌کنم». [۱۷]

خلق قرآن

به گفته اهل تحقیق، بحث مخلوق بودن قرآن، از اواخر حکومت بنی امیه آغاز شد (اوایل قرن دو هجری) و نخستین کسی که این بحث را در محافل اسلامی مطرح کرد، جعد بن درهم، معلم مروان بن محمد، آخرین خلیفه اموی، بود. او این فکر را از «ابان بن سمعان» و او نیز از طالوت بن اعصم یهودی فراگرفت. جعد پس از طرح این بحث مورد تعقیب قرار گرفت و به کوفه فرار کرد و در آنجا این نظریه را به «جهم بن صفوان ترمذی» منتقل کرد. ائمه (ع) با تبیین موضع اصولی و هدایتگرانه خود، مسلمانان را از وارد شدن در چنین بحث و جدال بیهوده‌ای بر حذر می‌داشتند. [۱۸] امام دهم (ع) در پاسخ به یکی از شیعیان بغداد در این زمینه چنین نوشتند: «بسم الله الرحمن الرحیم خداوند ما و تو را از دچار شدن به این فتنه حفظ کند که در این صورت بزرگ‌ترین نعمت را بر ما ارزانی داشته است، و گر نه هلاکت و گمراهی است. به نظر ما بحث و جدال درباره قرآن (که مخلوق است یا قدیم) بدعتی است که سؤال‌کننده و جواب‌دهنده در آن شریک‌اند؛ زیرا پرستش‌کننده دنبال چیزی است که سزاوار او نیست و پاسخ‌دهنده نیز برای موضوعی، بی‌جهت خود را به زحمت و مشقت می‌افکند که توان آن را ندارد. خالق، جز خدا نیست و به جز او همه مخلوق‌اند. قرآن نیز کلام خداست. از پیش خود اسمی برای آن قرار مده که از گمراهان خواهی گشت. خداوند ما و تو را از مصادیق سخن قرار دهد که می‌فرماید: (الذین یخشون ربهم بالغیب و هم من الساعه مشفقون [۱۹]؛ متقین کسانی هستند که در نهان از خدای خویش می‌ترسند و از روز جزا بیمناک‌اند». [۲۰] این موضع‌گیری امامان باعث شده شیعیان از این درگیری‌ها به دور باشند و گرفتار بدعت و گمراهی نشوند.

«محمد بن شرف» می‌گوید: همراه امام هادی (ع) در مدینه راه می‌رفتیم، امام فرمود: تو پسر شرف نیستی؟ عرض کردم: آری. آنگاه خواستم از حضرت پرسشی کنم. امام بر من پیشی گرفت و فرمود: ما در حال گذر از شاهراهیم و این محل، برای طرح سؤال مناسب نیست. [۲۱] این مطلب خفقان حاکم را نشان می‌دهد و میزان پنهان‌کاری اجباری امام را به خوبی روشن می‌سازد. امام هادی (ع) در برقراری ارتباط با شیعیان که در شهرها و مناطق گوناگون سکونت داشتند، ناگزیر همین روش را رعایت می‌کردند و وجوه و هدایا و نذورات و نذوری از طرف آنان را با نهایت پنهان‌کاری دریافت می‌داشتند. یک نمونه از این برخورد در کتب تاریخ چنین آمده است: محمد بن داود قمی و محمد طلحی نقل می‌کنند: اموالی از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذورات و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی (ع) حمل می‌کردیم. در راه پیغام حضرت رسید مطلع شدیم که باید بازگردیم؛ زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. ما بازگشتیم و آنچه نزدمان بود، همچنان نگه داشتیم، تا آنکه پس از مدتی امام (ع) پیغام فرستادند که اموال را بر شترانی که فرستاده بودیم، بار کنید و آنها را بدون ساریان روانه سازید. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی به حضور امام رسیدیم. فرمود: به اموالی که فرستاده‌اید، بنگرید! دیدیم اموال در خانه آن حضرت به همان حال محفوظ است. [۲۲]

شبکه وکالت

شرایط بحرانی که امامان شیعه با آن روبرو بودند، ایجاب می‌کرد که به ابزار جدیدی برای برقراری ارتباط با پیروان خود دست یابند و این چیزی جز شبکه ارتباطی وکالت و تعیین نمایندگان در مناطق مختلف نبود. هدف اصلی این روش دو چیز بود: یکی جمع‌آوری اموال (خمس، زکات، نذور و هدایا) از مناطق مختلف و دیگری پاسخ به شبهات فقهی و عقیدتی شیعیان. بخشی از نامه‌های امام هادی (ع) را مراسلاتی تشکیل می‌دهد که بر اساس آنها، عزل یا نصب وکیل از جانب ایشان انجام شده است. از جمله این نامه‌ها، این نامه است که آن حضرت در سال ۲۳۲ق، به علی بن بلال، وکیل محلی خود در بغداد، نوشتند: «من ابوعلی (بن راشد) را به جای علی بن حسین بن عبد ربه [۲۳] منصوب کردم. این مسئولیت را بدان جهت به او واگذار کردم که وی از صلاحیت لازم و کافی برخوردار است؛ به نحوی که هیچ کس بر او تقدم ندارد. می‌دانم که تو (علی بن بلال) بزرگ ناحیه خود هستی. به همین جهت خواستم طی نامه‌ای جداگانه تو را از این موضوع آگاه کنم. در عین حال، لازم است از او پیروی کنی و وجوه جمع‌آوری شده را به وی بسپاری. پیروان دیگر ما را نیز به این کار سفارش کن و به آنان چنان آگاهی ده که وی را یاری کنند و بتوانند وظایف خود را انجام دهد». [۲۴] همچنین امام دهم (ع) نامه‌ای به وسیله خود ابوعلی بن راشد به شیعیان بغداد، مدائن و عراق ارسال کردند: «من ابوعلی بن راشد را به جای حسین بن عبد ربه و وکلای قبلی خود برگزیدم و اینک او نزد من به منزله حسین بن عبد ربه است. اختیارات وکلای قبلی را نیز به ابوعلی بن راشد دادم تا وجوه مربوط به من را بگیرد و او را که فردی شایسته و مناسب است، برای اداره امور شما برگزیدم و بدین منصب گماشتم. شم که رحمت خدا بر شما باد برای پرداخت وجوه نزد او بروید. مبادا رابطه خود را با او تیره سازید. اندیشه مخالفت با او را از ذهنتان خارج سازید. به اطاعت خدا و پاک کردن اموالتان بشتابید. از ریختن خون یکدیگر خودداری کنید. یکدیگر را در راه نیکوکاری و تقوا یاری دهید و پرهیزکار باشید تا خدا شما را مشمول رحمت خویش قرار دهد. همگی به ریسمان خدا چنگ زیند و نمیرید، مگر آنکه مسلمانان باشید. من فرمانبرداری از او (ابوعلی بن راشد) را همچون اطاعت از خودم لازم می‌دانم و نافرمانی از او را نافرمانی در برابر خود می‌دانم. پس بر همین شیوه باقی باشید که خداوند به شما پاداش می‌دهد و از فضل خود وضع شما را بهبود می‌بخشد. او به آنچه در خزانه خود دارد، بخشنده و کریم، و به بندگان خود سخاوتمند و رحیم است. ما و شما در پناه او هستیم. این نامه را به خط خود نوشتم. سپاس و ستایش بسیار،

تنها شایسته خداست». [۲۵] امام نامه دیگری در همین زمینه به وکلای خود در بغداد، مدائن و کوفه نوشت: «ای ایوب بن نوح! به موجب این فرمان از برخورد با ابوعلی (بن راشد) خودداری کن. هر دو موظفید در ناحیه خاص خویش به وظایفی که بر عهده‌تان واگذار شده، عمل کنید. در این صورت می‌توانید وظایف خود را بدون نیاز به مشاوره با من انجام دهید. ای ایوب! بر اساس این دستور، هیچ چیز از مردم بغداد و مدائن نپذیر و به هیچ یک از آنان اجازه تماس با من را نده. اگر کسی وجوهی را خارج از حوزه مسئولیت تو آورد، به او دستور ده به وکیل ناحیه خود بفرستد. ای ابوعلی! به تو نیز سفارش می‌کنم که آنچه را به ایوب دستور دادم، عیناً اجرا کنی». [۲۶] نامه دیگر در این مورد، نامه آن حضرت است به ابراهیم بن محمد همدانی که او نیز از وکلای حضرت بود. ایشان به وی نوشتند: «وجوه ارسالی رسید. خدا از تو قبول فرماید و از شیعیان ما راضی باشد و آنان را در دنیا و آخرت همراه ما قرار دهد... نامه‌ای به نصر (بن محمد همدانی) نوشتم و به او سفارش کردم که متعرض تو نشود و با تو مخالفت نکند و موقعیت تو را نزد خویش به وی اعلام کردم. به ایوب (بن نوح) نیز عیناً همین دستور را دادم. همچنین به دوستان خود در همدان نامه‌ای نوشتم و به آنان تأکید کردم که از تو پیروی کنند و یادآوری کردم که ما جز تو و کیلی در آن ناحیه نداریم». [۲۷]

نامه به متوکل

عبدالله بن محمد، متصدی امور جنگ و نماز در شهر مدینه بود و نزد متوکل در مورد حضرت سعایت می‌کرد و پیوسته ایشان را آزار می‌داد. امام نامه‌ای به متوکل نوشتند و در آن جریان آزار و اذیت عبدالله بن محمد و دروغگویی او را در سعایت‌هایش برای متوکل یادآور شدند. [۲۸] غیر از عبدالله بن محمد، مزدوران دیگری هم برای خوش خدمتی به بنی العباس چنین نامه‌های در مورد امام هادی (ع) برای متوکل نوشتند؛ مانند «بریحة» که خطاب به متوکل چنین نوشت: «اگر به حرمین (مکه و مدینه) احتیاج داری، علی بن محمد (ع) را از مدینه خارج کن؛ چرا که او مردم را به طرف خود می‌خواند و جمع کثیری پیرو او شده‌اند». [۲۹] زن متوکل نیز نامه‌ای به همین مضمون برای وی نوشت.

نامه متوکل به امام (ع)

سعایت‌های دروغین مزبور بخشی از علل آوردن اجباری (ولی به ظاهر محترمانه و اختیاری) حضرت هادی (ع) از مدینه به سامرا بود. لازم است گفته شود که سامرا محل اصلی استقرار نیروهای نظامی و انتظامی متوکل بود. از این رو، در تاریخ و روایات، از این شهر تعبیر به «عسکر» شده است و از امام هادی (ع) نیز به «ابی الحسن العسکری» تعبیر می‌شود. متوکل نامه‌ای به امام هادی (ع) نوشت و در آن با لحنی بسیار مزورانه و به ظاهر با ادب درخواست کرد آن حضرت به سامرا نقل مکان کنند. نامه بدین شرح است: «بسم الله الرحمن الرحيم. اما بعد؛ همانا امیرالمؤمنین (متوکل) قدر و منزلت تو را می‌شناسد و خویشاوندی تو را منظور می‌دارد و حقت را لازم می‌داند و برای بهبودی امر تو و خاندانت، هر چه لازم باشد فراهم می‌سازد و وسایل عزت و آسودگی خاطر تو و ایشان را آماده می‌کند و منظورش از این رفتار و احسان، خشنودی پروردگار و ادای حق واجب شماست که بر او لازم شده! و همانا امیرالمؤمنین (متوکل) دستور داد که عبدالله بن محمد را از تولیت و تصدی امر جنگ و نماز در مدینه برکنار و معزول کنند؛ زیرا چنانکه شما یادآور شده‌اید، او حق شما را نشناخته و قدر و مقام شما را سبک شمرده و شما را به امری (ادعای خلافت) متهم ساخته که امیرالمؤمنین (متوکل) می‌داند از آن بری هستید و خلیفه می‌داند که شما راست می‌گویید و خود را برای این کار (خلافت) آماده نکرده‌اید و چنین آرزویی ندارید. امیرالمؤمنین (متوکل)، محمد بن فضل را والی مدینه کرده و به او دستور داده تا شما را گرامی دارد و دستور و فرمان شما را انجام دهد و بدین وسیله به خد و امیرالمؤمنین (متوکل) تقرب جوید. ضمناً امیرالمؤمنین، مشتاق دیدار و زیارت شماست و دوست دارد تجدید عهدی با شما کرده باشد. اگر مایل به زیارت و ماندن نزد او تا هر زمان که

بخواهید، هستید، خود و هر کس از خانواده و غلامان و اطرافیان که می‌خواهند، با کمال آرامش و آسودگی خاطر به سوی خلیفه حرکت فرمایید و هر طور که خواهید، راه را طی کنید و هر روز که خواستید، توقف کنید، و اگر بخواهید «یحیی بن هرثمه، خدمتکار مخصوص خلیفه، و لشکریانی که همراه او هستند، همراه شما باشند و در منزل کردن و راه‌پیمایی همه در رکاب شما باشند و البته اختیار این امر به دست شماست و ما او را برای انجام فرمان شما خدمتتان روانه کردیم. پس، از خدا طلب خیر کرده، کوچ کن تا نزد امیرالمؤمنین بیایی که نزد او هیچ یک از برادران و فرزندان و خانواده و نزدیکانش محبوب تر از تو نیست و او نیز به کسی جز شما مهربان‌تر نیست و هیچ کس برای آرامش خاطر خلیفه از شما بهتر نیست. والسلام علیک و رحمه الله و برکاته. نگارنده: ابراهیم بن عباس، سال ۲۴۳ هجری». [۳۰] دلیل بر تزویز آمیز بودن این نامه این است که پس از ورود حضرت به سامرا، متوکل به مدت یک روز به حضرت اجازه ملاقات نداد و به مدت یک روز ایشان را در «خان الصعاليك» (کاروان سرای گدایان) منزل داد.

نامه به مردم اهواز

از نامه‌های امام دهم (ع)، نامه‌ای به مردم اهواز است که در پاسخ نامه آنان درباره جبر و تفویض نوشته شد. نامه حضرت بسیار طولانی است و مرحوم «حرّانی» (از علمای قرن چهارم) آن را در کتاب ارزشمند «تحف العقول» ذکر کرده است. [۳۱] ابتدای نامه چنین است: «مِنْ عَلِي بْنِ مُحَمَّدٍ. سَلَامٌ عَلَيْكُمْ وَ عَلَيَّ مِنْ اتِّبَاعِ الْهُدَى وَ رَحْمَةُ اللَّهِ وَ بَرَكَاتُهُ. فَإِنَّهُ وَرَدَ عَلَيَّ كِتَابُكُمْ مَا ذَكَرْتُمْ مِنْ إِخْتِلَافِكُمْ فِي دِينِكُمْ». ... گر چه اصل نامه در مورد پاسخ به شبهه جبر و تفویض است، لکن حضرت، ابتدا به مبحث امامت پرداخته‌اند و به گونه‌ای مطلب را طرح کرده‌اند که هر مسلمان آزاد اندیشی به راحتی آن را می‌پذیرد و آن حضرت در بحث از جبر و تفویض، سخنانشان را به سخنان امام صادق (ع) مستند می‌سازند که این خود، در خور تأمل و دقت است. محتوای نامه چنین است: «خداوند به انسان توانایی عنایت فرموده و انسان بدین وسیله به انجام امورش می‌پردازد، نه جبر است و نه تفویض، بلکه امری است بین این دو، چنانچه معتقد به جبر شویم، مانند این است که شخصی، برده خود را به بازار بفرستد، بدون اینکه پول در اختیار او گذارد، و از وی بخواهد برای او کالا- خریداری کند. این عبد با دست خالی از بازار بر می‌گردد؛ چون توانایی بر خرید نداشته است. آن گاه مولا او را مؤاخذه کند که چرا چیزی نخریدی؟! بدیهی است که این ظلم است. قائلین به جبر نیز می‌گویند: خدا به انسان هیچ توانایی عنایت نکرده و در عین حال، از او انجام واجبات و ترک محرمات را خواسته و این ظلم است: وَلَا يظْلِمُ رَبُّكَ أَحَدًا. و چنانچه معتقد به تفویض شویم، مانند این است که کسی برده بخرد و به او امر و نهی کند و او فرمان مولای خود را بپذیرد و آخر الامر مولا از دست او خسته شده، او را به حال خود واگذار کند و بگوید: هر چه می‌خواهی، انجام ده و چون او را مؤاخذه کند که چرا چنین کردی، عبد در پاسخ بگوید: خودت امر را به من واگذار کردی! این عجز و ضعف مولاست. قائلین به تفویض همین را در مورد خدا می‌گویند که خداوند هیچ چیز را از ما نخواسته و کار را به خودمان واگذار کرده و حال آنکه خداوند می‌فرماید: (ولا يرضى لعباده الكفر)؛ او راضی به کفر بندگانش نیست». در پایان نامه، حضرت به این آیه استشهاد می‌فرماید (فَبَشِّرْ عِبَادِ الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ ... أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُوا الْأَلْبَابِ).

اخبار غیبی

شخصی از اهل مدائن نامه‌ای خدمت امام هادی (ع) نوشت که چه مقدار از عمر متوکل باقی مانده است؟ حضرت مرقوم فرمودند: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ. (قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سَنِينَ دَابًّا فَمَا حَصَدْتُمْ فَذَرُوهُ فِي سُئِيلِهِ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تَأْكُلُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ سَبْعٌ شِدَادٌ يَأْكُلْنَ مَا قَدَّمْتُمْ لَهُنَّ إِلَّا قَلِيلًا مِمَّا تُحْصِنُونَ * ثُمَّ يَأْتِي مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ عَامٌ فِيهِ يُغَاثُ النَّاسُ وَفِيهِ يَعْرِضُونَ). [۳۲] این آیات تعبیری

است از جانب حضرت یوسف (ع) در مورد خواب پادشاه مصر و اشاره دارد به اینکه هفت سال باران می‌بارد و باید محصولات را ذخیره کنید و هفت سال خشکسالی است که از ذخیره استفاده می‌کنید و سپس باران فراوان خواهد بارید که به عصیر (میوه و دانه‌های روغنی) دست می‌یابید». این دو نامه (سؤال و پاسخ) از دو جهت اهمیت دارد: نخست اینکه بر اثر شدت اختناق دستگاه حاکم، مردم منتظر مرگ متوکل بودند تا از فشار ظلم‌رهای یابند و دیگر اینکه امام (ع) چگونه با نوشتن آیات قرآن، هم مطلب را مخفیانه اطلاع دادند و هم اینکه زمان مرگ متوکل را پیشگویی کردند. در پایان حدیث آمده است که متوکل، دقیقاً در اول سال پانزدهم از دنیا رفت. متوکل در سال ۲۳۲ بر تخت حاکمیت نشست و در سال ۲۴۸ به هلاکت رسید.

سؤالات فقهی

برخی از نامه‌های امام علی النقی (ع) را پاسخ به سؤالات فقهی تشکیل می‌دهد. جالب اینکه بعضی از این سؤال کنندگان، دشمن حضرت بودند، ولیکن چون از عالمان خودشان پاسخ قانع کننده‌ای نیافتند، به امام (ع) پناه آوردند؛ مانند این مورد: مرد نصرانی را که با زن مسلمان زنا کرده بود، نزد متوکل آوردند. وقتی متوکل می‌خواست حد او را اجرا کند، آن مرد مسلمان شد. یحیی بن اکثم گفت: اسلام ما قبل خود را محو می‌کند (حد اجرا نمی‌شود). برخی دیگر گفتند: سه حد بر او اجر می‌شود. (در روایت مقصود معلوم نشده). متوکل که چنین دید، به امام هادی (ع) نامه نوشت و پاسخ این مسئله را درخواست کرد. حضرت در پاسخ نوشتند: «یضرب حتی یموت؛ باید زده شود تا بمیرد». عالم نمایان دربار متوکل این مطلب را قبول نکردند. متوکل مجدداً نامه‌ای خدمت حضرت نوشت که علت این حکم چیست؟ امام در پاسخ فرمودند: «بسم الله الرحمن الرحيم». فلما رأوا بأسنا قالوا آمنا بالله وحده و کفرنا بما کنا به مشرکین؛ [۳۳] «چون عذاب ما را دیدند، ایمان آوردند و گفتند: به آنچه مشرک بودیم، کفر می‌ورزیم». متوکل این حکم را از امام پذیرفت و اجرا کرد. [۳۴] نامه دیگر در زمینه سؤالات فقهی، نامه محمد بن حسن مصعب مدائنی است. او می‌گوید: نامه‌ای خدمت امام هادی (ع) نوشتم و سؤال کردم: سجده کردن بر روی شیشه چگونه است؟ نامه را ارسال کردم، ولی بعد با خود گفتم: شیشه از شن درست می‌شود و نباید اشکال داشته باشد! حضرت در پاسخ نوشتند: جایز نیست، و اگر با خود فکر کردی که شیشه از ریگ است، پس بدان که نمک (شاید مقصود آهک باشد)، همراه آن است و سجده بر نمک جایز نیست». [۳۵]

نهایت بزرگواری

محمد بن طلحه می‌گوید: روزی امام هادی (ع) به جهت امری از سامرا خارج شدند و به یکی از روستاهای اطراف آن رفتند. مرد عربی آمد و با ایشان کار داشت. به او گفته شد که امام (ع) در فلان موضع هستند. آن شخص به آنجا رفت و نزد حضرت شرفیاب شد. ایشان فرمودند: «ما حاجتک؟ چه کار داری؟» گفت: از اعراب کوفه و شیعه جدت علی (ع) هستم و قرض دارم که تحمّل آن برای من مشکل است و کسی جز شما را برای ادای آن نیافتم. حضرت فرمود: تو را خوشحال خواهم کرد. سپس دستور داد آن روز را نزد حضرت بماند. فردا صبح، امام (ع) به او فرمود: من حاجتی از تو دارم که تقاضا می‌کنم هرگز آن را رد نکنی. آن مرد عرب قبول کرد. حضرت بر روی ورقی با خط مبارکشان نوشتند: من به این شخص بدهکار هستم، و مقدار را مشخص نمودند. آن گاه به آن مرد فرمودند: این ورق را بگیر. وقتی من به سامرا رسیدم و جمعی نزد من حاضر بودند، نزد من بیا و طلبت را بخواه و با من درستی کن! آن مرد عرب برگه را گرفت و قول داد که این گونه رفتار کند. امام (ع) به سامرا رفتند و در مجلسی نشستند؛ در حالی که جمعی از یاران و درباریان خلیفه نیز حضور داشتند. در این هنگام آن مرد عرب وارد شد و همان گونه که امام فرموده بودند، رفتار کرد. امام (ع) (برحسب ظاهر) به او فرمودند: من عذر می‌خواهم و با من مدارا کن، بعد دین خود را می‌پردازم. این

مطلب به متوکل منتقل شد. دستور داد تا سی هزار درهم به امام (ع) پرداخت کردند. ایشان تمام آن را به مرد عرب هدیه کردند و فرمودند: بگیر و قرضت را از آن پرداخت کن و بقیه را بر اهل و عیالت انفاق کن و عذر ما را بپذیر! آن مرد عرب گفت: یا بن رسول الله! درخواست من با کمتر از یک سوم آن هم برآورده می‌شود، «ولکن الله اعلم حیث یجعل رسالته». مرد پول‌ها را گرفت و بازگشت. [۳۶]

پی‌نوشت‌ها

[۱]. الخرائج و الجرائح، قطب الدین راوندی (م ۵۷۳)، مؤسسه الامام المهدي، ج ۱، ص ۴۱۹. [۲]. همان، ص ۳۹۹؛ اثبات الهداء، شیخ حرّ عاملی (م ۱۱۰۴)، ج ۳، ص ۳۸۱. [۳]. همان. [۴]. اصول کافی، دفتر نشر فرهنگ اهل بیت، ج ۱، ص ۱۴۵. [۵]. ابو جعفر، فرزند دیگر امام هادی و برادر امام عسکری است و در ابتدای امر، شیعیان فکر می‌کردند که او امام بعدی خواهد بود، ولی وی در زمان حیات امام هادی از دنیا رفت و این سبب تحیر شیعیان گردید؛ مانند آنچه در قضیه اسماعیل و موسی بن جعفر اتفاق افتاد. [۶]. توبه/۱۱۵. [۷]. بقره / ۱۰۶. [۸]. اصول کافی، ج ۲، ص ۱۱۷. [۹]. همان، ص ۱۱۶. [۱۰]. همان، ص ۴۲۶؛ الارشاد، شیخ مفید (م ۴۱۳)، انتشارات علمیه اسلامیة، ج ۲، ص ۲۹۲. [۱۱]. رجال کشی، شیخ طوسی، مؤسسه آل‌البیت، ج ۲، ص ۸۰۴. [۱۲]. همان، ص ۸۰۴. [۱۳]. همان، ص ۸۰۵. [۱۴]. همان، ص ۸۰۶. [۱۵]. همان. [۱۶]. همان، ص ۸۰۷. [۱۷]. همان؛ وسایل الشیعه، شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴)، مؤسسه آل‌البیت، ج ۲۸، ص ۳۱۹. [۱۸]. سیره پیشوایان، مهدی پیشوایی، ص ۶۰۶. [۱۹]. انبیاء / ۴۹. [۲۰]. التوحید، شیخ صدوق (م ۳۸۱)، مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۲۲۴. [۲۱]. بحار الانوار، علامه مجلسی (م ۱۱۱۰)، مؤسسه الوفاء، ج ۵۰، ص ۶۵. [۲۲]. همان، ص ۱۸۵. [۲۳]. علی بن حسین بن عبد ربه در سال ۲۲۹ق، در مکه در گذشت و امام هادی ابوعلی را به جای وی منصوب فرمودند (رجال کشی، ح ۹۸۴). [۲۴]. رجال کشی، ح ۹۹۱. [۲۵]. همان. [۲۶]. همان، ح ۹۹۲. [۲۷]. همان، ح ۱۱۳۶. [۲۸]. الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۶. [۲۹]. بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۹. [۳۰]. الارشاد، ج ۲، ص ۲۹۷. [۳۱]. تحف العقول، انتشارات علمیه اسلامیة، ص ۵۳۸. [۳۲]. یوسف / ۴۹. [۳۳]. غافر / ۸۴. [۳۴]. بحار، ج ۵۰، ص ۱۷۲. [۳۵]. اثبات الهداء، ج ۳، ص ۳۸۱. [۳۶]. بحار، ج ۵۰، ص ۱۵۳. باید توجه داشت: شاید حضرت می‌خواست خالی بودن دست خویش را به خلیفه نشان دهد و این طرح نوعی استتار و تقیه بوده است.

امام هادی علیه السلام و فرهنگ دعا و زیارت

این واقعیت را نباید از نظر دور داشت که شیعه از فرهنگ ادعیه و زیارات بسیار غنی برخوردار است، به طوری که هیچ یک از فرق اسلامی از این مقدار ادعیه و زیارات، بهره مند نیستند. این نشان از چهره معنوی تشیع و عرفان شیعی است که خلوص دینی و تزکیه نفس را در جامعه تشیع قوت می‌بخشد. دعا جایگاه والایی در میان امامان علیهم السلام داشته و از برخی از آنان ادعیه فراوانی نقل شده است در کارنامه امام هادی (ع) نیز دعا و زیارت از تربیت شیعیان و آشنا ساختن آنها با معارف شیعی، نقش عمده‌ای ایفا کرده است. این دعاها به جز راز و نیاز با خدا، به صورتهای مختلف، به پاره‌ای از مسائل سیاسی - اجتماعی نیز اشاراتی دارد، اشاراتی که در حیات سیاسی شیعه بسیار موثر بوده و به طور منظم، مفاهیم خاصی را به جامعه تشیع القاء می‌کرده است. اینک به چند نمونه از مسائل مطروحه در این دعاها اشاره می‌کنیم: ایجاد پیوند میان مردم و اهل بیت علیهم السلام افزون بر صلواتهای مکرر بر محمد آل محمد (ع) که در این دعاها و تقریبا تمامی ادعیه ائمه اهل بیت (ع) وجود دارد - نسبت به ارتباط محکم و ناگسستگی میان امت و آل محمد (ع) تاکید خاصی شده است. به عنوان نمونه، قطعه‌ای از یک دعا را ملاحظه فرمایید: اللَّهُمَّ فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَ لَا تَقَطِّعْ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ اجْعَلْ عَمَلِي بِهِمْ مُتَقَبَّلًا. (۱) پروردگارا! درود فرست بر محمد و آل محمد (ع) و ارتباط میان من و ایشان را در دنیا و آخرت قطع مفرما و اعمال مرا به خاطر ایشان قبول فرما. تاکید بر مقام والا و رهبری اهل بیت علیهم السلام

در زیاراتی که از امام هادی (ع) روایت شده، به طور مکرر بر این معنا تاکید شده و اهل بیت رسول خدا علیهم السلام به معنای خاص آن، با تعبیرهایی همچون " معدن الرّحمه، حُزان العلم، قاده الامم، ساسة العباد، امناء الرحمان، ائمه الهدی، وَرَثَةُ الانبياء و حجج الله على اهل الدنيا و الاخرة و الاولي " وصف شده‌اند، (۲) همچنین در همین زیارت، خطاب به ائمه هدی (ع) آمده: أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةُ الرَّاشِدُونَ، الْمَهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ، الْمُكْرَمُونَ، الْمُقَرَّبُونَ، الْمُتَّقُونَ، الصِّادِقُونَ، الْمُصْطَفُونَ، الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ ... گواهی می‌دهم که شما امامان، مرشد، هادی، معصوم، بزرگوار، مقرب نزد خدا، پرهیزگار، راستگو، برگزیده و مطیع خداوند هستید. ادامه این فقرات، علاوه بر آن که خصایص ائمه طاهرين عليهم السلام را بیان کرده، شیعیان را با تعریف دقیق امام و خصوصیتی که باید دارا باشد آشنا می‌سازد. تأکید بر مکتب اهل بیت عليهم السلام در بخشی دیگر به شیعیان می‌آموزد که امامان خود را در جایگاهی بدانند و در شهادت نسبت به آنها، می‌گوید: وَجَاهِدْتُمْ فِي اللَّهِ حَقَّ جِهَادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَبَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَأَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَنَشَرْتُمْ شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ وَسَيَّئْتُمْ سُنَّتَهُ ... وَفَصَّلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ وَآيَاتُ اللَّهِ لَمَدِيكُمْ وَعَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَنُورُهُ وَبُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَأَمْرُهُ إِلَيْكُمْ. (شهادت می‌دهم) که شما آنگونه که سزاوار بود جهاد کردید، تا آنجا که دعوت خداوند را آشکار نمودید، احکام الهی را روشن ساخته، حدود الهی را اقامه کردید، شریعت الهی را نشر دادید و سنتهای خداوندی را استوار نمودید ... فصل الخطاب و آیات الهی نزد شماست، استوانه‌های خداوند در میان شماست، چنان که نور و برهان خداوند هم نزد شماست و امر خداوند به شما واگذار شده. بدین ترتیب از دید امام، معارف حقه الهی را تنها در مکتب اهل بیت پیامبر (ع) می‌توان یاد گرفت. در این صورت تنها کسانی بر حقند که پیروی از مکتب و تعلیمات این خاندان پاک کرده باشند و گرنه مارق و از جاده حق کنار افتاده‌اند؛ فَالزَّاعِبُ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَاللَّازِمُ لَكُمْ لَا حِقُّ. (۳) ۴- مبارزه با ظلم و ستم از آشکارترین مفاهیم مقبول شیعه، مبارزه با ستم است. این مطلب به روشنی در دعاها رسیده از امام هادی علیه السلام به چشم می‌خورد. دعایی مانند " دعاء المظلوم علی الظالم " به طور مستقل، دعایی است که از خداوند بر ضد ستم‌کاران و جباران استمداد شده است. این درست است که در دعای مذکور، از میان بردن ستم به خدا واگذار شده، ولی در واقع، می‌تواند هدف از آن، آگاه کردن مردم از وجود ستم و وجوه مختلف آن در جامعه باشد که این خود قدم اساسی برای از میان بردن آن است. این دعا به دنبال ستم و اهانتی که از طرف متوکل نسبت به امام (ع) روا داشته شد، از سوی آن حضرت انشاء شد که آشکارا جنبه سیاسی دارد. متن دعا ذیلاً از نظر خواننده محترم می‌گذرد. فَهَذَا يَا سَيِّدِي مُسْتَضْعَفٌ فِي يَدَيْهِ مُسْتَضَامٌ تَحْتَ سُلْطَانِهِ مُسْتَدِلٌّ بِعِنَائِهِ مَغْلُوبٌ مَبْغَى عَلَى مَغْضُوبٍ وَجَلُّ خَائِفٌ مُرْوَعٌ مَقْهُورٌ ... فَأَسْأَلُكَ يَا نَاصِرَ الْمَظْلُومِ الْمَبْغَى عَلَيْهِ إِجَابَةَ دَعْوَتِي، فَصَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مِنْ مَأْمَنِهِ أَخَذَ عَزِيْزٌ مُقْتَدِرٌ وَافْجَأُهُ فِي غَفْلَتِهِ مُفَاجِئَةٌ مَلِيكٌ مُنْتَصِرٌ وَأَسْأَلُ بِرَبِّهِ نِعْمَتَهُ وَسُلْطَانَهُ وَأَفْضَضَ عَنْهُ جُمُوعَهُ وَأَعْوَانَهُ وَمَزَقَ مُلْكُهُ كُلَّ مُمَزَّقٍ ... وَأَقْصَمَهُ يَا قَاصِمَ الْجَبَابِرَةِ وَأَهْلِكَ يَا مُهْلِكَ الْقُرُونِ وَأَبْرَهُ يَا مُبِيرَ الْأُمَّمِ الظَّالِمَةِ وَأَخَذْلُهُ يَا خَاذِلَ الْفِتَائِ الْبَاغِيَةِ (... ۴) پی نوشت ها: ۱- مصباح المتعجد، ص ۲۳۹. ۲- من لا يحضره الفقيه، ج ۲، ص ۶۰. ۳- مسند الامام الهادي عليه السلام، ص ۲۴۹. ۴- همان، صص ۱۹۰-۱۸۹.

هادی انسانیت راستین

در سالهای اخیر کتاب‌هایی با موضوعات برقراری ارتباط موثر، اثرگذاری بر دوستان، دوستیابی، راههای متعدد محبت کردن و... در سطح جهان بیشترین تعداد مخاطبان را به خود اختصاص داده است. اگر در کشور خودمان هم سری به کتابفروشی‌ها بزنیم و با نیم‌نگاهی بر عناوین کتاب‌ها خواهیم دید که کتاب‌های روانشناسی، دوست‌یابی در کمترین زمان ممکن، ارتباط متقابل و موثر و نحوه اثرگذاری بیشترین عناوین و بیشترین متقاضیان را دارد. دنیای امروز دنیای ارتباطات است و انسانی در این دنیا موفق است که مؤثرترین ارتباط را با افراد پیرامون خود داشته باشد. فردگرایی رو به تزاید در دنیای امروز سبب شده است که انسان‌ها از یکدیگر فاصله گرفته و برای درک متقابل و رسیدن به هم‌زبانی و همدلی با یکدیگر مشکل داشته و نیازمند آموزش‌هایی باشند، از اینرو

شاهد استقبال از اینگونه کتب هستیم. این موضوعات جدیدترین و نتیجه آخرین تحقیقات روانشناسان و جامعه‌شناسان است و بیان می‌کند که جامعه سالم از انسان‌های سالم (روانی و جسمانی) تشکیل یافته است و تمام دستاوردهای انسانی و سرعت پیشرفت، بر روابط انسانی استوار است. اگر روابط میان افراد یک جامعه روابط سالم و بر اساس اصول انسانی باشد حتماً و قطعاً آن جامعه راه پیشرفت و ترقی را با سرعت بیشتری طی خواهد کرد. از سوی دیگر انسان امروز به صورت سرسام آوری با کمبود وقت مواجه است از اینرو است که شاخه‌هایی از قبیل NLP، مدیریت ذهن و مدیریت زمان ابداع شده تا آدمی در این عصر پرشتاب با تسلط بر ذهن، روح و شرایط پیرامون بیشترین بهره را از ساعات خود ببرد. اولین گام برای رسیدن به ارتباط مؤثر و سالم، درک متقابل است که این موضوع را در کلام امام هادی می‌توان آشکارا دید: "فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند." و همچنین در کلام دیگری از این امام معصوم می‌خوانیم: "از کسی که بر او خشم گرفته‌ای، صفا و صمیمیت نخواه از کسی که به وی خیانت کرده‌ای وفا مطلب و از کسی که به او بدبین شده‌ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش" و امام جان کلام را چنین می‌فرمایند (و بنگرید که در مناسبات انسانی چقدر به کار می‌آید "؛ دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنهاست". این جملات، الفبای درک متقابل است و به انسان می‌آموزد که دیگران به اندازه ماحق دارند: نه بیشتر و نه کمتر! اینگونه اندیشیدن و زیستن انسان را از خودخواهی و خودبینی دور خواهد ساخت. دومین گام در دستیابی به ارتباط مؤثر آن است که دریابیم محبت دیگران در حق ما نه وظیفه که تنها لطف و محبت آنان است و ما موظف هستیم در برابر این دوستی و محبت سر تسلیم و سپاسگزاری فرود آوریم؛ امام هادی در این زمینه می‌فرمایند: "هر که دوستی و نظر نهایی‌اش را برای تو همه جانبه گرداند، طاعتت را برای او همه جانبه گردان". گام بعدی در برقراری ارتباط با دیگران آن است که بدانیم دیگران هم حق دارند نظرات خود را داشته باشند، با نظرات خود رفتار کرده، زندگی کنند و نباید هیچگاه درصدد تحمیل نظراتمان بر دیگران باشیم که این فرآیند به جدال منتهی می‌گردد. امام هادی در این زمینه می‌فرمایند: "جدال دوستی قدیمی را تبه می‌کند و پیوند اعتماد را می‌گشاید و کمترین چیزی که در آن است غلبه بر دیگری است که آن هم سبب جدایی می‌شود". و کلام آخر در مدیریت زمان است، فرصت‌ها هدایای ارزشمندی هستند که به صورت اتفاقی و گذرا پیش نمی‌آیند. مجموعه فرآیندها و رویدادهای متعدد دست به دست هم می‌دهند و فرصت‌های نیکو را در اختیارمان می‌نهند. باید هوشیار بود تا با مدیریت مطلوب و روزآمد بر زمان این فرصت‌ها را فراچنگ آورد. امام هادی در این زمینه می‌فرمایند: "افسوس کوتاهی در انجام کار را با گرفتن تصمیم قاطع جبران کن." "زندگی نعمتی است که تنها یک بار در اختیار آدمی قرار می‌گیرد، امتحانی است که بدون آمادگی قبلی در آن شرکت می‌کنیم و آنگاه آن را می‌شناسیم که دیگر آن نعمت رو به اتمام است. در این امتحان ناگهانی و بدون اعلام قبلی آن کسی پیروز و سربلند است که با اتکا بر دانش و با اتکا بر توانایی‌های فردی و با تمام قوا در آن شرکت جوید. یکی از راههایی که ما را برای بهره برداری بیشتر از این یگانه نعمت یاری می‌دهد سخنان بزرگانی است که با علم بیکران خود راه‌های بهتر زیستن را در اختیار ما نهاده‌اند. بهتر آن است به جای آنکه احادیث فراوانی از ائمه اطهار را از حفظ داشته باشیم تنها به یک یا چند از آنها عمل کنیم. خواهیم دید که از فردای آن، زندگی رنگ دیگری خواهد گرفت و شادمانه تر و موثرتر از هر زمان دیگری خواهیم زیست. فراموش نکنیم که ارسال پیامبران و امامت امامان تنها برای یک هدف بوده است: ساختن انسانی که لایق خطاب "فتبارک الله احسن الخالقین" باشد. با فرا رو نهادن اینگونه سخنان مطمئناً می‌توان به آن هدف دست یافت. مدیریت مطلوب و روزآمد بر زمان این فرصت‌ها را فراچنگ آورد. امام هادی در این زمینه می‌فرمایند: "افسوس کوتاهی در انجام کار را با گرفتن تصمیم قاطع جبران کن." "زندگی نعمتی است که تنها یک بار در اختیار آدمی قرار می‌گیرد، امتحانی است که بدون آمادگی قبلی در آن شرکت می‌کنیم و آنگاه آن را می‌شناسیم که دیگر آن نعمت رو به اتمام است. در این امتحان ناگهانی و بدون اعلام قبلی آن کسی پیروز و سربلند است که با اتکا بر دانش و با اتکا بر توانایی‌های فردی و با تمام قوا در آن شرکت جوید. یکی از راههایی که ما را برای بهره

برداری بیشتر از این یگانه نعمت یاری می‌دهد سخنان بزرگانی است که با علم بیکران خود راه‌های بهتر زیستن را در اختیار ما نهاده‌اند. بهتر آن است به جای آنکه احادیث فراوانی از ائمه اطهار را از حفظ داشته باشیم تنها به یک یا چند از آنها عمل کنیم. خواهیم دید که از فردای آن، زندگی رنگ دیگری خواهد گرفت و شادمانه تر و موثرتر از هر زمان دیگری خواهیم زیست. فراموش نکنیم که ارسال پیامبران و امامت امامان تنها برای یک هدف بوده است: ساختن انسانی که لایق خطاب "فتبارک الله احسن الخالقین" باشد. با فرا رو نهادن اینگونه سخنان مطمئناً می‌توان به آن هدف دست یافت.

گوش بسپاریم به هادی دلها

مذهب اهل بیت (علیهم السلام) در روزگار امام هادی به مرحله رشد و پختگی رسیده بود اما خطر تند روی که از طریق فرهنگهای وارداتی از سوی شرق در عمق جان برخی از مسلمانان نفوذ یافته بود، نیازمند نیرویی ایمانی برای پاسخ به این خطر بود تا مبادا به خاطر تبلیغ دشمنان و به ویژه خلفای عباسی که جایگاه ائمه را نمی‌شناختند و آنان و یا هواخواهان شان را متهم به غلو می‌کردند روح معنویت در مردم کاستی بگیرد. نیاز دیگر مذهب اهل بیت این بود که محتاج متون جامعی بود تا به منزله درسهای توجیهی باشد که بدون افزونی و کاستی اصول عقاید را در برگیرد. از این روست که زیارت جامعه از ناحیه امام هادی (ع) مطرح می‌شود. در این زیارت، ائمه (ع) به دور از هر گونه غلو و در همان جایگاه حقیقی خود، معرفی و باز شناخته شده‌اند. حال در برخی از کلمات نورانی این زیارت که می‌تواند بهترین وسیله برای تحکیم مهر و محبت ائمه در دل ما باشد، تدبر می‌کنیم. این محبت و مهر در واقع امتداد محبت مؤمن به پروردگارش محسوب می‌شود و به هیچ وجه جایگزین آن نیست: السلام علیکم یا اهل بیت النبوة، وموضع الرسالة، ومختلف الملائكة، ومهبط الوحي، ومعدن الرحمة، وخزان العلم، ومنتهی الحلم، واصل الكرم، وقادة الأمم، واولیاء النعم، وعناصر الأبرار، ودعائم الأخیار، وساسة العباد، وارکان البلاد، وابواب الايمان، و أمناء الرحمن، وسلالة النبیین، وصفوة المرسلین، وعتره خیره رب العالمین، ورحمة الله وبرکاته، السلام علی ائمة الهدی، ومصاییح الدجی، واعلام التقی، وذوی النهی، و اولی الحجی، و کهف الوری، و ورثة الانبیاء، والمثل الاعلی، والدعوة الحسنی، و حجج الله علی اهل دنیا والاخرة والاولی، ورحمة الله وبرکاته. السلام علی محال معرفة الله، و مساکن برکة الله، و معادن حکمة الله، و حفظة سرالله، و حملة کتاب الله، و اوصیاء نبی الله و ذریة رسول الله صلی الله علیه وآله و رحمة الله وبرکاته. السلام علی الدعاء إلی الله، و الأدلاء علی مرضات الله، و المستقرین فی امرالله، و التامین فی محبة الله، و المخلصین فی توحید الله، و المظهرین لأمرالله و نهیه، و عباده المکرمین الذین لا یسبقونه بالقول و هم بامرهم یعملون و رحمة الله وبرکاته (۱) امام شناسی در زیارت جامعه کبیره " درود بر شما ای خاندان نبوت و جایگاه رسالت و (مرکز) آمد و شد فرشتگان و محل فرود وحی و مکان رحمت و گنجوران دانش و غایت خویشترداری و حلم و بنیانهای کرم و رهبران امتها و صاحبان نعمتها و ریشه‌های نیکان و ستونهای گزیدگان و تربیت کنندگان بندگان و ارکان کشورها و دروازه‌های ایمان و امینان خدای رحمان و تبار پیامبران و گزیده رسولان و عترتی منتخب پروردگار جهانیان، و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر پیشوایان هدایت و چراغهای (روشن) در ظلمت و پرچمهای پرهیزگاری و صاحبان عقل و خرد و پناه مردمان و وارثان پیامبران و نمونه‌های برتر و دعوت نکو و حجت‌های خداوند بر مردم دنیا و آخرت و اولی و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر جایگاههای معرفت خدا و خانه‌های برکت خدا و معدنهای حکمت خدا و پاسداران سر خدا و حاملان کتاب خدا و جانشینان پیامبران خدا و فرزندان رسول خدا (ص) و رحمت و برکات خدا بر شما باد! درود بر دعوت کنندگان به خدا و راهنمایان به خشنودیهای خدا و پایداران در فرمان خدا و کاملان در محبت خدا و مخلصان در توحید خدا و یاوران امر و نهی خدا و بندگان گرامی که در گفتار بر خدا پیشی نگرفتند و به فرمان او کار می‌رانند و رحمت و برکات خدا بر شما باد! " اندرزه‌های درخشان آن حضرت در اندرز به یکی از دوستان خود فرمود " ای فتح! آن که فرمان آفریدگار را گردن نهاد از خشم آفریده به خود باک راه

نداد و آن که آفریدگار را به خشم آورد، یقین کن که آفریدگار خشم آفریده را بر وی مستولی بدارد، و آفریدگار وصف نشود جز بدانچه خویشتن را بدان وصف کرده است و کجا توصیف شود آفریدگاری که حواس از یافتنش و گمانها از رسیدن به او و آنچه در دل می‌گذرد از توصیفش و دیدگان از احاطه به او، درماند. والاست از آنچه وصف کنندگان، توصیفش می‌کنند و برتر است از آنچه ستاینندگان می‌ستایندش. در نزدیکی‌اش دور، کیفیت (چگونگی) را او چگونگی بخشید پس گفته نشود خود او چگونه است؟ و مکان را او پدید فرمود پس گفته نشود خود او کجاست؟ چون او از چگونگی و کجایی (مکان) به دور است." (۲) و نیز فرمود: "هر که خدای را پرهیزد در امان نگاه داشته شود و هر که خدا را فرمان برد، مورد اطاعت قرار گیرد و هر که آفریدگار را اطاعت کند از خشم مخلوق نترسد، هر که از مکر خدا و دردناک گرفتنش ایمن شد گردن کشی کرد تا آنجا که قضای خدا و امر نافذش بر وی فرود آمد و هر که دلیلی روشن از پروردگارش داشته باشد دشواریهای دنیا بر وی سبک آید و گرچه تکه تکه شود و پراکنده گردد. سپاسگزار به خود سپاس ستعادتمندتر است از نعمتی که باعث سپاس شده زیرا نعمت کالای این جهانی است و سپاس نعمت دنیا و آخرت است. خداوند دنیا را سرای آزمایش و آخرت را خانه فرجام قرار داد و بلای دنیا را وسیله ثواب آخرت گرداند و ثواب آخرت را عوض بلای دنیا قرار داد. ستمگر بردبار بسا که به وسیله حلم خود از ستمش گذشت شود و حق دار نابخرد بسا که به سبکسری خود نور حق خویش را خاموش سازد. هر که از روی دوستی به تو نظری دهد همه جانبه اطاعت او کن. هر که قدر خود نداند از شر او خود را آسوده بدان. دنیا بازاری است که مردمی از آن سود برند و مردمی دیگر زیان بینند ("۳"). جدل، دوستی قدیم را تباہ سازد و گره استوار (در راه دوستی) پدید آرد، کمترین چیز در جدل برتری جستن است و همین برتری جستن از عوامل قطع رابطه است." "نکوهش، کلید دشمنی است، با این حال از حقد و کینه بهتر است." و نیز فرمود: شب زنده داری گوارتر از خواب است و گرسنگی در خوبی خوارک بیفزاید. (آن حضرت این سخن را در تشویق بر نماز شب و روزه گرفتن فرمود) یاد آر مرگ خویش را در میان خانواده ات که نه پزشکی تو را در آن هنگام از مرگ باز می‌دارد و نه دوستی تو را سود می‌رساند "خشم بر آن که مالک اویی، پستی است" "حکمت در سرشتهای فاسد، کامیاب نشود" "بهرتر از خیر و نیکی، کننده آن است و زیباتر از زیبا گوینده آن و برتر از دانش، حامل آن است و بدتر از شر، جلب کننده آن و خوفناک تر از ترس، آن که بر آن سوار است" "تو را از حسد پرهیز می‌دهم که- آثار- آن در تو آشکار می‌گردد ولی در دشمنت کارگر نمی‌شود" "اگر زمانی برسد که عدل در آن بر ستم غلبه داشته باشد حرام است کسی به دیگری گمان بد ببرد مگر آن که کاملاً آگاهی پیدا کند و اگر زمانی برسد که ستم در آن بر عدل چیرگی داشته باشد کسی نمی‌تواند به دیگری گمان خوب ببرد تا زمانی که به خوبی آن کس علم پیدا نکرده است ("۴") پی نوشت ها: ۱- زیارت جامعه از کتاب "الانوار اللامعه فی شرح زیارة الجامعه"، عبدالله شبر، ص ۱۲۳. ۲- بحار الانوار، ج ۵۰، صص ۱۷۷-۱۷۸. ۳- فی رحاب ائمه اهل البیت (علیهم السلام)، ج ۴، ص ۱۸۰. ۴- همان، ص ۱۸۱.

علم کتاب در نزد اوست

موسی بن محمد می‌گوید: روزی یحیی بن اکثم را دیدم. او از من سؤالاتی پرسید، پس نزد برادرم امام هادی علیه السلام آمدم. از ایشان پرسیدم: یحیی ابن اکثم از من سؤالاتی پرسیده و خواسته است تا به او جواب دهم. امام (ع) فرمودند: «آن سؤالات چه هستند؟» گفتم: پرسیده است: خداوند در قرآن می‌فرماید: «آنکه نزدش بهره‌ای از کتاب بود (به سلیمان) گفت: من عرش (ملکه سبأ) را قبل از آنکه پلک بزنی نزدت حاضر خواهم کرد.» (نمل/۴۰) سؤال کننده حضرت سلیمان و پاسخ دهنده آصف بن برخیا است. آیا سلیمان پیامبر به علم آصف نیازمند است؟ و در آیه: «اگر در آنچه بر تو فرو فرستاده‌ایم شک داری، پس از قاریان کتب آسمانی بپرس.» (یونس/۹۴) اگر مخاطب آیه خود پیامبر باشد پس او نیز شک کرده است (و دچار تردید شده است) و اگر مخاطب

آیه کسی دیگری است پس قرآن بر چه کسی نازل شده است...؟ امام (ع) فرمودند: در جوابش بنویس. بسم الله الرحمن الرحيم. نوشته تو نزد من آمد، قصد داشتی ما را بیازمایی. ما سؤالات را جواب داده‌ایم پس گوش فراده و فهمت و قلبت را بدان مشغول بدار، همانا حجت بر تو آمده است. والسلام در آیه اول، سلیمان به آنچه (آصف) می‌دانست و فراتر از آن عالم و آگاه بود؛ لیکن می‌خواست به امت خود اعم از جن و انس بفهماند که حجت پس از او (آصف) است و آنچه آصف انجام داد به امر پروردگار از سلیمان آموخته بود تا در پیشوایی و ولایت وی اختلاف بوجود نیاید و حجت بر همگان تمام باشد. و در آیه دوم، مخاطب آیه شخص پیامبر است و آن حضرت کمترین شک و تردیدی درباره آنچه بر او نازل شده بود، نداشت؛ لیکن جاهلان می‌گفتند: چرا خداوند از ملائکه پیامبری مبعوث نکرد؟ و چرا خداوند پیامبر خودش را از خوردن، آشامیدن و رفت و آمد در معابر و بازارها بی‌نیاز ساخت؟ لذا خداوند به رسول اکرم وحی نمود تا در حضور معترضان جاهل، از قاریان کتاب (تورات) پرسد. آیا خداوند تا کنون پیامبری را که نه بخورد و نه بیاشامد و نه در بازارها رفت و آمد کند فرستاده است؟ (و چون چنین نیست ای محمد تو نیز مانند آنان هستی و در این موارد با دیگران فرقی نداری) و اینکه خداوند تعبیر: (اگر شک داری)، را بکار می‌برد - با آنکه پیامبر هرگز شک نداشته است - برای رعایت انصاف در گفتگو و مجادله است. منبع: کتاب تحف العقول، تالیف حسن بن شعبه حرانی.

هدایت‌های حکیمانه

امام هادی علیه السلام به یکی از شیعیانش فرمود: فلانی را ملامت کن و بگو: اگر خدا خیر بنده‌ای را بخواهد (در آن صورت) هرگاه ملامت شود بپذیرد. - متوکل (یکی از خلفای عباسی) نذر نمود که اگر از بیماریش عافیت یابد مال کثیری را صدقه دهد، پس چون عافیت یافت از علما پرسید: اندازه مال کثیر چه مقدار است، هر کدامشان چیزی گفت ولی به معنای آن نرسید، پس از امام هادی علیه السلام پرسید، حضرت فرمود: هشتاد درهم بدهد، گفت: به چه دلیل؟ فرمود: خداوند به پیامبر خود وحی فرمود که: "لقد نصرکم الله فی مواطن کثیره": "بی شک خداوند شما را در میادین بسیار یاری کرد" (توبه/۲۵)، و ما میادین نبرد آن حضرت را شمردیم و به هشتاد رسیدیم، و خداوند آن تعداد را کثیر و بسیار نامیده است. پس متوکل از این سخن خرسند شد و هشتاد درهم صدقه داد. هر کس از خدا بترسد از او بترسند، و چون خدا را فرمان برد؛ از او فرمان برند، هر کس که از خالق اطاعت کند دیگر هیچ باکی از غضب و خشم مخلوق نداشته باشد، و هر کس که خدا را به خشم آورد مسلماً بداند که دچار خشم مخلوقین خواهد گردید. - همانا برای خداوند مکان‌هایی است که دعا نمودن در آنها را دوست دارد، و دعای هر کس را در آنجا مستجاب می‌فرماید، و موضع قبر سیدالشهدا از آن جمله است. - هر کس از خدا بترسد از او بترسند، و چون خدا را فرمان برد؛ از او فرمان برند، هر کس که از خالق اطاعت کند دیگر هیچ باکی از غضب و خشم مخلوق نداشته باشد، و هر کس که خدا را به خشم آورد مسلماً بداند که دچار خشم مخلوقین خواهد گردید. سرای دنیا چونان بازاری است که مردمی در آن سود برند و جماعتی ضرر کنند. - خداوند نه وصف گردد و نه تعریف جز بدانچه خود خویش را وصف نموده، و چگونه وصف شود آن خدایی که حواس از درکش ناتوان، و تصورات از دستیابی اش درمانده، و افکار از محدود ساختنش عاجز است و در دیده ننگجد، آن خدایی که نزدیکی او دوری است و دوریش نزدیکی، او خود کیفیت را آفریده بی آن که گویند او چگونه است، و مکان را خود پدید آورده بی آن که گویند کجاست، و ساختش بر کنار از کیفیت و مکان است، او یکتا و یگانه است، عظمت و جلالش با شکوه، و نام‌های پاک و منزّه است. - حسن بن مسعود گوید: خدمت امام هادی علیه السلام رسیدم - در حالی که انگشتم خراش خورده؛ و شانهم در اثر برخورد با راکبی صدمه دیده بود، و نیز در اثر ورود به ازدحام مردم برخی از لباس‌هایم پاره شده بود - و گفتم: ای روز، خدا مرا از شرّ تو نجات دهد، چقدر تو شوم بودی! امام هادی علیه السلام به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خودداری کن که تملق بسیار، بدگمانی به بار می‌آورد و اگر اعتماد برادر مومنّت از تو سلب شد از تملق او

دست بردار و حسن نیت نشان ده. آن حضرت علیه السلام به من فرمود: ای حسن، تو هم با این که با ما آمد و شد داری گناهت را به گردن بی گناهان می اندازی؟! حسن گفت: (با شنیدن این سخن) حواسم جمع شد و به خطایم پی بردم، عرض کردم: مولای من! از خدا آمرزش می طلبم، امام فرمود: ای حسن، مگر روزها چه گناهی دارند که چون جزای کردار خود را می بینید آنها را شوم پنداشته و بد می گوئید؟! حسن گفت: تا آخر عمر استغفار خواهم کرد، آیا آن توبه‌ام به حساب می آید ای زاده رسول خدا؟ فرمود: به خدا سوگند آن (بد گویی‌ها) شما را سودی نبخشد، بلکه خداوند شما را به مذمت کردن بی گناهان مجازات می کند، ای حسن، مگر نمی دانی آن کس که در برابر اعمال و کردار در این سرا و آن سرا ثواب دهد و کیفر نماید و تلافی کند تنها خدا است؟ گفتم: اینگونه است مولای من، فرمود: دیگر تکرار مکن، و برای روزها هیچ تاثیری در فرمان و حکم خدا قائل مشو! حسن گفت: به روی چشم؛ آقای من. اگر در زمانه‌ای بودید که عدل بیش از ستم رایج بود، حرام است که به دیگران بدبین باشید مگر آن که بدی او بر شما محرز شده باشد. و اگر در زمانه‌ای بودید که ستم بیش از عدل رواج داشت کسی حق ندارد به دیگران خوش بین باشد مگر آن که مطمئن شده باشد. - هر کس خود را از مکر و مواخذه سخت خدا ایمن بداند، مغرور گشته، تا آنجا که قضا و حکم حتمی خدا بر او جاری شود (یعنی مرگ گریبانش را بگیرد)، و هر کس که پروردگارش را بشناسد و به او آگاه باشد، مصیبت دنیا برایش سبک شود، هر چند با قیچی بریده شود و با آزه قطعه قطعه گردد! از کسی که بر او خشم گرفته‌ای، صفا و صمیمیت خواه و از کسی که به وی خیانت کرده‌ای وفا مطلب و از کسی که نسبت به او بدبین شده‌ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنها است. - داود صرمی گوید: آقایم (امام هادی علیه السلام) مطالبی ضروری را به من فرمود، سپس مرا گفت بگو بینم آنها را چگونه می گویی، ولی من آنگونه که فرموده بود به خاطر نداشتم، پس آن حضرت علیه السلام قلم به مرکب دان فرو برد و نوشت: "بسم الله الرحمن الرحیم، به خواست خدا آن را به خاطر خواهم آورد، و هر کاری به دست خدا است،" من (با دیدن این صحنه) خندیدم، فرمود: تو را چه شد؟ گفتم: خیر است. نارضایتی پدر و مادر کمی روزی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می کشاند. فرمود: به من بگو، گفتم: قربانت گردم به یاد حدیثی افتادم که یکی از اصحاب از جد شما حضرت رضا علیه السلام برایم نقل کرده بود، که آن حضرت هر گاه دستور به کاری می داد می نوشت: "بسم الله الرحمن الرحیم، به خواست خدا آن را به خاطر خواهم آورد،" بدین خاطر لبخند زدم، آنگاه امام هادی علیه السلام به من فرمود: ای داود اگر بگویم ترک کننده "بسم الله الرحمان الرحیم" همچون تارک نماز است در گفته‌ام صادق و راستگویم. وقت جان دادنت اهل بیت را به یاد آر؛ که در آن هنگام هیچ طبیعی، جلوگیر مرگت و هیچ دوستی نفع رسانت نباشد. - فرد شکر گزار، به خود آن شکر بیش از نعمتی که موجب شکر شده سعادت مند و خوشبخت است، زیرا نعمت‌ها تنها کالا و متاع دنیایند، ولی شکر، هم نعمت (دنیا) است و هم پاداش (آخرت). - به راستی که خداوند دنیا را سرای آزمون و امتحان، و آخرت را سرای پاداش و جزا قرار داده، و آزمون دنیا را موجب پاداش آخرت ساخته، و پاداش آخرت را در عوض آزمون دنیا. هر که از خود راضی باشد، خشم گیران بر او زیاد خواهند بود. - به تحقیق ستمکار فهمیده و دانا ممکن است به خاطر همان فهمش از ستمش بگذرند، و بی شک صاحب حق نادان ممکن است همان حماقت او؛ نور حقش را خاموش کند. - کسی که خود را سبک شمارد و قدر خویش نداند، از شر او در امان مباش. - سرای دنیا چونان بازاری است که مردمی در آن سود برند و جماعتی ضرر کنند. - از حد خود تجاوز نکن و برای روزگار هیچ اثری در حکم خدا قرار نده. اگر مردم به راه‌های گوناگونی روند، من به راه کسی که تنها خدا را خالصانه می پرستد خواهم رفت. - حسد نیکویی‌ها را نابود سازد، و دروغ، دشمنی آورد، و خودپسندی مانع از طلب دانش و خواننده خواری و جهل گردد، و بخل ناپسندیده‌ترین خلق و خوی است، و طمع خصلتی ناروا و ناشایست است. - امام هادی علیه السلام به کسی که در ستایش از ایشان افراط کرده بود فرمودند: از این کار خودداری کن که تملق بسیار، بدگمانی به بار می آورد و اگر اعتماد برادر مومن از تو سلب شد از تملق او دست بردار و حسن نیت نشان ده. - اگر در زمانه‌ای بودید که عدل بیش از ستم رایج بود، حرام

است که به دیگران بدبین باشید مگر آن که بدی او بر شما محرز شده باشد. و اگر در زمانه‌ای بودید که ستم بیش از عدل رواج داشت کسی حق ندارد به دیگران خوش‌بین باشد مگر آن که مطمئن شده باشد. فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند. - بهتر از نیکی، نیکوکار است، و برتر از علم حامل آن است، و بدتر از بدی، عامل آن است، و وحشتناک‌تر از وحشت، آورنده آن است. - از کسی که بر او خشم گرفته‌ای، صفا و صمیمیت خواه و از کسی که به وی خیانت کرده‌ای وفا مطلب و از کسی که نسبت به او بدبین شده‌ای، انتظار خیرخواهی نداشته باش که دل دیگران برای تو همچون دل تو برای آنها است. - نعمت‌ها را با برداشت خوب از آنها به دیگران ارائه دهید و با شکرگزاری افزون کنید، و بدانید که نفس آدمی روآورنده‌ترین چیز است نسبت به آنچه به او بدهی و بازدارنده‌ترین چیز است که از او بازداری. - خشم بر زبردستان از پستی است. - چه بسا شخصی که مدت عمرش سی سال مقدر شده باشد ولی به خاطر صلّه رحم و پیوند با خویشاوندانش، خداوند عمرش را به ۳۳ سال برساند. و چه بسا کسی که مدت عمرش ۳۳ سال مقدر شده باشد ولی به خاطر آزردن خویشاوندان و قطع رحمش، خداوند عمرش را به سه سال برساند. - نارضایتی پدر و مادر کمی روزی را به دنبال دارد و آدمی را به ذلت می‌کشانند. - مصیبت برای صابر یکی است ولی برای کسی که بی‌طاقتی می‌کند دو تا است. - مردم در دنیا با اموالشان و در آخرت با اعمالشان هستند. - مسخرگی تفریح سفیهان و کار جاهلان است. - وقتِ جان دادنت اهل‌بیت را به یاد آر؛ که در آن هنگام هیچ طیبی، جلوگیر مرگت و هیچ دوستی نفع رسانت نباشد. - جدال، دوستی قدیمی را تباہ می‌کند و پیوند اعتماد را می‌گشاید و کمترین چیزی که در آنست غلبه بر دیگری است که آن هم سبب جدایی می‌شود. - حکمت اثری در دل‌های فاسد نمی‌گذارد. - شب بیداری، سبب لذت بخشی خواب، و گرسنگی سبب خوش خوراکی در طعام ناب است. - مقدرات چیزهایی را بر تو نمایان می‌سازد که به فکر تخطور نکرده است. - هر که از خود راضی باشد، خشم گیران بر او زیاد خواهند بود. - فقر، سبب سرکشی نفس و ناامیدی شدید می‌شود. - اگر مردم به راه‌های گوناگونی روند، من به راه کسی که تنها خدا را خالصانه می‌پرستد خواهم رفت. - کسی که چهل روز گوشت نخورد بدخلقی پیدا کند، و کسی که چهل روز پی در پی گوشت خورد اخلاقیش بد شود. - فروتنی آن است که با مردم چنان کنی که دوست داری با تو چنان باشند.

باورم این است

گاهی دل‌مان برای فکر کردن تنگ می‌شود. کاری که شاید این روزها کم به سراغش می‌رویم. فکر کردن به ما دید می‌دهد و معمولاً وقتی نسبت به چیزی دید پیدا کردیم، دنبالش می‌رویم. اگر جلوتر برویم، کم کم نسبت به آن شناخت پیدا می‌کنیم و وقتی آن را شناختیم و مورد پسندمان واقع شد، نسبت به آن باور پیدا می‌کنیم و به آن معتقد می‌شویم. تا حالا شده این سؤال برایتان ایجاد شود که عقیده و باورهایی که به آنها ایمان داریم، چه قدر صحیح است؟ آیا می‌توان به آنها تکیه کرد؟ اگر در مورد آنها شک کردیم، چه کنیم؟ خلاصه این که چگونه از صحت باورها و عقایدمان مطمئن شویم؟ یکی از راه‌هایی که با آن می‌توان به درستی باورها و مطابقت آن با قرآن و تعلیمات رسول اکرم و اهل بیت علیهم السلام آگاه شد و به اطمینان و آرامش رسید، عرضه دین بر بزرگان دین شناس است. به عنوان نمونه، یکی از یاران امام هادی علیه السلام که از جمله افرادی بود که برای اطمینان از باورهای خود، نزد امامش رفت و عقیده‌ی خویش را به ایشان عرضه کرد، سید عبدالعظیم حسنی است. ماجرا را از زبان خود ایشان دنبال کنیم: بر مولایم امام هادی (ع) وارد شدم. چون نگاهشان به من افتاد، فرمودند: «آفرین بر تو که واقعا دوست مایی» به ایشان گفتم: ای پسر رسول خدا، من می‌خواهم دینم را به شما ارائه کنم که اگر مورد تأیید شما باشد، بر آن ثابت بمانم تا زمانی که خداوند را ملاقات نمایم. امام علیه السلام فرمودند: «بگو ای عبدالعظیم» در این هنگام حضرت عبدالعظیم شروع کرد و از اعتقادش به خداوند و یگانگیش گفت و آن را شرح نمود. بعد از آن به نبوت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و امامت جانشینانش، علی علیه

السلام و اهل بیت مطهرش علیهم السلام اقرار نمود و تک تک آن‌ها را به اسم معرفی کرد تا به امام هادی علیه السلام رسید و ایشان را امام خود دانست. سپس امام هادی علیه السلام به او فرمودند: «بعد از من پسر من حسن امام و ولی امر است» و از او پرسیدند: «می‌دانی حال مردم در زمان جانشین او چگونه است؟» سپس امام، توضیح مختصری از دوران غیبت امام دوازدهم ارائه نمود. در ادامه، حضرت عبدالعظیم می‌گوید که: من اقرار کردم دوست شما دوست خداست و دشمنان دشمن خداست ... پس از آن او در محضر امام خویش به معاد و قیامت اقرار نمود و عقایدش را در این باره برای مولایش شرح داد و در آخر هم گفت: بدرستی که فرائض واجب بعد از ولایت، نماز، زکات، روزه، حج، جهاد، امر به معروف و نهی از منکر است. هنگامی که عرضه دین حضرت عبدالعظیم در محضر امام هادی علیه السلام پایان یافت، امام (ع) عقائد او را تصدیق کردند و او را به پایداری در آن‌ها فرمان دادند و برایش دعا کردند که بر دین خویش ثابت بماند ... اما آیا امروز هم می‌توان عرض دین کرد؟! امروزه نیاز به عرضه دین چه بسا بیشتر از گذشته هاست. اگر بخواهیم در این زمانه باورهایمان از دسترس تحریف و اعمال سلیقه‌های شخصی در امان بماند، باید مسأله عرضه دین به دین شناسانی که دین را از قرآن و احادیث پیامبر و اهل بیت علیهم السلام شناخته‌اند، مورد توجهمان قرار گیرد. منبع: کتاب شرح حدیث عرض دین، تألیف: آیت الله صافی گلپایگانی؛ با تلخیص و اضافات گردآورنده: مهدی ملکی

فرق بین ایمان و اسلام

شخصی به نام ابو دعامه نقل کرده است که در آن بیماری که امام هادی علیه السلام بدان سبب به شهادت رسید؛ به عیادتش رفتم. تصمیم به بازگشت که گرفتم حضرت به من فرمود: ابو دعامه! (برای این عیادت) حق تو بر من واجب شد، دوست نداری حدیثی برایت نقل کنم تا خوشحال شوی؟ عرض کردم: سخت نیازمندم ای پسر رسول خدا. الرحیم. الایمان ما وقر فی القلوب و صدقته الاعمال و الاسلام ما جرى علی اللسان و حلت به المناکح؛ «ایمان آنست که در دل‌ها مستقر شده باشد و رفتار نیز آن را تصدیق کند (و با آن مطابق باشد) و اسلام همان گفتن شهادتین است که با آن ازدواج و ... حلال می‌شود.» عرض کردم: ای پسر رسول خدا! به خدا سوگند! نمی‌دانم از این حدیث کدام نیکوتر است، متن آن یا سندش؟! حضرت فرمود: این نوشته‌ای است به خط علی بن ابی طالب علیه السلام و املائی رسول خدا صلی الله علیه و آله که فرزندان از پدران به ارث برده‌اند. (۱) الایمان اخلاص العمل. (۲) ایمان، همان عمل خالص است. (زیرا عمل خالص جز از ایمان خالص بر نمی‌خیزد) حضرت علی علیه السلام پی‌نوشت‌ها: ۱- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۰. ۲- غرر الحکم و درر الکلم، ص ۸۷. منبع: جلوه‌های تقوا، محمدحسن حائری یزدی، ج ۳.

جبر و اختیار از منظر امام هادی

مقدمه

نوشتار زیر بر آن است تا با اشاره به تلاش ائمه از جمله امام هادی (علیه السلام) برای حفظ کیان اسلام و تشیع راستین از کژرویه‌ها و انحرافات فکری و عقیدتی نقش آن حضرت را در تبیین یکی از مهمترین مشکلات فکری بشر یعنی مسئله جبر و اختیار را که با تلاش حاکمان و مغرضان می‌رفت عقاید مسلمانان را به بیراهه بکشاند بازگو کند. نویسنده در این مقاله در مقام تشریح یکی از پیچیده‌ترین معضلات فکری انسان یعنی مسأله جبر و اختیار از منظر امام هادی (علیه السلام) است که با هم آن را از نظر می‌گذرانیم. نقش ائمه (علیهم السلام) در برابر انحرافات فکری و فرهنگی امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) در مسائل متداول کلامی در عصر خود، چون صفات باری، قدر، و جایگاه فاسق به موضع گیری پرداخته، و عموماً با مسائل، با نگرشی اعتدال‌گرایانه برخورد نموده‌اند. آن حضرات در مسئله صفات، در مقابل دو گرایش افراطی تعطیل و تشبیه، در عین تأکید بر تنزیه

ذات باری از هرگونه کیفیت و ویژگی‌های جسمانی، بر ازلی بودن صفات ذات، چون علم تأکید داشته و راهی میان تعطیل و تشبیه را توصیه می‌کرده‌اند. در موضوع پر دامنه جبر و قدر، نظریه مشهور امام صادق (علیه السلام) و دیگر ائمه اهل بیت (علیهم السلام)، نفی جبر و تفویض (اختیار مطلق) و گرایش به «امر بین الامرین» بوده است. آن حضرت و دیگر ائمه (ع)، با فرق نهادن میان مفاهیم مشیت و اراده، و مطرح کردن دو گونه اراده الهی: اراده حتم و اراده عزم تبیین کرده‌اند که چگونه ممکن است خداوند به کرداری امر کند و در عین حال مشیت او بر آن قرار ننگرفته باشد. مسئله جبر و اختیار در عصر امام علی النقی (علیه السلام) امام علی النقی در عصری می‌زیست که انحرافات عقیدتی و فکری و اخلاقی به اوج خود رسیده بود. در این دوره امام (علیه السلام) برای هدایت جامعه اقدام به بازسازی اندیشه‌ها و تبیین مفاهیم بینشی و اندیشه‌ای بر پایه اصول و محکومات قرآنی و روایات معتبر عترت طاهره و سنت نبوی (علیه السلام) گرفت. برخی از کزروی‌ها که با نام اندیشه‌های شیعی پدیدار شده بود، اختلافات را میان شیعیان دامن می‌زد. عقاید کلامی منتسب به هشام بن حکم و هشام بن سالم موجب شده بود تا دو دسته گمی‌ها در جامعه شیعی موجب تکفیر و طرد در میان آنان را فراهم سازد و نیرو و توان شیعی به جای حفظ عقاید اصیل شیعی و دفاع از اقلیت در برابر اکثریت حاکم، در تضعیف و نابودی یک دیگر به کار رود. هزینه این برخوردها آن چنان سنگین بود که برخی از اصحاب امام هادی (علیه السلام) با نگارش نامه‌ای به ایشان خواستار راهنمایی از آن حضرت و تبیین حقایق و نگرش درست شیعی به مسایل مهم و ابتلایی جامعه شیعی شدند. روایات متعدد و گاه متناقضی که گروه‌های منحرف منتسب به شیعیان تولید و منتشر ساخته بودند بر این اختلاف دامن می‌زد. استناد به روایات درست و نادرست موجب می‌شد که حق در این میان گم شود.

آماده سازی امت برای عصر غیبت

از سویی آن حضرت در پادگان نظامی در نزدیک بغداد (سامرا) تحت محافظت شدید قرار داشت. دولتمردان عباسی با آگاهی از نفوذ امام هادی (علیه السلام) در میان علویان و دوست داران اهل بیت (علیهم السلام) می‌کوشیدند تا ارتباط میان رهبری و امت را تا حد امکان کنترل و مهار نمایند. در این زمان وضعیت به گونه‌ای بود که حتی نمایندگان آن حضرت به سختی می‌توانستند با ایشان تماس گرفته و از راهنمایی ایشان بهره ببرند. کاهش ارتباط هرچند برای آینده نزدیکی که به زودی آغاز می‌شد مفید بود؛ زیرا به زودی امت شیعی می‌بایست بدون حضور امام، جامعه را اداره و هدایت امت را به عنوان امت شاهد و نمونه به دست گیرد. عصر غیبت به زودی آغاز می‌شد و این شرایط و وضعیت کنونی زمینه‌های مساعدی را برای این مهم فراهم می‌آورد. ولی از آن جایی که شیعیان تاکنون تا این اندازه از امام خود دور نبوده‌اند، با مشکلاتی در حوزه اندیشه و نگرش و عمل مواجه شدند. امام در پادگان بود و آنان به سختی می‌توانستند خود را با این وضعیت سازگار سازند. تشکیلات و هسته اصلی شیعه نیازمند راهنمایی‌های پیاپی و دایمی بود. آنان در این اوضاع و احوال با مشکلاتی روبه رو شدند که مخالفان با جعل و وضع حدیث پدید آورده بودند. افکار التقاطی و انحرافی به عنوان بینش و نگرش شیعی در جامعه و حتی بخشی از هسته اصلی تشکیلات شیعی نفوذ پیدا کرده و موجبات آشفتگی و فکری و فرهنگی شیعیان را فراهم آورده بود. آن چه برای امام هادی (علیه السلام) در این اوضاع و احوال مهم و راهبرد بنیادین بود حفظ هسته اصلی تشکیلات شیعی از هرگونه انحراف فکری و عملیاتی بود. اگر تا پیش از این دوره کادر سازی به گونه‌ای بود تا شیعیان با هدایت مستقیم امام فعالیت کنند، اکنون زمان آن رسیده بود که کادر سازی برای به عهده گرفتن زمام امور بدون حضور امام انجام گیرد. نقش اساسی امام در این دوره، ایجاد تشکیلاتی منسجم و قوی برای اداره شیعیان در عصر غیبت است. پس از وی امام حسن عسکری (علیه السلام) نیز این شیوه را ادامه داد و شیعیان را برای مسئله غیبت آماده کرد. استفاده درست امامان (علیه السلام) از شرایط و بهره‌گیری از آن برای به سرانجام رساندن راهبردها و سیاست‌ها این امکان را به شیعیان بخشید تا برای عصر غیبت آماده شوند.

آموزش شیوه برخورد با انحرافات به مدیران جامعه

امام هادی (علیه السلام) در این دوره افزون بر آماده سازی تشکیلات برای عصر غیبت می‌بایست به بازسازی آن چیزی می‌پرداخت که از پیشینیان رسیده و آغشته به باطل گردیده بود. در این دوره با آموزش عملی و به سخن امروز برگزاری دوره‌های پودمانی و کارگاهی کوچک برای هسته اصلی مدیریت شیعه، امام توانست شیوه برخورد با انحرافات فکری را بیاموزد. امام با بیان چگونگی برخورد با روایات و آیات به مدیران آینده جامعه شیعی آموخت چگونه می‌توانند از انحرافات جلوگیری به عمل آورند. اگر به مجموعه رفتارها و نامه‌های امام از این زاویه دید نگریسته شود به خوبی دانسته می‌شود که امام در این دوره چه نقش مهمی را به عهده داشته و چگونه توانست به خوبی از عهده آن برآید. ایجاد بخش مدیریت علمی و عملی برای جامعه شیعی در عصر غیبت و چگونگی برخورد با انحرافات نقش اصلی امام را در این دوره تشکیل می‌دهد. برای نمونه می‌توان به نگارش نامه‌ای از سوی امام درباره مسأله جبر و تفویض اشاره کرد که امام در این نامه می‌کوشد تا شیوه برخورد با افکار و اندیشه‌های التقاطی را به مدیران آینده جامعه شیعی بیاموزد؛ اندیشه‌ها و افکاری که در قالب روایات و آیات به جامعه تزریق می‌شود و امت به جهت نفوذ معنوی و حجیت آن بدون هیچ تردید و گمانی می‌پذیرند درحالی که آغشته به باطل است. برخی از دشمنان با توجه به نفوذ کلامی امام باقر و امام صادق (علیه السلام) در میان شیعیان با جعل و وضع روایات نادرست از آن بزرگواران، می‌کوشیدند تا افزون بر ایجاد انحراف فکری به اختلافات در میان شیعیان دامن بزنند و امت کوچک شیعی را تضعیف و نابود سازند. در این زمانه است که عناصر فداکار و مدیران مرتبط با رهبری با نوشتن نامه‌ها از آن امام می‌خواهند که به این اوضاع خاتمه دهد و شیوه درست برخورد با این گونه روایات و نیز افکار التقاطی و یا انحرافی را بیاموزد. امام هادی (علیه السلام) نیز در پاسخ به این پرسش‌ها و درخواست‌ها، اقدام به نگارش رساله‌ای می‌کند و در آن نه تنها به بیان دیدگاه خود بلکه به جهت همراهی بیشتر شیعیان و نفوذ معنوی امام صادق (علیه السلام) و امام باقر (علیه السلام) در میان شیعیان مستند به فرمایش و سخنان آن حضرات (علیه السلام) به تبیین درست مواضع و مطالب می‌پردازد. وی در نامه‌ای درباره مسأله جبر و تفویض با بیان ملاک درستی و صحت روایات یعنی عرضه به قرآن و یادآوری جایگاه رفیع عترت و با بهره‌گیری از قدرت نفوذ کلامی امام صادق و باقر (علیه السلام) به تبیین این مسأله کلامی و جنجالی می‌پردازد و می‌نویسد: «پس ما این بحث را با این سخن امام صادق (علیه السلام) آغاز می‌کنیم که فرمودند: «نه جبر است و نه تفویض، بلکه مرتبه‌ای میان آن دو است که شامل: ۱. تندرستی؛ ۲. آزادی راه؛ ۳. مهلت کافی. ۴. زاد و توشه راه؛ ۵. انگیزه و وسیله تحریک شخص بر انجام کاری است.» آن حضرت برای تحکیم مسأله با تشریح دیدگاه امام صادق می‌کوشد تا نگرش درست در مسأله را بازسازی و راه درست استنباط مطالب را به مردمان بیاموزد تا در آینده خود برای رهایی از این قبیل مسایل با بهره‌گیری از روش آموزشی بتوانند، احکام درست را استنباط کنند. امام توضیح می‌دهد که در نگرش شیعی فقدان هر یک از موارد پنج‌گانه به معنای اسقاط بخشی از تکلیف است. به این معنا که تکالیف الهی هنگامی از انسان خواسته می‌شود که این پنج عنصر در وی فراهم آمده باشد: «در نتیجه این همان پنج چیزی است که امام صادق (علیه السلام) در آن، کلیات فضل را گرد آورده است. اگر بنده‌ای فاقد یکی از آنها باشد به نسبت همان کاستی و کمبود، تکلیف از او ساقط می‌گردد. بنابراین حضرت امام صادق (علیه السلام) خبر از اصلی داده که طلب فهمش بر مردم واجب است، و قرآن در تصدیق آن گویا است، و احادیث محکم و معتبری که از رسول خدا (ص) منقول است نیز بدان گواهند.» امام هادی (علیه السلام) در تأیید این بیان به احادیث دیگری از آن حضرت تکیه می‌کند و در ادامه می‌افزاید: «و نیز حدیثی موافق آن حدیث پیشین؛ بدین مضمون از آن حضرت (علیه السلام) وارد شده که: «فردی از او پرسید: آیا خداوند، بندگان را مجبور به ارتکاب گناه می‌کند؟ فرمودند: خدا عادلتر از این است. پرسید: آیا کار را به خودشان واگذاشته است؟ فرمودند: عزت و اقتدار خدا بر آنان بالاتر از این است.»

اقسام جبر یون

و نیز حدیثی از آن حضرت نقل شده که فرمودند: «مردمان در موضوع «قدر» (جبر) سه گروهند: ۱- دسته‌ای معتقدند که کار به ایشان واگذار شده، که ایشان با این پندار خود، خدا را در سلطه و قدرتش ضعیف شمرده‌اند، در نتیجه ایشان رو به هلاکتند. ۲- دسته‌ای قائلند که خدای جلیل و عزیز، بندگان را مجبور به معصیت و تکلیف طاقت فرسا و خارج از حد توانشان کرده است که با این پندار، به خدا نسبت ظلم و ستم داده‌اند، و آنان نیز رو به هلاکتند. ۳- گروهی معتقدند که خداوند بندگان خود را در حد توانشان مأمور ساخته، نه خارج از حد توان و زائد بر نیرویشان، پس هر گاه خوبی کنند، خدا را سپاس گویند؛ و چون بدی نمایند، استغفار و طلب آمرزش کنند. هر فردی با این عقیده، همان مسلمان رشید و رشد یافته است.» در نتیجه حضرت امام صادق (علیه السلام) با این کلام خبر داده است که هر کس از جبر و یا تفویض پیروی کند و بدان معتقد شود بر خلاف حق بوده و از صراط حق خارج است.» امام علی النقی (علیه السلام) آن گاه به تشریح و توضیح مبانی شیعی می‌پردازد و در نوشتار بلند خود برای تقریب اذهان و درک مطالب به بیان مثال‌هایی می‌پردازد تا همگان بتوانند به سادگی به محتوا و مقصود بلند آن برسند؛ آن بزرگوار در این باره می‌نویسد: «من (در توضیحاتم)، هم جبر را که معتقد به آن دچار خطا بوده، و هم تفویض را که معتقد به آن به باطل گرائیده شرح دادم، بنابراین مرتبه میان جبر و تفویض در وسط آن دو واقع است. سپس حضرت (علیه السلام) فرمودند: و برای هر یک از این ابواب مثالی خواهم زد تا هم معنای آن را به ذهن جوینده حقیقت نزدیک سازد و هم بررسی نمودن، شرح آن را آسان نماید، به گونه‌ای که هم آیات محکم قرآن تصدیقش نمایند، و هم خردمندان پذیرفته و تأییدش کنند؛ و توفیق و عصمت با خدا است.» حضرت درباره دیدگاه جبری‌ها می‌نویسد: آنان بر این باورند که خدا مردم را به گناه مجبور می‌کند و سپس آنان را بر کاری که مجبور بوده‌اند، مواخذه و عذاب می‌کنند. امام توضیح می‌دهد که این رأی و اندیشه نمی‌تواند با دین اسلام و قرآن سازگار باشد. آن گاه امام (علیه‌السلام) آیاتی را بیان می‌دارد که در آن‌ها خداوند به صراحت ظلم و ستم را ناروا می‌شمارد و خود را از آن مبرا می‌دارد. سپس می‌افزاید که چگونه کسی می‌تواند بنده خود را بر کاری مجازات کند که خود او را بدان مجبور نموده است. امام درباره مسأله تفویض نیز چنین توضیح می‌دهد: و اما آن تفویضی که امام صادق (علیه السلام) آن را باطل دانسته و معتقدان و پیروانش را خطاکار برشمرده این عقیده است که: «خداوند اختیار امر و نهی خود را به بندگان سپرده، و سرخود رهایشان ساخته است.» امام ادامه می‌دهد: «اگر خدا اختیار بندگان را از سر اهمال و سهل انگاری به خودشان سپرده بود، باید انتخاب آنان را (هرچه باشد) پذیرفته، و به سبب آن مستحق ثواب گردند، و (زمانی که خود سری و اهمال حاصل شود) دیگر بر جنایتی که کنند هیچ عقوبتی نباشد.» امام می‌فرماید «برای این سخن می‌توان دو معنا احتمال داد: اول این که بندگان خدا بر خدا شوریده‌اند و خدا نیز به ناچار آن را پذیرفته است که این به معنای ناتوانی و وهن خداست؛ دوم این که خداوند از وادار نمودن بندگان به کاری درمانده و عاجز است. از این رو امر و نهی خود را بدیشان سپرده و بر وفق مرادشان امضاء نموده است. هر دو این معنا به کفر برمی‌گردد و اسلام آن را مردود می‌شمارد. آیات بسیاری در قرآن آمده است که این معنا را باطل و نادرست می‌داند.»

دیدگاه صحیح درباره جبر و تفویض

امام (علیه السلام) آن گاه به بیان دیدگاه درست و نگرش توحیدی می‌پردازد و می‌نویسد: اما آن چیزی که ما به آن اعتقاد داریم این است که خداوند مردم را با قدرت خود آفریده، و نیرویی به ایشان بخشیده تا با آن او را پرستش و اطاعت کنند، آنگاه آنان را به خواست خود امر و نهی کرد، و پیروی امر خود از ایشان پذیرفته و بدان رضایت داد و آنان را از کارهایی بازداشته و گناهکاران و نافرمانان را نکوهیده و بر گناهشان و نافرمانی شان مجازات می‌کند. اختیار در امر و نهی با خدا است. پس هر کس که فرمان برد، راه یافت و هر کس عصیان ورزید گمراه و سرکش گشت. این اطاعت و نافرمانی نیز به جهت قدرت و نیرویی است که خداوند به

ایشان داده است.»

دو مثال ساده

برای فهم درست این مطلب ذکر مثالی خالی از لطف نیست. از یکی از علمای بزرگ اسلام درباره جبر و تفویض و امر بین الامرین پرسیدند. وی به پرسشگر خود گفت: پای راست خود را بلند کن. او این کار را کرد. سپس گفت: پای راست را بر زمین بگذار و پای چپ را بلند کن. این چنین کرد. در مرتبه سوم به او گفت: حالا پای چپ و راست را همزمان بلند کن و بایست. نتوانست و بر زمین افتاد. عالم گفت: این همان امر بین الامرین است. یعنی اختیار داری که هر یک را برداری ولی اختیار نداری هر دو را برداری چون جبر و قوانین جبری طبیعت، این اجازه را به تو نمی‌دهد که همزمان دو پا را از زمین بلند کنی. باز یکی از اساتید درباره این مسأله به جمله بحول الله و قوته اقوم و اقعده تمسک جست و گفت: حول و قوت و قدرت را به خدا نسبت می‌دهی ولی این فعل بلند شدن و نشستن را به خود نسبت می‌دهی، یعنی که بخشی از آن من است و در آن اختیار دارم و بخشی از آن دیگری است و در آن مجبورم. به هر حال آن چه از معنای تفویض و اختیار آمده است نشان می‌دهد که نمی‌تواند هر یک از دو نظریه به تنهایی درست باشد و تنها در صورتی می‌توان باور قرآنی داشت که قایل به امر میان دو امر جبر و اختیار باشیم. امام هادی (علیه السلام) پس از بیان آیاتی از قرآن و روشن کردن مسأله جبر و تفویض می‌نویسد: از امیرالمؤمنین (علیه السلام) نقل شده که پس از بازگشت از شام (جنگ صفین) در پاسخ به پرسش مردی که پرسید: ای امیرمؤمنان بفرمائید حرکت ما با شما آیا قضا و قدر الهی بود؟ فرمودند: آری؛ از هیچ تپه‌ای بالا نرفتید و به هیچ دره‌ای سرازیر نشدید مگر به قضا و تقدیر الهی، پرسید: ای امیرمؤمنان آیا رنج و زحمتی که من در این راه برده‌ام به حساب خدا بگذارم؟ فرمودند: مپرس ای پیرمرد، که بی شک خداوند به ازای (رنج) این سفر و راهی که پیمودید، و هر مکانی که منزل کردید، و در برگشت شما که بازمی‌گشتید (در تمامی این مراحل) به شما اجر و پاداشی عظیم داده است، چرا که شما در هیچ یک از کارهایتان نه مجبور بودید و نه ناچار. مبدا پنداشته‌ای که آن قضائی قطعی و تقدیری حتمی بوده است؟! اگر مطلب این چنین بود در این صورت پاداش و کیفر بیهوده گشته، و تشویق و تهدید بی معنا می‌بود، و دیگر چیزی پابرجا و ثابت نمی‌ماند. این اعتقاد بت پرستان و دوستان شیطان است، به درستی خدای جلیل و عزیز با دادن اختیار است که امر و فرمان داده، و برای برحذر ساختن، نهی فرمودند است. نه اطاعت از او با اکراه و زور است، و نه از سر قهر و چیرگی بدون اختیار نافرمانی و معصیت شده، و نه آسمانها و زمین و آن چه را میان آنهاست بیهوده و عبث آفریده است! این پندار کسانی که کفر ورزیدند.» امام هادی (علیه السلام) در ادامه می‌نویسد: «امیرالمؤمنین (علیه السلام) موافق و مناسب قرآن راهنمایی فرمودند است و آن با (مذهب) جبر و تفویضی که اعتقاد و پیروی از هر دو آنها باطل و کفر و مایه تکذیب قرآن است، منافات دارد، و ما از گمراهی و کفر به خدا پناه می‌بریم! ما نه معتقد به جبریم و نه به تفویض، بلکه قائل به مرتبه‌ای میان آن دوئیم و آن امتحان و آزمایش توسط قدرتی است که خدا به ما داده و در پرتو آن به طاعت خود فراخوانده است، هم چنان که قرآن بدان گواه است، و امامان نیکو کار خاندان پیامبر - که درود خدا بر تمام ایشان باد - بدان معتقدند.»

دو هدف عمده امام هادی (علیه السلام)

امام هادی (علیه السلام) با تبیین دقیق و آوردن آیات و روایات بسیاری کوشید تا به دو مسأله توجه دهد: اول آن که دیدگاه اسلام راستین را تبیین کند و با بیان این مسأله به مخالفت علمی و علمی با حکومت و قدرت‌های غاصب پردازد که با اندیشه جبری و اشعری می‌کوشیدند تا خود را در هاله‌ای از قداست فرو برند و اعمال و رفتار ظالمانه خود را توجیه کنند و آن را به خدا نسبت دهند و از سوی دیگر کوشید تا به مدیران آینده تشکیلات شیعی چگونگی استنباط احکام و مدیریت علمی را بیاموزاند. اگر در

زمانی شرایط، اقتضای آن را داشت تا امامی با شمشیر و امامی با دعا و آن دیگری با آموزش و ایجاد هسته‌های علمی و یا نفوذ در ارکان قدرت هدایت و رهبری فکری و سیاسی امت را به دست گیرد و حداقل امت مؤمن و شاهدی را حفظ و هدایت کند اکنون در این دوره امام هادی بر خود لازم می‌دانست تا به تربیت مدیریتی اهتمام ورزد که برای عصر غیبت و فقدان حضور امام (علیه السلام) آمادگی داشته باشند. تلاش‌های فکری و علمی آن امام همام در شرایط سخت و در حصار پادگان نظامی عباسی آن چنان مهم و مفید و سازنده بود که بعدها در عصر غیبت اندیشمندان و دانشمندان به نامی چون کفعمی، دیلمی، صدوق، مفید، کلینی، سید مرتضی، سید رضی و در نهایت شیخ طوسی توانستند مدیریت علمی و تشکیلاتی شیعی را در دست گیرند و جامعه شیعی را به شکوفایی و بالندگی در خور خود برسانند به گونه‌ای که اولین حکومت شیعی در طبرستان و سپس در تمامی ایران و بین النهرین پدیدار گردد و آل بویه و سادات مرعشی و کیایی و صفوی به حکومت شیعی دست یابند و زمینه را برای حکومت جمهوری اسلامی و ولایت فقیه فراهم آورند. باشد که ما نیز این راه را با تمام قدرت و قوت تا قیام قائم و حضور منتظر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) ادامه دهیم. ان شاء الله. نویسنده: علی آقاخانی

داستان

چهل داستان

پیشگفتار

به نام هستی بخش جهان آفرین شکر و سپاس بی انتها، خدای بزرگ را که ما را از امت مرحومه قرار داد و به صراط مستقیم، ولایت اهل بیت عصمت و طهارت صلوات الله علیهم اجمعین هدایت نمود. درود بر روان پاک پیامبر عالی قدر اسلام صلی الله علیه و آله؛ و بر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، خصوصا دهمین خلیفه بر حقیقت حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام؛ و لعن و نفرین بر دشمنان و مخالفان اهل بیت رسالت، که در حقیقت دشمنان خدا و قرآن هستند. زندگی سراسر آموزنده آن انسان برتر و شخصیت برگزیده و ممتازی که خداوند متعال، در ضمن حدیث لوح حضرت فاطمه زهراء علیها السلام در عظمت و جلالت مقام آن بزرگوار فرموده است: نام او علی است؛ و او یاور و نگه دارنده شریعت و شاهد بر اعمال و حرکات بندگان خواهد بود. نیز جد بزرگوارش، حضرت ختمی مرتبت، ضمن یک حدیث طولانی فرمود: دهمین خلیفه و وصی من، شخصیتی با نام علی بن محمد علیه السلام می‌باشد، که دارای سکینت و وقار خاصی است، تمام علوم و اسرار نزد او موجود خواهد بود؛ و او از تمام جریانات و نیات افراد آگاه می‌باشد. احادیث قدسیه و روایات بسیاری در منقبت و عظمت آن امام والامقام، با سندهای متعدد در کتاب‌های مختلف، وارد شده است. و این مختصر، ذره‌ای از قطره اقیانوس بی کران فضائل و مناقب و کرامات آن وجود مقدس می‌باشد. که برگزیده و گلچینی است از ده‌ها کتاب معتبر (۱)، در جهت‌های مختلف: عقیدتی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، اخلاقی، تربیتی و ... خواهد بود. باشد که این ذره دلنشین و لذت بخش مورد استفاده و إفاده عموم علاقه مندان، خصوصا جوانان عزیز قرار گیرد. و ذخیره‌ای باشد: ((لِيَوْمٍ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ إِلَّا مَنْ أَتَى اللَّهَ بِقَلْبٍ سَلِيمٍ لِي وَلِوَالِدَيْهِ وَلِمَنْ لَهُ عَلَيَّ حَقٌّ))، انشاء الله تعالی مؤلف

خلاصه حالات دوازدهمین معصوم

آن حضرت طبق مشهور، سه شنبه، دومین روز از ماه رجب، سال ۲۱۲ هجری قمری (۲)، در قریه‌ای به نام صیریا سه فرسخی شهر مدینه منوره دیده به جهان گشود. (۳) نام: علی (۴) صلوات الله و سلامه علیه. کنیه: ابوالحسن و ابوالحسن الثالث. لقب: هادی،

ناصح، متوکل، نقی، مرتضی، عالم، طاهر، طیب، عسکری، امین، ابن الرضا و ... پدر: امام محمد، جواد الائمه علیه السلام. مادر: سمانه - از اهالی مغرب - و معروف به سیده بوده است. نقش انگشتر: ((اللَّهُ رَبِّي وَهُوَ عِزِّي مَتَى مِنْ خَلْقِهِ)). دربان: عثمان بن سعید عمری. مدت عمر: آن حضرت سلام الله علیه، مدت شش سال و پنج ماه در حیات پدر بزرگوارش؛ و نیز پس از شهادت وی، مدت ۳۳ سال و ۹ ماه رهبریّت و امامت جامعه را بر عهده داشت. جمعا عمر پُر برکت آن حضرت را حدود ۴۱ سال و چند ماه گفته‌اند، که مدت بیست سال و اندی از آن را در شهر سامراء، تحت نظر حکومت عباسی به طور اجبار اقامت داشت. مدت امامت: بنا بر آنچه که بین گفتار مورّخین و محدّثین مشهور است: آن حضرت، روز سه شنبه، پنجم ماه ذی الحِجّه، سال ۲۲۰ هجری، پس از شهادت پدر بزرگوارش به منصب امامت و خلافت نائل آمد و حدود ۳۳ سال و ۹ ماه، امامت و هدایت جامعه اسلامی را عهده دار بود. آن حضرت پس از شهادت پدر بزرگوارش، مرتّب در حصر و تحت اذیت و آزار دستگاه ظلم و جور خلفاء بنی العباس و مخالفین قرار داشت؛ و بیشتر مدت امامت خود را یا در زندان و یا تحت نظر جاسوسان و مأموران حکومتی سپری نمود. و اگر هم بر حسب ظاهر آزاد می‌شد، غیرمستقیم برخوردهای حضرت و نیز رفت و آمد افراد را به حضور ایشان، تحت کنترل شدید قرار می‌دادند. امّا برای آن که افکار عمومی خدشه دار نگردد، به طور ریاکارانه در ظاهر و در موقعیتهای معین، حضرت را تکریم و تعظیم می‌کردند. ولی به هر حال کینه و خباثت و سخن چینی افراد کوردل، امام علیه السلام را به حال خود وا نگذاشت؛ و سرانجام حضرت را به وسیله زهر مسموم و به شهادت رساندند. و به همین جهت سیاسی و حکومتی، امام علیه السلام کمتر توانست، مسائل دین را در امور مختلف مطرح نماید و یا جلسات درس تشکیل دهد. بدین جهت سخنان حضرت، نسبت به پدران بزرگوارش کمتر در بین کتب تاریخ و حدیث دیده می‌شود. و همچنین برای اثبات مظلومیت حضرت، همین کافی است که دفن جسد مطهر آن بزرگوار نیز در خانه خود آن حضرت انجام گرفت. خلفاء هم عصر: امامت آن حضرت با حکومت و ریاست هفت نفر از خلفاء بنی العباس به نام های: واثق، متوکل، منتصر، مستعین، معتز، معتمد و معتصم مصادف شد. امام مظلوم علیه السلام اختلاف است؛ ولی مشهور بین علماء گفته‌اند: شهادت آن حضرت، روز سوّم ماه رجب، سال ۲۵۴ هجری قمری (۵) می‌باشد، که در زمان حکومت معتصم به وسیله زهر مسموم و به شهادت رسید؛ و جسد مطهر و مقدّسش در شهر سامراء، در منزل شخصی خود حضرت دفن گردید. فرزند: حضرت دارای چهار فرزند پسر به نام های: امام حسن عسکری علیه السلام، حسین، محمد و جعفر؛ و نیز یک دختر به نام عایشه بوده است. نماز امام هادی علیه السلام: دو رکعت است، در هر رکعت پس از قرائت سوره حمد، هفتاد مرتبه سوره توحید خوانده می‌شود؛ و پس از آخرین سلام، تسبیحات حضرت فاطمه زهراء علیها السلام گفته می‌شود. (۶) و سپس نیازها و حوائج مشروعه خود را از درگاه خداوند متعال طلب می‌نماید، که انشاء الله بر آورده خواهد شد.

طلعت نور دهمین اختر امامت

البشارت که دَهْم حُجّت سبحان آمد شافع هر دو سرا، رهبر ایمان آمد سرور عالمیان، محور امکان آمد که جهان از رخ وی، روضه رضوان آمد پرتو مهر رخس، تا به زمین پیدا شد دسته‌های ملک از عرش برین پیدا شد رهبر عالمیان، آن که جهان را سبب است تحت فرمان وی، افواج ملک با ادب است طیب و طاهر و هادی و نقیاش لقب است خسرو ملک عجم، قائد قوم عرب است شرع احمد ز وجودش به جهان پای گرفت مهر وی در دل صاحب نظران جای گرفت هم نبی خوی و علی صولت و زهراء عصمت حسنی حلم و حسین شجعت و سجّاد آیت باقری علم و ز صادق به صداقت نسبت کاظمی عفو و رضا خوی و جوادی همّت پدر عسکری و جدّ ولیّ عصر است آن که بر پرچم وی آیت فتح و نصر است (۷)

طلعت نور بین مکه و مدینه

طبق آنچه تاریخ نویسان آورده‌اند: یکی از اصحاب امام محمد جواد علیه السلام - به نام محمد بن فرج حکایت کند: روزی حضرت ابو جعفر، امام جواد علیه السلام مرا در محضر مبارک خویش فرا خواند. وقتی بر آن حضرت وارد شدم و نشستم، اظهار داشت: امروز قافله‌ای به این محل آمده است و تعدادی کنیز برای فروش همراه خود آورده‌اند. و سپس کیسه‌ای را - که مبلغ شصت دینار در آن بود - تحویل من داد و ضمن فرمایشاتی، مطالبی را پیرامون کنیزی بیان نمود؛ و حالات و خصوصیات آن کنیز را از جهت قیافه، قامت و لباس توصیف کرد. بعد از آن که امام جواد علیه السلام، مطالب لازم را بیان نمود، به من دستور داد تا به سمت آن قافله حرکت کنم و آن کنیز مورد نظر را خریداری نمایم. پس طبق دستور حضرت حرکت کردم، هنگامی که به محل فروش کنیزان رسیدم، کنیزان را یکی پس از دیگری تفحص و جستجو کردم تا سرانجام، کنیز مورد نظر حضرت جواد علیه السلام را - که توصیف و معرفی نموده بود - پیدا کردم. و در نهایت، او را به همان مقداری که حضرت داده بود خریداری کرده و خدمت امام علیه السلام آوردم. این کنیز نامش سمانه (جمانه) بود؛ و طبق اقرار و اعتراف خودش، دست هیچ نامحرمی به او دراز نشده بود؛ و صحیح و سالم در خدمت امام محمد جواد علیه السلام حضور یافت. این همان کنیزی می‌باشد که حضرت امام علی هادی علیه السلام از آن بانوی مجلله، متولد شد. همچنین مورّخین و محدّثین به نقل از علی بن مهزیار و محمد ابن فرج حکایت کنند: ولادت پُر میمنت و با سعادت امام هادی علیه السلام همچون ولادت دیگر امامان و اوصیاء رسول خدا صلوات الله و سلامه علیهم، واقع شد. و مادر آن حضرت، نیز یکی از زنان با فضیلت و با کمال زمان خویش بوده است، همان طوری که امام هادی علیه السلام، ضمن فرمایشاتی در رابطه با منزلت و مقام والای آن بانوی مکرمه و بزرگوار، چنین اظهار نمود: مادرم، زنی با معرفت و با فضیلت بود؛ و نسبت به من معرفت کامل داشت و تمام مسائل و حقوق الهی را در همه موارد رعایت می‌کرد، او اهل بهشت می‌باشد. و سپس افزود: تا قبل از پدرم، حضرت جواد الائمه علیه السلام دست هیچ انسانی به او نزدیک نشده بود. همچنین آورده‌اند: منوره مراجعت می‌نمود، چون در محلی به نام صُیریا - سه فرسخ مانده به شهر مدینه طیبه - رسیدند، نوزادی عزیز و مبارک به نام حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام، همانند دیگر اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، پاک و پاکیزه؛ و همچون جدّ بزرگوارش، امام موسی کاظم علیه السلام در حال بازگشت از شهر مکه معظمه به مدینه طیبه، دیده به جهان گشود. (۸)

فراهم شدن آب برای نماز

مرحوم شیخ حرّ عاملی رضوان الله علیه، به نقل از کافور خادم حکایت کند: در یکی از روزها حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام مرا مخاطب قرار داد و اظهار نمود: ای کافور! آن سطل را پر از آب کن و در فلان محلّ مخصوص که حضرت خود معین نمود بگذار، تا هنگام نماز به وسیله آن وضو بگیرم. و بعد از این دستور، مرا برای انجام کاری روانه نمود و فرمود: هرگاه بازگشتی، سطل آب را در همان جایی که گفتم، بگذار تا برای وضوء گرفتن آماده باشد. کافور خادم افزود: سپس آن حضرت، چون خسته بود در گوشه‌ای دراز کشید تا استراحت نماید؛ و در آن شب، هوا بسیار سرد بود. ولی متأسفانه من فراموش کردم که طبق دستور آن حضرت، سطل آب را در آن محلّ معین شده بگذارم. پس چون لحظاتی گذشت، متوجه شدم که امام علیه السلام از جای خود برخاسته است و در حال آماده شدن برای نماز می‌باشد و من - چون سطل آب را فراهم نکرده بودم از ترس آن که روبروی هم نگریم و احیاناً حرفی به من نزنند - مخفی شدم. ولی در پیش خود، خیلی احساس ناراحتی و شرمساری می‌کردم، که چرا آب را فراهم نکرده‌ام؛ و به همین جهت می‌ترسیدم که مورد سرزنش و ملامت حضرت قرار گیرم. در همین افکار بودم، که ناگهان امام علیه السلام با حالت غضب مرا صدا نمود، با خود گفتم: به خدا پناه می‌برم. و هیچ عذری نداشتم که مثلاً بگویم فراموش کردم؛ و به هر حال پاسخ حضرت را دادم و جلو رفتم. چون نزدیک شدم، فرمود: ای کافور! چرا چنین کرده‌ای، آیا نمی‌دانستی که من برای وضوء از آب گرم استفاده نمی‌کنم؛ بلکه باید آب، عادی و سرد باشد، چرا آب را گرم کرده‌ای؟! با حالت تعجب عرضه داشتم:

ای مولا- و سرورم! به خدا قسم، من فراموش کردم که آب در سطل بریزم و حتی دست به سطل نزده ام. سپس حضرت فرمود: الحمدلله، که خداوند متعال در هیچ حالی ما را فراموش و رها نمی‌کند و ما نیز سعی کرده ایم تا مستحبات الهی را نیز انجام دهیم و در هیچ حالی آن‌ها را ترک نکرده ایم. (۹)

آگاهی از درون اشخاص

همچنین مرحوم شیخ طوسی، راوندی و دیگر بزرگان به نقل از اسحاق بن عبدالله علوی حکایت کنند: روزی از روزها پدرم با عمویم با یکدیگر اختلاف کردند، درباره آن چهار روزی که در طول سال برای روزه گرفتن، نسبت به بقیه روزها فضیلت و اهمیتی بیشتر دارد. لذا برای حلّ اختلاف و گرفتن جواب صحیح تصمیم گرفتند تا به ملاقات و زیارت حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام بروند. و در آن روزها، حضرت در محلی - به نام صریا - نزدیک مدینه ساکن بود؛ و هنوز به شهر سامراء منتقل نشده بود. به همین جهت، به قصد زیارت و ملاقات آن حضرت حرکت نمودند، هنگامی که وارد منزل امام هادی علیه السلام شدند و در محضر شریفش نشستند، حضرت قبل از هر سخنی اظهار فرمود: نزد من آمده اید تا از روزهایی که در طول سال بهتر است، در آن‌ها روزه گرفته شود، سؤال نمائید؟ عرضه داشتند: بلی، یا ابن رسول الله! ما از محلّ خود فقط برای همین موضوع، آمده ایم. حضرت فرمود: پس بدانید که آن‌ها چهار روز است: روز هفدهم ربیع الاول سالروز میلاد مسعود پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، روز بیست و هفتم رجب سالروز بعثت حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله، روز بیست و پنجم ذی القعدة سالروز دَحو الارض؛ و آن روزی است که زمین از زیر کعبه الهی پهن و گسترده شد. - و روز هیجدهم ذی الحجه سالروز غدیر حُتم - که پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله از طرف خداوند متعال، حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان ((امیرالمؤمنین)) و خلیفه بلا فصل خویش، منصوب و معرفی نمود. - (۱۰)

خبر از دگرگونی رؤسای حکومت

مرحوم کلینی، طبرسی و دیگر بزرگان به نقل از خیران ساباطی حکایت کنند: در آن ایام و روزگاری که حضرت ابوالحسن، امام علی نقی صلوات الله علیه در مدینه منوره بود، به خدمت ایشان شرف حضور یافتم، حضرت ضمن صحبت‌هایی به من فرمود: از واثق چه خبر داری؟ عرضه داشتم: قربان شما گردم، ده روز قبل با او بودم و چون خواستم از او خداحافظی کنم، مشکلی نداشت؛ بلکه در کمال صحت و سلامتی بود. امام علیه السلام فرمود: ولی مردم و اهل مدینه می‌گویند که واثق مرده است. پس فهمیدم که منظور حضرت از اهل مدینه، خودش می‌باشد. و سپس حضرت فرمود: از جعفر چه خبر داری؟ گفتم: در وضع بسیار بدی بود و در زندان به سر می‌برد. بعد از آن، امام علیه السلام اظهار داشت: او از زندان آزاد شده و به منصب ریاست خواهد رسید. و آن گاه افزود: اکنون بگو که وضع محمد بن زینت چگونه است؟ عرض کردم: و اما محمد بن زینت بر مسند ریاست تکیه زده و مردم حکم او را نافذ می‌دانند. حضرت فرمود: او آینده خطرناکی را در پیش دارد؛ و پس از لحظه‌ای سکوت، افزود: باید مقدرات الهی جاری گردد و چاره‌ای جز تسلیم در برابر آن نیست. سپس امام هادی علیه السلام در ادامه فرمایشاتش افزود: ای خیران ساباطی! تو را آگاه می‌کنم بر این که واثق مرده است و متوکل عباسی، جعفر را جایگزین او کرده؛ و نیز دستور قتل محمد بن زینت را صادر و او را کشته‌اند. عرض کردم: یا ابن رسول الله! چند روز می‌شود که این جریان‌ات و دگرگونی‌ها رخ داده است که ما نسبت به آن‌ها بی اطلاع می‌باشیم؟ در جواب فرمود: شش روز بعد از آن که از عراق خارج گشتی، این وقایع رخ داده است. خیران گوید: و چون از محضر مبارک حضرت بیرون آمدم، بررسی و تحقیق کردم، همان طوری که حضرت خبر داده بود، این وقایع و جریان‌ات به وقوع پیوسته بود. (۱۱)

نان در سفره و بلعیدن جادوگر

یکی از درباریان متوکل - به نام زرافه - حکایت کند: روزی درباریان متوکل عباسی شخصی را از اهالی هندوستان که شعبده باز و جادوگر بود، نزد متوکل آورده تا با بازی‌های خویش او را سرگرم کند، چون وی اهل هوی و هوس بود. روزی از روزها متوکل به آن شخص هندی گفت: چنانچه علی بن محمد هادی (صلوات الله و سلامه علیه) را در جمع عده‌ای شرمنده و خجالت زده کنی، هزار دینار هدیه خواهی گرفت. آن شخص شعبده باز هندی نیز درخواست متوکل - خلیفه عباسی - را پذیرفت. و آن گاه حضرت را در جمع عده‌ای دعوت کردند؛ و چون همگان در آن جلسه حضور یافتند، متوکل مرا کنار خود نشانید؛ و دستور داد تا سفره اطعام گسترانیدند. همین که خواستند مشغول خوردن غذا شوند، شعبده باز هندی متوجه حضرت هادی علیه السلام شد و حرکات مخصوصی را انجام داد، که چون حضرت دست به سوی نان دراز می نمود، نان پرواز می کرد؛ و تمامی افراد می خندیدند. و این کار چند مرتبه تکرار شد، به ناچار، چون امام علی هادی علیه السلام چنین دید، به عکس شیری که بر پرده دیوار نقش بسته بود، دستی زد و آن را مخاطب قرار داد و فرمود: ای شیر! این دشمن خدا را بگیر و نابود کن. پس ناگهان شیر به حالت یک حیوان واقعی در آمد و آن مرد شعبده باز هندی را بلعید. و سپس حضرت خطاب به شیر کرد و فرمود: اکنون به حالت اول بازگرد و همانند قبل روی پرده مجسم شو. تمام افراد حاضر در مجلس با تماشای این صحنه، وحشت زده شده و متحیرانه به یکدیگر نگاه می کردند. پس از آن، امام علیه السلام از جای برخاست که از مجلس خارج شود، متوکل گفت: یا ابن رسول الله! خواهش می کنم بفرما بنشین و دستور دهید تا شیر آن مرد هندی را بازگرداند؟ حضرت فرمود: به خدا سوگند، دیگر او را نخواهید دید، آیا دشمن خدا را بر دوستان خدا مسلط و چیره می کنید؟! و آن گاه، حضرت از آن مجلس خارج شد. (۱۲)

پیدایش دو درخت بزرگ

همچنین یکی از درباریان متوکل، معروف به ابوالعباس - که دائی نویسنده خلیفه بود - حکایت کند: من با ابوالحسن، علی هادی علیه السلام سخت مخالف و نسبت به او بدبین بودم، تا آن که روزی متوکل مرا به همراه عده‌ای برای احضار آن حضرت از شهر مدینه به سامراء بسیج کرد. پس از آن که وارد شهر مدینه شدیم، به منزل حضرت وارد شده و پیام متوکل عباسی را ابلاغ کردیم؛ و حضرت هادی علیه السلام موافقت نمود که به سوی شهر سامراء حرکت کنیم. پس از آن، از شهر مدینه به سمت سامراء خارج شدیم، هوا بسیار گرم و ناراحت کننده بود؛ و چون موقع حرکت، آب و غذا نخورده بودیم، مقداری راه را که پیمودیم، پیشنهاد دادیم تا پیاده شویم و اندکی استراحت کنیم؟ امام هادی علیه السلام فرمود: در این جا مناسب نیست، بهتر است که به راه خود ادامه دهیم تا به محلی مناسب برسیم. به همین جهت به حرکت خود ادامه دادیم تا این که در بیابانی قرار گرفتیم که هیچ آب و گیاهی یافت نمی شد و گرمی هوا و تشنگی و گرسنگی تمام افراد را بی طاقت کرده بود. در این هنگام حضرت توجهی به افراد نمود و اظهار داشت: چرا این قدر بی حال و ناتوان شده اید، چنانچه خسته، تشنه و گرسنه هستید، همین جا اُتراق کنید. ابوالعباس گوید: من گفتم: یا ابوالحسن! در این صحرای بزرگ چگونه استراحت کنیم؟ حضرت فرمود: همین جا مناسب است. بنابر این، طبق دستور حضرت در حال بار انداختن بودیم که ناگهان متوجه شدیم در همان نزدیکی - کنار ما - دو درخت بسیار بزرگ با شاخه‌های زیاد بر زمین سایه افکنده و کنار یکی از آنها چشمه‌ای است و آب آن بر زمین جاری می باشد، که بسیار سرد و گوارا بود. بسیاری از همراهان با حالت تعجب گفتند: ما چندین مرتبه از این مسیر رفت و آمد کرده ایم؛ ولی هرگز چنین چشمه و درختانی را در این مکان ندیده ایم. و من بسیار در تعجب فرو رفته و با تمام وجود، به آن حضرت خیره شده بودم که ناگهان تبسمی نمود؛ و سپس روی مبارک خود را از من برگرداند. با خود گفتم: این موضوع را باید خوب بررسی کنم؛ لذا از جای خود برخاستم و کنار یکی از

آن دو درخت آمدم و شمشیر خود را زیر خاک پنهان نموده و دو سنگ به عنوان علامت و نشانه روی آن‌ها نهادم، و بعد از آن آماده نماز شدم. و چون افراد استراحت کردند، حضرت فرمود: چنانچه خستگی افراد برطرف شده است، حرکت کنیم. ه رفتیم، من باز گشتم؛ ولیکن هیچ اثری از درخت و چشمه آب نیافتم و شمشیر خود را برداشتم و به قافله، ملحق شدم و بسیار در فکر فرو رفتم و دست به سمت آسمان بلند کرده و از خداوند خواستم که مرا از دوستان و معتقدان به حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام قرار دهد. در همین لحظه، حضرت متوجه من شد و فرمود: ای ابوالعبّاس! بالاخره کار خود را کردی؟ عرضه داشتیم: بلی، یا ابن رسول الله! من نسبت به شما مشکوک بودم و الان به حقانیت شما معتقد گشتم و به لطف خداوند منان هدایت یافتیم. حضرت فرمود: آری چنین است، همانا افراد مؤمن و اهل معرفت، کمیاب هستند. (۱۳)

نمایش لشکر امام در مقابل خلیفه

روزی متوکل عباسی جهت ایجاد وحشت و ترس برای حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام و دیگر شیعیان و پیروان آن حضرت، دستور داد تا لشکریانش که تعداد نود هزار اسب سوار بودند، خود را مجهز و صف آرائی کنند. و پیش از آن، دستور داده بود تا هر یک از آن‌ها خورجین اسبش را پر از خاک نماید و در وسط بیابانی تخلیه کنند، که در نتیجه تپه بسیار عظیمی از خاک‌ها درست شد. چون لشکریان در اطراف آن صف آرائی کردند، متوکل با حالتی مخصوص بالای تپه رفت؛ و سپس امام علی هادی علیه السلام را نزد خویش احضار کرد، تا عظمت لشکر و قدرت خود را به آن حضرت نشان دهد؛ و به وی بفهماند که در مقابل خلیفه هیچ قدرتی، توان کمترین حرکت را ندارد. همین که امام هادی علیه السلام کنار متوکل عباسی قرار گرفت و آن صفوف فشرده و مجهز را تماشا کرد، به او فرمود: آیا میل داری من نیز لشکر خود را به تو نشان دهم؟ متوکل اظهار داشت: آری. بعد از آن، حضرت دعائی را به درگاه خداوند متعال خواند، پس ناگهان ما بین آسمان و زمین، از سمت شرق و غرب، لشکریانی مجهز صف آرائی کرده و منتظر دستور می‌باشند. متوکل با دیدن چنین صحنه‌ای مدهوش و وحشت زده گردید. و چون او را به هوش آوردند، حضرت به او فرمود: ما با شما در رابطه با مسائل دنیا و ریاست، درگیر نخواهیم شد؛ چون که ما مشغول امور و مسائل مربوط به آخرت هستیم، به جهت آن که سرای آخرت باقی و ابدی است و دنیا فانی و بی ارزش خواهد بود. بنابراین، از ناحیه ما ترس و وحشتی نداشته باشید؛ همچنین گمان خلاف و بد درباره ما نداشته باشید. (۱۴)

دریافت اموال در موقع مناسب

مرحوم شیخ حرّ عاملی رضوان الله تعالی علیه، به نقل از کتاب شریف مشارق أنوار الیقین آورده است: دو نفر از اهالی شهر قم - به نام داوود قمی و محمد طلحی - حکایت کرده‌اند: مقدار قابل توجهی وجوهات، نذورات، هدایا و نیز جواهرات و دیگر اشیاء نفیس قیمتی توسط مؤمنین قم و اهالی آن، نزد اینجانبان جمع شده بود تا برای حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام ارسال نمایم. و چون موقعیتی مناسب فرا رسید، بار سفر را بستیم و به سوی شهر سامراء حرکت کردیم. نار ما آمد و اظهار داشت: حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام دستور داد که بازگردید و به شهر خود مراجعت کنید، چون الان موقعیت و فرصت مناسبی نیست؛ و نمی‌توانید با ما دیدار و ملاقات داشته باشید، به دلیل آن که مأمورین حکومتی مانع رفت و آمد افراد هستند. پس به ناچار به سوی شهر قم مراجعت کردیم و کلیه اموال و جواهرات را در جای مناسبی مخفی و نگهداری نمودیم. مدتی از این جریان گذشت و پیامی از جانب حضرت بدین مضمون رسید: اینک تعدادی شتر فرستاده ایم تا اموال و آنچه را که از ما نزد شما است، بر آن شترها حمل کنید و آن‌ها را رها نمایید؛ و کاری به آن‌ها نداشته باشید. لذا طبق پیام و دستور حضرت سلام الله علیه تمامی اموال و جواهرات را بر آن شترها حمل نموده و آزادشان گذاشتیم و آن‌ها حرکت کردند و رفتند. و از آن شترها خبری نداشتیم تا آن که

یک سال بعد، جهت ملاقات و زیارت امام علیه السلام به سامراء رفتیم و به منزل حضرت وارد شدیم. و چون در محضر مبارک آن حضرت نشستیم، پس از احوال پرسی و مختصری صحبت، فرمود: آیا مایل هستید آن اموال و جواهراتی را که برای ما فرستاده اید، مشاهده کنید؟ عرضه داشتیم: بلی، لذا حضرت نظر ما را به گوشه‌ای از منزل خویش متوجه نمود، هنگامی که نظر افکندیم، تمامی آنچه را که فرستاده بودیم، تماما موجود بود. (۱۵)

پیش گوئی از مرگ فرمانده گارد

همچنین مرحوم شیخ حرّ عاملی، به نقل از کتاب رجال مرحوم نجاشی رضوان الله تعالی علیهما آورده است: یکی از دوستان حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی صلوات الله علیه که در همسایگی آن حضرت زندگی می‌کرده، حکایت کند: ما شب‌ها با حضرت علیّ بن محمد هادی علیه السلام جلوی منزلش جلسه و شب نشینی داشتیم و در مسائل مختلف، بحث می‌کردیم تا آن که شبی از شب‌ها حادثه‌ای رخ داد: فرمانده گارد خلیفه عباسی که شخصی معروف بود، با غرور و تکبر از جلوی ما به سوی منزلش رهسپار بود و مقداری هدایای ارزشمند که از خلیفه گرفته بود، به همراه داشت. و نیز تعدادی سرهنگ و دیگر درجه داران و نگهبانان و پیش خدمتان، او را همراهی می‌کردند. همین که چشمش به حضرت هادی علیه السلام افتاد، نزد وی آمد و به آن حضرت سلام کرد و سپس رفت. هنگامی که از ما دور شد، حضرت اظهار داشت: او با این چشم خدم و به این تجملات مادی دل خوش کرده و شادمان است؛ ولی خبر ندارد که در همین شب، مرگ او را می‌رباید و پیش از نماز صبح او را زیر خاک‌ها دفن می‌کنند. من و بقیه افرادی که در آن مجلس حضور داشتیم، از این پیش گوئی حضرت سخت در تعجب قرار گرفتیم. و چون از جای خود برخاستیم و از حضور آن حضرت خداحافظی کرده و رفتیم، با یکدیگر گفتیم: این یک پیش گوئی مهم و علم غیب بود که علیّ بن محمد صلوات الله علیهما از آن خبر داد. و بر همین اساس با یکدیگر متعهد شدیم که چنانچه گفته حضرت صحت نیافت و واقع نشد، او را به قتل رسانده و نابودش کنیم؛ و سپس هر یک به منزل خود رفتیم. برخاستم و از خانه بیرون آمدم تا بینم چه خبر است، جمعیت زیادی را دیدم، که به همراه سربازان و نیروهای حکومتی شور و شیون می‌کنند و می‌گویند: فرمانده گارد خلیفه، شب گذشته به جهت آن که خمر و شراب بسیاری نوشیده بود، هلاک گشته است و آماده تشییع و دفن او بودند. من با خود گفتم: ((أشهد أن لا إله إلا الله)) و به سوی منزل او حرکت کردم و صحت پیش گوئی حضرت، برایم روشن گردید و از علاقه مندان و شیفتگان حضرتش گشتم. (۱۶)

درمان مریض و مسلمان شدن پزشک نصرانی

یکی از دوستان و اصحاب حضرت ابوالحسن، امام هادی صلوات الله علیه - به نام زید بن علی - حکایت کند: روزی از روزها سخت مریض شدم، تا حدی که دیگر نتوانستم حرکت کنم، لذا پزشکی نصرانی را بر بالین من آوردند و او برایم دارویی را تجویز کرد و گفت: این دارو را به مدت ده روز مصرف می‌کنی تا مریضی ات برطرف و بهبودی حاصل شود. پس از آن که پزشک نصرانی از منزل خارج شد، نیمه شب بود و کسی از طرز استفاده آن داروی اطلاعی نداشت. و من در حالی که متحیر بودم، ناگاه شخصی جلوی منزل ما آمد و اجازه ورود خواست. همین که وارد منزل شد، متوجه شدیم که آن شخص غلام امام هادی علیه السلام می‌باشد. سپس آن غلام به من گفت: مولا و سرورم فرمود: آن پزشک دارویی را که به تو داد و گفت مدتی آن را مصرف کن تا خوب بشوی؛ ولی ما این نوع دارو را فرستادیم، چنانچه آن را یکبار مصرف نمائی، انشاءالله به إذن خداود متعال خوب خواهی شد. زید گوید: با خود گفتم: همانا امام هادی علیه السلام بر حق است و باید به دستورش عمل کنم. به همین جهت، دارویی را که حضرت فرستاده بود مورد استفاده قرار دادم و چون آن را مصرف کردم، در همان مرتبه اول عافیت یافتم و داروی

پزشک نصرانی را تحویلش دادم. فردای آن روز پزشک نصرانی مرا دید و چون عالم خوب و سالم بود و ناراحتی نداشتم، علت بازگرداندن داروهایش را و نیز علت سلامتی مرا جویا شد؟ پس تمام جریان را که امام هادی علیه السلام برایم فرستاد و اظهار نمود با یک بار مصرف خوب خواهم شد، همه را برای پزشک نصرانی تعریف کردم. عد از آن، پزشک نصرانی نزد امام علی هادی علیه السلام حاضر شد و توسط حضرت هدایت و مسلمان گردید و سپس اظهار داشت: ای سرور و مولایم! این نوع درمان و دارو از مختصات حضرت عیسی مسیح علیه السلام بوده است و کسی از آن اطلاعی ندارد، مگر آن که همانند او باشد. (۱۷)

اهمیت عقیق و فیروزه در نجات از درندگان

یکی از بزرگان شیعه به نام ابومحمد، قاسم مدائنی گوید: روزی خادم حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام به نام صافی، برای من حکایت کرد: در یکی از روزها خواستم به زیارت قبر امام علی بن موسی الرضا صلوات الله علیهما شرفیاب شوم، نزد مولایم امام هادی علیه السلام رفتم و از آن حضرت اجازه گرفتم. امام علیه السلام ضمن دادن اجازه، فرمود: سعی کن انگشتر عقیق زرد رنگ همراه داشته باشی که بر یک طرف آن ((ماشاء الله، لا قوه الا بالله، أستغفر الله)) و بر طرف دیگرش ((محمد، علی)) نوشته شده باشد، تا از هر حادثه‌ای در امان گردی. و سپس افزود: این انگشتر موجب سلامتی جسم و دین و دنیا خواهد بود. پس طبق دستور حضرت، انگشتری با همان اوصاف تهیه کردم و برای خداحافظی نزد آن بزرگوار آمدم، وقتی از خدمت آن حضرت مرخص گشتم و مقداری راه رفتم، پیامی برای من آمد که برگرد. هنگامی که بازگشتم، مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای صافی! سعی کن انگشتری فیروزه، تهیه نمایی و همراه خود داشته باشی، چون که در مسیر راه طوس و نیشابور شیری درنده سر راه قافله است و مانع از حرکت افراد می‌باشد. وقتی به آن محل رسیدی، جلو برو؛ و آن انگشتر فیروزه را نشان بده و بگو: مولایم پیام داد: از سر راه زوار کنار برو، تا بتوانند حرکت نمایند. سپس در ادامه فرمایش خود افزود: سعی کن نقش انگشتر فیروزه ات بر یک طرف آن ((الله المَلِک)) و بر طرف دیگرش ((المَلِک لله الواحد القهار)) باشد. و پس از آن، فرمود: نقش انگشتر امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام چنین بوده است و خاصیت فیروزه، امتیت و نجات یافتن از درندگان و پیروزی بر دشمن خواهد بود. صافی گفت: بعد از آن، خداحافظی نموده و به سمت خراسان حرکت کردم و آنچه را حضرت دستور داده بود، انجام دادم. و هنگامی که از خراسان مراجعت نمودم، حضور امام علیه السلام شرفیاب شدم و بعضی جریانات را تعریف کردم. حضرت فرمود: مابقی حوادث را خودت می‌گویی یا من بیان کنم؟ عرض کردم: شما بفرمائید تا استفاده کنم. ن حضرت آمده بودند، وقتی فیروزه را در دست تو دیدند آن را گرفتند و برای مریضی که داشتند بردند و در آب شستند و آبش را، مریض آشامید و سلامتی خود را باز یافت، سپس انگشتر فیروزه را برایت برگرداندند و با این که انگشتر در دست راست تو بود، در دست چپ تو قرار دادند. و وقتی از خواب بیدار شدی، تعجب کردی که چگونه انگشتر از دست راست به دست چپ منتقل شده است. پس از آن، کنار بالین خود سنگ یاقوتی را یافتی که جنیان آورده بودند، آن را برداشتی و اکنون به همراه داری، آن یاقوت را بردار و به بازار عرضه کن، به هشتاد دینار خواهند خرید. خادم گوید: آن هدیه جنیان را به بازار بردم و به همان مبلغی که حضرت فرموده بود، فروختم. (۱۸)

تبلیغ دین و زنده کردن پنجاه غلام

مرحوم ابن حمزه طوسی - که یکی از علماء قرن ششم است - در کتاب خود آورده است: شخصی به نام بلطون حکایت کند: من مسئول حفاظت خلیفه - متوکل عباسی - بودم و نیروهای لازم را پرورش و آموزش می‌دادم تا آن که روزی، پنجاه نفر غلام از اهل خزر برای خلیفه هدیه آوردند. متوکل آن‌ها را تحویل من داد و گفت: آموزش‌های لازم را به آن‌ها بده تا در انجام هر نوع

دستوری آمادگی کامل داشته باشند، همچنین دستور داد تا نسبت به آن‌ها محبت و از هر جهت کمک شود تا خود را مطیع و فدائی خلیفه بدانند. پس از آن که یک سال سپری شد و سعی و تلاش بسیاری در آموزش و پرورش و تربیت آن‌ها انجام گرفت، روزی در حضور خلیفه ایستاده بودم که ناگهان حضرت ابوالحسن، علی هادی علیه السلام وارد شد. هنگامی که حضرت در جایگاه مخصوص قرار گرفت، خلیفه دستور داد تا تمام پنجاه غلام را در حضور ایشان احضار کنم. پس وقتی آن‌ها در مجلس خلیفه حضور یافتند و چشمشان به حضرت هادی علیه السلام افتاد، برای احترام و تعظیم در مقابل حضرت روی زمین به سجده افتادند. متوکل با دیدن چنین صحنه‌ای بی حال و سرافکنده شد و در حالی که توان راه رفتن نداشت، با زحمت مجلس را ترک کرد و با بیرون رفتن متوکل، حضرت هم از مجلس خارج شد. پس از گذشت ساعتی متوکل مراجعت کرد و به من گفت: وای به حال تو! این چه کاری بود که غلام‌ها انجام دادند؟ از آن‌ها سؤال کن که چرا چنین کردند؟! هنگامی که از غلامان سؤال کردم، که چرا چنین تواضعی را در مقابل آن شخص ناشناس انجام دادید؟ اظهار داشتند: این شخص در هر سال یک مرتبه نزد ما می‌آید و مسائل دین را به ما می‌آموزد و مدت ده روز برای تبلیغ احکام و معارف دین، نزد ما می‌ماند، ما او را می‌شناسیم، او خلیفه و وصی پیغمبر اسلام می‌باشد. امی آن پنجاه نفر کشته شوند، به همین جهت تمامی آن غلامان را سر بریدند؛ و فردای آن روز من به سمت منزل حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام رفتم، همین که نزدیک منزل رسیدم، دیدم شخصی جلوی منزل ایستاده که ظاهراً خادم حضرت بود، پس نگاهی عمیق به من کرد و گفت: وارد شو! موقعی که وارد منزل شدم، دیدم حضرت در گوشه‌ای نشسته و مشغول دعا و تسبیح می‌باشد، به من خطاب نمود و فرمود: ای بلطوم! با آن غلامان چه کردند؟ عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! تمامی آن‌ها را سر بریدند. فرمود: آیا خودت دیدی که سر تمامی آن‌ها را بریدند و همه آن‌ها کشته شدند؟ پاسخ دادم: بلی، به خدا سوگند، من خودم شاهد بودم. فرمود: آیا مایل هستی آن‌ها را زنده ببینی؟ گفتم: آری، دوست دارم. سپس حضرت به من اشاره نمود که آن پرده را کنار بزن و داخل برو تا آن‌ها را ببینی. هنگامی که پرده را کنار زدم و وارد شدم، ناگهان دیدم که تمام آن افراد زنده شده‌اند و صحیح و سالم کنار هم نشسته‌اند و مشغول خوردن میوه می‌باشند. (۱۹)

جزای خیانت احسان!

طبق آنچه محدثین و مورّخین نقل کرده‌اند: شخصی به نام بُریحه عباسی از طرف متوکل، مسئولیت امامت نماز جمعه شهر مدینه و مکه را بر عهده داشت و جیره خوار او بود؛ جهت تقرب به دستگاه، نامه‌ای بر علیه امام علی هادی علیه السلام به متوکل نوشت که مضمون آن چنین بود: چنانچه مردم و نیز اختیارات مکه و مدینه را بخواهی، باید حضرت علی هادی علیه السلام را از مدینه خارج گردانی، چون که او مردم را برای بیعت با خود دعوت کرده است؛ و عده‌ای نیز اطراف او جمع شده‌اند. و بُریحه چندین نامه با مضامین مختلف برای دربار فرستاد. با توجه به این سخن چینی‌ها و گزارشات دروغین؛ و این که شخص متوکل نیز، دشمن سرسخت امام علی علیه السلام و فرزندانش بود، لذا یحیی فرزند هرثمه را خواست و به او گفت: هر چه سریع تر به مدینه می‌روی و علی بن محمد علیهما السلام را از مسیر بغداد به سامراء می‌آوری. می‌گوید: در سال ۲۴۳ به مدینه رسیدم و چون آن حضرت آماده حرکت و خروج از مدینه شد، عده‌ای از مردم و بزرگان مدینه به عنوان مشایعت، امام را همراهی کردند که از آن جمله همین بُریحه عباسی بود، مقداری راه که رفتیم بُریحه جلو آمد و به امام علیه السلام عرضه داشت: فهمیده‌ام که می‌دانی من با بدگوئی و گزارشات کذب نزد متوکل، سبب خروج تو از مدینه شده‌ام، چنانچه نزد متوکل مرا تکذیب نمائی و از من شکایتی کنی، تمام باغات و زندگی تو را آتش می‌زنم و بچه‌ها و غلامانت را نابود می‌کنم. آن حضرت، در جواب با آرامش و متانت فرمود: من همانند تو آبرو ریز و هتّاک نیستم، شکایت تو را به کسی می‌کنم که من و تو و خلیفه را آفریده است. در این هنگام بُریحه با خجالت و شرمندگی، روی دست و پای حضرت افتاد و ملتمسانه عذرخواهی و تقاضای بخشش کرد؛ امام هادی علیه السلام اظهار

نمود: من تو را بخشیدم، و سپس به راه خود ادامه داد. (۲۰)

هدایت شخص منحرف؛ و مریض

عبدالله بن هلال از جمله افرادی است که معتقد بود به امامت عبدالله اُفطح بود، او گوید: سفری به شهر سامراء رفتم و سپس از این عقیده باطل خود دست برداشته و هدایت یافتم، با این توضیح که: هنگامی که به شهر سامراء وارد شدم، خواستم بر حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام حضور یابم و موضوع امامت عبدالله اُفطح؛ و نیز عقیده خودم را با آن حضرت در میان بگذارم، ولی موفق به دیدار آن حضرت نشدم. تا آن که روزی حضرت هادی علیه السلام را در بین راه ملاقات کردم؛ ولی چون مأمورین در اطراف حضور داشتند، نمی‌توانستم با آن حضرت هم سخن بگردم. اما هنگامی که نزدیک من آمد، مسیر خود را به نوعی قرار داد که از مُحاذی و روبرو عبور نماید. و چون مقابل من رسید، ناگهان روی مبارک خود را به طرف من گردانید و از داخل دهان مبارک خویش چیزی را، همانند آب دهان به سمت من پرتاب نمود که به سینه‌ام خورد و پیش از آن که بر زمین بیفتد، آن را گرفتم. پس از آن که حضرت هادی علیه السلام به راه خود ادامه داد و رفت، آن را خوب نگاه کردم، دیدم که کاغذی است پیچیده؛ وقتی آن را گشودم، دیدم در آن نوشته بود: ای عبدالله! بر آن عقیده‌ای که داری مباش، چون آن شخص استحقاق امامت و خلافت را نداشته و ندارد. عبدالله گوید: وقتی چنین برخوردی را از آن حضرت دیدم، الحمدلله از عقیده باطل خود دست برداشتم و به امامت حضرت هادی و دیگر ائمه علیهم السلام معتقد شدم. (۲۱) همچنین آورده‌اند: امام حسن عسکری علیه السلام حکایت فرماید: یکی از یاران و دوستان پدرم - امام هادی علیه السلام - مریض شد، پدرم به عیادت و دیدار او رفت و چون دید که دوستش درون بستر مشغول گریه و زاری می‌باشد، به او فرمود: ای بنده خدا! آیا از مرگ می‌ترسی و هراسناک هستی؟ مثل این که مرگ را نمی‌شناسی؟ و سپس افزود: چنانچه بدنت کثیف و چرکین شده باشد به طوری که مرتب تو را آزار برساند و از خود متفّر گشته باشی؛ و یا در اثر جراحات، خون آلود شده باشی و بدانی که غیر از رفتن به حمام و شستشوی بدن و جراحات خود چاره‌ای نداری، چه می‌کنی؟ آیا از رفتن به حمام برای نظافت و آسایش خویش، خوشحالی یا ناراحت خواهی بود؟ مریض اظهار داشت: مایل هستم تا حمام رفته و خود را از آن ناراحتی و اندوه نجات بخشم. امام هادی علیه السلام فرمود: مرگ نیز برای مؤمن همانند حمام است که او را از گناهان و زشتی‌ها پاک می‌گرداند و مرگ، آخرین لحظات ناراحتی او خواهد بود. و همین که انسان مؤمن از این دنیا به جهان دیگری برود، از هر نوع ناراحتی و غصه‌ای نجات یافته و در شادمانی و آسایش کامل به سر خواهد برد. امام حسن عسکری علیه السلام فرمود: بعد از این سخن، مریض تسلیم مقدرات الهی شد و دیگر شکایت و اظهار ناراحتی نکرد و پس از لحظاتی جان به جان آفرین تسلیم کرد. (۲۲)

استجاب بعد از سه روز

مرحوم شیخ حرّ عاملی به نقل از مرحوم طبرسی رضوان الله تعالی علیهما آورده است: شخصی به نام حسین بن محمد حکایت کند: زیر دربار خلیفه عبّاسی بود، روزی به من گفت: خلیفه عبّاسی، ابن الرضا (یعنی؛ حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی علیه السلام) را تحویل زندان بان خود - به نام علیّ ابن کزّکر - داده است و من سخت برای آن حضرت می‌ترسم، زیرا که علیّ بن کرکر شخصی بی رحم و بی باک است. پس شنیدم که حضرت هادی علیه السلام با خدای خویش راز و نیاز و مناجات می‌کرد؛ و در ضمن مناجات اظهار داشت: ((أنا أكرم على الله تعالى من ناقه صالح تمتعوا في داركم ثلثة أيام ذلك وعد غير مكذوب)). (۲۳) یعنی؛ من در مقابل خداوند متعال از شتر و ناقه حضرت صالح علیه السلام گرامی‌تر و برتر هستم، در این دنیا بهره ببرید به مدت سه روز، که این وعده‌ای حتمی و تخلف ناپذیر است. سپس حسین بن محمد به نقل از دوستش افزود: من کلام و مفهوم سخن امام هادی علیه

السلام را نفهمیدم که چه منظوری دارد و مقصودش چیست؟ به حضرت عرضه داشتم یا ابن رسول الله! خداوند تو را عزیز و بزرگ قرار داده است؛ منظورت از این سخنان چه بود؟! حضرت در جواب اظهار فرمود: منتظر باش، بعد از سه روز، متوجه خواهی شد. و چون روز دوم فرا رسید، حضرت را ضمن عذرخواهی، آزاد کردند. همچنین روز سوم عده‌ای بر خلیفه هجوم آورده و او را به قتل رساندند؛ و سپس فرزندش منتصر را به جای او نشانند. (۲۴)

ریگ بیابان یا طلای سرخ

مرحوم قطب الدین راوندی، طبرسی، ابن حمزه طوسی و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله تعالی علیهم آورده‌اند: یحیی بن زکریای خزاعی به نقل از ابوهاشم جعفری - یکی از اصحاب حدیث می‌باشد - حکایت کند: روزی از روزها به همراه حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام به بیرون شهر سامراء، جهت ملاقات با بعضی از طالبین خارج گشتیم. پس در بیابان ساعتهائی را ماندیم و برای حضرت فرشی را پهن کردند و امام علیه السلام روی آن نشست؛ و من نیز در نزدیکی آن حضرت نشستم و با یکدیگر مشغول سخن گفتن شدیم. و من در بین صحبت‌ها و مذاکرات، اظهار داشتم: یا ابن رسول الله! همان طور که اطلاع دارید، من تهی دست هستم و زندگی خود و خانواده‌ام را به سختی سپری می‌کنم. ادی علیه السلام همین که سخن مرا شنید، دست مبارک خود را به سمت جایی که نشسته بود، دراز نمود و مشتی از ریگ‌های بیابان را برداشت و به من داد و فرمود: ای ابوهاشم! با این مقدار، زندگی و معاش خود را بگذران که خداوند متعال بر تو توسعه و برکت در روزی، عطا گرداند. و سپس افزود: سعی کن که این موضوع، محرمانه و مخفی بماند و برای کسی بازگو و فاش نگردد. ابوهاشم گوید: چون آن ریگ‌ها را در جیب خود ریختم و هنگامی که به منزل باز گشتم، نگاهی به آن‌ها انداختم، پس دیدم که همچون طلای سرخ صیقل و جلا داده شده می‌درخشد. فردای آن روز یکی از آشنایان زرگر را به منزل آوردم تا آن ریگ‌ها را امتحان و آزمایش کند. همین که زرگر آن‌ها را مورد آزمایش قرار داد گفت: این‌ها از بهترین نوع طلای سرخ است که به این شکل در آمده است، آن‌ها را از کجا و چگونه به دست آورده‌ای؟! در جواب، به او گفتم: این‌ها از قدیم الایام نزد ما بوده است. (۲۵)

تقسیم گوسفند و طی الارض

شخصی از اصحاب امام علی هادی علیه السلام - به نام اسحاق جلاب (گلاب گیر) - حکایت کند: روزی طبق دستور آن حضرت، تعداد بسیاری گوسفند خریداری کردم و سپس آن‌ها را در طویله‌ای بزرگ - که در گوشه‌ای از منزل ایشان بود - بردم. پس از گذشت چند روز، امام علیه السلام مرا احضار نمود و به همراه یکدیگر وارد طویله شدیم و با کمک هم، گوسفندان را جدا و تقسیم می‌کردیم و برای هر کسی که مورد نظر حضرت بود علامتی را قرار می‌دادیم. بعد از آن، تعدادی از آن گوسفندان را برای فرزندش و مادر او فرستاد، همچنین تعدادی دیگر از آن‌ها را برای اشخاصی که مورد نظر حضرت بودند، فرستاده شد. سپس به محضر مبارک آن امام همام رفتم و اجازه خواستم تا به بغداد جهت زیارت و دیدار پدر و مادرم بروم؟ حضرت فرمود: فردا را که روز عرفه است صبر کن و نزد ما باش، بعد از آن به دیار خویش خواهی رفت. پس طبق فرمان حضرت، روز عرفه را در خدمت امام هادی علیه السلام بودم، همچنین شب عید قربان را هم در منزل آن حضرت ماندم و چون هنگام سحر فرا رسید، نزد من آمد و اظهار نمود: ای اسحاق! بلند شو. هنگامی که از خواب بلند شدم و چشم‌های خود را باز کردم، متوجه شدم که در بغداد جلوی منزل پدرم می‌باشم. پس وارد منزل شدم و بر پدرم سلام کردم و با وی دیداری تازه نمودم. بعد از آن، چون دوستان و رفقایم به دیدار من آمدند، به آن‌ها گفتم: من روز عرفه را در شهر سامراء سپری کردم؛ و اکنون روز قربان را در بغداد نزد شماها هستم. (۲۶)

خداوند بهترین یار و نگهبان

برخی از محدثین و مورّخین در کتاب‌های خود آورده‌اند: س از آن که سخن چینی بسیاری توسط دنیاپرستان و ریاست طلبان، بر علیه امام علیّ هادی علیه السلام نزد متوکلّ عباسی آشکار شد؛ و آن‌ها افزودند که آن حضرت در منزلش برای جذب اقشار مختلف نامه برای افراد می‌فرستد و اسلحه جمع کرده‌اند تا بر علیه حکومت شورش و قیام کنند. متوکلّ چند نفر از تُرک‌های گُرد را مسلّحانه مأمور کرد تا شبانه، به منزل حضرت حمله کنند و آن حضرت را پس از شکنجه در هر حالی که باشد، نزد متوکلّ احضارش کنند. هنگامی که مأمورین داخل منزل امام علیه السلام هجوم آوردند، متوجه شدند که حضرت در یک اتاق روی زمین نشسته و لباسی پشمین و خشن بر تن کرده و مشغول عبادت و مناجات با خداوند متعال می‌باشد و نیز قرآن تلاوت می‌کند. پس طبق دستور خلیفه، حضرت را در همان حالت دست گیر کرده و نزد متوکلّ آوردند و اظهار داشتند: چیزی در منزل او نیافتیم به جز آن که با چنین حالتی مشغول دعا و مناجات و تلاوت قرآن بود. همین که متوکلّ چشمش به جمال نورانی و با عظمت آن حضرت افتاد، بی اختیار از جای خود برخاست و حضرت را محترمانه کنار خود نشانید. و چون مشغول می‌گساری بود، ظرف شراب را به حضرت تعارف کرد، امام علیه السلام فرمود: هنوز گوشت و پوست من آلوده به آن نگشته است، مرا از این کار معاف بدار. متوکلّ گفت: چند شعری برایم بخوان و مجلس ما را به وسیله اشعار خود گرم بکن. حضرت سلام الله علیه، به ناچار چند شعری پیرامون بی وفائی دنیا و عذاب آخرت خواند؛ و متوکلّ عباسی در همان حالت گریان شد و تمامی حاضران در مجلس نیز گریان شدند. پس از آن، متوکلّ از امام هادی علیه السلام عذرخواهی کرد و مقدار چهار هزار دینار تقدیم حضرت کرد؛ و سپس دستور داد تا ایشان را محترمانه به منزلش برسانند. (۲۷)

شنای خلیفه با دعای امام

بسیاری از بزرگان همانند مرحوم کلینی، راوندی، طبرسی، ابن شهر آشوب و ... رضوان الله علیهم آورده‌اند: روزی متوکلّ عباسی سخت مریض شد و پزشکان از درمان وی عاجز شدند و او در بستر مرگ قرار گرفت، مادرش نذر کرد که چنانچه متوکلّ شفا یابد، هدیه قابل توجهی برای حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام ارسال دارد. در همین اثناء فتح بن خاقان نزد متوکلّ آمد و اظهار داشت: اکنون که تمام اطباء از درمان، عاجز مانده‌اند، آیا اجازه می‌دهی که با ابوالحسن هادی علیه السلام نسبت به مداوا و درمان مرض و ناراحتی شما، مشورتی کنیم؟ متوکلّ پیشنهاد فتح بن خاقان را پذیرفت. پس از آن، شخصی را خدمت حضرت فرستادند، تا موضوع را با وی مطرح نموده و دستورالعملی را جهت درمان متوکلّ، از آن حضرت دریافت دارد. هنگامی که مأمور نزد امام علیه السلام آمد و موضوع را بیان کرد، حضرت فرمود: مقداری سرگین گوسفند تهیه و آن را با آب گلاب بجوشانند و سپس تفاله آن را روی زخم چرکین بگذارند، ان شاء الله سودمند خواهد بود. همین که پزشکان معالج، چنین دستورالعملی را شنیدند، مسخره و استهزاء کردند. فتح بن خاقان گفت: آیا ضرر هم دارد؟ گفتند: خیر، بلکه احتمال بهبودی هم در آن هست. پس دستورالعمل حضرت را اجراء کردند و چون مقداری از آن را روی زخم دُمَل قرار دادند، پس از گذشت لحظاتی کوتاه سر باز کرد و مقدار زیادی خون و چرک از آن خارج شد و متوکلّ آرام گرفت و با استفاده از طبابت امام هادی علیه السلام، سالم گشت. وقتی که خبر سلامتی متوکلّ به مادرش رسید، بسیار خوشحال شد و مبلغ ده هزار دینار به همراه یک انگشتر نفیس برای آن حضرت ارسال داشت. ادی علیه السلام بسیار حسادت می‌ورزید، نزد متوکلّ رفت و نسبت به حضرت بدگوئی و سخن چینی کرد و نیز نسبت هائی را به آن حضرت داد، به طوری که متوکلّ تحت تأثیر قرار گرفت و معتقد شد بر این که امام هادی علیه السلام برای یک شورش و کودتا مشغول جمع اسلحه و امکانات است. به همین جهت، متوکلّ به سعید حاجب دستور داد تا شبانه به منزل حضرت هجوم آورند و هر آنچه در منزل او یافتند، جمع آوری کرده و نزد متوکلّ بیاورند. سعید حاجب گوید: شبانه از دیوار منزل

امام علیه السلام بالا رفتم و در آن تاریکی ندانستم چگونه فرود آیم، ناگهان متوجه شدم که حضرت مرا با اسم صدا کرد و فرمود: صبر کن تا برایت چراغ بیاورم، سپس شمعی را روشن نمود و برایم آورد. و من به راحتی از دیوار پائین آمدم؛ و چون وارد بر حضرت شدم، دیدم که لباسی پشمین بر تن کرده و کلاهی بر سر نهاده و روی جا نمازی از حصیر رو به قبله نشسته است. هنگامی که چشمش به من افتاد، فرمود: مانعی نیست، برو تمام اتاق‌ها را جستجو کن. سعید گوید: تمام اتاق‌ها و نیز وسائل حضرت را مورد بررسی قرار دادم و فقط دو کیسه - که یکی از آن‌ها به وسیله مهر و انگشتر مادر متوکل مهور شده بود - یافتم. بعد از آن که همه جا را جستجو کردم و خدمت حضرت بازگشتم، فرمود: ای سعید! اطراف و زیر جانماز و همه جا را به خوبی جستجو بکن. پس چون جانماز را برداشتم، شمشیری در قلاف نهاده بود که آن را نیز به همراه دیگر اموال برداشتم و نزد متوکل آوردم. همین که متوکل چشمش بر آن دو کیسه و مهر مادرش افتاد، از مادر توضیح خواست که این‌ها چیست؟ مادرش در پاسخ گفت: آن موقعی که مریض شده بودی، این‌ها را برای شفای تو، نذر آن حضرت کردم؛ و چون سلامتی خود را باز یافتی، آن‌ها را برایش ارسال داشتیم. پس متوکل دستور داد تا کیسه‌ای دیگر ضمیمه آن‌ها شود و با تمامی آنچه آورده بودیم، برای امام هادی علیه السلام ارجاع و تحویل آن حضرت گردید. سعید افزود: چون خدمت حضرت هادی علیه السلام بازگشتم، ضمن عذرخواهی و پوزش از جسارتی که کرده بودم، اموال را تحویل ایشان دادم. و سپس حضرت فرمود: ظالمین جزای ستم‌های خود را به زودی خواهند دید. (۲۸)

تعیین و خریداری همسر در بغداد

یکی از اصحاب و همسایگان امام هادی علیه السلام به نام بشر بن سلیمان حکایت نماید: علیه السلام مرا به حضور طلبید، همین که نزد آن حضرت وارد شدم، فرمود: تو از خانواده انصار و از دوستان و علاقه مندان ما هستی، شما مورد اطمینان و وثوق ما بوده اید، چنانچه ممکن باشد، امروز مأموریتی محرمانه برای ما انجام بده و در آن فضیلتی را برای خود کسب نما. ست دینار بود، تحویل من داد و سپس اظهار داشت: به سمت بغداد حرکت کن، چون وارد بغداد شدی کنار لنگرگاه رود دجله می‌روی؛ در آنجا کنیز فروشان، کنیزان خود را عرضه کرده‌اند و مأمورین حکومتی و نیز عده‌ای از اشراف زادگان مشغول انتخاب و خرید کنیزان دلخواه خود هستند. تو نزدیک نمی‌روی، بلکه از دور شاهد جریان باش تا آن که شخصی به نام عمر بن زید نخاس، کنیزی را با این خصوصیات که دو پیراهن ابریشمین پوشیده برای فروش عرضه می‌کند. ولی کنیز امتناع می‌ورزد و قبول نمی‌کند و هیچ کدام از خریداران را نمی‌پسندد؛ در همین موقع صدائی را به زبان رومی می‌شنوی که می‌گوید: به من بی حرمتی شد و آبرویم رفت. و خریداران با شنیدن این سخن، سعی می‌کنند که او را به هر قیمتی که شده خریداری کنند؛ ولی او نمی‌پذیرد. فروشنده به کنیز گوید: چاره‌ای جز فروش تو ندارم. کنیز جواب دهد: صبر کن، شخص مورد علاقه‌ام خواهد آمد. پس تو در همین لحظه نزد فروشنده می‌روی و می‌گویی نامه‌ای برایت آورده‌ام و من وکیل صاحب نامه هستم، اگر مایل باشید من کنیز را برای صاحب نامه خریداری می‌کنم. بشر بن سلیمان گوید: تمام آنچه را مولایم فرمود، انجام دادم و چون کنیز چشمش به نامه افتاد، گفت: مرا به صاحب همین نامه بفروش که من پذیرای او هستم و اگر چنین نکنی من خودکشی می‌نمایم. بعد از آن، کنیز را به همان مقدار پولی که حضرت داده بود خریدم و کنیز بسیار خوشحال و مسرور گشت و آن نامه را گرفت و مرتب می‌بوسید و بر چشم و صورت خود می‌نهاد. گفتم: ای کنیز! نامه‌ای که صاحب آن را نمی‌شناسی، چگونه برایش این همه احترام می‌گذاری؟! گفت: تو نسبت به اولیاء خدا و فرزندان پیغمبران (صلوات الله علیهم) معرفت و شناخت کافی نداری، پس خوب گوش کن، تا تو را آگاه سازم. و سپس افزود: من ملیکه، دختر یسوعا - پسر قیصر روم - هستم و جدّ مادریم، شمعون وصی و جانشین حضرت عیسی مسیح علیه السلام می‌باشد. جدّ من - قیصر - خواست تا مرا با پسر برادرش تزویج نماید که موانعی غیرطبیعی مانع آن شد و مجلس عقد و نیز مراسم جشن متلاشی گردید. در آن شب، حضرت عیسی و شمعون علیهما السلام را در خواب دیدم که در قصر جدّ - قیصر -

حضور دارند و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و نیز دامادش علی بن ابی طالب و تعدادی از فرزندان ایشان علیهم السلام وارد قصر شدند و با عیسی و شمعون مصافحه و معانقه کردند. سپس حضرت محمد صلی الله علیه و آله اظهار داشت: ما آمده ایم تا ملیکه - نوه شمعون - را برای فرزندم ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام خواستگاری نمایم. حضرت عیسی به شمعون فرمود: شرافت و فضیلت، به تو روی آورده است؛ شمعون نیز پذیرفت و در همان مجلس خطبه عقد مرا جاری کردند. از آن لحظه به بعد، من نسبت به ابومحمد امام حسن عسکری علیه السلام عشق و علاقه شدیدی در درون خود احساس کردم و این راز را مخفی نگه داشتم. و هر روز و هر لحظه محبت و علاقه‌ام شدت می‌گرفت تا جایی که سخت مریض شدم و تمام پزشکان را برای معالجه و درمانم آوردند؛ ولی از درمان ناراحتی من ناتوان گشتند. پس از گذشت چند شب، حضرت فاطمه زهراء سلام الله علیها را در خواب دیدم که به همراه حضرت مریم سلام الله علیها به دیدار من آمده‌اند. من به حضرت زهراء سلام الله علیها عرض داشتم: چرا فرزندت ابومحمد با من قطع رابطه کرده است؛ و او را نمی‌بینم؟ حضرت زهراء علیها السلام فرمود: تا هنگامی که مشرک و بر دین نصاری باشی، او نزد تو نخواهد آمد. و سپس حضرت زهراء سلام الله علیها شهادتین را بر من تلقین نمودند و من گفتم: ((أشهد أن لا إله إلا الله، و أن محمداً رسول الله)) و با اقرار و اعتقاد بر این کلمات، مسلمان شدم. شب بعد که بسیار شیفته دیدار حضرت ابومحمد علیه السلام بودم، او را در خواب دیدم و گفتم: بر من جفا نمودی، که مرا در آتش محبت و عشق خودت رها کرده‌ای؟ فرمود: چون مسلمان شدی، هر شب به دیدار تو خواهم آمد تا خداوند وسیله زناشویی ما را فراهم نماید. و مدتی بعد از آن، لشکر اسلام بر ما هجوم آورد و با پیروزی آنها ما اسیر شدیم، که امروز وضعیت مرا این چنین مشاهده می‌کنی؛ و تا به حال هر که نام مرا جویا شده، گفته‌ام من نرجس هستم. بشر بن سلیمان در پایان افزود: وقتی آن بانو را نزد حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام آوردم، خواهرش حکیمه را خواست و به او فرمود: این همان زنی است که قبلاً اوصاف او را گفته بودم، پس آن دو حکیمه و نرجس همدیگر را در آغوش گرفته و یکدیگر را بوسیدند. سپس امام هادی علیه السلام خواهرش حکیمه را مخاطب قرار داد و فرمود: ای حکیمه! ملیکه را همراه خود ببر و احکام دین اسلام را به او بیاموز تا فرا گیرد. (۲۹)

خبر از مرگ دشمن و اختصاص ایام

مرحوم صدوق، راوندی و دیگر بزرگان آورده‌اند: یکی از دوستان حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام به نام صقر بن ابودلف - ابن اُورمه - حکایت کند: در دوران حکومت متوکل عباسی راهی سامراء شدم و چون وارد شهر سامراء گشتم، حضور یکی از وزرای متوکل به نام سعید حاجب رفتم تا بلکه بتوانم با مولایم امام هادی علیه السلام که در زندان وی ملاقاتی داشته باشم. سعید حاجب گفت: آیا دوست داری خدایت را مشاهده کنی؟ گفتم: سبحان الله! این چه حرفی است؟! خداوند متعال را هیچکس نمی‌تواند مشاهده کند. سعید اظهار داشت: منظورم آن کسی است که شما گمان می‌کنید او امام و پیشوای شما است، متوکل او را تحویل من داده است تا او را به قتل برسانم و این کار را فردا انجام خواهم داد. و پس از گذشت لحظاتی مرا داخل زندان برد، همین که وارد زندان شدم، حضرت را دیدم که بر قطعه حصیری نشسته و مشغول عبادت و مناجات می‌باشد، پس با حالت گریه سلام کردم و کناری نشستم و به جمال نورانی آن حضرت نگاه می‌کردم. امام علیه السلام پس از جواب سلام، به من فرمود: ای صقر! برای چه اینجا آمده‌ای؟ و چرا ناراحت و گریان هستی؟! در پاسخ گفتم: چون شما را در این مکان و با این حالت می‌بینم؛ و نمی‌دانم که آنها چه تصمیمی درباره شما دارند؟! حضرت فرمود: ای صقر! ناراحت مباش، آنها هرگز به قصد خود نمی‌رسند، چون که بیش از دو روز دیگر زنده نخواهند ماند و کشته خواهند شد. بعد از آن، از امام هادی علیه السلام پیرامون معنای حدیثی که از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله وارد شده است که فرمود: با روزگار، دشمنی و عداوت روا مدارید که با شما دشمنی کند، سؤال کردم که مقصود چیست؟ امام علیه السلام در جواب فرمود: بلی، منظور از روزگار، ما اهل بیت عصمت و طهارت هستیم که

به جهت ما آسمان و زمین پابرجا مانده است. ه عنوان سجّاد، علی بن الحسین و محمّد باقر و جعفر صادق، و چهارشنبه به عنوان موسی بن جعفر و علی بن موسی الرضا و محمّد جواد و من، و پنج شنبه به عنوان فرزندانم حسن و روز جمعه به عنوان فرزندم پسر مهدی موعود صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین تعیین گشته است. (۳۰) حکومت حقّ به دست با کفایت او ایجاد می گردد و اوست که عدل و داد را بر زمین پهناور، گسترش می دهد. و سپس فرمود: آری، این معنای حدیث بود، زود خداحافظی کن و برو که می ترسم خطری متوجّه تو گردد. راوی گوید: به خدا قسم! بیش از دو روز نگذشت که هر دوی آن دو نفر - یعنی متوکل و سعید حاجب - کشته شدند و من خداوند متعال را شکر کردم. (۳۱)

دو جریان تکان دهنده دیگر

محمّد بن حسن علوی حکایت کند: در زمان طفولیت به همراه پدرم جلوی درب ورودی ملاقات کنندگان متوکل عباسی ایستاده بودم و جمعیت انبوهی از اقشار مختلف نیز آماده ورود و ملاقات بودند. در این بین، خبر آوردند که حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام می خواهد وارد شود. و دیده بودم که هر موقع حضرت از جلوی جمعیتی عبور می نمود جمعیت به پاس احترام و عظمت او سر پا می ایستادند. در آن روز عده‌ای تا شنیدند که امام هادی علیه السلام تشریف می آورد، گفتند: ما از جای خود حرکت نمی کنیم، چون او یک نوجوانی بیش نیست و بر ما هیچ مزیت و فضیلتی ندارد. ابوهاشم جعفری که در آن جمع نیز حضور داشت و سخن آن‌ها را شنید، گفت: به خدا قسم! همه ما و شما در مقابل او کوچک و ذلیل هستیم و هر وقت تشریف بیاورد و او را ببینید، از جای خود حرکت می کنید و به احترام او خواهید ایستاد تا عبور نماید. در همین بین، حضرت وارد شد و همین که جمعیت چشمشان به وجود مبارک و جمال نورانی آن حضرت افتاد، از جای برخاستند و با احترام و ادب ایستادند. هنگامی که حضرت عبور نمود و رفت، ابوهاشم به افرادی که در اطراف او بودند، گفت: پس چه شد، شما که می گفتید: ما حرکت نمی کنیم؟! در پاسخ گفتند: به خدا قسم! همین که چشممان به حضرت افتاد و او را دیدیم، عظمت و شوکت او، ما را گرفت و بی اختیار از جا برخاستیم و احترام به جا آوردیم. (۳۲) همچنین مسعودی و دیگران حکایت کنند: روزی از روزها متوکل عباسی به بعضی از اطرافیان خود دستور داد تا چند حیوان از درندگان را از جایگاه مخصوصشان - که در آنجا نگه داری می شدند، در حالتی که سخت گرسنه باشند - داخل حیات و صحن ساختمان مسکونی او بیاورند. و چون حیوانات درنده را در آن محل آوردند، دستور داد تا حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام را نیز احضار نمایند. همین که حضرت وارد صحن منزل متوکل گردید، درب‌ها را بستند و درندگان را با حضرت هادی علیه السلام تنها رها کرده تا آن که درندگان گرسنه، او را طعمه خود قرار دهند. هنگامی که حضرت نزدیک درندگان رسید، تمامی درندگان، اطراف حضرت به طور متواضعانه حلقه زدند و حضرت با دست مبارک خود آن‌ها را نوازش می نمود و به همین منوال، لحظاتی را در جمع آن حیوانات سپری نمود؛ و سپس نزد متوکل رفت و ساعتی را با یکدیگر صحبت و مذاکره کردند. و چون از نزد متوکل خارج شد، دو مرتبه نزد درندگان آمد و همانند مرحله اول درندگان، اطراف حضرت اظهار تواضع و فروتنی کرده و حضرت با دست مبارک خویش یکایک آن‌ها را نوازش نمود و از نزد آن‌ها بیرون رفت. سپس متوکل هدایای نفیسی را توسط یکی از مأمورین خود، برای حضرت روانه کرد. بعضی از اطرافیان متوکل، به وی گفتند: پسر عمویت ابوالحسن، هادی نزد درندگان رفت و صدمه‌ای به او نرسید، تو هم مانند او نزد درندگان برو و آن‌ها را نوازش کن. متوکل اظهار داشت: آیا شماها در انتظار مرگ من نشسته اید؟! و سپس از تمامی افراد تعهد گرفت که این راز را فاش نگردانند و کسی متوجّه آن جریان نشود. (۳۳)

علی بن مهزیار اهوازی حکایت کند: در یکی از روزها وارد شهر سامراء شدم در حالی که مشکوک بودم که آیا می‌توانم خدمت امام علی هادی علیه السلام برسم و او را ببینم و بشناسم، یا خیر؟ هنگام ورود به شهر سامراء متوجه شدم که خلیفه عباسی در آن روز بهاری، قصد رفتن به صحرا و شکار دارد و مردم همگی لباس بهاری پوشیده‌اند. در همین لحظات، شخصی را دیدم که لباس گرم زمستانی پوشیده و سوار بر اسبی می‌باشد و موهای دُم آن اسب را گره زده است. مردم با حالت تعجب به او نگاه می‌کردند و با یکدیگر می‌گفتند: این هوای صاف بدون آن که ابری در آسمان باشد، مگر زمستان است که حضرت ابوالحسن هادی علیه السلام با این وضع و با این لباس از منزل بیرون آمده است؟ و خلاصه هر کس به نوعی زخم زبان می‌زد، تا این که همگی روانه صحرا شدند. و من با مشاهده این جریان، با خود گفتم: اگر او امام باشد، پس چرا چنین لباسی پوشیده است؟! الی شهر بیرون رفتند و در صحرا مشغول تفریح گشتند، ناگهان ابری عظیم نمایان شد و به شدت باران بارید، که تمامی مردم خیس شدند و چون لباس چندانی نپوشیده بودند بسیار ناراحت شده و در زحمت قرار گرفتند، لیکن حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام کمترین آسیبی ندید. در این موقع با خود گفتم: ممکن است او امام باشد و من باید از او سؤالی کنم و ببینم چه عکس العملی را انجام می‌دهد. در همین لحظه که چنین فکری به ذهنم خطور کرد، ناگهان از دور متوجه شدم که آن حضرت نقاب بر صورت افکنده است، نیز با خود گفتم: اگر به من رسید و نقاب را از صورت خود برداشت، می‌فهمم که او امام است. نقاب را از چهره نورانش برداشت و بدون آن که سؤال خود را مطرح کنم، مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای علی بن مهزیار! چنانچه عرق، جنابت از حرام و غیر مشروع باشد و به لباس سرایت کرده باشد نمی‌توان با آن لباس نماز خواند؛ و اگر جنابت از حلال باشد، مانعی ندارد. به همین جهت، یقین پیدا کردم که او حضرت ابوالحسن امام علی هادی علیه السلام است و دیگر شبهه‌ای نداشتم. (۳۴)

پیامبران، و منصب امامت

ابویوسف یعقوب اهوازی معروف به ابن سکیت گوید: روزی به محضر مبارک امام علی هادی علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: یا ابن رسول الله! چرا خداوند متعال، حضرت عیسی مسیح علیه السلام را به همراه لوازم و علوم طب و طبابت، و حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله را به همراه فصاحت و بلاغت مبعوث نمود؟ امام هادی علیه السلام فرمود: در زمانی که حضرت موسی علیه السلام مبعوث گردید بیشترین افراد آن زمان، اهل سحر و جادو بودند و حضرت به مقتضای همان زمان آمد و سحر تمام ساحران را باطل نمود و حجّت خدا را بر ایشان ثابت کرد. علیه السلام مردم مبتلا به امراض و ناراحتی‌های جسمی شده بودند که از درمان آن‌ها عاجز و ناتوان بودند، پس حضرت عیسی آمد و امراض صعب‌العلاجی را مانند پسی و جذام و نابینایی را - که از درمان آن‌ها عاجز بودند - شفا داد و حتّی مردگان را به اذن خداوند متعال، زنده کرد. ه مبعوث گردید، مردم ادیب و خطیب و شاعر بودند که با تمام فصاحت و بلاغت سخن می‌گفتند و شعر می‌سرودند، پس آن حضرت با کلامی بلیغ و فصیح و رسا در قالب موعظه و ارشاد، از طرف خداوند سبحان آمد که سخنش سرآمد تمام سخن‌ها بود و حجّت الهی را بر تمامی آن افراد تمام نمود. ابن سکیت گفت: به خدا قسم! تاکنون شخصی مثل تو را، که این چنین پاسخ روشن و کافی گفتی، ندیده بودم؛ اکنون می‌خواهم بدانم که امروز حجّت خدا بر مردم چگونه است؟ امام هادی علیه السلام فرمود: عقل سالم که به وسیله او بتوان صداقت و یا دروغ گوئی و نفاق افراد را شناخت و در نتیجه این که از هر کس و از هر سخنی تبعیت ننماید. (۳۵) همچنین آورده‌اند: محمد بن حسن صفّار از شخصی که برادر رضاعی امام جواد صلوات الله علیه می‌باشد، حکایت کند: حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام در دورانی که پدرش در بغداد تحت نظر دستگاه حکومتی بود، به مکتب می‌رفت و در کنار دیگران، نزد معلّم نامه می‌نوشت و می‌خواند. روزی از روزها در حالی که مشغول خواندن نوشته خود بود، ناگهان مشغول گریستن گردید و سخت گریه می‌نمود. معلّم علّت گریه او را سؤال کرد؛ ولی حضرت جواب او را نداد و اجازه خواست تا نزد خانواده خویش، به منزل برود. همین که

وارد منزل شد، صدای گریه و شیون تمام افراد منزل به گوش رسید و پس از گذشت لحظاتی امام علیه السلام دو مرتبه به مکتب بازگشت. پس علت گریه‌اش را سؤال کردیم؟ اظهار داشت: پدرم حضرت ابوجعفر، امام محمد جواد صلوات الله علیه وفات یافت. سؤال کردیم: از کجا و چگونه متوجه شدی که پدرت رحلت نموده است؟ فرمود: جلال و عظمتی از طرف خداوند متعال در من ظاهر گردید و در خود، یک نوع احساسی کردم - که قبل از آن چنین احساسی را نداشتم - و فهمیدم که پدرم وفات یافته و رحلت نموده است. راوی گوید: سپس تاریخ روز و ماه را ثبت کردیم و پس از مدتی که تحقیق کردیم معلوم شد، در همان روز و همان ساعتی که امام هادی علیه السلام گریان و غمگین شده بود، پدرش حضرت جواد الائمه صلوات الله علیه وفات یافته بود. (۳۶)

دعای امام در حق اصفهانی

مرحوم قطب الدین راوندی، ابن حمزه طوسی، اربلی و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله تعالی علیهم به نقل از جماعتی از اهالی اصفهان مانند ابوالعباس احمد بن نصر و ابوجعفر محمد بن علویه آورده است: در شهر اصفهان شخصی بود به نام عبدالرحمان - که یکی از شیعیان معروف به حساب می‌آمد - و از علاقه مندان به ائمه اطهار علیهم السلام بود؛ مخصوصاً که علاقه خاصی نسبت به حضرت هادی سلام الله علیه داشت. روزی به او گفتند: علت تشیع و علاقه تو به حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام چیست؟ در پاسخ اظهار داشت: به دلائلی که خود شاهد بوده‌ام. و سپس افزود: من شخصی فقیر و بی بضاعت بودم به طوری که نمی‌توانستم تشکیل خانواده دهم، به همین جهت به همراه قافله‌ای که عازم عراق و شهر سامراء بود، حرکت کردم تا به دربار خلیفه عباسی بروم، به امید آن که شاید از طرف او برایم کمکی شود و مشکل من برطرف گردد. چون به شهر سامراء وارد شدیم، جلوی دربار متوکل رفته و منتظر وقت ملاقات ماندیم، در همان اثناء گفته شد که حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام نیز از طرف خلیفه دعوت شده است تا به ملاقات وی آید. ناگهان متوجه شدم که حضرت در حال آمدن به دربار خلیفه می‌باشد، تمامی افرادی که حضور داشتند مشغول تماشای او گشتند و آن حضرت به آرامی از بین جمعیت عبور می‌نمود. چون عبورش به من افتاد، نگاهی محبت آمیز و عمیق به من انداخت و من آهسته، به طور مرتب برای موفقیت و سلامتی وجود مبارکش، دعا می‌کردم. همین که حضرت مقابل من قرار گرفت، به من فرمود: خداوند متعال دعایت را مستجاب نمود و عمرت را طولانی گرداند؛ و نسبت به ثروت و اموال برایت برکت قرار داد، همچنین فرزندان نیز افزایش می‌یابند. در همین حال، لحظه‌ای تمام بدنم را رعشه فرا گرفت؛ و دوستانم هر یک جویای حالم بودند و می‌گفتند: چه شده است؟ و چرا چنین حالتی به تو دست داد؟ و من در پاسخ به ایشان می‌گفتم: نرسید، چیزی نیست، انشاءالله که خیر است. و پیرامون نیت خود و مشکلاتی که داشتم با هیچکس سخنی نگفته بودم. پس از آن که به اصفهان بازگشتیم، خداوند متعال درهای رحمت و برکت را برایم گشود؛ و از هر جهت در رفاه و آسایش قرار گرفتم و صاحب ثروتی بسیار و عائله‌ای خوب و مورد علاقه‌ام گشتم. و در حال حاضر دارای ده فرزند هستم و متجاوز از هفتاد سال از عمرم سپری گشته است. به همین دلائل یکی از علاقه مندان و مخلصین اهل بیت عصمت و طهارت علیهم السلام، مخصوصاً حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام گشته‌ام. (۳۷)

بالا رفتن پرده با قدم مبارک امام علیه السلام

مرحوم شیخ طوسی، ابن شهر آشوب و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله علیه آورده‌اند: متوکل عباسی برای ایراد خطبه و سخنرانی در مسجد جامع حضور می‌یافت و بعد از آن، نماز جماعت را اقامه می‌نمود. ن محمد ملقب به هریسه بالای منبر نشسته و مشغول سخنرانی و خطبه خواندن است؛ پس متوکل صبر کرد تا سخنرانی او پایان یافت، بعد از آن خواست که نماز را به جماعت

را اقامه نماید، آن شخص از منبر فرود آمد و گفت: هر که خطبه خوانده است، نیز باید نماز را اقامه نماید. این شخص روزی به دربار متوکل آمد و به او گفت: چرا علی بن محمد امام هادی علیه السلام را اکرام و احترام می‌نمائی و هنگام ورود به دارالخلافه پیش خدمتان شما پرده را برایش، بالا می‌زنند، مردم با چنین برخوردی از طرف خلیفه، فکر می‌کنند که او مستحقّ خلافت است. بنابراین بهتر است که او هنگام ورود با دیگر افراد و اقشار مختلف مردم یکسان باشد. پس از گذشت چند روزی از این جریان، امام هادی علیه السلام خواست وارد دارالخلافه متوکل عباسی شود؛ و کسی نبود که پرده را برای حضرت بالا بزند، پس ناگهان بادی وزید و پرده را بالا برد و حضرت با حالتی آسوده، به مجلس متوکل وارد شد. ی که در مجلس حضور داشتند و بالا رفتن پرده را به وسیله وزش باد مشاهده کردند، به یکدیگر گفتند: این حالات - وزش باد - عادی است؛ پس هنگامی هم که حضرت خواست خارج شود نیز باد دیگری وزید و پرده را بالا برد و در نتیجه، آن افراد در تعجب و حیرت قرار گرفتند. (۳۸)

شانس در شکستگی نگین انگشتر

مرحوم شیخ طوسی و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله علیهم به نقل از کافور خادم حکایت نمایند: منزل و محل مسکونی حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام در نزدیکی بازارچه‌ای بود که صنعت گران مختلفی در آن کار می‌کردند، یکی از آنها شخصی به نام یونس نقاش بود که کارش انگشترسازی و نقش و نگار آن بود، او از دوستان حضرت بود و بعضی اوقات خدمت حضرت می‌آمد. روزی باعجله و شتاب نزد امام علیه السلام وارد شد و پس از سلام اظهار داشت: یا ابن رسول الله! من تمام اموال و نیز خانواده‌ام را به شما می‌سپارم. حضرت به او فرمود: چه خبر شده است؟ یونس گفت: من باید از این دیار فرار کنم. حضرت در حالتی که تبسمی بر لب داشت، فرمود: برای چه؟ مگر چه پیش آمدی رخ داده است؟! ه وزیر خلیفه - موسی بن بغا - نگین انگشتری را تحویل من داد تا برایش حکاکی و نقاشی کنم و آن نگین از قیمت بسیار بالائی برخوردار بود، که در هنگام کار شکست و دو نیم شد و فردا موعد تحویل آن است؛ و می‌دانم که موسی یا حکم هزار شلاق و یا حکم قتل مرا صادر می‌کند. امام هادی علیه السلام فرمود: آرام باش و به منزل خود بازگرد، تا فردا فرج و گشایشی خواهد بود. یونس طبق فرمان حضرت به منزل خویش بازگشت و تا فردای آن روز بسیار ناراحت و غمگین بود که چه خواهد شد؟ و تمام بدنش می‌لرزید و هراسناک بود از این که چنانچه نگین از او بخواهند چه بگویند؟ در همین احوال، ناگهان، مأموری آمد و نگین را درخواست کرد و اظهار داشت: بیا نزد موسی برویم که کار مهمی دارد. یونس نقاش با ترس و وحشت عجیبی برخاست و همراه مأمور نزد موسی بن بغا رفت. از نزد موسی برگشت، خندان و خوشحال بود و به محضر مبارک امام هادی علیه السلام وارد شد و اظهار داشت: یا ابن رسول الله! هنگامی که نزد موسی رفتم، گفت: نگینی را که گرفته‌ای، خواسته بودم که برای یکی از همسرانم انگشتری مناسب بسازی؛ ولی اکنون آن‌ها نزاعشان شده است. اگر بتوانی آن نگین را دو نیم کنی، که برای هر یک از همسرانم نگینی درست شود، تو را از نعمت و هدایای فراوانی برخوردار می‌سازیم. امام هادی صلوات الله علیه تا این خبر را شنید، دست مبارکش را به سمت آسمان بلند نمود و به درگاه باری تعالی اظهار داشت: خداوند! تو را شکر و سپاس می‌گویم، که ما - اهل بیت رسالت - را از شکرگزاران حقیقی خود قرار داده‌ای. و سپس به یونس فرمود: تو به موسی چه گفتی؟ یونس اظهار داشت: جواب دادم که باید مهلت بدهی و صبر کنی تا چاره‌ای بیندیشم. امام هادی علیه السلام به او فرمود: خوب گفتی و روش خوبی را مطرح کردی. (۳۹)

وضعیت وجوهات و اموال ارسالی از قم

مرحوم شیخ طوسی، ابن شهر آشوب و برخی دیگر از بزرگان در کتاب‌های خود آورده‌اند: یکی از روایان حدیث به نام ابوالحسن، محمد منصور حاکمی را از زبان عمویش تعریف کند که عمویش گفت: روزی نزد متوکل - خلیفه عباسی - رفتم در حالی که

مشغول می‌گساری بود؛ هنگامی که وارد شدم، مرا به تناول شراب دعوت کرد و من نپذیرفتم و امتناع ورزیدم. پس به من گفت: چگونه است که با ابوالحسن، علی‌ها‌دی سلام الله علیه هم پیاله می‌شوی و می‌گساری می‌کنی؛ ولی با من که خلیفه هستم، امتناع می‌ورزی؟ اظهار داشتم: خیر، چنین نیست و با این تهمت‌ها نمی‌توانی آن حضرت را تضعیف کنی؛ چون چیزی که ضرر داشته باشد او هرگز استفاده نکرده و نمی‌کند. چند روزی از این جریان گذشت و فتح بن خاقان - که وزیر دربار خلیفه بود - مرا دید و گفت: برای متوکل خبر آورده‌اند که اموال بسیاری به همراه وجوهات از طرف مردم قم می‌آورند. لذا متوکل به من گفته است در صدد آن باشم تا هنگامی که آن اموال وارد شود، آن‌ها را مصادره کنیم؛ و تو باید از هر طریقی که شده، زمان دقیق و کیفیت ورود آن‌ها را برایم به دست آوری و مرا در جریان آن قرار بدهی. تم و دیدم که بعضی از دوستان حضرت نیز در آنجا حضور داشتند، هنگامی که چشم حضرت بر من افتاد، تبسمی نمود و اظهار داشت: ای ابوموسی! غمگین مباش همین امشب اموال از قم وارد می‌گردد و مطمئن باش که آن‌ها توان دستیابی بر اموال را ندارند، تو امشب نزد ما استراحت کن. یه السلام مشغول خواندن نماز بود، همین که سلام نماز را داد مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای ابوموسی! وجوهات و اموال ارسالی از قم هم اکنون رسید و خادم مانع شده است که آن‌ها را نزد من بیاورند؛ بلند شو و برو بگو که آن مرد قمی آنچه به همراه آورده است، تحویل دهد. پس از جای خود برخاستم و چون از منزل خارج شدم، شخصی را دیدم که خورجینی به همراه داشت، آن را گرفتم و نزد امام هادی علیه السلام آوردم. سپس فرمود: به او بگو پالتوی را که آن زن قمی فرستاد و گفت: از جدم می‌باشد، آن را نیز تحویل بده. لذا بیرون رفتم و آن پالتو را گرفتم؛ و چون خدمت حضرت آوردم، فرمود: برو به او بگو که پالتو را عوض کرده ای، باید همان پالتوی اصلی را تحویل بدهی. وقتی فرمایش حضرت را منتقل کردم، در جواب گفت: بلی، صحیح است، این پالتو را خواهرم دوست داشت و من آن را با پالتوی خودم عوض کردم، وقتی بازگشتم آن را نیز می‌آورم. محضر امام علیه السلام آمد؛ و چون حرف آن شخص قمی را برای حضرت بازگو کردم، فرمود: به او بگو پالتو را در دیگر وسائل خود نهاده ای، آن را بیرون آور و تحویل بده. وقتی سخن حضرت را برای او گفتم، رفت و پس از چند لحظه‌ای آمد و پالتو را تحویل داد و خود او نیز به همراه من نزد امام علیه السلام آمد، حضرت به او فرمود: چرا چنین کردی؟ جواب داد: شکی برایم به وجود آمده بود، خواستم به یقین برسم و عقیده‌ام خالص گردد. (۴۰)

هیچ زمینی خالی از قبر نیست

یحیی بن هرثمه وزیر متوکل عباسی حکایت کند: روزی خلیفه مرا احضار کرد و گفت: باید سیصد نفر همراه خود برداری و از طریق کوفه، عازم شهر مدینه گردی و ابوالحسن، علی بن محمد هادی را با عزت و احترام به بغداد بیاوری. من نیز دستور خلیفه را اطاعت کرده و پس از جمع آوری افراد به همراه امکانات لازم، حرکت کردیم. در جمع افراد همراه، فرمانده حفاظتی - که مسئولیت حفاظت اموال را داشت - در مسیر راه، مرتب با کاتب من که شیعه بود، درباره مسائل مختلف، بحث و مناظره داشت و من بر گفتگوی آن‌ها نظارت کامل داشتم. چون مقدار زیادی از راه را پیمودیم، فرمانده به کاتب گفت: آیا علی بن ابی طالب علیه السلام پیشوای شما، نگفته است: هیچ زمینی خالی از قبر نیست و در هر گوشه‌ای از زمین، گورستانی از انسان‌ها وجود دارد؟ آیا در این بیابان خشک و بی آب و علف، چه کسی زندگی کرده است تا بمیرد و دفن شود؟ من به کاتب گفتم: به راستی، آیا علی بن ابی طالب علیه السلام چنین گفته است؟! پاسخ داد: بلی، صحیح است. پس گفتم: در این سرزمین آثار گورستانی نمایان نیست و سپس شروع کردیم به خندیدن؛ و صحبت‌ها بر همین منوال ادامه یافت تا به شهر مدینه رسیدیم و به سمت منزل حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام روانه شدیم. هنگامی که جلوی درب منزل رسیدیم، من تنها وارد شدم و نامه متوکل را تحویل ایشان دادم. حضرت پس از آن که نامه را گرفت، فرمود: مانعی نیست، تا فردا منتظر باشید. چون فردای آن روز خدمت ایشان رفتم - ضمن آن که فصل تابستان و هوا بسیار گرم بود - دیدم خیاطی درون اتاق حضرت مشغول خیاطی لباس‌های ضخیم زمستانی است. و تمام

سعی و کوشش شما بر این باشد که تا همین امروز لباس‌ها دوخته و آماده گردد و فردا صبح در همین موقع آن‌ها را تحویل بده، سپس به من خطاب نمود و فرمود: ای یحیی! شما نیز کارهایتان را انجام دهید و امکانات لازم را برای خود آماده کنید، تا آن که فردا حرکت کنیم. ی گوید: من از حضور ایشان بیرون رفتم و با خود گفتم: در فصل تابستان، هوای به این گرمی و حرارت، حضرت لباس زمستانی تهیه می‌نماید، مثل این که او از مسافرت و مسیر راه اطلاعی ندارد؛ حال، تعجب از شیعیان است که از چنین کسی پیروی می‌کنند و او را امام خود می‌دانند. فردای آن روز هنگامی که آماده حرکت شدیم، حضرت به همراهان خود فرمود: تمام امکانات و لوازم مورد نیاز را بردارید و نیز پالتو و غیره را فراموش نکنید که مبادا در مسیر راه مشکلی پیش آید. و سپس به من خطاب نمود و فرمود: ای یحیی! چنانچه آماده هستی، حرکت کنیم. من بر تعجبم افزوده شد که آن حضرت، پالتو و پوستین در این گرمای شدید برای چه به همراه می‌آورد؟! لئ بن ابی طالب علیه السلام و گورستان مناظره داشتند، که ناگهان ابری در آسمان پدیدار گشت و بالا- آمد، به طوری که هوا تاریک گشت و صدای رعد و برق‌های وحشتناکی بین زمین و آسمان به گوش می‌رسید، هوا یک مرتبه بسیار سرد شد که قابل تحمل برای افراد نبود و در همین لحظات برف زمستانی همه جا را پوشاند. اما چون حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام و همراهانش لباس‌های گرم همراه داشتند و از قبل مهیا بودند، پالتو و پوستین‌های خود را پوشیدند؛ و هیچ گونه ناراحتی نداشتند. سپس آن حضرت دستور داد تا یک پالتو به من و نیز یک پالتو هم به کاتب دادند و هر دو پوشیدیم؛ و به جهت سرمای شدید آن روز هشتاد نفر از نیروها و همراهان من هلاک شدند و مُردند. هنگامی که ابرها کنار رفت و هوا به حالت عادی برگشت، حضرت هادی علیه السلام به من فرمود: ای یحیی! بگو: افرادی که هلاک شده‌اند، در همین مکان دفن شوند؛ و سپس افزود: خداوند متعال این چنین سرزمین‌ها را گورستان انسان‌ها می‌گرداند. م: یا بن رسول الله! من به یگانگی خدا و نبوت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله شهادت می‌دهم؛ و نیز اقرار می‌نمایم که شماها خلیفه و حجت خداوند بر روی زمین برای بندگان هستید؛ من تاکنون ایمان نداشتم ولی اکنون به برکت وجود شما ایمان آوردم و من نیز از شیعیان شما می‌باشم. (۴۱)

الاغ نصرانی و شیعه شدن پسرش

مرحوم قطب الدین راوندی به نقل از هبة الله بن ابی منصور موصلی رضوان الله علیهما حکایت کند: شخصی نصرانی به نام یوسف بن یعقوب با وی معاشرت و هم نشینی داشت، روزی از روزها اظهار نمود: متوکل - عباسی - مرا احضار کرده و نمی‌دانم از من چه می‌خواهد، برای نجات از شر او با خود عهد کردم که مبلغ صد دینار نذر علی بن محمد هادی علیه السلام کنم. هبة الله موصلی گوید: سپس آن مرد نصرانی به سمت سامراء حرکت کرد و رفت؛ و بعد از گذشت چند روزی، با خوشحالی و سرور به موصل مراجعت کرد، بعضی از دوستان به او گفتند: جریانت به کجا انجامید و چه گذشت؟ پاسخ داد: هنگامی که به شهر سامراء رفتم، وارد مسافرخانه‌ای شدم و مرتب در این فکر بودم که چگونه مبلغ صد دینار را به حضرت علی بن محمد هادی علیه السلام برسانم که کسی مرا نشناسد و با چه حالتی نزد متوکل بروم. ر فرصتی که داشتم، با بعضی از مردم پیرامون اوضاع متوکل و نیز امام هادی علیه السلام صحبتی انجام دادم؛ و متوجه شدم که حضرت تحت نظر مأمورین حکومتی است و از منزل بیرون نمی‌رود، لذا متحیر بودم که چگونه به منزل حضرت بروم تا مأمورین و دیگر افراد مرا نشناسند. ناگهان به فکرم رسید که سوار الاغ خود بشوم و آن را آزاد بگذارم تا هر کجا خواست برود، شاید از این طریق منزل حضرت پیدا شود. لذا پول‌ها را در دستمالی گذاشته و آن‌ها را برداشتم و سوار الاغ شدم، الاغ از خیابان‌ها و کوچه‌ها عبور کرد تا آن که جلوی خانه‌ای ایستاد و هر چه کردم تا حرکت کند، قدم از قدم برنداشت، از شخصی سؤال کردم این خانه مال کیست؟ در جواب گفت: این جا خانه علی بن محمد بن علی الرضا علیه السلام می‌باشد. با خود گفتم: برای حقایق آن حضرت، چه علامت و نشانه‌ای بهتر از این خواهد بود. در همین اثناء، غلام سیاهی از منزل خارج شد و گفت: آیا تو یوسف بن یعقوب هستی؟ اظهار داشتم: بلی. گفت: پیاده شو! وقتی از الاغ پیاده شدم، مرا به

طرف سگویی که داخل دالان منزل بود هدایت نمود و گفت: اینجا بنشین تا بازگردم؛ و خود به درون خانه رفت. با خود گفتم: این دوّمین نشانه برای حقانیت حضرت که چگونه نام من و نام پدرم را می‌داند، با این که من در این شهر غریب هستم و کسی هم مرا نمی‌شناسد که از چه خانواده‌ای می‌باشم؛ و نیز تاکنون بر او وارد نشده و ارتباطی نداشته‌ام. پس از آن که لحظاتی گذشت، همان غلام آمد و اظهار داشت: صد دیناری را که در دستمال پنهان کرده‌ای تحویل من بده، من نیز آن‌ها را تحویل غلام حضرت دادم و با خود گفتم: این هم دلیل و علامت سوّم برای حقانیت آن حضرت. هنگامی که غلام پول‌ها را تحویل گرفت و به درون منزل رفت، پس از گذشت لحظه‌ای دو مرتبه آمد و اظهار داشت: حضرت اجازه فرمود که وارد بشوی. هنگامی که وارد اتاق حضرت هادی علیه السلام شدم، او را تنها یافتم که در گوشه‌ای نشسته و مشغول دعا بود. ن که چشمش به من افتاد فرمود: ای یوسف! عده‌ای از افراد فکر می‌کنند که ولایت و محبت ما خانواده - اهل بیت عصمت و طهارت - برای امثال شما که مسلمان نیستید، سودمند نمی‌باشد؛ ولی آن‌ها حقیقت را درک نکرده‌اند که ولایت و محبت ما برای همگان، حتی برای شماها مفید است. بعد از نصایح و تذکرات سازنده خود، مجدداً مرا مخاطب قرار داد و فرمود: ای یوسف! آنجائی که تو را احضار کرده‌اند و می‌خواهی بروی برو و ترسی نداشته باش. و سپس افزود: به همین زودی‌ها دارای فرزند پسری خواهی شد که مایه رحمت و برکت خواهد بود. بعد از آن، از حضور مبارک امام هادی علیه السلام خداحافظی کرده و خارج شدم. و چون از منزل حضرت بیرون آمدم، راهی دربار خلیفه گشته و نزد متوکل عباسی رفتم و هنگامی که ملاقات و دیدار با خلیفه تمام شد مراجعت کردم. وانی شیعه و متدین و علاقه مند به ولایت و امامت گشته بود، خود را معرفی کرد که من پسر یوسف بن یعقوب نصرانی هستم؛ و پدرم مرده است و اظهار داشت: من پس از مرگ پدرم مسلمان شده‌ام؛ من همان کسی هستم که حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام بشارت مرا داده است. (۴۲)

تصرف و اظهار مافوق بشر

مرحوم شیخ مفید، کلینی، طبرسی و برخی دیگر از بزرگان در کتاب‌های خود آورده‌اند: صالح بن سعید - که یکی از اصحاب و دوستان امام هادی صلوات الله و سلامه علیه - حکایت نماید: روزی به ملاقات و دیدار حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام - در آن بازداشتگاهی که حضرت را زندانی کرده بودند - رفتم و پس از عرض سلام و احوال پرسی گفتم: یا ابن رسول الله! ای مولا و سرورم! قربان شما گردم، دشمنان و مخالفان شما خواسته‌اند که نور شما اهل بیت را خاموش و نیروی ولایت و معنویت را در جامعه تضعیف کنند. پس به همین جهت است که شما را در این محل - بازداشتگاه، خان الصّیّعالیک - قرار داده‌اند. حضرت فرمود: یا ابن سعید! در همین حالتی که هستی ثابت باش و حرکت نکن تا برایت بگویم؛ و سپس با دست مبارک خود به سمتی اشاره نمود و اظهار داشت: خوب نگاه کن و بین چه چیزهائی را مشاهده می‌کنی؟ وقتی چشم انداختم و خوب نگاه کردم، باغی سرسبز و خرم را دیدم، که در آن از انواع درخت‌های میوه دار و انواع ریاحین و گل‌های رنگارنگ خوش بو وجود داشت. و پیش خدمتان بسیاری در رفت و آمد بودند، همچنین پرندگان مختلف و دیگر حیوانات - مانند آهو و غیره - در آن باغ وجود داشت و نیز نهرهای آب و چشمه‌های زلال، مرا چنان شیفته خود قرار داد و مرا مجذوب گردانید که دیگر نمی‌توانستم چشم بردارم. سپس امام هادی علیه السلام فرمود: یا ابن سعید! ما در هر حالت و وضعیتی که باشیم، سرنوشتان این چنین خواهد بود و بر این مشکلات و سختی‌ها طبق دستور الهی صبر خواهیم کرد. (۴۳)

وساطت غیر مستقیم در رفع مشکل

مرحوم شیخ طوسی و برخی دیگر از بزرگان آورده‌اند: شخصی به نام ابوالحسن، محمد بن احمد به نقل از عمویش حکایت نماید:

روزی از روزها به قصد دیدار و ملاقات حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام حرکت کردم و چون بر آن حضرت وارد شدم عرضه داشتم: خلیفه، سهمیه و جیره مرا به اتهام این که از اطرافیان و دوستان شما می‌باشم، قطع کرده‌اند. پس چنانچه ممکن باشد، از او بخواهید که سهمیه مرا برگرداند، قبول می‌کند؛ و همانند گذشته کمک‌های خود را نسبت به من پرداخت می‌نماید. حضرت در جواب فرمود: انشاءالله درست خواهد شد. پس به منزل خود باز گشتم و چون شب فرا رسید، شخصی درب منزل آمد و دق الباب کرد، وقتی درب منزل را گشودم، دیدم که فتح بن خاقان مأمور متوکل ایستاده است، هنگامی که چشمش به من افتاد، گفت: در منزل خود چه می‌کنی؟ زود باش، که خلیفه تو را احضار کرده است، پس به همراه او راهی دربار متوکل شدیم و چون بر او وارد شدیم دیدم نشسته است و منتظر من می‌باشد. پس همین که چشمش به من افتاد، اظهار داشت: ای ابوموسی! ما همیشه به یاد تو هستیم؛ لیکن تو ما را فراموش کرده‌ای، اکنون بگو که از ما چه طلب داری؟ گفتم: کمک‌های گوناگونی که تاکنون بر من می‌شده است، آن‌ها را قطع نموده‌اند؛ پس دستور داد که کمک‌ها و سهمیه من همانند سابق و بلکه چند برابر افزایش و پرداخت شود. سپس از نزد خلیفه خداحافظی کرده و بیرون آمدم؛ و به فتح بن خاقان گفتم: آیا علی بن محمد هادی علیهما السلام امروز اینجا آمده است؟ اظهار داشت: خیر. گفتم: آیا نامه‌ای برای خلیفه نوشته است؟ پس جواب داد: خیر. بعد از آن، راهی منزل خویش گشتم و فتح بن خاقان نیز به دنبال من آمد و گفت: شکی ندارم که تو از حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام تقاضا کرده‌ای که برایت دعا نماید و دعای آن حضرت مستجاب شده است، پس خواهش می‌کنم که از او تقاضا کنی تا برای من نیز دعا نماید. هنگامی که به محضر مبارک امام هادی علیه السلام وارد شدم و سلام کردم، فرمود: ای ابوموسی! آیا مشکلت برطرف شد و خوشحال گردیدی؟ عرضه داشتم: بلی، یا ابن رسول الله! ای سرورم! به برکت دعای شما راضی و قانع شدم. سپس حضرت نیز مرا مخاطب قرار داد و فرمود: خداوند متعال نسبت به ما اهل بیت - عصمت و طهارت - آگاه است که ما در مشکلات به غیر از او رجوع نمی‌کنیم، همچنین در ناملایمات و گرفتاری‌ها فقط به او توکل و تکیه می‌نماییم، بنابر این هرگاه تقاضا و خواسته‌ای داشته باشیم خداوند متعال از روی لطف و تفضل مستجاب می‌نماید. بعد از آن، به حضرت عرضه داشتم: فتح بن خاقان به من التماس دعا گفت، که از شما تقاضا کنم تا برایش دعا نمائی. امام فرمود: فتح در ظاهر با ما دوستی می‌نماید ولی در واقع از ما بیگانه است، ما برای کسی دعا می‌کنیم که خالص، تحت فرمان خداوند سبحان باشد و اقرار و اعتقاد به نبوت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله داشته؛ و نیز اعتراف به حقوق ما اهل بیت رسالت داشته باشد. سپس حضرت افزود: من برای تو دعا کردم و خداوند متعال آن را مستجاب گرداند. در پایان از آن حضرت، تقاضا کردم و عرضه داشتم: یا ابن رسول الله! چنانچه ممکن باشد، دعائی را به من تعلیم نما که هرگاه بخوانم، دعایم مستجاب شود؟ پس حضرت فرمود: این دعائی را که به تو تعلیم می‌دهم، من خود زیاد می‌خوانم و از خداوند متعال خواسته‌ام، که هر کس آن را بخواند ناامید نگردد: مَیْدُ، وَ یَا کَهْفَی وَ السَّنْدُ، وَ یَا وَاحِدُ یَا أَحَدُ، وَ یَا قُلُّ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ، أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَهُ مِنْ خَلْقِكَ، وَ لَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيَّمْ، وَ تَفْعَلَ بِي، کَیْتُ وَ کَیْتُ. (۴۴)

پیدایش آب و نجات همراهان

مرحوم شیخ حرّ عاملی به نقل از علی بن الحسین مسعودی از کتاب إثبات الوصیه آورده است: یکی از وزرای متوکل عباسی - که به نام یحیی بن هرثمه معروف می‌باشد - حکایت کند: در آن مسافرتی که از شهر مدینه منوره حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام را به سوی شهر سامراء به همراه تعدادی از افراد حرکت می‌دادیم، در مسیر راه کرامات و کارهای عجیبی از آن حضرت نمایان شد که همگان را به حیرت و تعجب در آورد. یکی از آن کرامات و معجزات حضرت، این بود که در مسیر راه، هوا بسیار گرم و نیز آب قافله تمام شده بود، به حضرت عرضه داشتیم که تشنگی و گرمای هوا افراد را از پای در آورده است، اگر ممکن

است چاره‌ای بیندیشید. امام علیه السلام فرمود: در همین نزدیکی‌ها آب گوارائی است و سپس دستور داد که مسیر انحرافی را برویم، پس مقداری راه رفتیم و به صحرائی رسیدیم که بسیار سرسبز و خرم، دارای درختان و گیاهان و چشمه‌های زلالی بود. تمام افراد از دیدن آن در تعجب قرار گرفتند، چون تاکنون در آن حوالی، چنان درختان و چشمه‌هایی را ندیده و نشنیده بودند. پس تمامی افراد از مرکب‌های خود پیاده شده و آب نوشیدیم و نیز حیوانات خود را آب داده و ظرف‌های خود را که همراه داشتیم، پُر از آب کرده و حرکت نمودیم. یحیی گوید: مقداری که راه رفتیم و از آن محل دور شدیم، ناگهان متوجه شدم که شمشیرم را کنار چشمه آب نهاده و فراموش کرده‌ام که آن را بردارم. لذا به غلام خود گفتم که بازگرد و شمشیر مرا بیاور، هنگامی که غلام رفت و شمشیر را آورد، گفتم هیچ اثری از درخت و چشمه و آب وجود نداشت. پس نزدیک حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام آمدم و چون خبر غلام را برایش نقل کردم، حضرت نگاهی به من کرد و سپس تبسمی نمود. (۴۵)

پیش بینی مهم در آزادی زندان

مرحوم طبرسی، راوندی، اربلی، ابن شهر آشوب و برخی دیگر از بزرگان آورده‌اند: یکی از اصحاب حضرت ابوالحسن، امام هادی صلوات الله علیه به نام محمد بن فرج رُخجی حکایت کند: روزی امام علیه السلام برایم نامه‌ای را به این مضمون فرستاد: ای محمد! مسائل و امور خود را بررسی کن و تجهیزات لازم را فراهم ساز. هر چه فکر کردم منظور امام علیه السلام چیست، متوجه نشدم تا آن که پس از گذشت چند روز، مأموری از طرف حکومت آمد و مرا به زندان برد و دست و پایم را با زنجیر بستند و تمام اموال مرا ممنوع التصرف اعلام کردند. مدت هشت روز با چنان حالتی در زندان به سر بردم، تا این که نامه‌ای دیگر از آن حضرت در زندان به دستم رسید که در آن مرقوم فرموده بود: ای محمد! سعی کن در ضلع غربی زندان شیکنی و منزل نمائی. هنگامی که نامه را خواندم بسیار تعجب کردم و با خود گفتم: من در زندان هستم و امام علیه السلام برای من چنین مطلبی را می‌نویسد، در صورتی که سرنوشت من معلوم نیست. چون دو سه روزی از آمدن نامه حضرت گذشت، مأموری آمد و زنجیرهایی که بر دست و پای من بود باز کرد و مرا از زندان آزاد گردانید، بعد از آن، نامه‌ای برای امام هادی علیه السلام فرستادم تا از خداوند متعال درخواست نماید اموال و ثروتم را بازگردانند. حضرت در جواب نامه من، مرقوم فرمود: به همین زودی اموال تو را به تو برمی‌گردانند و اگر هم آن‌ها را به تو ندهند، ضرر و زیانی به تو نخواهد رسید، چون تو از آن‌ها بهره‌ای نخواهی برد. ست - گوید: هنوز محمد بن فرج به عسکر - یعنی سامراء - نرسیده بود که دستور آزادی کلیه اموالش صادر شد، ولی پیش از آن که نامه رفع ممنوعیت از اموال به دستش برسد مرگ او را ربانید و از دنیا رفت و طبق پیش بینی امام علیه السلام بهره‌ای از اموال خود نبرد. (۴۶)

هدایت گمراه با سخنی کوتاه

مرحوم طبرسی، راوندی، ابن شهر آشوب، شیخ حرّ عاملی و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله علیهم آورده‌اند: شخصی بود به نام جعفر بن قاسم هاشمی از اهالی بصره که از سران واقفیه به حساب می‌آمد. روزی حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام او را در یکی از کوچه‌های شهر سامراء دید، هنگامی که نزدیک یکدیگر مُواجه شدند، حضرت به او اشاره کرد و فرمود: تا چه مدتی در خواب هستی؟ آیا زمان آن فرا نرسیده است که از خواب بیدار شوی؟ جعفر گوید: همین که امام علیه السلام چنین سخنی را با من مطرح نمود، ناگهان درون من تحوّلی به وجود آمد. پس از گذشت چند روزی، برای یکی از فرزندان خلیفه ناراحتی پیش آمد و نذر کرد که سفره ولیمه‌ای پهن کند و افراد را برای خوردن طعام دعوت نماید. امام هادی علیه السلام نیز در بین دعوت شدگان بود؛ و چون حضرت وارد مجلس شد تمام افراد به جهت عظمت و احترام او سکوت کرده و مجلس آرامش یافت. در آن مجلس جوانی حضور داشت که متلک گو و اهل مزاح و مسخره بازی بود، وقتی آن عظمت و جلال حضرت و سکوت مجلس را مشاهده

کرد، مشغول شوخی و گفتن متلک (و جُک) شد و افراد را می‌خندانید. حضرت به آن جوان خطاب کرد و فرمود: این چه کاری است که انجام می‌دهی؟ آیا با این روش شادمان هستی؟ حال آن که از یاد خداوند متعال غافل شده‌ای! تو بعد از سه روز دیگر در بین اهل قبور و مردگان دفن خواهی شد. تمام افرادی که در مجلس حضور داشتند، مبهوت گشته و گفتند: این بهترین دلیل بر حقیقت اوست، باید صبر کنیم و بینیم نتیجه چه خواهد شد. جوان با شنیدن این سخن از حرکات ناشایسته خود پشیمان شد و دست برداشت و افراد غذای خود را میل کردند. فردای آن روز جوان مریض شد و سپس مُرد، روز سوّم او را در قبرستان دفن کردند. (۴۷)

تواضع، نشانه عظمت و حقایق

شخصی بود به نام زید بن موسی که به طور مرتّب ادّعی خلافت داشت و نزد عمر بن فرج - والی خلیفه عبّاسی - اظهار می‌داشت که ابوالحسن، هادی علیه السلام جوانی بی تجربه است، من عموی پدر او هستم و این مقام شایسته من است. چرا این قدر او را تعظیم و احترام می‌کنید و او را بالای مجلس می‌نشانید؟! عمر بن فرج در یکی از روزها موضوع را برای حضرت هادی صلوات الله علیه مطرح کرد. امام علیه السلام فرمود: یک روز این کار را انجام بده، او را بالای مجلس بنشان و جای مرا همان پائین مجلس قرار بده؛ و سعی کن که همین فردا چنین برنامه‌ای اجراء شود. چون فردای آن روز شد، والی، حضرت را بالای مجلس قرار داد و موقعی که حضرت در جای خود نشست، هنگامی که زید بن موسی وارد شد، سلام کرد و جلوی امام هادی علیه السلام با حالت تواضع و خشوع نشست. و فردای آن روز که پنج شنبه بود، اول زید بن موسی وارد مجلس شد و او را در بالای مجلس جای دادند و سپس امام هادی علیه السلام وارد شد. ن که حضرت وارد مجلس گردید و زید، چشمش به آن حضرت افتاد، بی اختیار از جای خود حرکت کرد و ایستاد و بعد از آن، کنار رفت و امام علیه السلام را در صدر مجلس، بر جای خود نشانید، و خود در کمال فروتنی و تواضع در مقابل عظمت آن حضرت علیه السلام، روی زمین نشست. (۴۸)

آشنائی به زبان‌ها و تعلیم به دیگران

مرحوم طبرسی، راوندی، ابن شهر آشوب و برخی دیگر از بزرگان رضوان الله علیهم آورده‌اند: ابوهاشم جعفری یکی از اصحاب امام علیّ هادی علیه السلام به نام ابوهاشم جعفری حکایت کند: در آن زمانی که عده‌ای از آشوب گران در زمان ریاست و حکومت واثق - خلیفه عبّاسی - برای دست گیری عرب‌های بیابان نشین و ظلم و اذیت آن‌ها، وارد شهر مدینه منوره شدند. در آن روز، من در محضر شریف حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام بودم، به من خطاب کرد و فرمود: ای ابوهاشم! برخیز، تا با همدیگر بیرون برویم و این افراد آشوب گر و نیز سردسته آن‌ها را ببینیم که در چه وضعیتی هستند. من نیز به همراه حضرت حرکت کردم و چون از منزل خارج شدیم، مختصری راه رفتیم و کناری ایستادیم. در همین بین، سردسته آن‌ها رسید و امام علیه السلام به زبان تُرکی با او صحبت کرد، ناگهان متوجّه شدم که او از اسب خود پیاده شد و دو دست مبارک حضرت را گرفت و بوسید. من جلو رفتم و او را قسم دادم و اصرار کردم که بگو: این مرد چه سخنی با تو گفت که از اسب پیاده شدی و این چنین تواضع کردی؟ گفت: این مرد پیغمبر است؟ گفتم: خیر، پیغمبر نیست. سپس اظهار داشت: این مرد مرا با نامی صدا کرد که در طفولیت، در شهرهای خودمان مرا به آن نام صدا می‌کردند و کسی از آن اطلاعی نداشت و آن را نمی‌دانست، مگر این مرد. (۴۹) همچنین مرحوم قطب الدّین راوندی و ابو حمزه طوسی به نقل از ابوهاشم جعفری حکایت کند: روزی از روزها به محضر مبارک حضرت ابوالحسن هادی صلوات الله علیه وارد شدم و پس از عرض سلام نشستم. پس از گذشت لحظاتی، حضرت با من به زبان هندی صحبت فرمود؛ ولی من نتوانستم پاسخ فرمایشات وی را بدهم، چون به زبان هندی آشنا نبودم. در همین اثناء، متوجّه شدم که ظرفی

پُر از سنگ ریزه در کنار امام علیه السلام قرار دارد، حضرت یکی از آن ریگ‌ها را برداشت و درون دهان مبارکش نهاد و آن را مقداری مکید و سپس همان ریگ را به من عطا نمود و فرمود داخل دهان خود بگذارد. دستور حضرت، آن ریگ را داخل دهان خود نهادم و قبل از آن که از محضر شریف آن حضرت مرخص شوم، حالتی را در خود احساس کردم، مثل این که می‌توانم غیر از عربی هم سخن بگویم و در همان موقع به هفتاد و سه زبان، سخن گفتن را فرا گرفتم که یکی از آن‌ها زبان هندی بود. (۵۰)

مرگ خلیفه ظالم بعد از سه روز

حکام بنی العباس بسیار خودخواه و ریاست طلب بودند و برای دست یافتن به امیال نفسانی خود، از انجام هر کاری دریغ نمی‌ورزیدند و هر روز به نوعی حرکت می‌کردند، خصوصاً نسبت به بنی هاشم و ائمه اطهار علیهم السلام اذیت و آزارهای روحی و جسمی زیادی روا می‌داشتند. نبی العباس بود و در زمان امامت حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام ریاست می‌کرد، برای آن که بنی هاشم را در جامعه، خوار و ذلیل جلوه دهد، روز عید فطر دستور داد تا تمام افراد بنی هاشم با پای برهنه جلوی خلیفه (یعنی؛ شخص متوکل) همانند بردگان، پیاده راه بروند. و تصریح کرده بود بر این که حضرت ابوالحسن، علی بن محمد علیهما السلام نیز باید همانند دیگر افراد بنی هاشم با پای برهنه حضور داشته باشد. و چون حضرت ناراحتی داشت و نمی‌توانست روی پای خود بایستد، با تکیه بر یکی از دوستانش حضور یافت. بعد از آن عده‌ای از بنی هاشم به حضرت عرض کردند: آیا یک نفر مستجاب الدعوه در بین ما پیدا نمی‌شود تا با نفرین خود ما را از شر این طاغوت برهاند؟ ام هادی صلوات الله علیه فرمود: چرا، در این جامعه کسی هست که سر ناخنش از شتر حضرت صالح علیهما السلام گرمی‌تر خواهد بود که فریادی کشید و خداوند به قوم حضرت صالح وعده حتمی داد که ستمگران بیش از سه روز باقی نخواهند ماند و روز سوم مؤمنین در امان خواهند بود. راوی افزود: و روز سوم متوکل عباسی کشته شد و با هلاکت او مؤمنین و بنی هاشم در امان و آسایش قرار گرفتند. (۵۱)

توکل بر خداوند و نجات از مرگ

مرحوم قطب الدین راوندی رضی الله عنه در کتاب خرایج و جرایح خود آورده است: ستاده بود و توان سخن گفتن را نداشت، در شدت خشم و غضب به فتح بن خاقان که نیز کنارش ایستاده بود، گفت: چهار نفر از اهالی خزر که هیچ فرهنگ و شناختی از مسائل شرعی ندارند احضار کن؛ و سپس افزود: به خدا سوگند! او را خواهم کشت تا در حکومت من ادعائی نداشته باشد. چون آن چهار نفر آمدند، به هر یک شمشیری داد و گفت: هنگامی که ابوالحسن هادی وارد مجلس شد، بر او حمله بربید و او را قطعه قطعه کنید تا من او را در آتش بسوزانم و برای همگان عبرت گردد. موقعی که حضرت خواست وارد مجلس شود، لب هایش حرکت می‌کرد و با خود زمزمه‌ای داشت و به آرامی حرکت می‌نمود. و همین که وارد مجلس شد و نزدیک متوکل رسید، ناگهان متوکل از جای خود برخاست و امام هادی علیه السلام را در آغوش گرفت و پیشانی حضرت را بوسید و اظهار داشت: یا بن رسول الله! ای بهترین خلق خدا و ای پسر عمویم! در این موقع برای چه این جا آمده‌ای؟ و چرا این گونه متحمّل زحمت شده‌ای؟! حضرت فرمود: آنچه را که برایت گفته‌اند دروغ می‌باشد و مأمور حکومت مرا این چنین نزد تو احضار کرده است. متوکل گفت: اشتباه شده و آن حرام زاده دروغ گفته است، چنانچه درخواستی نداری مراجعت فرما، من از شما معذرت می‌خواهم. و سپس متوکل به فتح و معتز و بعضی از دیگر وزرای خود که حضور داشتند، گفت: او سرور من و شماها نیز می‌باشد؛ او را تا منزلش مشایعت و همراهی کنید. در همین بین چشم آن چهار نفر خزری بر حضرت افتاد، از روی تواضع به سجده افتادند و اظهار علاقه و محبت کردند. هنگامی که امام هادی علیه السلام از آن مجلس بیرون رفت، متوکل آن چهار نفر را خواست و به آن‌ها گفت: چرا آنچه را که به شما گفته بودم، انجام ندادید؟ در جواب گفتند: هنگامی که وارد شد، از شدت هیبت و عظمت، محبت و علاقه‌اش

در دل ما جای گرفت؛ و نیز متوجه شدیم که بیش از صد نفر شمشیر به دست همراه او آمده‌اند، همگی ما وحشت کردیم؛ و بی اختیار در مقابل او سر تعظیم فرود آوردیم. پس متوکل رو به فتح بن خاقان کرد و با خنده گفت: الحمدلله، که رو سفید شدیم و حجت خدا، از جانب ما آسیبی ندید. (۵۲)

تسلیم ودیعه‌های امامت به وصی خود

بعضی از مورّخین و محدّثین آورده‌اند: هنگامی که حضرت ابوالحسن، امام علیّ هادی صلوات الله و سلامه علیه توسط معتصم عباسی به وسیله زهر مسموم گشت، در بستر بیماری قرار گرفت. خود - حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام - را دعوت نمود و ودیعه‌های امامت و نیز آنچه را که از اوصیاء و پدران معصومش علیهم السلام یکی پس از دیگری به ارث برده بود، تحویل فرزند خویش داد؛ و بعد از آن او را به عنوان وصی و خلیفه بعد از خود معرفی نمود. و سپس در سنین چهل و یک سالگی به فیض عظمی شهادت نایل آمد؛ و به اجداد طاهرین خود ملحق گردید. هنگامی که مردم شهر سامراء در جریان شهادت امام هادی علیه السلام قرار گرفتند، جمعیت عظیمی جهت تشییع جنازه مطهر و مقدّس آن حضرت گرد هم جمع آمده بودند، همچنین وزراء و دیگر مسئولین حکومتی نیز در جمع مردم، آماده تشییع بودند. در همین لحظات که مردم و مسئولین حکومتی در انتظار خروج جنازه حضرت از منزل بودند، ناگهان حضرت ابومحمّد، امام حسن عسکری علیه السلام با پای برهنه، در حالی که پارچه‌ای سفید روی دوش خود انداخته بود از منزل خارج شد. ال نورانی حضرت افتاد، دیدند که قیافه و شمایل وی، از هر جهت شبیه به پدرش امام هادی صلوات الله علیهما می‌باشد، چون امام حسن عسکری علیه السلام با آن حالت از منزل خارج شد، تمام جمعیت به احترام آن حضرت سر پا، مودّب ایستادند و سکوت عجیبی تمام جمعیت را فرا گرفت. پس از گذشت لحظاتی، پیکر پاک و مقدّس امام هادی علیه السلام را از منزل بیرون آوردند و در بین آن جمعیت انبوه قرار گرفت و تمامی افراد، بی اختیار مشغول گریه و سوگواری گردیدند. و بعد از تشییع جنازه (که با شکوه خاصی انجام گرفت) پیکر مقدّس و مطهر آن امام مظلوم سلام الله علیه را جهت دفن، به منزل خود حضرت باز گرداندند و در منزل شخصی آن حضرت که خود وصیت کرده بود دفن گردید. قابل ذکر است که امام حسن عسکری علیه السلام پیش از آن که از منزل خارج شود، بر جنازه مطهر پدر خود نماز خوانده بود. (۵۳)

در رثای دهمین ستاره فروزنده

رفت ز دار فنا، هادی اهل صفا ز راه جور و جفا، از چه تو داری قرار پور امام نهم، خسرو میر دهم آن که زمین را مدیر، بود و زمان را مدار آه که از ظلم و کین، و ز ستم ملحدین بر دل آن دل غمین، زهر ستم زد شرار روز جهان گشت شب، رفت چو در تاب و تب فخر مهان عرب، آیت پروردگار نور دو چشمش حسن، آن خلف مؤتمن مفخر اهل زَمَن، خسرو با اقتدار با حرم محترم، گشت دچار الم در غم آن محتشم، منبع حلم و وقار ظلم گروه جهول، کرده حزین و ملول جمله آل رسول، داد از این روزگار سوم ماه رجب، چون که بشد آشکار شیعه بیا زین زمان ز دیدگان خون بیار (۵۴) در حیرت از جمال رخت ماه و آفتاب هادی دین امام مبین، رهبر یقین رمز متین و سوره تین، آیه کتاب چون فلک صُنیع، بر خطّ راه محمّدی است آن را که هست همچو علیّ هادی صواب ای شاه، ماه عارض تو قصر عاشق است ای قصر عاشقان تو بر وفق نُه قُباب باغ جنان سرای دل آلودگان نبود دست تو کرد بر رخ این دسته فتح باب ای روزگار زاده زاهر و زهراء کین؟!!

پنج درس ارزشمند و آموزنده

۱ یکی از اصحاب حضرت ابوالحسن، امام هادی صلوات الله علیه به نام اسحاق بن ابراهیم حکایت کند: روزی به محضر مبارک

آن حضرت شرفیاب شدم، شخصی را دیدم که در مجلس حضرت اظهار داشت: مدتی است که مبتلا به سردرد شدیدی گشته‌ام. امام علیه السلام فرمود: ظرفی را با مقداری آب بردار و این آیه شریفه قرآن را بر آن بخوان: **أُولَئِكَ يَرِ الَّذِينَ كَفَرُوا إِنَّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ كَانَتَا رَتْقًا فَفَتَقْنَاهُمَا وَجَعَلْنَا مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيٍّ أَفَلَا يُؤْمِنُونَ.** (۵۵) و سپس آن را بیاشام، که انشاءالله سردرد برطرف خواهد شد. (۵۶) حضور داشتند، چنین فرمود: اسم اعظم خداوند متعال، دارای هفتاد و سه حرف می‌باشد که آصف بن برخیا - وصی حضرت سلیمان علیه السلام - یک حرف از مجموع آن‌ها را می‌دانست و زمین برایش کوچک شد، به طوری که توانست در کمتر از یک لحظه عرش بلقیس را نزد حضرت سلیمان علیه السلام آورد. ولیکن نزد ما اهل بیت رسالت هفتاد و دو حرف موجود است و یک حرف آن نزد خداوند متعال محفوظ می‌باشد. (۵۷) ۳ هنگامی که خداوند متعال نوزادی به حضرت ابوالحسن، امام هادی علیه السلام عطا نمود، عده‌ای از اصحاب، خدمت حضرت آمدند تا تهنیت و تبریک گویند. وقتی بر حضرت وارد شدند، او را شادمان و مسرور نیافتند؛ علت را جویا شدند؟ امام علیه السلام فرمود: به نوزاد امیدی ندارم، چون که او عده بسیاری را گمراه می‌گرداند. پس پیش گوئی حضرت و علت ناراحتی آن بزرگوار تحقق یافت و این نوزاد همان جعفر کذاب شد. (۵۸) ۴ ابوهاشم جعفری حکایت کند: روزی در محضر شریف امام هادی علیه السلام شرفیاب شدم، کودکی وارد شد و شاخه گلی را تقدیم آن حضرت کرد. امام علیه السلام آن شاخه گل را گرفت و بوئید و بر چشم خود نهاد و بوسید؛ و سپس آن را به من اهداء نمود و اظهار داشت: هر که شاخه گلی را ببوید و بر چشم خویش بگذارد و بوسد و سپس صلوات بر محمد و آلش فرستد، خداوند متعال حسنات بی شماری را در نامه اعمالش ثبت می‌نماید؛ و نیز بسیاری از خطاها و لغزش هایش را مورد عفو قرار می‌دهد. (۵۹) ۵ یکی از اهالی کوفه در شهر سامراء خدمت حضرت ابوالحسن، امام علی هادی علیه السلام شرفیاب شد و اظهار داشت: یا بن رسول الله! من از دوستان و علاقه مندان به شما و اجدادتان می‌باشم، و دارای قرض سنگینی هستم و چون توان پرداخت آن را ندارم به قصد شما آمده‌ام. امام هادی علیه السلام فرمود: همین جا بایست تا چاره‌ای بیندیشم. پس از گذشت لحظاتی، مقدار سی هزار دینار از طرف متوکل - خلیفه عباسی - برای حضرت آوردند. حضرت سلام الله علیه آن پول‌ها را از مأمور متوکل گرفت و بی درنگ و بدون آن که محاسبه نماید، تمامی آن سی هزار دینار را تحویل آن شخص کوفی داد. پس آن مرد کوفی مقدار ده هزار دینار از آن‌ها را برداشت و اظهار نمود: یا بن رسول الله! من بیش از ده هزار دینار نیاز ندارم، چون به همان مقدار بدهکار هستم و برای من همین مقدار کافی است. ولی امام علیه السلام از پس گرفتن آن بیست هزار دینار خودداری و امتناع نمود. لذا آن مرد کوفی تمامی آن هدیه را گرفت و گفت: خداوند بهتر می‌داند که چه کسانی را امام و حجت خود بر انسان‌ها قرار بدهد، و سپس عازم شهر کوفه شد. (۶۰)

منقبت دهمین ستاره هدایت

فتاده مرغ دلم ز آشیان در این وادی که هر کجا رود افتد به دام صیادی دلا دل از هم بر گیر و خلوتی پذیر مدار از همه عالم امید امدادی مگر ز قبله حاجات و کعبه مقصود ملاذ حاضر و بادی علی الهادی شها تو شاهد میقات لی مع اللهی تو شمع جمع شبستان ملک ایجادی صحیفه ملکوتی و نسخه لاهوت ولی عرصه ناسوت بهر ارشادی مقام باطن ذات تو قاب قوسین است به ظاهر از چه در این خاکدان اجساد کشیدی از ((متوکل)) شدائی که به دهر ندیده دیده گردون ز هیچ شدادی گهی به بر که دزدگان، گهی به زندان گهی به بزم می و ساز یاغی عادی ز سوز زهر و بلاهای دهر، جان تو سوخت که بر طریقه آباء و اجدادی (۶۱)

پاورقی ها

۱- فهرست نام و مشخصات بعضی از کتابهایی که مورد استفاده قرار گرفته است در آخرین قسمت جلد دوم این مجموعه نفیسه

موجود می‌باشد. ۲- در تاریخ ولادت حضرت، از نظر مورّخین و محدّثین بین ۱۵ یا ۲۷ ذی الحجّه، و بین دوّم یا ۱۳ رجب، سال ۲۱۲ اختلاف است. ۳- تاریخ مذکور، مطابق با نهم مهر ماه، سال ۲۰۶ هجری شمسی می‌باشد. ۴- نام و لقب آن حضرت به عنوان امام ((علی، هادی)) علیه السلام طبق عدد حروف أبجد کبیر ۱۱۰، ۲۰ می‌شود. ۵- مطابق با یازدهم تیرماه، سال ۲۴۷ هجری شمسی خواهد بود. ۶- تاریخ ولادت و دیگر حالات آن حضرت برگرفته شده است از: اصول کافی: ج ۱، تهذیب الاحکام: ج ۶، تاریخ اهل البيت (ع)، مجموعه نفیسه، أعیان الشیعه: ج ۲، إعلام الوری طبرسی: ج ۲، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، کشف الغمّه: ج ۲، بحار الانوار: ج ۴۸، جمال الأسبوع، دعوات راوندی و ... ۷- اشعار از شاعر محترم آقای علی آهی. ۸- مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۱۹، ح ۲۴۲، دلائل الامامه طبری: ص ۴۱۰، ح ۳۶۸، إثبات الوصیّه: ص ۲۲۸. ۹- إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۶۸، ح ۲۵. ۱۰- إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۶۳، ح ۱۵، به نقل از تهذیب الاحکام، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۱۵۷، ح ۴۷، به نقل از مصباح المتهجد و خرائج. ۱۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۱، إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۶۰، ح ۴، إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۱۴، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۴۱۰، هداية الكبرى حنینی: ص ۳۱۴، کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۷۸، مجموعه نفیسه: ص ۴۶۶. ۱۲- إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۷۴، ح ۴۱، هداية الكبرى حنینی: ص ۳۱۹. ۱۳- إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۷۸، ح ۴۷، به نقل از خرائج راوندی. ۱۴- إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۷۷، ح ۴۶، مجموعه نفیسه: ص ۲۳۶. ۱۵- إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۸۰، ح ۵۰. ۱۶- إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۸۳، ح ۶۸. ۱۷- هداية الكبرى حنینی: ص ۳۱۴. ۱۸- الامان من اخطار الاسفار: ص ۴۸، فصل سوّم. ۱۹- ثاقب فی المناقب: ص ۵۲۹، ح ۴۶۵، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۹۱، ح ۲۴۸۳. ۲۰- أعیان الشیعه: ج ۲، ص ۳۷. ۲۱- اصول کافی: ج ۱، ص ۳۵۵، ح ۱۴، إثبات الهداء: ج ۷، ص ۳۸۵، ح ۷۹، ضمنا مشابه همین داستان را نیز به امام رضا علیه السلام نسبت داده‌اند: مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۳۲، ح ۲۸، مجموعه نفیسه: ص ۲۳۲. ۲۲- معانی الاخبار: ص ۲۹۰، ح ۹. ۲۳- سوره هود: آیه ۶۵. ۲۴- إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۷۰، ح ۳۴، به نقل از إعلام الوری طبرسی. ۲۵- الخرائج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۷۳، ح ۳، إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۶۹، ح ۳۱، مجموعه نفیسه: ص ۲۳۳، إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۱۸، الثاقب فی المناقب: ص ۵۳۲، ح ۴۶۷، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۱۳۸، ح ۳۲. ۲۶- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۹۸، ح ۳، اختصاص شیخ مفید: ص ۳۲۵، إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۶۰، ح ۶، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۲۳، ح ۲۴۲۵. ۲۷- أعیان الشیعه: ج ۲، ص ۳۸. ۲۸- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۹۹، ح ۶، الخرائج و الجرایح: ج ۲، ص ۲۷۶، ح ۸، إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۸۰، ح ۴۹، إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۱۹، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۴۱۵، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۱۹۸، ح ۱۰. ۲۹- غیبه شیخ طوسی: ص ۱۲۴. ۱۲۸، إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۶۳، ح ۱۷، داستان بسیار طولانی است، تلخیص گردید. ۳۰- در کتب ادعیه برای هر روز دعائی مخصوص ذکر کرده‌اند، که از آن جمله: کتاب شریف مفاتیح الجنان است، علاقمندان متوانند به آن مراجعه فرمایند. ۳۱- إكمال الدین: ص ۳۸۳، ح ۹، خصال شیخ صدوق: ج ۱، ص ۳۹۵، ح ۱۰۲، خرائج و جرایح: ج ۱، ص ۴۱۲، ح ۱۷، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۱۹۵، ح ۷، با مختصر تفاوت. ۳۲- الخرائج و الجرایح: ج ۲، ص ۶۷۵، ح ۷، إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۶۹، ح ۳۲. ۳۳- إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۹۰، ینابیع المودّه: ج ۳، ص ۱۲۹. ۳۴- مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۵۶۹، ح ۵، مناقب ابن شهر آشوب ج ۳، ص ۴۱۳، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۹۸، ح ۲۴۹۰. ۳۵- اصول کافی: ج ۱، ص ۲۴، ح ۲۰. ۳۶- إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۳۸، ح ۲۶، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۴۵، ح ۴۴۴۸، و ص ۴۳۱، ح ۲۴۳۳ و ۲۴۳۴، به نقل از کافی و دلائل الامامه طبری با تفاوت مختصر. ۳۷- الخرائج و الجرائح: ج ۱، ص ۳۹۲، ح ۱، إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۷۱، ح ۳۷، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۶۳، ح ۲۴۷۰، الثاقب فی المناقب: ص ۵۴۹، ح ۱۱، کشف الغمّه: ج ۲، ص ۳۸۹، بحار: ج ۵۰، ص ۱۴۱، ح ۲۶. ۳۸- أمالی شیخ طوسی: ج ۱، ص ۲۹۲، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۱۲۸، ح ۶، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۳۴، ح ۲۴۳۶، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۴۰۶. ۳۹- أمالی شیخ طوسی: ج ۱، ص ۲۹۴، إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۶۷، ح ۲۴، مدینه المعاجز: ج ۷، ص ۴۳۹، ح ۲۴۳۹، بحار: ج ۵۰، ص ۱۲۵، ح ۳. ۴۰- أمالی شیخ طوسی: ص ۲۸۲، إثبات الهداء: ج ۳، ص ۳۶۶، ح ۲۰، مناقب

ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۴۱۳، بحار: ج ۵۰، ص ۱۲۴، مدینه المعجزه: ج ۷، ص ۴۳۲، ح ۲۴۳۵. ۴۱- الخرائج والجرائح: ج ۱، ص ۳۹۳، الثاقب فی المناقب: ص ۵۵۱، ح ۱۲، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۷۴، ح ۳۸، مجموعه نفیسه: ص ۲۳۰، مدینه المعجزه: ج ۷، ص ۴۶۶، ح ۲۴۷۱. ۴۲- الثاقب فی المناقب: ص ۵۵۳، ح ۱۳، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۷۳، ح ۳۹، مدینه المعجزه: ج ۷، ص ۴۶۹، ح ۲۴۷۲. ۴۳- اصول کافی: ج ۱، ص ۴۱۷، ح ۲، اختصاص: ص ۳۲۴، الخرائج: ج ۲، ص ۶۸۰، ح ۱۰، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۶۰، ح ۵، إعلام الوری: ج ۲، ص ۱۲۶. ۴۴- أمالی شیخ طوسی: ج ۱، ص ۲۹۱، مدینه المعجزه: ج ۷، ص ۴۳۶، ح ۲۴۳۷، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۱۲۷، ح ۵. ۴۵- مدینه المعجزه: ج ۷، ص ۴۸۶، ح ۲۴۸۱، به نقل از خرائج؛ و ص ۴۹۲، ح ۲۴۸۴، به نقل از الثاقب؛ و إثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۷۸، ح ۸۹، با مختصر تفاوت. ۴۶- إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۱۵، الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۶۷۹، ح ۹، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۴۰۹، كشف الغمّة: ج ۲، ص ۳۸۰، بحار: ج ۵۰، ص ۱۴۰، ح ۲۵. ۴۷- إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۲۳، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۴۰۱، الثاقب فی المناقب: ص ۵۳۶، ح ۴۷۴، إثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۷۰، ح ۳۵. ۴۸- مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۴۱۰، إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۲۵. ۴۹- إعلام الوری طبرسی: ج ۲، ص ۱۱۷، الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۶۷۴، ح ۴، الثاقب فی المناقب: ص ۵۳۸، ح ۴۷۸. ۵۰- الخرائج و الجرائح: ج ۲، ص ۶۷۳، ح ۳، الثاقب فی المناقب: ص ۵۳۲، ح ۴۶۷، بحار الانوار: ج ۵۰، ص ۱۳۸، ح ۳۲، مناقب ابن شهر آشوب: ج ۴، ص ۴۰۹. ۵۱- عیون المعجزات: ص ۱۳۵، س ۲۲، مدینه المعجزه: ج ۷، ص ۴۶۱، ح ۲۴۶۷. ۵۲- إثبات الهداة: ج ۳، ص ۳۷۹، ح ۴۸. ۵۳- إثبات الوصیة: ص ۲۴۴ ۲۴۲، مستدرک الوسائل: ج ۲، ص ۴۵۶، ح ۲۴۵۷، الانوار الیهیة: ص ۲۹۸، ح ۱۲. ۵۴- اشعار از شاعر محترم: آقای قاضی زاهدی. ۵۵- سوره انبیاء: آیه ۳۰. ۵۶- بحار الانوار: ج ۹۲، ص ۵۱، ح ۷. ۵۷- بحار الانوار: ج ۲۷، ص ۲۶، ح ۳. ۵۸- عیون المعجزات: ص ۱۳۵. ۵۹- کافی: ج ۶، ص ۵۲۵، ح ۵، حلیة الابرار: ج ۵، ص ۳۷، ح ۳. ۶۰- ینایع المودّة: ج ۳، ص ۱۲۸.

شعر

مدح و ثنا

رویت آفتاب

ای در سپهر مجد و شرف، رویت آفتاب در بزم ما بتاب و، رخ از دوستان متاب از پا فتاده ایم، ز رحمت تو دست گیر ما را که دل ز آتش داغ بود کباب جمعیم ما و لیک پریشان به یاد تو وز ما شکسته تر دل زهرا و بوتراب یا هادی المضلین (۱)، کز مردم ضلال جسمت در التهاب و روانت در التهاب تو آفتاب عالمی و از افول تو افتاده است در همه ذرات انقلاب ای آیت توکل و آیه ی رضا دیدی جنایت از متوکل تو بی حساب گاهی دهد مکان تو در برکة السّیّاع گاهی درون محبس دشمن به پیچ و تاب تو زاده بزرگ جوانانی جنتی ای از ستم شهید شده در گه شباب آن شربتی که داد به اجبار دشمنت گویا شرنک مرگ بُد و آتش مذاب کاتش به جسم و جان تو پروانه سان فتاد وز سوز زهر جسم تو چون شمع گشت آب ای بردرت نثار درود ملائکه امروز بر سلام " مؤید " بده

جواب

فتاده مرغ دلم

فتاده مرغ دلم ز آشیان در این وادی که هر کجا رود افتد به دام صیادی به دانه‌ای دُر یکدانه می‌دهد برباد نه گوش هوش و نه چشم بصیر نقّادی چنان اسیر هوا و هوس شدم که نپرس نه حال نغمه سرایی نه طبع و قادی دلا دل از همه برگیر و خلوتی بیذیر مدار از همه عالم امید امدادی مگر ز قبله حاجات و کعبه مقصود ملاذ (۱) حاضر و بادی (۲) علیّ الهادی محیط کون و مکان نقطه بصیر

وجود مدار عالم امکان مجرد و مادی شها تو شاهد میقات «لی معّ اللّهی» (۳) تو شمع جمع شبستان مُلک ایجادی صحیفه ملکوتی و نسخه لاهوت ولی عرصه ناسوت بهر ارشادی مقام باطن ذات تو قاب قوسین است به ظاهر ارچه در این خاکدان اجساد کشیدی از متوکل شداندی که به دهر ندیده دیده گردون ز هیچ شدادی گهی به برکه درندگان (۴) گهی زندان گهی به بزم می و ساز باغی عادی (۵) تو شاه یکه سواران دشت توحیدی اگر پیاده روان در رکاب الحادی ز سوز زهر و بلاهای دهر جان تو سوخت که بر طریقه آباء و رسم اجدادی

حیب با حیب خود

حیب با حیب خود، به خلوتی صفا کند ندانم از چه بی گنه، عدو به او جفا کند سرشک غربتش روان نوازند زنای جان نهمان ز چشم دشمنان، بدوستان دعا کند به پیکرش نشانه ها، یه سینه اش ترانه ها که زیر تازیانه ها، رضا رضا رضا کند به دست ها سلاسلش، زغصه سوخت حاصلش چه می شود که قاتلش زفاطمه حیا کند فتاده در ملالها، به عشق شور و حال ها در آن سیاه چالها، خدا خدا کند فتاده دیگر از نوا، برو به دیدنش صبا پیرس مرغ کشته را، کی از قفس رها کند؟ بخاک بی کس سرش، کسی نبود در برش کجاست تا که دخترش، اقامه عزا کند اثر نمانده از تنش، دلا برو به دیدنش بگو عدو زگردنش، غلی که بسته وا کند به هر دلی است ماتمش، شکسته کوه را غمش عجب مدار «میتمش»، قیامت ار بیا کند غلامرضا سازگار

هلال آمد پدید

آفتاب عزت از عرش جلال آمد پدید روز عید شادمانی را هلال آمد پدید آفتاب فضل، تابان گشت از کوه شکوه ظلمت شب های هجران را وصال آمد پدید روز، روز شادی و وقت نشاط آمد از آنک * بهترین روزهای ماه و سال آمد پدید اختری گردید از برج ولایت جلوه گر کز جمالش آیتی فرخنده فال آمد پدید آسمان علم را تابنده ماه آمد عیان گلستان شرع را خرم نهال آمد پدید در سپهر عز و شوکت آفتاب آمد فراز بر همای دین و دانش پر و بال آمد پدید دشمنان را مایه درد و الم شد آشکار دوستان را دافع رنج و ملال آمد پدید ای مسلمان دیده ات روشن که از لطف خدا هادی الامّه شه احمد خصال آمد پدید عشق و دل را موجبات اتحاد آمد عیان جان و تن را موجبات اتصال آمد پدید رکن دین بحر سخا غیث کرم، غوث امم نور حق شمس الضحی، فضل الکمال آمد پدید عالمی فضل و تعالی، قلمی علم و کمال بر سریر جاه و اورنگ جلال آمد پدید شوکت و جاه و سعادت را محیط (۳) آمد عیان حکمت و علم و فضیلت را جمال آمد پدید جلوه دیگر به خود بگرفت عالم بهر آنک بر رخ زیبای خلقت خط و خال آمد پدید هر چه خواهی از خدا «طایی» بخواه امروز چون بهر حاجت خواستن نیکو محال آمد پدید (طایی شمیرانی)

نور خدا در طور جان

امشب جهان از خرمی مانند رضوان می شود نور خدا در طور جان امشب فروزان می شود از آسمان مکرمت تابنده گردد اختری روشنگر دنیا و دین زآن روی تابان می شود امشب زمین و آسمان در عشرت و ساغر زنان چون ساقی کوثر علی خشنود و خندان می شود از بوستان معرفت سر می زند زیباگلی کاین عالم خاکی از آن همچون گلستان می شود نوری به عالم جلوه گر گردد به هنگام سحر روشن زمین و آسمان زان نور رخشان می شود سرچشمه فیض خدا نور دوچشم مصطفی سرحلقه اهل ولا محبوب جانان می شود خورشید برج ارتضا آن یادگاری از رضا ابن رضا امشب پدر از لطف یزدان می شود در زهد و دانش مصطفی در زور بازو مرتضی حلمش چو حلم مجتبی در ملک امکان می شود بر فاطمه نور دو عین آزاده مانند حسین احیاگر احکام حق پیدا و پنهان می شود عابد، بسان عابدین چون باقر علم الیقین در دانش علم و خرد مشهور دوران می شود صادق بود در راستی هم جعفر و

موساستی مدهوش در سینای او موسای عمران می‌شود پور امام هفتمین کز بعد او روی زمین هم رهبر و هم رهنما بر نوع انسان می‌شود فرزند دل‌بند تقی او را لقب آمد نقی هم زاهد و هم متقی هم رکن ایمان می‌شود هر کس ندارد در جهان مهر و تولایش به دل کی طاعت صدساله‌اش مقبول یزدان می‌شود آن بهترین خلق خدا آخر در این دار فنا مسموم زهر اشقیا در راه قرآن می‌شود (محمد خسرو نژاد)

پیمانی دگر

ساقی امشب با پیمانی دگر سفره رنگین کرده بهر تازه مهمانی دگر باغبان را گو پیاشد بذر شادی در زمین تا بیارد ابر رحمت باز بارانی دگر باید آدم در جنان امشب گل افشانی کند تا به تخت گل نشیند جان جانانی دگر تا نترسد نوح پیغمبر ز طوفان بلا رحمت حق کرده بر پا باز طوفانی دگر آتش نمرودیان خاموش گردید و خلیل تکیه گاهش تخت گل شد در گلستانی دگر شهر یثرب سینه سینا شده کز لطف حق زد قدم در این جهان موسی ابن عمرانی دگر گر مسیحا مرده را زان نفاس گرمش زنده کرد جسم او را داده میلاد نقی، جانی دگر بر جواد ابن الرضا حق داده از دریای جود گوهر ارزنده و در درخشانی دگر خیزران باید زند گلبوسه بر روی عروس کز شرف آورده بهر دین نگهبانی دگر فاطمه در باغ جنت بزم شادی چیده است چون که دیده نهمین گل را به دامانی دگر از شب ظلمانی و تاریکی ره غم مخور ز آنکه آید بعد شب صبح درخشانی دگر خاتم پیغمبران تبریک گوید بر علی چون علی را آمده ماه فروزانی دگر زد قدم در ملک هستی حافظ صلح حسن تا دهد با صبر خود در صحنه جولانی دگر نهضت خونین عاشورا و پیکار حسین یافته از این پسر گرمی میدانی دگر محور چرخ عبودیت چو زین العابدین داده بر محراب طاعت عشق و ایمانی دگر گوهری را داده بر ما مکتب بحر العلوم تا نگردد جاگزین علم، نادانی دگر فارغ التحصیلی از دانشگاه فقه و اصول آمده و بر ما دهد سر خط عرفانی دگر همچنان موسی ابن جعفر در مقام بندگی آمده با خط انسانساز انسانی دگر تا نماند در جهان خالی سریر ارتضا آمده همچون رضا در دهر سلطانی دگر چون جواد آمد دنیا منبع جود و سخا کز علوش گشته رنگین خوان احسانی دگر از ولای هادی دین شاعر ژولیده را حق نموده شامل لطف فراوانی دگر

میلاد ولی عشر

مژده ز میلاد ولی عشر هادی دین زاده خیر البشر مژده ز میلاد علی النقی هادی دین نوگل باغ تقی سبط نبی میر همه متقی شبل علی بحر تفاوت نقی شاه عشر هادی جن و بشر هادی دین زاده خیر البشر مژده ز میلاد ولی زمین شبل علی والد پاک حسن ماه دهم بارقه ذوالمنن زاده زهرا وصی بوالحسن شمس هدی پادشه بحر و بر هادی دین زاده خیر البشر مژده ز میلاد شه ملک دین نور خدا سرور اهل یقین محور دین عروه اهل یقین حجت حق مظهر جان آفرین

مژده ای دل که دلربا آمد

مژده ای دل که دلربا آمد دلربایی گره گشا آمد محنت و درد و غم فراری شد شادی و رحمت و صفا آمد بعد شوال ماه ذیقعه شامل رحمت خدا آمد کلک رحمت کشیده نقشی را کز خدا بانک مرحبا آمد از منادی ندا رسد در گوش مژده ای مومنان رضا آمد نجمه را داده ذات حق پسری که از او جان به جسم ما آمد هشتمین جانشین ختم رسل حجت ذات کبریا آمد هفتمین نور دیدگان علی ششمین یار مجتبی آمد پنجمین حافظ قیام حسین کاتب شرح کربلا آمد چهارمین رهبر عبودیت رهبری پاک و پارسا آمد سومین پاسدار بحر علوم بهر تفسیر هل اتی آمد دومین استاد فقه و اصول معنی نون انما آمد اولین پور موسی جعفر بهر تثبیت ارتضا آمد عالم آل احمد است رضا یادگار محمد است رضا نام او پاسدار نام علیست مشی او حافظ مرام علیست چون کلام علی

کلام خداست ذکر او دائما کلام علیست بر رضای خدا رضاست رضا در رضایش همه پیام علیست نام او را علی نهاده خدا چون ولایت فقط به نام علیست شهد جانش به کام ما نوش است نوش هستی ز شهد جام علیست محترم نزد مقام وی است چون مقام رضا مقام علیست از قوامش دوام مکتب ماست چون قوام رضا قوام علیست حرمت اوست محترم به همه احترامش به احترام علیست کللهم نور واحد از گفتن رمز و رازش زاحتشام علیست دل ما صید دام عشق رضاست چونکه هر عاشقی به دام علیست داد مظلوم گیرد از ظالم در کفش تیغ انتقام علیست عین نامش علامت جود است لطف لامش ز لطف لام علیست هست دریای او یم رحمت ز آنکه رحمت ز لطف عام علیست هر که گردد چون من غلام رضا این یقین دان که او غلام علیست

رخ از دوستان متاب

ای در سپهر مجد و شرف. رویت آفتاب در بزم ما بتاب و، رخ از دوستان متاب از پای افتاده ایم، زرحمت تو دستگیر ما را که دل ز آتش داغ بود کباب جمعی ما و، لیک پریشان به یاد تو و زما شکسته تر دل زهرا و، بو تراب یا هادی المضلین، کز مردم ضلال جسمت در التهاب و، روانت در التهاب تو آفتاب عالمی و، از افول تو افتاده است در همه ذرات انقلاب ای ایت تو کل و، ای ایه رضا دیدی جنایت از متوکل تو بی حساب گاهی دهد مکان تو در برکه السباع گاهی درون محبس دشمن به پیچ و تاب زندان بی ملاقات انهم برای تو اه از جفای طایفه غافل از عقاب تو زاده بزرگ جآنان جنتی ای از ستم شهید شده در گه شباب ان شربتی که داد به اجبار دشمنت گویا شرنک مرگ بدو، آتش مذاب کاتش به جسم و جان تو پروانه سان فتاد وز سوز زهر جسم تو چون شمع گشت اب ای بر درت نثار درود ملائکه امروز بر سلام موید بده جواب

سرود مدحّت

ز دل سرود مدحّت سر، عاشقانه می کنم من الازلّ الی الابد تو را بهانه می کنم اگر نوای رب کنم خدای را طلب کنم من از هدایت تو سر بر آستانه می کنم شها دهم ولی تویی چهارمین علی تویی بنام نامی علی تو را ترانه می کنم نه ترک ذکر تو کنم نه حد شکر تو کنم ندای اعتلای تو به هر زمانه می کنم تویی که بر هدایت هزار خضر تشنه لب منم که آب زندگی طلب ز خانه می کنم نه راه گم شود ز تو که چاه خم شود ز تو به یک نگاه چاره صد آب و دانه می کنم مدینه دل مرا ضریح طور کرده ای چه سجده ها به مقدم گل سمانه می کنم بگو به شکر نعمت خدای حی لا مکان سلام ما درود ما به جد صاحب الزمان دل ریمیده ام به یک نگاه، مایل آمده به سایه حضور تو اسیر و حایل آمده تو آن یم کرامتی که از خروش بخشش طمع کنان و سرکشان دلم به ساحل آمده ز موج خوش نگاهات ز فوج خیر خواهی ات به اوج بی سپاهی ات هزار سائل آمده خم دلم غدیر تو جهانیان فقیر تو ملوک سر به زیر تو که میر عادل آمده دلم گرفته بوی تو نشسته کنج به کوی تو طلب کند سبوی تو که ساقی دل آمده به چشمک ستاره ها چه خیره شد نظاره ها به یثرب است اشاره ها که ماه کامل آمده ز آیه ها بشارتی ز سوره ها اشارتی مدینه شد زیارتی که شمس نازل آمده خدا علی دیگری به شیعیه می دهد نشان سلام ما درود ما به جد صاحب الزمان اگر غدیر وادی مدینه الولاء بود ولادت مبارکت سفینه الهدی بود اگر نبی است شهر علم اگر علی است باب آن علوم اولین و آخرین حق تو را بود تو مدح اهل بیت را مؤلفی و مدعی که شعر نغز جامعه ز خامه ات به جا بود تو مظهری به هل اتی تو مظهری به هر عطا تمام کائنات بر سرای تو گدا بود تویی امام مؤتمن تو سومین ابوالحسن تو دومین گل رضا که جد تو رضا بود تو احمدی تو حیدری تو امتداد کوثری نواده حسینی و عموت مجتبی بود تمام ملک دست تو سمات پای بست بود که تخت و تاج سلطنت به حق تو را سزا بود جواد آل جود را بشارت آمد از جنان سلام ما درود ما به جد صاحب الزمان تو ناشر حقیقتی تو مظهر ولایتی تو هادی طریقتی تو کشتی هدایتی تو میوه نبوتی تو شاخسار عترتی تو نور چشم عصمتی تو را خدا عنایتی تویی شراب ناب من حساب من کتاب من شفاعتم به دست تو به

حال ما رعایتی وحوش رام رام تو طیور صید دام تو تو کیستی تو چستی؟ خدای را چه آیتی نه وصف توست کار من نه مدح تو شکار من تو صید وصف داوری ز بسکه خوش حکایتی مرا به خویش بنده کن بیا و مرده زنده کن مسیح جان خسته کن ز بی کسان حمایتی میان حصر دشمنان امید قلب دوستان طلایه دار شیعیان امیر با درایتی به روز غم مرا ببر به سوی خود کشان کشان سلام ما درود ما به جد صاحب الزمان

لطف امام هادی

لطف امام هادی و نور ولایتش ما را اسیر کرده به دام محبتش بر لطف بی کرانه او بسته ایم دل امشب که جلوه گر شد خورشید طلعتش منت خدای را که به ما کرده مرحمت توفیق برگزاری جشن ولادتش تبریک باد بانوی کبری سمانه را کین غنچه بر دمید ز گلزار عصمتش ماه تمام و نیمه ذی حجه مطلعش خیر کثیر و کوثر قرآن بشارتش این است آن امام که تقدیر ایزدی بعد از جواد داده مقام امامتش این است آن امام که ذرات کائنات اقرار کرده‌اند به جود و کرامتش این است آن امام که در برکه السباع شیران شوند رام و گذارند حرمتش این است آن امام که از نقش پرده هم ایجاد شیر زنده کند حکم قدرتش این است آن امام که دشمن به چند بار رخسار عجز سوده به درگاه عزتش سر تا به پای عاطفه و مرحمت ولی دشمن به لرزه آمده از برق هیبتش آن سومین ابوالحسن از خاندان وحی چون سه علی دیگر باشد عبادتش افزون زیرگهای بیابان عطای او بیش از ستاره‌های درخشان فضیلتش مائیم و دست و دامن آن حجت خدا چون ناامید کس نشود از عنایتش گردیده ایم جمع به ذیل لوای او افکنده ایم دست به دامان رحمتش از آستان قدس رضا هدیه می‌کنیم آه دلی به غربت و اشکی به تربتش یارب بحق فاطمه با فتح کربلا بگشا بروی ما همه راه زیارتش از لطف آن امام (مؤید) مؤید است کورانشان خدمت آل محمد است

دهمین مسند نشین

کیستم من شاهکار ملک ذات کبریایم دهمین مسند نشین از بعد ختم الانبیایم گوهری ارزنده از گنجینه ی جود جوادم نهمین فرزند دلبد علی مرتضایم مصرعی از شعر ناب عصمت کبرای حقم هشتمین پرورده ی ایمان و صبر مجتبیایم پاسدار پرچم پر افتخار حق پرستی هفتمین سنگر نشین نهضت خون خدایم در عبادت فارغ التحصیل درس عابدینم ششمین زینت فرا از بهر محراب دعایم در نیایی ز بحر دانش بحرالعلوم پنجمین گنجینه ی اسرار کل ماسوایم صادق آل نبی را وارث فقه و اصولم چارمین استاد دانشگاه تکوین ولایم وارث موسی بن جعفر در مسیر پایداری سومین نور دل آن پیشوای مقتدایم محور چرخ زمانم، حجت روی زمینم دومین گل از گلستان علی موسی الرضایم در مسیر حق پرستی بعد آباء گرامم اولین هادی خلق بعد از مصباح الهدایم در شجاعت بی قرینم، در سخاوت بی نظیرم حق پرستان را حبیبم، دردمندان را دوایم من وصیم، من ولیم، من نقیم، من سخیم زانکه همانم علی معنی، های هل ایاتم آیه ی تطهیر را مصداق و از امر الهی آیه‌ای از شاخصار نص نون انمایم غم مخور (ژولیده) فردا پای میزان عدالت شافعت در نزد حق هنگام پاداش و جزایم

در سخن

گرفته جان نفسم در ثنای حضرت هادی در سخن بفشانم به پای حضرت هادی نداشت طوطی جانم هنوز لانه به جسمم که بود مرغ دلم آشنای حضرت هادی صفا و مروه کجا و حریم یوسف زهرا صفاست در حرم با صفای حضرت هادی مقربان الهی فرشتگان بهشتی کشند منت لطف و عطای حضرت هادی ز دست رفته شکیم خدا کند که نصیبم شود زیارت صحن و سرای حضرت هادی درندگان زمین التجا برند به سویش پرندگان هوا در هوای حضرت هادی اگر به سامره‌ام او فتد گذر سرو جان را کنم نثار به گنبد

نمای حضرت هادی دلم که درد گنااهش به احتضار کشانده پناه برده به دار الشفای حضرت هادی مرا چه قدر که گردم گدای خاک نشینش که هست خازن جنت گدای حضرت هادی دهد به روح لطیف ملک، صفا و طراوت ملاحظت سخن دلربای حضرت هادی به خاک عطر بهشتی پراکند اگر آید نسیمی از طرف سامرای حضرت هادی به عمر دهر مرا گر دهند عمر، نیرزد به لحظه‌ای که کنم جان فدای حضرت هادی به تیرگی نبری روی و راه خود نکنی گم هدایت است به ظل لوای حضرت هادی بخوان زیارت پر فیض جامعه که بری پی به ارزش سخن دلربای حضرت هادی مرا رضایت ابن الرضا خوش است که دانم بود رضای خدا در رضایت حضرت هادی

آن نازنین

آن نازنین که وصف جمالش خدا کند امشب خدا کند که نگاهی به ما کند آن دلنواز از دل و از جان عزیزتر باشد که درد جان و دل ما دوا کند آن بی نیاز از همه غیر خدا خوش است ما را گره ز کار فرو بسته و کند آن محو ذات خالق و بی اعتنا به خلق شاید بما شکسته دلان اعتنا کند آن چشمه دعا که دعا مستجاب از اوست چون می شود به حالت ما هم دعا کند پیوند خورده زندگی ما به مهر او این رشته را کس نتواند جدا کند عالم به خوان رحمت او میهمان ولی یک تن نشد که حق نمک را ادا کند خواهد کند ثنای کسی را اگر کسی بهتر همین که مدحت ابن الرضا کند ابن الرضا دوم و چارم ابوالحسن که امشب جهان را ز رخس با صفا کند چارم علی ز عترت و نور دل جواد کو چون جواد لطف نماید عطا کند گویی علی به روی محمد کند نگاه چون این پسر بروی پدر دیده و کند هادی دهم امام که در روزگار خویش جابر سریر معدلت مرتضی کند دیدار او کدورت دل را جلا دهد ایمای او حوائج مردم روا کند باید رضا خاطر او آورد بدست خواهد ز خود هر آنکه خدا را رضا کند آنکو کند فصیح تکلم به هر زبان کی از جواب راز دل ما ابا کند کار خدا به امر خدا می کند بلی من عاجزم از این که بگویم چها کند ابن السبلیک چون زابن الرضا سوال از راز بعثت سه تن از انبیاء کند گیرد جوان خویش و نشیند ز پا و باز یحیی ابن اکثم از پی او ادعا کند او نیز مفتضح ز سوال و جواب خویش اقرار بر فضیلت آن مقتدا کند ای هر چه هست عالم و آدم فدای او در حفظ دین چو هستی خود را فدا کند در راه سر بلندی قرآن کند درنگ بر او هر آنقدر متوکل جفا کند از جور و ظلم دشمن و تبعید و حبس و قتل راضی بهر چه حکمت حق اقتضا کند با سعی و صبر خویش بگرد حریم دین هر جا حصار محکمی از نو بنا کند نور خدا کجا و بساط شراب آه خصم سیاه دل ز خدا کی حیا کند کی آید از ولی خدا خواندن سرود خواند ولی چنانچه سرورش عزا کند او مایه ی حیات جهان است وای دریغ دشمن و را شهید بزهر جفا کند ای یادگار آل محمد خدا بما لطفی اگر کند ز طفیل شما کند صاحب‌دلی کجاست که چون ابن مهزیار بر دیده خاک پای تو را توتیا کند ای زاده‌ی جواد و بسان پدر جواد مهتر نشد که قهر به سوی گدا کند افتاده‌ام بدام بلا یا ابالحسن غیر از تو کیست؟ آنکه ز دامم رها کند دست گدایی من و دامان تو بلی جز سوی تو گدای تو رو در کجا کند من بنده ذلیل و تو خسرو جلیل چونت ثنا کنم که خدایت ثنا کند خواهم که بیش مدح تو آرم ولی ز عجز این طبع نارسا به همین اکتفا کند باشد که حق بخاطر تو یا ابالحسن ایمان کاملی به موید عطا کند

مدینه را

امشب فروده‌اند صفای مدینه را نور خدا گرفته فضای مدینه را با جلوه‌های اشرف الارض قدسیان بستند چلچراغ سمای مدینه را روح الامین بیاد بهار نزول وحی گلبوسه می‌زند سرو پای مدینه را بیت النبی و گنبد خضرا و مسجدش بخشیده لطف صحن و سرای مدینه را در وادی قبا به تماشا نشانده‌اند آن نخلهای سبز قبای مدینه را آن گونه خرم است که گویی گشوده‌اند بر هشت خلد پنجره‌های مدینه را عطر و گلاب لاله بدین گونه دلپذیر تغییر داده حال و هوای مدینه را نور جمال حضرت هادی است که اینچنین

روشن چو روز کرده فضای مدینه را ماهی دگر به محور خورشید عشق تافت تا روشنی دهد همه جای مدینه را آنسان که بود هجرت والای احمدی تاریخ ساز شهر و بنای مدینه را این وارث رسول هم از راز هجرتش تا سامرا رساند صفای مدینه را گلبانگ شادی است بگوش فرشتگان فریاد مکه را و ندای مدینه را کاین ماه جلوه‌ای ز جمال محمد است ابن الرضای دوم آل محمد است

ضیای تو

ای ماه، مستنیر ز نور لقای تو خورشید کسب فیض کند از ضیای تو ای خاص و عام از کرمت برده صبح و شام پیوسته فیض از سر خوان عطای تو ای جبریل میر ملک پیک انبیاء خدمتگذار بر در دولترای تو ای عاشر الائمه علی النقی که هست چشم امید خلق به مهر و وفای تو ای پور پاک معنی جود و کرم جواد حاتم هزار بار خجل از ثنای تو ای مظهر جلال و جمال خدای فرد شد طوطیای چشم ملک خاک پای تو در هر دو کون خرم و شاد است و رستگار در دل هر آنکه داشت فروغ ولای تو خوفش ز آفتاب جز این است بی سخن در دهر هر که زیست به تحت لوای تو تا مدفن شریف تو شد سرّ من رأی جان بخش و غم زدای شد از صفای تو زد طعنه بر بهشت برین هر کسی که دید آن گنبد منور و صحن و سرای تو ای هادی هدایت دین مبین حق ای آنکه مدح خوان تو باشد خدای تو (علامه) با بضاعت فکرش کجا سزد انشا کند چکامه مدح و ثنای تو

نور خدا

امشب جهان از خرمی مانند رضوان می شود نور خدا در طور جان امشب فروزان می شود از آسمان مکرمت تابنده گردد اختری روشنگر دنیا و دین ز آن روی تابان می شود امشب زمین و آسمان در عشرت و ساغر زنان چون ساقی کوثر علی خشنود و خندان می شود از بوستان معرفت سر می زند زیبا گلی کاین عالم خاکی از آن همچون گلستان می شود نوری به عالم جلوه گر گردد به هنگام سحر روشن زمین و آسمان ز آن نور رخشان می شود سر چشمه فیض خدا نور دو چشم مصطفی سر حلقه اهل ولا محبوب جانان می شود خورشید برج ارتضا آن یادگاری از رضا ابن الرضا امشب پدر از لطف یزدان می شود در زهد و دانش مصطفی در زور و بازو مرتضی حلمش چو حلم مجتبی در ملک امکان میشود بر فاطمه نور دو عین آزاده مانند حسین احیاگر احکام دین پیدا و پنهان می شود عابد، بسان عابدین چون باقر علم یقین در دانش و علم و خرد مشهور دوران می شود صادق بود در راستی هم جعفر و موساسی مدهوش در سینای او موسی عمران می شود پور امام هفتمین کز بعد او روی زمین هم رهبر و هم رهنما بر نوع انسان میشود فرزند دلبنده تقی او را لقب آمد نقی هم زاهد و هم متقی هم رکن ایمان می شود هر کس ندارد در جهان مهر و تولایش به دل کی طاعت صد ساله اش مقبول یزدان می شود آن بهترین خلق خدا آخر در این دار فنا مسموم زهر اشقیاء در راه قرآن می شود

صبح هدایت

چو بر سریر ولایت نشست خسرو دین فلک نهاد به درگاه او سر تمکین بیا که صبح هدایت دمید و شد تابان در آسمان ولایت ستاره دهمین ز نسل احمد مرسل ز دوده حیدر ز نور فاطمه طاووس باغ علّیین ز آسمان امامت دمید خورشیدی که آفتاب جمالش گرفت روی زمین به سالکان حقیقت دهید مژده که گشت امام هادی فرمانروا و رهبر دین ستاره‌ای که ز انوار چهره، روشن کرد فضای کون و مکان را به نور علم و یقین مه سپهر فضیلت، محیط جود و کرم شه سریر ولایت چراغ شرع مبین طلعه‌ای که ز بهر طواف شمع رُخش گشوده بال چو پروانه جبرئیل امین شهنشهی که شهان پیش خاک در گاهش کشیده دست ز تخت و کلاه و تاج و نگین مهی که بهر تماشای آفتاب رُخش نشسته در صف گردون ستارگان به کمین سُورر سینه زهرا، لیل ختم رسل نهال گلشن طاها و روضه یاسین به پیش تربت پاکش دم از بهشت مزین که خاک اوست مصفاًتر از بهشت برین ضمیر اهل یقین از صفای او

روشن دهان اهل ادب از کلام او شیرین رُخش طلیعه آیات کبریاست بخوان صفات ذات خدا را از آن خطوط جبین چو در لثالی طبعش به گوش دل آویز که طبع اوست گرنامه‌ی گنج در ثمین شهی که حکم ولایش ز بامداد ازل نوشته کلک قضا بر صحیفه تکوین حصار علم و یقین شد به دست اوستوار کتاب فضل و شرف شد به نام او تدوین "رسا" چو خواست که دفتر به زیور آراید نموده نامه به نام مبارکش تزیین

سریر ولایت

چو بر سریر ولایت نشست خسرو دین فلک نهاد به درگاه او سر تمکین بیا که صبح هدایت دمید و شد تابان در آسمان ولایت ستاره دهمین ز نسل احمد مرسل ز دوده حیدر ز نور فاطمه طاووس باغ علّین ز آسمان امامت دمید خورشیدی که آفتاب جمالش گرفت روی زمین به سالکان حقیقت دهید مژده که گشت امام هادی فرمانروا و رهبر دین ستاره‌ای که ز انوار چهره، روشن کرد فضای کون و مکان را به نور علم و یقین مه سپهر فضیلت، محیط جود و کرم شه سریر ولایت چراغ شرع مبین طلیعه‌ای که ز بهر طواف شمع رُخش گشوده بال چو پروانه جبرئیل امین شهنشهی که شهان پیش خاک در گاهش کشیده دست ز تخت و کلاه و تاج و نگین مهی که بهر تماشای آفتاب رُخش نشسته در صف گردون ستارگان به کمین سُور سینه زهرا، سلیل ختم رسل نهال گلشن طاها و روضه یاسین به پیش تربت پاکش دم از بهشت مزین که خاک اوست مصفاًتر از بهشت برین ضمیر اهل یقین از صفای او روشن دهان اهل ادب از کلام او شیرین رُخش طلیعه آیات کبریاست بخوان صفات ذات خدا را از آن خطوط جبین چو در لثالی طبعش به گوش دل آویز که طبع اوست گرنامه‌ی گنج در ثمین شهی که حکم ولایش ز بامداد ازل نوشته کلک قضا بر صحیفه تکوین حصار علم و یقین شد به دست اوستوار کتاب فضل و شرف شد به نام او تدوین "رسا" چو خواست که دفتر به زیور آراید نموده نامه به نام مبارکش تزیین

دهمین میر

دهمین حجت خدا هادی دهمین میر و پیشوا هادی دهمین جانشین پیغمبر نهمین پور مرتضی هادی دهمین دادرس به خلق جهان دهمین شافع جزا هادی دهمین گل ز گلشن زهرا ثمر نخل طاوها هادی مظهر جود و نور چشم جواد جد مهدی مه لقا هادی حاجت ما ظهور مهدی توست حاجت ما روا نما هادی جشن میلاد تو مبارک باد بر همه خلق ما سوا هادی متوکل نمود مسمومت کشته زهر اشقیا هادی دستگیری کن از هنرور خویش تا نیفتاده او ز پا هادی

رنا

شراره غم

دل را شراره غم تو پُرشرار کرد داغ تو قلب خسته دلان داغدار کرد ای سرو بوستان ولا از غم تو چرخ جاری ز دیده اشک چو ابر بهار کرد با کشتن تو قاتلت ای هادی امم خود را به نزد ختم رسل شرمسار کرد هرگز ندیده دیده تاریخ تاکنون چون قاتل تو کو ستم بی شمار کرد دشمن فکند گوشه زندان ز راه کین هر کس ز مهر، دوستیت اختیار کرد رویش سیاه باد که آن خصم بدمنش روز زمانه تیره تر از شام تار کرد در ماتم تو چاک گریبان خویش را فرزند داغدار تو با حال زار کرد بر تربت تو مادر پهلو شکسته ات اشک از بصر چو گوهر غلطان نثار کرد ای شمع برفروخته عشق، اهل دل طوف حریم پاک تو پروانهوار کرد باشد گدای خاک نشینت کسی که او خود را مقیم در گهت ای شهریار کرد هر کس غلام کوی تو گردید بی گمان بر صاحبان تاج و نگین افتخار

کرد از لطف خویش «حافظی» دل شکسته را یزدان به سفره کرم ریزه خوار کرد (محسن حافظی)

یا رسول الله

به روی خاک غربت سر نهادم یا رسول الله ز دست دشمنان از پا فتادم یا رسول الله ز آه آتشین و آب چشم و ناله جانسوز بساط ظلم را بر باد دادم یا رسول الله به زندان از غم موسی ابن جعفر جدّ مظلومم برآمد آه سوزان از نهادم یا رسول الله علی را نور عینم من، گل باغ حسینم من بین قرزند دل‌بند جوادم یا رسول الله فراز قلّه کوهی مرا برد از پی تهدید همان کو داشت اندر دل عنادم یا رسول الله ز سوز زهر خصم دون شدم مسموم در غربت ز کف جان در ره جانانه دادم یا رسول الله نگردد محو در تاریخ، شعر «حافظی» هرگز چو با سوز درویش کرده یادم یا رسول الله (محسن حافظی)

کشته زهر جفا

ای ولی امر حق، ای عزیز مصطفی در ره دین خدا، کشته زهر جفا سامره در ماتم است، سر بسر شور و عزا یا علی ابن جواد، یا امام المتقین ای امام دهمین، ای شهید راه دین جان بقربان تو و درد و رنج و اه تو در نهایت خانه ات، گشته قربانگاه تو تا صف محشر بود، در ادامه راه تو کشته جور و ستم، در ره دین مبین ای امام دهمین، ای شهید راه دین ای ولی امر حق حجت پروردگار حامی مستضعفان، در نهان و اشکار برده‌ای در راه دین، رنج و درد بیشمار از جفای منتصر، و زعناد مستعین ای امام دهمین، ای شهید راه دین زهر معتز عاقبت، قاتل جان تو شد جان تو قربانی راه جاناتان تو شد دیده جن و ملک، جمله گریان تو شد ای پناه عالمین، رهبر دنیا و دین ای امام دهمیت، ای شهید راه دین

یا الله

دوباره از غم و رنج و عذاب یا الله شده است دیده زهرا پرآب یا الله سخن ز بی کسی یک امام مظلوم است که هست غربت او بی حساب یا الله سخن ز هادی دین قبله کریمان است عزیز فاطمه و بوتراب یا الله تمام عمر به زندان چو جود خود موسی کشیده محنت و درد و عتاب یا الله برای حفظ وجود امید مظلومان نموده غربت و غم انتخاب یا الله شبیه حضرت حیدر ندارد او یاور سلام او شده است بی جواب یا الله ز تربت و حرم مادرش چو دور افتاد شده است بیت امیدش خراب یا الله غمی که عسگری از یاد آن فغان دارد "امام هادی و بزم شراب یا الله" به پشت مرکب دشمن چنان عرق می‌ریخت که کرد خشم تو را در شتاب یا الله به غیر عسگری از ماتمش نمی‌گرید که هست صاحب غم آن جناب یا الله

جفا کردی

چرا چنین متوکل به ما جفا کردی شدی به کین متوسل ستم روا کردی غم مدینه مرا کم نبود ای ظالم؟ که طعن و تهمت و تبعید را روا کردی مگر مرا به تمسخر گرفته‌ای کان شب به جشن و لهو و لعب خواهش غنا کردی برای من شب جشن تو پر ز ماتم بود خوشی نبود که بر پای عزا کردی سرور و بزم تو تنها سر بریده نداشت چرا سرم نبریدی؟ به من جفا کردی ز روی پاک و نجیب حیا نکردی تو؟ چسان ز شعر من ای بی حیا حیا کردی عبادت شب و ذکر و ترحم دیدی ولی به دشمنی خویش اتکا کردی هزار نقشه به قتل کشیدی و اجرا بدست معتز ملعون در انتها کردی برای حفظ متاع دو روزه دنیا تو باب، در همه جا، سب او صیا کردی به بغض آل علی راه کربلا بستی جفا به زائر و سلطان نینوا کردی برای عسرت و آزار زائران حسین پس از دو قرن عجب ظالمانه تا کردی چه دستها که بریدی ز قبر پاک حسین به زجر و حرمله و شمر اقتدا کردی یزید آب بر او بست و تو حرم بر آب به شاه تشنه

لبان کار اشقیا کردی

سامرا

پیشینه حرم سامرا

حرم سامرا، شامل دو بارگاه منور امام هادی و امام عسکری (ع) است که زمین آن را امام هادی (ع) از شخصی به نام «دلیل بن یعقوب» خریداری کرده است. پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۶۰ ق و دفن ایشان در جوار آرامگاه پدر، این خانه از وضعیت مسکونی خارج شد و زیارتگاه عاشقان و دوستان گردید. در سال ۳۳۳ ق به دستور «ناصر الدوله همدانی» بر گرداگرد خانه، دیواری کشیدند و بر روی هر دو قبر، گنبدی برافراشتند. در دوران آل بویه، نخست، معزالدوله هزینه زیادی را برای توسعه و عمران این بقعه و سرداب امام مهدی (عج) اختصاص داد و برای نخستین بار ضریحی از چوب بر روی هر دو قبر نصب کرد و نگهبان‌ها و خادمانی را به خدمت حرم و زائران گماشت. پس از او، در سال ۳۶۸ ق به دستور عضد الدوله دیلمی، صحن بزرگی، همراه با چندین رواق، گرداگرد قبرها ساخته شد. افزون بر آن، دور تا دور شهر سامرا نیز باروی مستحکمی کشیدند. پس از سقوط آل بویه، به دستور بساسیری، در سال ۴۴۴ ق، ساختمان با شکوهی روی قبرها بنا شد که دو قرن دوام یافت. این بنا در سال ۶۴۰ ق، در اثر آتش سوزی از بین رفت. به دستور خلیفه عباسی، المستنصر بالله، تمامی ساختمان‌ها به بهترین شکل تجدید بنا و ساخته شد. این ساختمان‌ها چند صد سال در برابر حوادث طبیعی دوام آورد، تا آنکه در سال ۱۲۰۰ ق، احمد خان دُنبلی که از حکمرانان آذربایجان بود، ساختمان‌های کهن را ویران و ساختمان با شکوه دیگری با ترکیب و معماری نو بنا کرد که در زمان حکمرانی فرزندش، حسین قلی خان دُنبلی، در سال ۱۲۲۵ ق پایان پذیرفت. سرپرستی کار ساختمان که هزینه فراوانی داشت، به عهده میرزا محمد سلماسی بود. در سال ۱۲۸۵ ق به دستور ناصر الدین شاه قاجار، ضریح قدیمی تعویض و به نقره تبدیل شد. طلا کاری گنبد عظیم حرم مطهر و کاشی کاری سطح بیرونی گلدسته‌ها و ایوان‌ها و سردرهای حرم مطهر نیز به دستور ناصرالدین شاه انجام گرفت. امروزه گنبد حرم عسکرین بزرگ‌ترین گنبد در میان گنبد‌های عتبات مقدسه و دومین گنبد بزرگ پس از گنبد سلطانیه زنجان در مشرق زمین است. [۱۵] شایسته یادآوری است که با کمال تأسف در تاریخ ۳/۱۲/۱۳۸۴ گنبد نورانی دو امام بزرگوار در سامرا توسط مزدوران انگلیس و آمریکا منفجر گردید و بار دیگر در تاریخ ۲۳/۳/۱۳۸۶ دو گلدسته باقی مانده از آن در سایه حمایت اشغال‌گران عراق تخریب شد و سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ... زیارت‌نامه امام برای این حرم مطهر، سه زیارت‌نامه وارد شده است که یک زیارت، مشترک بین دو امام است، و برای هر یک از آن دو امام هم‌نام نیز زیارت‌نامه جداگانه وجود دارد. در زیارت‌نامه مخصوص امام هادی (ع) می‌خوانیم ... «سلام بر تو ای ابوالحسن که پاکیزه روح، هدایتگر و نور تابناک خدایی! درود خدا بر تو ای برگزیده خدا! سلام بر تو ای سر خدا! ... سلام بر تو ای رشته محکم خدا! ... سلام بر تو ای ستاره درخشان! گواهی می‌دهم ای مولای من که تو، حجت خدا بر آفریدگان هستی و خلیفه حق در میان خلق و امین در ملک حق، و شاهد و گواه حق بر بندگان او هستی. گواهی می‌دهم که تو به حقیقت، روح پارسایی و دروازه شهر هدایت هستی. تو رشته محکم ایمان و حجت حق بر هر کسی هستی که در بالا- و زیر این زمین خاکی است. گواهی می‌دهم که تو پاک و منزهی از هر گناه، و از هر عیب و نقص دوری، و به لطف خاص خداوند اختصاص یافته‌ای، و به مرتبه حجت خداوندی مخصوص گردیده‌ای، و کلمه خدا به تو عنایت شده است. تو آن رکن و نگهبان دینی که بندگان به سوی تو پناه می‌آورند». [۱۶] [۱۵]. جنات ثمانیه، فخر الواعظین محمد باقر بن مرتضی حسینی، قم، انتشارات دلیل، ۱۳۸۱ ش، ص ۷۶۸. [۱۶]. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات اسوه، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ش، ص ۸۴۴.

امام هادی علیه السلام از مدینه تا سامرا

احضار امام از مدینه

سبط بن جوزی در تذکره الخواص از قول دانشمندان سیره‌نویس می‌نویسد: متوکل چون کینه علی علیه السلام و فرزندانش را در دل داشت و از سویی به جایگاه علی بن محمد در مدینه و گرایش مردمان به سوی او آگاهی داشت، آن حضرت را از مدینه به طرف بغداد حرکت داد. او یحیی بن هرثمه را فراخواند و به وی گفت: به مدینه عزیمت کن و در حال او تأمل نما و به سوی ما روانه نما. یحیی گوید: در پی دستور متوکل به مدینه رفتم چون به آن شهر وارد شدم فریاد و غوغایی از مردم به پا خاست که تا آن روز چنین شور و غوغایی نشنیده بودم، آنان بر جان علی بن محمد نگران بودند چرا که وی در حق آنان نیکویی می‌کرد و همواره ملازم مسجد بود و در دل گرایش به دنیا نداشت. من نیز مردم را تسکین دادم و برای آنها قسم یاد کردم که درباره علی بن محمد به کار ناخوشایندی مامور نشده‌ام و هیچ نگرانی بر او نیست. سپس خانه آن حضرت را بازرسی کردم و در آن جز قرآن و کتاب‌های دعا و کتاب‌های علمی چیزی نیافتم. پس آن حضرت در دیدگانم بزرگ جلوه کرد و خود عهده‌دار خدمتش شدم و امکانات زندگی او را نیکو گرداندم. بریحه به آن حضرت گفت: من خوب می‌دانم که تو آگاهی که علت بردن تو از مدینه به بغداد به خاطر من است و سوگندهای استوار و مؤکد یاد می‌کنم که اگر از من به امیرمؤمنان با یکی از خواص او شکایت بری نخلستان تو را ویران می‌کنم و دوستان و هواخواهان را می‌کشم و چشمه‌های کشتزارت را خشک می‌کنم و چنین و چنان می‌کنم. پس ابوالحسن علیه السلام در پاسخ او فرمود: نزدیک‌ترین شکایت من از تو، شب پیش در پیشگاه الهی بود. و من چنان نیستم که شکایت تو پیش خدا برم و آنگاه از او به بندگانش متوجه شوم و از تو پیش آنان شکوه کنم. بریحه با شنیدن این سخن بر پای امام هادی علیه السلام فرو افتاد و زاری کرد و از آن حضرت طلب بخشش کرد. امام هم به او فرمود: من از تو درگذشتم، و از آنجا حرکت کرد تا به بغداد رسید. در اثبات الوصیه، مسعودی می‌نویسد: بریحه عباسی امام جماعت در مدینه نامه‌ای به متوکل نگاشت و در آن گفت: اگر به حرمین نیاز داری، علی بن محمد علیه السلام را از آنها بیرون ران که او مردم را به خود می‌خواند و عده بسیاری با او بیعت کرده‌اند: بریحه نامه‌های پیاپی در این باره به متوکل نوشت. شیخ مفید در ارشاد گوید: انگیزه حرکت ابوالحسن علیه السلام به مدینه آن بود که عبدالله بن محمد در شهر مدینه به عنوان متصدی جنگ و امامت جماعت برگزیده شد. وی از آن حضرت نزد متوکل بدگویی می‌کرد و اندیشه آزار و اذیت امام را در سر داشت. لذا چون ابوالحسن از بدگویی عبدالله بن محمد در نزد متوکل آگاه شد، نامه‌ای به خلیفه نوشت و در آن از دروغ بافی‌های عبدالله بن محمد یاد کرد. متوکل دستور داد تا پاسخ نامه آن حضرت را بنویسد و او را به آوردن به سامرا دعوت کنند و دستور داد که در گفتار و کردار به خوبی با آن حضرت رفتار کنند. چون نامه به دست ابوالحسن علیه السلام رسید، آماده سفر شد و یحیی بن هرثمه نیز آن حضرت را همراهی کرد. مسعودی گوید: بریحه نیز برای مشایعت امام علیه السلام آمد. چون به قسمتی از راه رسیدند بریحه به آن حضرت گفت: من خوب می‌دانم که تو آگاهی که علت بردن تو از مدینه به بغداد به خاطر من است و سوگندهای استوار و مؤکد یاد می‌کنم که اگر از من به امیرمؤمنان با یکی از خواص او شکایت بری نخلستان تو را ویران می‌کنم و دوستان و هواخواهان را می‌کشم و چشمه‌های کشتزارت را خشک می‌کنم و چنین و چنان می‌کنم. پس ابوالحسن علیه السلام در پاسخ او فرمود: نزدیک‌ترین شکایت من از تو، شب پیش در پیشگاه الهی بود. و من چنان نیستم که شکایت تو پیش خدا برم و آنگاه از او به بندگانش متوجه شوم و از تو پیش آنان شکوه کنم. بریحه با شنیدن این سخن بر پای امام هادی علیه السلام فرو افتاد و زاری کرد و از آن حضرت طلب بخشش کرد. امام هم به او فرمود: من از تو درگذشتم، و از آنجا حرکت کرد تا به بغداد رسید. مسعودی گوید: اسحاق بن ابراهیم و همه امیران به استقبال آن حضرت آمدند. سبط بن جوزی می‌نویسد: یحیی گفت: چون به بغداد وارد شدم ابتدا به دیدار اسحاق بن ابراهیم

طاهری، والی بغداد، رفتیم. اسحاق به من گفت: ای یحیی! این مرد، زاده رسول خدا صلی الله علیه و آله است و متوکل را هم تو خوب می‌شناسی اگر وی را بر ضد علی بن محمد بشورانی او را می‌کشد و آنگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز قیامت خصم تو خواهد بود. من در پاسخش گفتم: به خدا قسم از او جز کردار نیک و زیبا ندیدم. سپس به سوی "سُرَّ مَنْ رَأَى" (۱) رفتم و در آغاز با وصیف ترکی ملاقات کرده او را از آمدن علی بن محمد آگاه ساختم. وصیف به من گفت: به خدا سوگند اگر یک موی از سر آن امام کم شود آن را جز از تو نخواهم. من از سخن او در شگفت شدم و چگونه سخن او با قول اسحاق یکی بود. چون نزد متوکل رفتم از من درباره علی بن محمد پرسید: من نیز از خوش طینتی و سلامت طریقت و ورع و زهد وی به او گزارش دادم و گفتم: خانه‌اش را در مدینه نیز بازرسی کردم و جز قرآن و کتاب‌های علمی در آن نیافتم و مردم مدینه بر او نگران بودند، پس متوکل آن حضرت را مورد اکرام قرار داد و جایزه‌ای نیکو به وی اعطا کرد. مسعودی نوشته است: چون امام هادی علیه السلام به سُرَّ مَنْ رَأَى، رفت همه اصحاب و یاران متوکل او را استقبال کردند. حتی متوکل نیز به نزد حضرت رفت و او را مورد اکرام و تعظیم قرار داد. سپس امام علیه السلام از آنجا به خانه‌ای که برایش مهیا کرده بودند رفت. شیخ مفید گوید: یحیی بن هرثمه در رکاب آن حضرت روان شد تا به سر من رای رسید. چون بدانجا رسید، متوکل خود را از آن حضرت یک روز پنهان کرد. امام نیز در جایی معروف به خان صعالبیک ماند و سپس متوکل دستور داد تا خانه‌ای به آن حضرت اختصاص دهند. آنگاه امام به آن خانه رخت کشید. ابوالحسن علیه السلام در طول اقامتش در "سُرَّ مَنْ رَأَى"، ظاهراً مورد اکرام قرار داشت اما متوکل همواره در اندیشه طرح حیل‌های برای از بین بردن آن امام بود ولی توفیق نمی‌یافت. از دید سیاسی بسیار بعید به نظر می‌رسد که متوکل، این دشمن سرسخت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که در سال ۲۳۶هـ ق مرقد مطهر و بارگاه ملکوتی امام حسین علیه السلام را به صرف آن که الهام بخش آزادگان و سبیل مبارزه با ستم بود ویران ساخت یازده سال از فعالیت‌ها و تلاش‌های گسترده پیشوای دهم علیه السلام که وجودش مایه امید و حرکت انقلابیون و محضرش سرچشمه زلال علوم و معارف اسلامی بود غافل باشد. در حالی که سال ۲۳۴ مطابق با دومین سال زمامداری متوکل است و این مدت برای تحت نظر گرفتن فعالیت‌های امام و ارزیابی اوضاع سیاسی و چگونگی برخورد با آن حضرت طبیعی است.

سال تبعید به سامرا

نسبت به سال احضار امام هادی علیه السلام به "سامرا" در بین مورخان اختلاف وجود دارد برخی از منابع زمان احضار حضرت را، سال ۲۴۳ ذکر کرده‌اند و (ابن صباغ مالکی) بر این نظریه تصریح دارند. آنچه می‌توان به عنوان مؤید این نظریه ذکر کرد تاریخی است که در بعضی از منابع مانند "الارشاد"، "کشف الغمّه" و "فصول المهمه" در ذیل نامه متوکل به امام علیه السلام ثبت شده است. به احتمال قوی مستند "ابن صباغ" هم همین نامه است. بنابر این قول، مدت امامت امام هادی علیه السلام در "سامرا" تا زمان شهادتش حدود یازده سال است. ولی منابع، بیشتر مدت امامت امام هادی علیه السلام در "سامرا" را بیست یا بیست و اندی سال نوشته‌اند و با توجه به این که زمان شهادتش به اتفاق مورخان، سال ۲۵۴هـ بوده است. سال تبعید ۲۴۳ خواهد بود. آنچه می‌توان در تقویت این قول آورد دو مطلب است: ۱- شیخ کلینی نامه متوکل به امام علیه السلام را بدون ذکر تاریخ آن آورده است و تنها در سند نامه به تاریخ ۲۴۳ به عنوان زمانی که راوی، نسخه‌ای از نامه یاد شده را از "یحیی بن هرثمه" گرفته اشاره کرده می‌نویسد: محمد بن یحیی از برخی اصحاب نقل کرده است که گفت: من نسخه‌ای از نامه متوکل به ابوالحسن ثالث علیه السلام را در سال ۲۴۳ از "یحیی بن هرثمه" به دست آوردم. بنا بر این نقل، سال ۲۴۳ زمان دستیابی به نامه متوکل بوده نه زمان نوشته شدن آن برای امام علیه السلام و ظاهراً مستند شیخ مفید "اربلی" و "ابن صباغ مالکی" مبنی بر آن که زمان امامت امام علیه السلام در سامرا حدود یازده سال بوده است همان تاریخی که در پایان نامه متوکل بوده ذکر کرده‌اند. ۲- توجه به موقعیت خاص امام هادی علیه السلام و

دشمنی و کینه ورزی متوکل نسبت به علویان به ویژه آن حضرت، این نظریه را تایید می‌کند. سال ۲۴۳ همزمان با یازدهمین سال حکومت متوکل است. و از دید سیاسی بسیار بعید به نظر می‌رسد که متوکل، این دشمن سرسخت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله که در سال ۲۳۶ه ق مرقد مطهر و بارگاه ملکوتی امام حسین علیه السلام را به صرف آن که الهام بخش آزادگان و سمبل مبارزه با ستم بود ویران ساخت یازده سال از فعالیت‌ها و تلاش‌های گسترده پیشوای دهم علیه السلام که وجودش مایه امید و حرکت انقلابیون و محضرش سرچشمه زلال علوم و معارف اسلامی بود غافل باشد. در حالی که سال ۲۳۴ مطابق با دومین سال زمامداری متوکل است و این مدت برای تحت نظر گرفتن فعالیت‌های امام و ارزیابی اوضاع سیاسی و چگونگی برخورد با آن حضرت طبیعی است. امام هادی علیه السلام سه روز پیش از دریافت نامه متوکل همراه فرزند خرد سالش امام حسن علیه السلام و دیگر اعضای خانواده به اتفاق "یحیی بن هرثمه" مدینه را به مقصد "سامرا" ترک کرد. در بین راه، حوادثی رخ داد و کراماتی از آن حضرت سر زد در تاریخ ثبت است که برخی از آنها را به اختصار یادآور می‌شویم: نکته مهم و درخور توجه، خط مشی عملی امام علیه السلام در برابر مامور ویژه متوکل، که در طول سفر است بدون شک یکی از ماموریت‌های مهم "یحیی بن هرثمه" گزارش چگونگی برخورد امام علیه السلام با نامه و خواسته متوکل همچنین رفتار و حرکات آن حضرت با ماموران حکومتی و افراد مختلف دیگر در طول سفر بود. و این مطلب در اظهار نظر "اسحاق بن ابراهیم" در برخورد با "یحیی بن هرثمه" کاملاً نمودار است. ولی امام علیه السلام سیاست مبارزه منفی خود را آنچنان حساب شده و با دقت دنبال کرد که نه تنها بهانه‌ای به دست دشمن نداد، بلکه به گونه‌ای رفتار کرد که پیک ویژه متوکل اعتراف نمود که جز نیکی چیزی از آن حضرت ندیده است. "یحیی بن هرثمه" می‌گوید: در بین راه دچار تشنگی شدیم به گونه‌ای که خود و چارپاهایمان در معرض نابودی قرار گرفتیم در این هنگام به دشت سرسبزی رسیدیم که درخت‌ها و چشمه‌های فراوانی داشت، بدون آن که انسانی در آنجا باشد. خود و چارپاهایمان را سیراب کردیم و تا هنگام عصر به استراحت پرداختیم. سپس آنچه می‌توانستیم آب برداشتیم و به راه خود ادامه دادیم پس از آن که مقداری راه رفتیم متوجه شدیم که یکی از خدمتکاران، کوزه نقره‌ای خود را جا گذاشته است. بدانجا بازگشتم، ولی وقتی به آن سرزمین رسیدم جز خشکی چیزی ندیدم و از آن همه سرسبزی و خرمی و چشمه‌های آب اثری نبود. کوزه را برداشتم و به سوی کاروان بازگشتم و به کسی چیزی نگفتم. وقتی خدمت امام علیه السلام رسیدم تبسمی کرد و چیزی نگفت جز آن که از کوزه پرسید و من خبر دادم که آن را پیدا کردم. "یحیی بن هرثمه" می‌گوید: به دستور متوکل برای احضار علی بن محمد علیه السلام عراق را به مقصد حجاز ترک کردم. در میان یاران من یکی از رهبران خوارج وجود داشت و نیز کاتبی بود که اظهار تشیع می‌کرد. من نیز بر آیین "حشویه" بودم. فرد خارجی و کاتب درباره مسائل اعتقادی با هم مناظره می‌کردند و من برای گذراندن سفر به مناظره آنان گوشی می‌دادم. چون به نیمه راه رسیدیم مرد خارجی به کاتب گفت: مگر این سخن مولایتان علی بن ابیطالب نیست که هیچ قطعه‌ای از زمین نیست مگر آن که قبری است، و یا قبری خواهد شد؟ اینک بدین خاک بنگر، کجاست آن که که در اینجا بمیرد، تا خدا آن را قبر قرار دهد؟ به کاتب گفتم: آیا این سخن شماست؟ گفت: آری، گفتم: مرد خارجی راست می‌گوید چه کسی در این بیابان وسیع خواهد مُرد تا خداوند آن را پر از قبر نماید؟ و ساعتی بر این گفتار خندیدیم، به گونه‌ای که کاتب شرمنده و خوار شد. هنگامی که وارد مدینه شدیم نزد "علی بن محمد" رفته نامه متوکل را به او تسلیم کردیم. امام علیه السلام نامه را خواند و فرمود: فرود بیابید از طرف من مانعی برای این سفر نیست. چون فردا نزد او رفتیم، با آن که فصل تموز-تابستان- و هوا در نهایت گرمی بود امام علیه السلام خیاطی را مامور کرد تا به کمک گروه دیگری از خیاطان برای او و خدمتکارانش از پارچه‌های ضخیم، "خفتان" ۰ (۲) بدوزند و تا فردا صبح تحویل دهند. من از این سفارش امام علیه السلام شگفت زده شدم و با خود گفتم: در فصل تموز و گرمای شدید حجاز و در حالی که فاصله بین حجاز و عراق ده روز راه است، این لباس‌ها را به چه منظور تهیه می‌کند! این مردی است که سفر نکرده و فکر می‌کند که در هر سفری انسان نیازمند چنین لباس‌هایی است، و شگفت از شیعیان است که با این

درک، چگونه او را امام خود می‌پندارند! چون زمان حرکت فرا رسید امام علیه السلام به خدمتکارانش دستور داد که لباس گرم همراه خود بردارند. تعجب من بیشتر شد و با خود گفتم: او می‌پندارد که در بین راه زمستان به سراغ ما خواهد آمد که این چنین دستور می‌دهد. از مدینه خارج شدیم. هنگامی که به جایگاه مناظره رسیدیم ناگهان ابر تیره‌ای پدیدار شد و رعد و برق آغاز گشت. و چون بر بالای سر ما قرار گرفت تگرگ‌های درشتی مانند سنگ به سر ما ریخت. امام علیه السلام و خدمتکارانش "خفتان" را بر خود پیچیده و لباس‌های گرم را پوشیدند به من و "کاتب" نیز لباس گرم داد. بر اثر بارش این تگرگ هشتاد نفر از یاران من به قتل رسیدند. ابر از روی ما گذشت و گرما به حالت نخست بازگشت. امام علیه السلام به من فرمود: ای یحیی! به بازماندگان یارانت دستور ده مُردگان را دفن کنند خداوند بیابان‌ها را این چنین پر از قبر می‌کند. من خود را از اسب به زمین انداختم و رکاب و پای آن حضرت را بوسیدم و گفتم: شهادت می‌دهم که جز "الله" معبودی نیست و محمد بنده و فرستاده او است و شما جانشینان خدا در زمین هستید، من تاکنون کافر بودم، ولی هم اکنون به دست شما اسلام آوردم. از آن لحظه تشیع را برگزیدم و در خدمت امام علیه السلام بودم تا زمانی که درگذشت. امام علیه السلام در ادامه راه خود، به "بغداد" رسید، اسحاق بن ابراهیم "والی بغداد با آگاهی از خبر ورود امام علیه السلام به بغداد، با فرماندهان و رجال مملکتی به استقبال آن حضرت آمد. "خضر بن محمد بزاز" می‌گوید: برای انجام کاری از خانه بیرون رفتم و چون به "پل" رسیدم جمعیت انبوهی را دیدم که در نقطه‌ای جمع شده می‌گویند: "ابن الرضا علیه السلام از مدینه آمده است" سپس آن حضرت را دیدم که از "پل" عبور کرد و در حالی که جمعیت پیشاپیش و پشت سر او در حرکت بودند وارد خانه "خزیمه بن حازم" شد. اسحاق بن ابراهیم "در گفتگوی با "یحیی بن هرثمه" سفارش امام علیه السلام را به وی کرد و گفت: این مرد، فرزند رسول خداست، و متوکل نیز کسی است که تو می‌دانی و بهتر می‌شناسی، بنابراین چنانچه متوکل را بر کشتن او ترغیب کنی بدون شک رسول خدا دشمن تو خواهد بود. یحیی در پاسخ گفت: سوگند به خدا جز خوبی چیزی دیگری از او سراغ ندارم.

نکاتی چند

الف- امام علیه السلام با رفتار و منش الهی‌اش و نیز ارائه پاره‌ای کرامات"، یحیی بن هرثمه "فرمانده اعزامی متوکل را که ابتدا در راه اجرای ماموریت خود آن همه سرسرختی و قاطعیت نشان داد "آنچنان دگرگون ساخت که از راه باطل خود بازگشت و شیفته و ارادتمند آن حضرت شد". ب- نکته مهم و درخور توجه، خط مشی عملی امام علیه السلام در برابر مامور ویژه متوکل، که در طول سفر است بدون شک یکی از ماموریت‌های مهم "یحیی بن هرثمه" گزارش چگونگی برخورد امام علیه السلام با نامه و خواسته متوکل همچنین رفتار و حرکات آن حضرت با ماموران حکومتی و افراد مختلف دیگر در طول سفر بود. و این مطلب در اظهار نظر "اسحاق بن ابراهیم" در برخورد با "یحیی بن هرثمه" کاملاً نمودار است. ولی امام علیه السلام سیاست مبارزه منفی خود را آنچنان حساب شده و با دقت دنبال کرد که نه تنها بهانه‌ای به دست دشمن نداد، بلکه به گونه‌ای رفتار کرد که بیک ویژه متوکل اعتراف نمود که جز نیکی چیزی از آن حضرت ندیده است. ج- "یحیی بن هرثمه" هر چند در مدینه و در رویارویی با آن همه شور و احساسات مردمی در حمایت از پیشوایان، به میزان نفوذ امامان علیه السلام در دل توده‌های مردم و برخوردار آنان از این پایگاه قوی پی برد، ولی شاید فکر می‌کرد این محبوبیت تنها در مدینه است و چون امام علیه السلام پا به خارج "مدینه" نهاد کسی او را نمی‌شناسد. ورود امام علیه السلام به "بغداد" و استقبال والی این شهر - که به طور طبیعی به مقتضای منصبی که داشت از چهره‌های نزدیک و مورد اعتماد متوکل به شمار می‌آمد - از آن حضرت و نیز سخنان او با "یحیی بن هرثمه" درباره امام علیه السلام و همچنین استقبال توده‌های مردم بغداد از امام علیه السلام و اجتماعشان گرد شمع وجودش و فریاد عارفانه ارادتمندان "قَدِمَ ابْنُ الرضا مِنَ الْمَدِينَةِ" ابن الرضا از مدینه تشریف آورده است و ... فرصت و موقعیتی بود که فرمانده نظامی حکومت؛ در باورهای

نادرست خود تجدید نظر کند و این بار، امام علیه السلام را نه از زبان متوکل و درباریان بلکه از زبان توده مردم علاقه‌مند به اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و خاندانش بشناسد، آن هم مردمی که در "بغداد" پایتخت دوم حکومت عباسیان زندگی می‌کردند.

زیر نویس

۱- نام قدیمی و اصلی شهر سامرا، به معنای "جایی که هر کس ببیند به وجد می‌آید" ۲- نوعی لباس ضخیم که در جنگ می‌پوشند

منبع

پایگاه امام هادی علیه السلام

احضار امام هادی علیه السلام به سامرا

زندگانی

حضرت علی بن محمد علیهما السلام ملقب به "هادی"، دهمین امام شیعیان است. ایشان در نیمه ذیحجه سال ۲۱۲ هجری در "صریا" متولد گشت. آن حضرت و فرزند گرامی ایشان امام حسن علیهما السلام به عسکرین شهرت یافتند (۱)، زیرا خلفای بنی عباس آنها را از سال ۲۳۳ ه. ق به سامرا (عسکر) برده و تا آخر عمر پر برکتشان در آنجا، آنها را تحت نظر قرار دادند. امام هادی علیه السلام به لقب‌های دیگری مانند: نقی، عالم، فقیه، امین و طیب شهرت داشت و کنیه مبارک ایشان ابوالحسن است. از آنجا که کنیه امام موسی کاظم و امام رضا (علیهما السلام) نیز ابوالحسن بود، لذا برای اجتناب از اشتباه، ابوالحسن اول به امام کاظم علیه السلام، ابوالحسن ثانی به امام رضا علیه السلام و ابوالحسن ثالث به حضرت هادی علیه السلام اختصاص یافته است. متوکل در بحبوحه سختگیری‌هایی که نسبت به علویان در مدینه داشت به یاد امام هادی (علیه السلام) افتاد و دستور داد آن حضرت را در مدینه بازداشت کنند و به سامرا بیاورند. بدین ترتیب می‌توانست آمد و شده‌های مردم با امام هادی (علیه السلام) را از نزدیک تحت نظر در آورد. این همان سیاست مامون بود که پیش‌تر درباره امام رضا علیه السلام اعمال شد و البته ظاهر آن در زمان مامون آراسته‌تر بود.

امامت حضرت هادی علیه السلام

پس از شهادت امام جواد علیه السلام در سال ۲۲۰، فرزندش امام هادی علیه السلام که هنوز بیش از شش سال نداشت، به امامت رسید. از آنجا که شیعیان به استثنای معدودی مشکل بلوغ امام را درباره امام جواد (علیه السلام) را پشت سر گذاشته بودند، در زمینه امامت امام هادی (علیه السلام) تردید خاصی برای بزرگان آنها به وجود نیامد. به نوشته شیخ مفید و همچنین نوبختی، همه پیروان امام جواد (علیه السلام) به استثنای افراد معدودی، به امامت حضرت هادی (علیه السلام) گردن نهادند. آن عده معدود که از قبول امامت حضرت هادی (علیه السلام) سر باز زدند، تنها برای مدت کوتاهی به امامت موسی بن محمد (م ۲۹۶) معروف به "موسی مبرقع" مدفون در قم معتقد گردیدند؛ لیکن پس از مدتی از امامت وی روی برتافتند و امامت حضرت هادی (علیه السلام) را پذیرفتند. (۲) سعد بن عبدالله بازگشت این افراد به امام هادی (علیه السلام) را، از آن روی می‌داند که خود موسی مبرقع از آنان بیزارى جست و از خود راند. (۳)

احضار امام هادی علیه السلام به سامرا

متوکل در بحبوحه سختگیری‌هایی که نسبت به علویان در مدینه داشت به یاد امام هادی (علیه‌السلام) افتاد و دستور داد آن حضرت را در مدینه بازداشت کنند و به سامرا بیاورند. بدین ترتیب می‌توانست آمد و شده‌های مردم با امام هادی (علیه‌السلام) را از نزدیک تحت نظر در آورد. این همان سیاست مامون بود که پیش‌تر درباره امام رضا علیه‌السلام اعمال شد و البته ظاهر آن در زمان مامون آراسته‌تر بود. ابن اثیر با اشاره به رفتار خشن متوکل با خاندان علوی، از برخی ناصبیان و نیز همین عبدالله بن محمد هاشمی نام می‌برد که مرتب بر آتش خشم خلیفه دامن می‌زدند. این افراد همواره متوکل را از علویان بیم داده و او را به تبعید و رفتار خشونت آمیز با آنها تحریک می‌کردند. در سال ۲۳۳ عبدالله بن محمد هاشمی، ضمن نامه‌ای به متوکل نوشت: اگر نیازی به حرمین داری علی بن محمد را از آن طرد کن؛ زیرا او مردم را به سوی خود خوانده و جمعیت زیادی به دعوت وی پاسخ مثبت داده‌اند. همسر متوکل نیز نامه تحریک آمیزی در همین زمینه به او نوشت. به دنبال همین گزارشها بود که متوکل برای جلب امام به سامرا، اقدام کرد. (۴) ابن اثیر با اشاره به رفتار خشن متوکل با خاندان علوی، از برخی ناصبیان و نیز همین عبدالله بن محمد هاشمی نام می‌برد که مرتب بر آتش خشم خلیفه دامن می‌زدند. این افراد همواره متوکل را از علویان بیم داده و او را به تبعید و رفتار خشونت آمیز با آنها تحریک می‌کردند. (۵) ابن جوزی پس از اشاره به سعایت و بدگویی برخی افراد بدبین به خاندان رسالت نزد متوکل، می‌نویسد: متوکل به دلیل همین گزارش‌های حاکی از میل مردم به امام هادی (علیه‌السلام)، او را به سامرا احضار کرد. (۶) شیخ مفید می‌نویسد: امام هادی (علیه‌السلام) طی نامه‌ای به متوکل، این گزارش‌ها را تکذیب نمود. (۷) و متوکل در پاسخ امام، نامه احترام آمیزی نوشت و ضمن عزل عبدالله بن محمد هاشمی - که امور مربوط به نماز و جنگ در مدینه را به عهده داشت - زیرکانه از امام هادی (علیه‌السلام) خواست تا به سامرا (عسکر) حرکت کند. متوکل در این نامه، با تأکید بر این که شخصیت والای امام هادی (علیه‌السلام) را درک می‌کند و حاضر است هر نوع کمک لازم را در حق وی انجام دهد، خیر عزل عبدالله بن محمد و جانشینی محمد بن فضل به جای او را به اطلاع امام رساند و افزود که به محمد بن فضل دستور داده، احترام امام را رعایت کند و از رأی و فرمان وی سر نتابد. در ادامه نامه متوکل آمده: او مشتاق تجدید عهد با امام است و قصد دیدار او را دارد، بدین جهت لازم است آن حضرت خود به همراهی هر کسی که می‌خواهد - در فرصت مناسب و با آرامش کامل - رهسپار سامرا شود و اگر تمایل دارد، یحیی بن هرثمه و سپاهیان همراه وی - که از فرمان آن حضرت اطاعت خواهند کرد - (۸) در این سفر او را همراهی نمایند. آنگاه یحیی را خواست و به او دستور داد با سیصد تن نظامی به کوفه رفته و در آنجا بار و بنه را نهاده و از طریق بادیه به مدینه رود و علی بن محمد الهادی (علیه‌السلام) را با رعایت احترام نزد او بیاورد. (۹) امام هادی علیه‌السلام به لقب‌های دیگری مانند: نقی، عالم، فقیه، امین و طیب شهرت داشت و کنیه مبارک ایشان ابوالحسن است. از آنجا که کنیه امام موسی کاظم و امام رضا (علیهما‌السلام) نیز ابوالحسن بود، لذا برای اجتناب از اشتباه، ابوالحسن اول به امام کاظم علیه‌السلام، ابوالحسن ثانی به امام رضا علیه‌السلام و ابوالحسن ثالث به حضرت هادی علیه‌السلام اختصاص یافته است. متوکل، برنامه کار خود را از آن روی چنین ریخته بود که حساسیت مردم برانگیخته نشود و مسافرت اجباری امام، پی‌آمدهای ناملایمی را به دنبال نداشته باشد، ولی مردم مدینه از همان آغاز متوجه موضوع شده بودند. ابن جوزی در این باره از یحیی بن هرثمه نقل می‌کند: من به مدینه رفتم و داخل شهر شدم، مردم بسیار ناراحت و برآشفته شدند و دست به یک سری عکس‌العمل‌های غیرمنتظره و در عین حال ملایم زدند. به تدریج ناراحتی مردم به حدی رسید که به طور علنی داد و ناله راه انداختند و در این کار چنان زیاده‌روی کردند که تا آن زمان، مدینه چنین وضعی به خود ندیده بود. آنها بر جان امام هادی (علیه‌السلام) می‌ترسیدند؛ زیرا او افزون بر این که به طور مرتب در حق آنها نیکی می‌کرد، همواره ملازم مسجد بوده و اصلاً کاری به کار دنیا نداشت. در مقابل این وضع ناچار شدم به مردم اطمینان دهم و آنها را به خویشتن‌داری و حفظ آرامش دعوت کنم. نزد آنها قسم خوردم که من هیچگونه دستوری مبنی بر رفتار خشونت آمیز با امام هادی (علیه‌السلام) را ندارم و هیچ خطری امنیت آن حضرت را تهدید نمی‌کند. (۱۰) روشن بود که امام به میل خود قصد آمدن به

سامرا - که شهری نظامی و محدود بود را نداشت و فرستاده متوکل مأموریت داشت تا امام را به اجبار به آن دیار بیاورد. به همین جهت، همان طور که در ادامه روایت بالا آمده، به تفتیش منزل امام پرداخت و جز کتبی درباره ادعیه و علم، چیزی نیافت. گفته‌اند که خود یحیی بن هرثمه، شیفته امام شد و به امامت آن حضرت گرایش قلبی پیدا کرد. (۱۱)

اقامت امام در سامرا

امام هادی علیه السلام به هنگام ورود به سامرا، با استقبال مردم مواجه شد و در خانه خزیمه بن حازم سکنی داده شد. (۱۲) یحیی بن هرثمه می‌گوید: وقتی در سر راهمان وارد بغداد شدیم، اسحاق بن ابراهیم طاطری را که والی بغداد بود دیدم. او درباره امام به من چنین گفت: ای یحیی! این مرد فرزند رسول خداست؛ با توجه به وضعیت اخلاقی متوکل - که خود بدان آشنایی کامل داری - اگر درباره او گزارش تحریک‌آمیزی به خلیفه بدهی او را می‌کشد؛ و اگر چنین شود، در روز قیامت کارت با رسول خداست. هنگامی که به سامرا رسیدیم نخست فرد ترکی را دیدم و خبر ورود امام را به اطلاع وی رساندم. او گفت: اگر یک مو از سر این مرد کم شود، بازخواست خواهی شد. سپس پیش متوکل رفتم و گزارشی دادم که حاکی از حسن سیرت و ورع و زهد امام بود و به او گفتم که در جریان تفتیش از منزل او، چیزی جز چند کتاب علمی و مصحف نیافتم. (۱۳) امام تا پایان عمر خود - بیش از بیست سال - در این شهر به سر برد. شیخ مفید با اشاره به اقامت اجباری امام در سامرا می‌نویسد: آن حضرت به ظاهر مورد احترام بود، ولی در باطن به وسیله متوکل دسیسه‌هایی علیه آن حضرت می‌شد که هیچ یک از این نقشه‌ها در عمل موفق نبود. (۱۴)

پی‌نوشت‌ها

۱- الفصول المهمه، ص ۲۷۷. ۲- فرق الشیعه، ص ۹۱. ۳- المقالات والفرق، ص ۹۹. ۴- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۱۳. ۵- الکامل، ابن اثیر، ج ۷، ص ۲۰. ۶- تذکره الخواص، ص ۳۵۹. ۷- الارشاد، ص ۳۳۳. ۸- الکافی، ج ۱، ص ۵۰۱. ۹- بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۴۲. ۱۰- تذکره الخواص، ص ۳۵۹. ۱۱- مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۴. ۱۲- اثبات الوصیه، ص ۲۲۸. ۱۳- مروج الذهب، ج ۴، ص ۸۵. ۱۴- الارشاد، ص ۳۳۴. برگرفته از کتاب تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه السلام، باقر شریف قرشی.

عوامل تبعید امام هادی

عوامل

امام هادی پس از سپری کردن سیزده سال از دوران امامت خویش، از سوی متوکل به سامرا احضار شد و به ناچار بیست سال [۱] و به عقیده برخی یازده یا نوزده سال [۲] در سامرا اقامت گزید. اینکه چه عواملی سبب شد تا او به سامرا تبعید شود، موضوعی است که در این مقاله آن را بررسی می‌کنیم.

نفوذ اجتماعی امام (ع)

امامان در دوران انزوا و فشار، بر قلب‌ها حکومت می‌کردند و این خود عاملی بود که خلفای ستمگر همواره پایه‌های حکومت خود را متزلزل بدانند. روزی هارون، پیشوای هفتم امام موسی بن جعفر (ع) را کنار کعبه دید، به او گفت: تویی که مردم پنهانی با تو بیعت می‌کنند و تو را به پیشوایی برمی‌گزینند؟ امام فرمود: «أنا امام القلوب و انت امام الجسوم؛ من بر دل‌های مردم حکومت می‌کنم و تو بر بدن‌ها». [۳]

جلوه‌هایی از نفوذ معنوی

صقر بن ابی دلف می‌گوید: هنگامی که امام هادی (ع) را به سامرا آوردند، تصمیم گرفتم به خدمت آن حضرت بروم و از حال او جويا شوم. آن حضرت در نزد رزّاقی، دربان متوکل عباسی، محبوس بود. چون رزّاقی مرا دید، دستور داد وارد شوم. پرسید: برای چه کار آمده‌ای؟ گفتم: خیر است. مرا نشانند، ولی هراسان شدم. با خود گفتم: اشتباه کردم، ممکن است مرا دستگیر کند. پس از آنکه رزّاقی کار مردم را انجام داد و مجلس خلوت شد، گفت: گویا آمده‌ای که خبر از امام خود بگیری. گفتم: مولای من کیست؟ مولای من خلیفه است. گفت: ساکت شو، مولای تو برحقّ است. نترس که من نیز بر اعتقاد تو هستم و او را امام می‌دانم. خدا را حمد و سپاس گفتم. سپس گفت: آیا می‌خواهی نزد او بروی؟ گفتم: بلی. به غلامش گفت که این فرد را نزد مرد علوی که در زندان است، بگذار و برگرد. چون به خدمت امام (ع) رسیدم، حضرت را دیدم که روی حصیری نشسته و در برابرش قبری حفر شده است. سلام کردم. فرمود: بنشین. نشستیم. امام پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: آمده‌ام از احوالت خبری بگیرم. چون نظر من بر قبر افتاد، گریان شدم. حضرت فرمود: گریان مباش که در این روزها از ایشان آسیبی به من نمی‌رسد. گفتم: الحمدلله. آن گاه از معنای حدیث «لاتعادوا الایام فتعادیکم» پرسیدم. امام (ع) جواب گفت سپس فرمود: وداع کن و بیرون رو که بیم آن است که اذیتی به تو برسانند. [۴] * یحیی بن هرثمه مأموریت داشت امام هادی (ع) را از مدینه به سامرا ببرد. وی می‌گوید: چون به مدینه وارد شدم، اهل مدینه بانگ و فریاد برداشتند؛ چنان‌که مانند آن را نشنیده بودم. برای آنان سوگند خوردم که من قصد صدمه زدن به حضرت ندارم و بدین طریق آنان را آرام کردم. از حضرت خواستم مقدمات حرکت به سامرا را آماده کنند. پس از آنکه به بغداد رسیدیم، در آغاز به دیدن اسحاق ابن ابراهیم طاطری رفتیم. او والی بغداد بود. چون مرا دید، گفت: ای یحیی! این مرد (یعنی امام علی نقی (ع)) پسر پیامبر است. اگر متوکل را به کشتن او تحریک و ترغیب کنی، بدان که خونخواه و دشمن تو رسول خدا (ص) خواهد بود. در پاسخ گفتم: به خدا قسم، من جز نیکی و خوبی چیزی از او سراغ ندارم. به سوی سامرا حرکت کردیم، پس از ورود به شهر سامرا جریان را برای وصیف ترکی، از درباریان با نفوذ متوکل، نقل کردم. او نیز به من گفت: اگر یک مو از سر او کم شود، مسئول آن تو خواهی بود. از سخنان ابراهیم و وصیف ترکی تعجب کردم. پس از ورود به دربار و دیدار با متوکل، گزارش سفر را به اطلاع او رساندم. دیدم متوکل نیز برای او احترام قائل است. [۵] این حدیث بیانگر پایگاه مردمی امام (ع) در مدینه است؛ چنان‌که حدیث پیشین نشانگر میزان محبوبیت امام (ع) حتی در میان درباریان است. نفوذ معنوی امام (ع) گسترده‌ای فراتر از مرزهای عراق و مدینه داشت و شعاع نورانیت امام (ع) در همه قلب‌های پاک و مشتاق حضور داشت. محمد بن داود قمی و محمد طلحی می‌گویند: اموالی از قم و اطراف آن که شامل خمس و نذورات و هدایا و جواهرات بود، برای امام ابوالحسن هادی (ع) حمل می‌کردیم. در راه پیک امام رسید و به ما خبر داد که بازگردیم؛ زیرا موقعیت برای تحویل این اموال مناسب نیست. به قم بازگشتیم و آنچه نزدمان بود، نگه داشتیم؛ تا آنکه پس از چند روز امام دستور داد اموال را بر شترانی که فرستاده بود، بار کنیم و آنها را بدون ساریان به سوی او روانه کنیم. ما اموال را به همین کیفیت حمل کردیم و فرستادیم. بعد از مدتی که به حضور امام (ع) رسیدیم، فرمود: به اموالی که فرستاده‌اید بنگرید. دیدم در خانه امام، اموال به همان حال محفوظ است. [۶]

گزارش کارگزاران متوکل

بریحه عباسی که مسئول نظارت بر اقامه نماز در حرم مدینه و مکه بود، در نامه‌ای به متوکل نوشت: اگر به مدینه و مکه نیاز داری، علی بن محمد را از آنجا بیرون ببر؛ زیرا او بیشتر مردم این ناحیه را مطیع فرمان خویش گردانیده است. [۷] عبدالله ابن محمد فرماندار مدینه، دیگر فردی است که نامه‌های زیادی علیه آن حضرت به متوکل نوشت؛ به گونه‌ای که سبب خشم و غضب متوکل گشت. از این رو، امام هادی (ع) به متوکل نامه‌ای مرقوم داشت که فرماندار مدینه به من اذیت و آزار می‌رساند و آنچه درباره من

نوشته، دروغ محض است. [۸]

آگاهی خلفا از جایگاه امامان

یکی از علل احضار امام به سامرا آگاهی خلفای بنی عباس از جایگاه ویژه امامان نزد شیعیان بود. آنان به خوبی می‌دانستند که طبق اعتقادات شیعه، امام نقش محوری دارد و نصّ امام قبلی و معجزات و احادیث رسیده از پیامبر (ص) این امر را اثبات و مشخص می‌سازد. همچنین آنان آگاه بودند که شیعیان، سخنان و مواضع امام را به جان و دل می‌خرند و چون آنان را به حکم تطهیر از هر گونه آلودگی مبرا می‌دانند، خلافت کسانی جز معصومان را غاصبانه می‌دانند. بر این اساس، خلفا به جانشین امام قبل حساسیت خاصی داشتند. به عنوان مثال، ابن جوزی می‌گوید: نیمه شبی ابوجعفر دوانیقی مرا طلبید. چون رفتم، دیدم بر کرسی نشسته و شمعی در پیش او نهاده‌اند و نامه‌ای در دست دارد و می‌خواند. نامه را پیش من انداخت و گریست و گفت: این نامه محمد بن سلیمان است که خبر وفات امام جعفر صادق (ع) را نوشته است. سپس سه بار گفت: (انالله و انا الیه راجعون) و آن گاه ادامه داد که: مثل جعفر کجا پیدا خواهد شد؟! سپس گفت: بنویس که اگر او فرد خاصی را وصی کرده است، او را بطلب و گردن بزن. بعد از چند روز جواب نامه رسید که چندین نفر را وصی کرده است: خلیفه، محمد بن سلیمان، والی مدینه و دو پسر خود عبدالله و موسی و حمیده مادر موسی را. چون منصور نامه را خواند، گفت: اینها را نمی‌توان کشت. [۹] بدین جهت بود که خلفای غاصب برای مقابله با امامان، روش‌های مختلفی را پی می‌گرفتند: یا آنان را به زندان می‌افکندند، یا مثل امام رضا (ع) او را به مرکز خلافت فرامی‌خواندند و حتی او را ولایت عهد خود قرار می‌دادند، یا همانند امام هادی (ع) و امام عسکری (ع) آنان را به مرکز حکومت خود تبعید می‌کردند تا کاملاً تحت مراقبت قرار گیرند. در نهایت چون ناکام می‌ماندند، آنان را به شهادت می‌رساندند. از این رو، متوکل در ترفندی مکرر آمیز نامه‌ای به ظاهر محترمانه به حضرت می‌نویسد و می‌خواهد که آن بزرگوار راهی سامرا شود. بخشی از نامه این چنین است: «امیرالمؤمنین به منزلت شما آگاه است، حق مراتب و خویشاوندی شما را رعایت می‌کند، طبق دستور شما فرمانده سپاه و امام جمعه شهر، عبدالله ابن محمد، را که حق شما را پاس نداشته و گزارشی داده است که شما از آن مبرا هستید، برکنار کردم... اگر علاقه‌مند به دیدار خلیفه باشید، می‌توانید به اتفاق خانواده و دوستان حرکت کنید. برنامه سفر به اختیار خودتان است. اگر مایل باشید، یحیی بن هرثمه و مأمورین همراه وی در این سفر همراه شما باشند و آنان فرمان‌بردار شما خواهند بود». [۱۰] یحیی بن هرثمه در آغاز ورودش به مدینه منزل امام (ع) را تفتیش می‌کند و می‌گوید: جز قرآن و دعا و کتاب‌های علمی چیزی دیگری نیافتم. او سپس همراهی با امام (ع) را تا بغداد و از آنجا به سوی سامرا عهده‌دار می‌شود. البته امام با اکراه مدینه را ترک می‌کند؛ چنان که خود فرمود: «من با اکراه وارد سامرا شدم». [۱۱] ملاقات یحیی بن هرثمه با والی بغداد و وصیف ترکی در همین سفر رخ داد که آن را نقل کردیم. تا اینکه آن حضرت وارد سامرا می‌شوند و برای اهانت به او، ابتدا آن بزرگوار را در کاروان‌سرای گدایان و مستمندان معروف به «خان الصّیّ عالیک» جای می‌دهند. صالح بن سعید می‌گوید: روزی داخل سامرا شدم و به خدمت امام هادی (ع) رسیدم. گفتیم: این ستمکاران در همه امور سعی در خاموش ساختن نور تو دارند؛ به گونه‌ای که شما را در چنین جایی مسکن دادند. حضرت فرمود: ای پسر سعید! هنوز معرفت تو به منزلت ما در این پایه است؟! پس از آن، با دست مبارک خود به نقطه‌ای اشاره کرد. چون نظر کردم، بستان‌هایی دیدم آراسته به انواع ریاحین، و نهرها دیدم که در میان باغ‌ها جاری بود، و حوریان و غلمان بهشتی را مشاهده کردم و از این منظره حیران شدم. پس حضرت فرمود: اینها برای ماست و ما در کاروان‌سرای گدایان نیستیم. [۱۲] پس از آن امام (ع) خانه‌ای را از «دلیل بن یعقوب نصرانی» خرید و با خانواده خود در آنجا اقامت کرد و مدفن شریفش نیز همان‌جا است. [۱۳]

پی‌نوشت‌ها

[۱]. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۶. [۲]. منتهی الامال، ص ۳۸۴، ذکر شهادت امام هادی. [۳]. الصواعق المحرقة، ص ۲۰۴، ابن حجر هیتمی. [۴]. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴، نقل از معانی الاخبار، ص ۱۲۳. [۵]. همان، ج ۵۰، ص ۲۰۷ و ۲۸۰؛ سیره پیشوایان، ص ۵۱۸. [۶]. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۸۵؛ سیره پیشوایان، ص ۵۷۲. [۷]. اثبات الوصیه، ص ۲۲۵؛ منتهی الامال، ص ۳۷۷، فصل پنجم، در حرکت امام هادی از مدینه تا سامرا. [۸]. الارشاد، ص ۳۱۳ و ۳۱۴؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۰. [۹]. الکافی، ج ۱، ص ۳۱۰، باب الاشارة و النص علی ابی الحسن موسی، ح ۱۳. [۱۰]. همان، ج ۱، ص ۵۰۱؛ بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۲۰۰ و ۲۰۱. [۱۱]. همان، ج ۵۰، ص ۱۲۹. [۱۲]. همان، ج ۵۰، ص ۲۰۳. [۱۳]. حیاة الامام علی الهادی، ص ۲۳۹.

شیعه می‌سوزد می‌پرس از او چرا؟

السلام علیکما یا نوری الله فی ظلمات الارض بیست و سوم ماه محرم، سالروز هتک حرمت به مضجع شریف و حرم مطهر امامین عسگریین حضرت امام هادی و حضرت امام حسن عسگری علیهما السلام است. این حادثه که تلخی آن هنوز بر کام شیعیان جهان به وضوح احساس می‌شود، رفتاری در نوع خود بی نظیر و کم سابقه بود. یکبار دیگر هم در حدود ۸۰ سال قبل، سلفی‌های افراطی با حمله به حرم مطهر ائمه بقیع قبور و بارگاه نورانی آن پیشوایان مظلوم را با خاک یکسان کردند. شکی نیست که چنین اقداماتی یا مستقیماً به وسیله ی استکبار جهانی سازماندهی می‌شود و یا بالواسطه و توسط ایادی آنها انجام می‌شود. این حرکات شنیع، موهن و جنایتکارانه از سویی نشان دهنده ی دشمنی‌هایی است که نشأت گرفته از بد دلی‌ها و کج فهمی‌های مفرط و تعصبات آئینی و مذهبی است و از سوی دیگر غربت و مظلومیت ائمه طاهرین علیهم السلام را می‌نمایاند. روزی بارگاه چهار امام مظلوم بقیع، زمانی روضه ی منوره ی امام هشتم همزمان با عاشورای حسینی، و این بار حرم پاک امامین عسگریین به عنوان ملک شخصی امام عصر (ع) و منزل آن حضرت مورد تعرض و جسارت کوردلان قرار می‌گیرد. البته این روزها هم شاهد هتک حرمت و تخریب بخشی از قبله ی نخستین مسلمانان در بیت المقدس هستیم که این هم ادامه‌ای است از همان برنامه. آنچه واضح و آشکار می‌باشد وجود سناریوی مشخصی است که نتیجه و نهایت آن ایجاد جنگهای فرقه‌ای و کینه‌های قومی خواهد بود. علما و بزرگان شیعه باید با درایت و حساسیت نسبت به این گونه اقدامات واکنش نشان دهند و نگذارند چنین مسایلی به یک رویه تبدیل شود. حفظ هوشیاری، دعوت به گفتگو، در پیش گرفتن وحدت و همدلی از بزرگترین کارهایی است که باید مد نظر قرار گیرد. دشمنان تشیع باید بدانند چنین اقداماتی خون شیعیان را به جوشش در می‌آورد و نه تنها نمی‌توانند از این داستانها طرفی ببندند، بلکه خشم و نفرت شیعیان نسبت به این گونه حرکات و عاملان آن روز به روز افزون خواهد شد. به امید ظهور منجی عالم، مهدی موعود (علیه السلام)

نحوه نفوذ تروریستها

تهران - ۴ اسفند ۱۳۸۴ - میراث خبر گروه بین‌الملل - سید علی موسوی: تظاهرات اعتراض آمیز مردم عراق از روز گذشته در شهرهای مختلف این کشور در واکنش به واقعه انفجار مرقد امامان هادی (ع) و حسن عسکری (ع) شدت گرفته است. بیان جبر سولایغ، "وزیر کشور عراق در گفتگوی تلفنی با خبرنگار میراث خبر گفت: «اوضاع کشور به شدت متشنج است. سعی ما این بود که کشور را به سمت یک آرامش دائمی هدایت کنیم و البته در این کار هم تا حدودی موفق بودیم اما واقعه ناگهانی دیروز و انفجار حرم‌های مطهر تمامی برنامه‌های ما را بر هم زد. او گفت: تمامی ساختمان حرم تخریب شده اما به هیچ کس در این حادثه

صدمه‌ای وارد نشده است. وزیر کشور عراق در باره نحوه بروز انفجارها گفت: «حادثه در پی وقوع دو انفجار پیاپی در گنبد حرم شریف به وقوع پیوسته است. قبل از حادثه تروریست‌ها، نگهبانان و خادمان حرم را غافلگیر، دستگیر و در اتاقکی حبس کرده بودند. شهر سامرا شهر کوچکی است و تخریب این مکان مقدس صدمه بسیاری به روند زندگی مردم محلی وارد کرده است بعد از وقوع این واقعه و به خواست مراجع شیعه تعدادی مردم به خیابان‌ها ریخته و دست به تظاهرات وسیعی زده‌اند. متأسفانه در بعضی از شهرها مانند بغداد مردم خشمگین شده و درگیری‌ها بالا گرفت که در نهایت تعدادی نیز زخمی شده‌اند. او درباره واکنش دیگر کشورها نسبت به حادثه انفجار حرم‌های مطهر گفت: تاکنون کشورهای اردن، امارات متحده عربی، بریتانیا، کویت، ایالات متحده، ترکیه و ایران به شدت این حادثه را محکوم کرده‌اند و بیانه‌های جداگانه‌ای در محکومیت این واقعه جنایتکارانه صادر کرده‌اند. وزیر کشور عراق درباره اقدامات صورت گرفته برای یافتن تروریست‌ها گفت: تاکنون ۱۰ نفر از مظنونین دستگیر شده‌اند که از این تعداد ۵ نفر عربستانی، سه نفر یمنی و دو نفر تبعه لیبی هستند. مقامات یمنی نیز عده‌ای را در خاک یمن دستگیر کرده‌اند که گمان می‌رود در حادثه دیروز دست داشته‌اند. هم‌اکنون مرزهای کشور عراق به طور کامل بسته شده‌اند و اجازه عبور و مرور داده نمی‌شود. تمامی نیروهای نظامی نیز در حالت آماده باش به سر می‌برند و در تمامی مرقد‌های مطهر و مکان‌های مقدس از جمله نجف، بغداد، کربلا و کاظمین نیروهای امنیتی مستقر شده و کنترل مکان‌ها را بر عهده دارند. وزیر کشور عراق درباره وضعیت حرم‌های مطهر و ورود و خروج مردم در آن‌ها گفت: «تمای حرم‌های مطهر تا پایان شب گذشته (چهارشنبه ۲۲ فوریه) در شهرهای کربلا، نجف اشرف، کاظمین و سید محمد بسته بوده و اجازه ورود به هیچ زائری به داخل آن‌ها داده نمی‌شد. از امروز نیز تمامی زائران قبل از ورود به حرم بازرسی بدنی می‌شوند و درباره نحوه نفوذ تروریست‌ها به عراق گفت: احتمال می‌رود که این بار نیز تروریست‌ها از مرز سوریه وارد خاک عراق شده باشند. او گفت: «به اعتقاد بسیاری از سیاستمداران و مقام‌های مسئول عراقی اظهارات سفیر آمریکا در عراق در وقوع حادثه دیروز موثر بوده است. او همچنین درباره اقدامات لازم برای بازسازی حرم گفت: تاکنون ایران و ایالات متحده برای بازسازی حرم‌ها اعلام آمادگی کرده‌اند ما نیز در حال بررسی پیشنهاد آنان هستیم البته اوضاع عراق بیش از پیش بحرانی است و هر لحظه بیم آن می‌رود که آتش فتنه جنگ داخلی افروخته شود لذا ما تمامی نیروی خود را برای حفظ امنیت و جلوگیری از برافروخته شدن آتش فتنه و نفاق در داخل کشور متمرکز کرده‌ایم. در همین حال "سید محسن حکیم،" نماینده مجلس اعلی اسلامی عراق در ایران نیز در مصاحبه‌ای تلفنی با خبرنگار میراث خبر درباره اجتماع مراجع شیعه عراق در شب گذشته گفت: «در این اجتماع که در منزل آیت الله سیستانی انجام شد، تمامی مراجع شیعه نجف حضور داشتند. آن‌ها با صدور بیانیه‌ای از مردم خواستند تا دست به تظاهرات مسالمت آمیز زده و هیچ اقدام تلافی جویانه‌ای انجام ندهند. حاضران در این اجتماع به شدت واقعه اخیر در تخریب حرم‌های مطهر را محکوم کرده و اخطار داده‌اند که ممکن است این حادثه آتش جنگ داخلی و طایفه‌ای را در کشور مشتعل کند، لذا از مردم خواسته‌اند تا در حفظ اتحاد خود با یکدیگر کوشا باشند.

گنبد حرمین عسکرین در سامرا پرده برداری شد

گنبد طلایی جدید حرمین عسکرین در شهر سامرا که بر اثر انفجار تروریستی منهدم شده بود، پنجشنبه، پس از نصب، با حضور مقامات مذهبی، سیاسی و نظامی عراقی پرده برداری شد. در این مراسم روسای اوقاف شیعیان و اهل تسنن عراق و مسوولان حرمین امام حسین (ع) و حضرت عباس (ع) و جمعی از نمایندگان پارلمان عراق، حضور داشتند. جلال‌الدین صغیر عضو پارلمان عراق از مجلس اعلی اسلامی در مراسم پرده برداری از گنبد جدید حرمین عسکرین ضمن دعوت مردم عراق به کنار گذاشتن اختلافات و تنش‌ها، گفت که حرمین عسکرین سمبل وحدت شیعه و سنی برای مردم عراق است. وی گفت: بازسازی سریع حرمین عسکرین، بدون همبستگی و همدلی مردم این منطقه با دیگر مناطق عراق ممکن نبود. صغیر اهالی شهر سامرا را به همکاری با نیروهای امنیتی

جهت راندن آخرین بازمانده‌های تروریست‌ها از این شهر فراخواند. حرمین عسکریین اولین بار در ۲۲ فوریه ۲۰۰۶ میلادی مورد حمله گروه‌های تروریستی القاعده قرار گرفت که در جریان بمب‌گذاری صورت گرفته، گنبد طلایی، حرم و بخش‌هایی از محوطه آن منهدم شد و آسیب جدی دید. تروریست‌ها دومین بار در ۱۳ ژوئن ۲۰۰۷ میلادی گلدسته‌های حرمین عسکریین را نیز با انفجاری منهدم کردند. کار بازسازی این حرم، از حدود یک سال پیش توسط شرکت‌ها و پیمانکاران عراقی و با نظارت ادارات اوقاف شیعیان و اهل تسنن آغاز شد. از حدود سه ماه پیش به دنبال بهبود نسبی اوضاع امنیتی استان صلاح‌الدین، سفر سامرا برای زائران عراقی حرمین عسکریین مهیا شده است. دولت عراق هر جمعه یک قطار و تعدادی اتوبوس برای نقل و انتقال زائران به سامرا اختصاص داده است

شهادت

رنجهای امام هادی

اشاره

قسمت اول این مقاله در شماره ۶۶ فرهنگ کوثر آمده است. اینک توجه شما را به قست دوم و پایانی آن جلب می‌کنیم.

فشارهای روحی

امام هادی (ع) را پس از یک روز اقامت در خان صعالیک، به خانه‌ای که در یک اردوگاه نظامی قرار داشت، بردند. متوکل جاسوسانی را در چهره خدمتکار برای زیر نظر داشتن امام به آن خانه فرستاد تا رفت و آمدهای ایشان را کنترل کنند. این خانه با دیگر خانه‌ها، متفاوت بود؛ متوکل دستور داده بود که در اتاق حضرت، قبری بکنند تا بدین وسیله، امام را از کنترل شدید خود آگاه و پیش از هر اقدامی، ابتکار عمل را از امام سلب کند. صقر بن ابی دلف می‌گوید: «وارد حجره امام شدم، او را در حالی یافتم که بر حصیری نشسته بود و پیش پایش قبری کنده بودند. به او سلام کردم، ایشان پاسخ سلام گفت و فرمود: بیا بنشین. سپس پرسید: برای چه آمده‌ای؟ گفتم: سرورم! آمده‌ام تا از شما حالی بیرسم. وقتی نگاهم به قبر افتاد، گریستم. امام به من فرمود: ای صقر! لازم نیست برای من ناراحت باشی؛ فعلاً به من آسیبی نمی‌رسد. من خوشحال شدم و خدا را شکر کردم». [۱] امام هادی (ع) در دوران خلافت متوکل، روزگار بسیار سختی را پشت سر گذاشت. هراسی که متوکل از امام در دل داشت، سبب شده بود تا دستور دهد سربازانش گاه و بی‌گاه بدون اجازه از دیوار وارد خانه امام شوند و آنجا را بازرسی کنند. آنها گاه پا را از این نیز فراتر می‌گذاشتند و به هتاک ساحت مقدس امام می‌پرداختند. در تاریخ آمده است که: برخی اوقات متوکل در حالت مستی، امام را شبانه احضار می‌کرد و به بزم شراب خود فرا می‌خواند. [۲]

تلاش‌های مذبحخانه بنی‌عباس

هر بار که متوکل تلاش مذبحخانه جدیدی را برای ترور شخصیتی امام طراحی می‌کرد، با شکست روبه‌رو می‌شد. شکست‌های پی‌در‌پی و تلاش‌های بی‌ثمر متوکل، به حدی او را در رسیدن به اغراض پلیدش ناکام گذاشته بود که روزی در جمع درباریان خود فریاد زد: «وای بر شما! کار ابن الرضا روزگار مرا سیاه کرده و مرا سخت در مانده و سرگردان ساخته. هر چه تلاش کردم تا او جرعه‌ای شراب بنوشد و در مجلس بزمی با من همنشین باشد، نشد». [۳ ...] ناکامی و شکست متوکل، وی را بر آن داشت تا نقشه قتل امام را بکشد. از این رو، دستور قتل او را به سعید حاجب داد. ابن اورمه می‌گوید: «نزد سعید حاجب رفتم و این، در زمانی بود

که متوکل، ابوالحسن (ع) را به او سپرده بود تا وی را به قتل برساند. سعید رو به من کرد و با تمسخر گفت: دوست داری خدای خود را ببینی؟ گفتم: سبحان الله! خدا با چشم دیده نمی‌شود؟! گفت: منظورم همان کسی است که شما، او را "امام" می‌خوانید. گفتم: مایلم. گفت: من دستور قتل او را دارم و فردا این کار را انجام خواهم داد. اینک پیک نزد اوست؛ وقتی بیرون آمد، داخل شو. هنگامی که پیک بیرون آمد، وارد اتاقی شدم که امام در آن زندانی بود. داخل شدم و دیدم که قبری جلوی پای امام کنده‌اند. سلام کردم و بسیار گریستم. امام پرسید: برای چه گریه می‌کنی؟ گفتم: برای آنچه می‌بینم. فرمود: برای این گریه نکن؛ زیرا آنها به خواسته‌شان نمی‌رسند. دو روز بیشتر طول نخواهد کشید که خدا، خون او و هوادارش را که دیدی، خواهد ریخت. ابن اورمه می‌افزاید: به خدا سوگند! دو روز بیشتر نگذشته بود که متوکل به قتل رسید. [۴] همچنین در اقدامی دیگر، متوکل به چهار تن از دژخیمان خود دستور می‌دهد که امام را با شمشیرهای برهنه به قتل برسانند. او به قدری خشمگین بود که سوگند یاد کرد پس از قتل امام، پیکر او را بسوزاند. جلادان او که با شمشیرهای آخته، انتظار امام را می‌کشیدند تا بدنش را طعمه شمشیر خود سازند، با دیدن وقار و شکوه امام آن چنان تحت تأثیر قرار گرفتند که تصمیم خود را فراموش و حتی امام را با احترام بدرقه کردند. هنگامی که بازگشتند، متوکل از آنان پرسید: چرا آنچه را که امر کرده بودم، انجام ندادید؟ پاسخ دادند: آن هیبت و شکوهی که در او دیدیم، هراس انگیزتر از صد شمشیر برهنه بود، و قدرتی در برابر آن نداشتیم؛ به گونه‌ای که نتوانستیم آنچه را امر کرده بودی، به انجام رسانیم. [۵] به این ترتیب، بار دیگر توطئه قتل امام هادی (ع) نافرجام ماند.

قتل متوکل

متوکل در کمتر از دو دهه خلافت خود، چیزی جز بدرفتاری با شیعیان و قتل و خون‌ریزی آنان بر جای نگذاشت و سرانجام بغض و کینه‌ای که به خاندان پیامبر (ص) و پیروان آنان داشت، گریبان خود او را گرفت. در شبی که او به قتل رسید، عبادۀ معنّت، دلچک دربار، مثل همیشه در بزم شراب او مشغول مسخره کردن امامان شیعه بود. او سرش را که مو نداشت، برهنه کرده و متکایی هم روی شکم خود بسته بود و امام علی (ع) را مسخره می‌کرد و می‌گفت: «این مرد طاس و شکم برآمده، می‌خواهد خلیفه مسلمانان شود». متوکل شراب می‌نوشید و قهقهه سر می‌داد. منتصر، فرزند او که به امامان شیعه علاقه‌مند بود، از این حرکت عبادۀ معنّت خشمگین شد و او را پنهانی تهدید کرد. عبادۀ به کار خود ادامه نداد. متوکل متوجه او گردید و از او عتّت را پرسید. عبادۀ دلیل ادامه ندادن کار خویش را باز گفت. در این هنگام، منتصر برخاست و گفت: «ای امیرالمؤمنین! آن کسی که این سگ، تقلید او را می‌کند و این مردم می‌خندند، پسر عموی تو و بزرگ خاندان توست و مایه افتخار تو. اگر تو می‌خواهی گوشت او را بخوری (غیبت و بدگویی او کنی)، بخور؛ ولی اجازه نده که این سگ و مانند او از آن بخورند». متوکل برای آنکه علاقه‌مندی فرزندش را به امام علی (ع) به سخره بگیرد، دستور داد تا آوازه خوانان دربار او و مادرش شعر هجوآمیزی بخوانند. این بی‌حیایی و بی‌شرمی متوکل، سبب شد تا پسرش همان شب تصمیم به قتل متوکل بگیرد. [۶] از این رو، همراه با ترکان، نقشه قتل او را کشید و وزیرش، فتح بن خاقان، او را به قتل رساند. [۷]

آرامشی زودگذر

امام هادی (ع) پس از قتل متوکل، هفت سال در دوران خلفای بعدی زندگی کرد. اگر چه فشارهای دستگاہ در مقایسه با دوران متوکل کاهش یافت، ولی سیاست‌های کلی دستگاہ، در جهت اسلام‌زدایی جز در دوران مستنصر، تغییری محسوس نداشت و امام همچنان در سامرا تحت مراقبت شدید نظامی، روزگار می‌گذراند؛ چرا که امام هادی (ع) در بین مخالفان سرسخت حاکمیت، چهره‌ای شناخته شده و برجسته به شمار می‌رفت و به همین سبب، خلفا بر تداوم محدودیت‌های امام، اصرار می‌ورزیدند. این دوره

هفت ساله در کشمکش قدرت بین خلفا گذشت و همین مسئله به علویان مجال می‌داد تا در این فضا بهتر بتوانند از محضر امام هادی (ع) کسب فیض کنند. روی آوردن علویان به سامرا، موجب حساسیت زمامداران وقت شد. معتز که در این دوره خلافت را بر عهده داشت، بدون کوچک‌ترین ارزیابی و بررسی اوضاع، تصمیم گرفت امام را به قتل برساند و سرکوبی شیعیان را دوباره در دستور کار بنی عباس قرار دهد.

جنایت هولناک

سرانجام توطئه دشمنان امام هادی (ع) به ثمر رسید و امام را به دستور معتز مسموم کردند. ابودعامه می‌گوید: «امام در بستر بیماری بود و من برای عیادت نزد ایشان رفتم. هنگام بازگشت، فرمود: چون برای عیادت من آمدم، برگردن من حقی پیدا کردی و رعایت حق تو بر من واجب است. او در بستر بیماری آرمیده بود و شیعیان به دیدار امام می‌آمدند. آن حضرت به صورت کتبی و شفاهی، امام پس از خود را به آنان معرفی کرد تا پس از شهادت او، شیعیان دچار سرگردانی نشوند». [۸] امام هادی (ع) در سوم رجب سال ۲۵۴ق به شهادت رسید. [۹] احمد بن داود می‌گوید: «همراه عده‌ای از جمله محمد بن اسحاق اموال بسیاری را که خمس و نذورات مردم قم بود، با خود به قصد تحویل دادن به ابوالحسن می‌بردم. هنگامی که به مقصد رسیدیم، مردی که بر شتری سوار بود، پیش ما آمد و گفت: ای احمد بن داود و ای محمد بن اسحاق! من حامل نامه‌ای از سرورتان ابوالحسن هستم که برای شما نگاشته است مینی بر اینکه من امشب به سوی بارگاه الهی رخت بر می‌بندم. پس، احتیاط کنید تا دستور فرزندم حسن (ع) به شما برسد». ما با شنیدن این خبر، بسیار ناراحت شدیم و گریستیم؛ ولی این خبر را از دیگران که با ما بودند، مخفی داشتیم. به خانه امام هادی (ع) وارد شدیم. شخصی ما دو نفر را صدا زد و گفت: ای احمد و ای محمد! این نامه را بگیرید. در آن نوشته شده بود: «به نام خداوند بخشایشگر مهوررز. از بنده امیدوار به رحمت خدا، حسن، به شیعیان و پیروان سوگوارش. اما بعد، خدای را بر آنچه بر ما فرو فرستاد، سپاس می‌گویم و او را برای صبر زیبایی که به شما ارزانی داشت، شکر می‌کنم؛ چرا که او برای ما و شما، کافی است و برترین پشتیبان است». [۱۰]

در سوگ امام

بازتاب خبر شهادت پیشوای شیعیان، قلب مردم ستم‌دیده را جریحه دار کرد. در روز شهادت امام، جماعت بسیاری از بنی هاشم، بنی ابی‌طالب و بنی عباس در منزل امام جمع شده بودند و شیون و زاری، سراسر خانه را آکنده بود. [۱۱] مردم به صورت‌های خود سیلی می‌زدند و گونه‌های خود را می‌خراشیدند و فریاد می‌زدند: «وای بر ما از بی کسی و بی یاری! وای بر مستمندان و یتیمان از تنهایی!» [۱۲] شهر یک‌پارچه در سوگ آموزگاری بلند اختر و پدری مهربان برای مستمندان و یتیمان نشست. شیعیان بدن مطهر امام هادی (ع) را بر دوش گرفتند و از خانه ایشان بیرون بردند و از جلوی خانه موسی بن بغا گذشتند. وقتی معتمد عباسی آنان را دید، تصمیم گرفت برای عوام فریبی، بر بدن امام نماز بگذارد. از این رو، به دستور او بدن مطهر حضرت را بر زمین گذاشتند و او بر جنازه ایشان نماز خواند؛ در حالی که امام حسن عسکری (ع) پیش از تشییع بدن مطهر پدرش، به اتفاق شیعیان نماز را خوانده بودند. بدن پاکیزه حضرت را در یکی از خانه‌هایی که در آن زندانی بود، به خاک سپردند. ازدحام جمعیت به قدری بود که حرکت کردن در بین آن همه جمعیت برای امام حسن عسکری (ع) مشکل بود؛ در این هنگام، جوانی مرکبی برای امام آورد و مردم، امام را تا خانه بدرقه کردند. [۱۳] ابو هاشم جعفری که از نزدیکان امام هادی (ع) بود، قصیده‌ای در رثای امام خود با این مضامین سرود: «آن هنگام که شنیدم بیمار شده‌ای، تب و اضطراب سراسر وجودم را فرا گرفت و زمین به لرزه در آمد. به من گفت: پیشوای تو، بیمار و نزار شده است. در پاسخ گفتم: سر و جان من فدای او باد! اینک دین، بیمار شده و ستارگان آسمان، در اندوه

فرو رفته‌اند. ای سرور من! شگفتا که تو به درد و رنج مبتلا شده‌ای؛ حال آنکه تو خود، طیب همه دردهایی و همه دردها را مداوا می‌کنی و مردگان را زنده می‌کنی». [۱۴ ...]

پیشینه حرم سامرا

حرم سامرا، شامل دو بارگاه منور امام هادی و امام عسکری (ع) است که زمین آن را امام هادی (ع) از شخصی به نام «دلیل بن یعقوب» خریداری کرده است. پس از شهادت امام حسن عسکری (ع) در سال ۲۶۰ ق و دفن ایشان در جوار آرامگاه پدر، این خانه از وضعیت مسکونی خارج شد و زیارتگاه عاشقان و دوستان گردید. در سال ۳۳۳ ق به دستور «ناصر الدوله همدانی» بر گرداگرد خانه، دیواری کشیدند و بر روی هر دو قبر، گنبدی برافراشتند. در دوران آل بویه، نخست، معزالدوله هزینه زیادی را برای توسعه و عمران این بقعه و سرداب امام مهدی (عج) اختصاص داد و برای نخستین بار ضریحی از چوب بر روی هر دو قبر نصب کرد و نگهبان‌ها و خادمی را به خدمت حرم و زائران گماشت. پس از او، در سال ۳۶۸ ق به دستور عضد الدوله دیلمی، صحن بزرگی، همراه با چندین رواق، گرداگرد قبرها ساخته شد. افزون بر آن، دور تا دور شهر سامرا نیز باروی مستحکمی کشیدند. پس از سقوط آل بویه، به دستور بساسیری، در سال ۴۴۴ ق، ساختمان با شکوهی روی قبرها بنا شد که دو قرن دوام یافت. این بنا در سال ۶۴۰ ق، در اثر آتش سوزی از بین رفت. به دستور خلیفه عباسی، المستنصر بالله، تمامی ساختمان‌ها به بهترین شکل تجدید بنا و ساخته شد. این ساختمان‌ها چند صد سال در برابر حوادث طبیعی دوام آورد، تا آنکه در سال ۱۲۰۰ ق، احمد خان دُنبلی که از حکمرانان آذربایجان بود، ساختمان‌های کهن را ویران و ساختمان با شکوه دیگری با ترکیب و معماری نو بنا کرد که در زمان حکمرانی فرزندش، حسین قلی خان دُنبلی، در سال ۱۲۲۵ ق پایان پذیرفت. سرپرستی کار ساختمان که هزینه فراوانی داشت، به عهده میرزا محمد سلماسی بود. در سال ۱۲۸۵ ق به دستور ناصر الدین شاه قاجار، ضریح قدیمی تعویض و به نقره تبدیل شد. طلا کاری گنبد عظیم حرم مطهر و کاشی کاری سطح بیرونی گلدسته‌ها و ایوان‌ها و سردرهای حرم مطهر نیز به دستور ناصرالدین شاه انجام گرفت. امروزه گنبد حرم عسکرین بزرگ‌ترین گنبد در میان گنبد‌های عتبات مقدسه و دومین گنبد بزرگ پس از گنبد سلطانیه زنجان در مشرق زمین است. [۱۵] شایسته یادآوری است که با کمال تأسف در تاریخ ۳/۱۲/۱۳۸۴ گنبد نورانی دو امام بزرگوار در سامرا توسط مزدوران انگلیس و آمریکا منفجر گردید و بار دیگر در تاریخ ۲۳/۳/۱۳۸۶ دو گلدسته باقی مانده از آن در سایه حمایت اشغال‌گران عراق تخریب شد و سَيِّعَلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيُّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ ... زیارت‌نامه امام برای این حرم مطهر، سه زیارت‌نامه وارد شده است که یک زیارت، مشترک بین دو امام است، و برای هر یک از آن دو امام هم‌نام نیز زیارت‌نامه جداگانه وجود دارد. در زیارت‌نامه مخصوص امام هادی (ع) می‌خوانیم ... «سلام بر تو ای ابوالحسن که پاکیزه روح، هدایتگر و نور تابناک خدایی! درود خدا بر تو ای برگزیده خدا! سلام بر تو ای سر خدا! ... سلام بر تو ای رشته محکم خدا! ... سلام بر تو ای ستاره درخشان! گواهی می‌دهم ای مولای من که تو، حجت خدا بر آفریدگان هستی و خلیفه حق در میان خلق و امین در ملک حق، و شاهد و گواه حق بر بندگان او هستی. گواهی می‌دهم که تو به حقیقت، روح پارسایی و دروازه شهر هدایت هستی. تو رشته محکم ایمان و حجت حق بر هر کسی هستی که در بالا- و زیر این زمین خاکی است. گواهی می‌دهم که تو پاک و منزهی از هر گناه، و از هر عیب و نقص دوری، و به لطف خاص خداوند اختصاص یافته‌ای، و به مرتبه حجت خداوندی مخصوص گردیده‌ای، و کلمه خدا به تو عنایت شده است. تو آن رکن و نگهبان دینی که بندگان به سوی تو پناه می‌آورند». [۱۶ ...]

پی نوشتها

[۱]. بحارالانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۴. [۲]. همان، ص ۲۱۱. [۳]. همان، ص ۱۵۸؛ الارشاد، ج ۲، ص ۴۳۱. [۴]. بحارالانوار، ج ۵۰، ص

۱۹۵. [۵]. همان، ص ۱۹۶. [۶]. الکامل فی التاریخ، علی بن ابی‌الکرم ابن‌اثیر، بیروت، دار صادر، ج ۷، ص ۵۵. [۷]. تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۲۲. [۸]. منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات هجرت، چاپ هشتم، ۱۳۷۴ ش، ج ۲، ص ۶۸۸؛ بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۲۳۹. [۹]. منتهی الامال، ص ۶۸۰. [۱۰]. وفيات الائمة، ص ۳۸۵. [۱۱]. منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۸۴. [۱۲]. وفيات الائمة، ص ۳۸۶. [۱۳]. برگرفته از: منتهی الآمال، ج ۲، ص ۶۸۳ و ۶۸۶. [۱۴]. همان. [۱۵]. جنات ثمانیه، فخر الواعظین محمد باقر بن مرتضی حسینی، قم، انتشارات دلیل، ۱۳۸۱ ش، ص ۷۶۸. [۱۶]. مفاتیح الجنان، شیخ عباس قمی، قم، انتشارات اسوه، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ ش، ص ۸۴۴.

برخوردهای متوکل با امام هادی علیه‌السلام

امام هادی علیه‌السلام در مدت اقامت اجباری‌اش در سامرا، به ظاهر زندگی آرامی داشت، و متوکل می‌خواست ضمن نظارت‌های کلی و تحت کنترل گرفتن، وی را در نقش یکی از درباریان درآورده و از ابهت و عظمت آن بزرگوار در چشم مردم بکاهد. طبرسی می‌نویسد: متوکل سخت در تلاش بود تا شخصیت امام را نزد مردم پایین آورد. (۱) مسعودی مورخ مشهور نمونه‌ای از برخوردهای امام با متوکل را اینگونه آورده است: به متوکل گزارش دادند که در منزل امام هادی (علیه‌السلام) ادوات جنگی و نامه‌هایی از شیعیانش به او وجود دارد. او دستور داد تا عده‌ای از سربازان و مأموران - نابهنگام و غافلگیرانه - به منزل امام هادی (علیه‌السلام) حمله برند. وقتی وارد خانه شدند، ایشان را در اطافی که زیرانداز آن از شن و ماسه بود تنها یافتند، در حالی که در را بر روی خود بسته، لباسی پشمینه بر تن کرده، روپوشی بر سر انداخته و آیاتی از قرآن در مورد وعد و وعید را زمزمه می‌کرد. کجا رفت آن چهره‌ها که با ناز و نعمت پرورش یافته و مقابل آن پرده‌های گرانبهای نازک آویخته بودند. هنگامی که این سؤال از آنها می‌شود، قبرهایشان از طرف آنها جواب می‌دهد: آن چهره‌ها هم اکنون محل آمد و شد کرم‌های لاشخوار شده‌اند. حضرت هادی (علیه‌السلام) را در همان حال نزد متوکل آوردند. وقتی امام هادی (علیه‌السلام) به مجلس متوکل وارد شد، او جام شرابی در دست داشت، متوکل آن حضرت را در کنار خود جای داد و پیاله‌ای به طرف او گرفت و گفت: بنوش. امام عذر خواست و فرمود: گوشت و خون من تا به حال با شراب آلوده نشده است. آنگاه متوکل خواست تا آن حضرت شعری که او را به وجد و نشاط آورد برایش بخواند. امام فرمود: کمتر شعر می‌خوانم. اما متوکل اصرار ورزید و آن حضرت این اشعار را برایش خواند: باتوا علی قلل الأجبال لب الرجال فما تنفعهم القلل و استتزلوا بعد عز من معاقلم فأودعوا حُفراً یا بئس ما نزلوا ناداهم صارخ من بعد ما قبروا این الأساور والتیجان و الحلل این الوجوه التی كانت منعمه من دونها تضرب الأستار و الكلل فاصفح القبر عنهم حین سائلهم تلك الوجوه علیها الدود تنتقل قد طال ما أكلوا دهرأ و قد شربوا و أصبحوا الیوم بعد الأكل قد أكلوا و طالما عمروا دوراً لتحصنهم ففارقوا الدور و الأهلین و انتقلوا و طالما كتروا الاموال و ادخروا فحلفوها علی الأعدأ و ارتحلوا أضححت منازلهم قفراً معطله و ساكنوها إلى الأجداث قد رحلوا" بر بلندای کوهها شب را به سحر آوردند، در حالی که مردان چیره و نیرومندی از آنان پاس می‌دادند، ولی آن قله کوهها برایشان سودی نبخشید". از پناهگاه‌هایشان پایین کشیده شدند و در زیر خاک سیاه قرار گرفتند و چه بد جایی را برای رحل اقامت برگزیدند". پس از آن که در قبرهای خود قرار گرفتند، فریاد زنی بر آنها بانک زد: کجا رفت آن بازوبندها، کو آن تاج‌ها، و کجاست آن زر و زیورها". کجا رفت آن چهره‌ها که با ناز و نعمت پرورش یافته و مقابل آن پرده‌های گرانبهای نازک آویخته بودند". هنگامی که این سؤال از آنها می‌شود، قبرهایشان از طرف آنها جواب می‌دهد: آن چهره‌ها هم اکنون محل آمد و شد کرم‌های لاشخوار شده‌اند". عمل ناپسند دیگری که متوکل انجام داد این بود که امام را واداشت تا مانند رجال دربارش از قبیل وزیران و امیران، نیروهای نظامی و دیگر اطرافیان، لباس‌های فاخر بپوشند و خود را در بهترین شکل و قیافه بیاراید و مانند دیگران در رکاب متوکل - که سوار بر اسب حرکت می‌کرد - پیاده راه برود. عمرهای دراز، خوردند و آشامیدند و اکنون پس از آن همه عیش و نوش، خود خوراک کرم‌ها شده‌اند". چه بسیار کاخ‌ها ساختند که آنها را در برگیرد، ولی سرانجام آن کاخ‌ها و

عزیزان خود را وا گذاشتند و در گذشتند". چه بسیار اموالی که روی هم انباشته کردند، ولی آن را برای دشمنانشان بر جای گذاشتند و زندگی را بدرود گفتند". عاقبت نشیمن گاه‌های آنان به ویرانی گرایید و به حال خود رها شد و ساکنان آن کاخ‌ها به سوی قبرهایشان شتافتند". امام هادی (علیه‌السلام) با این اشعار، تمامی حاضران را تحت تأثیر قرار داد؛ حتی شخص متوکل از کثرت گریه صورتش خیس گردید. آنگاه خلیفه دستور داد بساط شراب را برچینند. سپس دستور داد امام را با احترام به خانه‌اش بازگردانند. (۲) عمل ناپسند دیگری که متوکل انجام داد این بود که امام را واداشت تا مانند رجال دربارش از قبیل وزیران و امیران، نیروهای نظامی و دیگر اطرافیان، لباس‌های فاخر بپوشند و خود را در بهترین شکل و قیافه بیاراید و مانند دیگران در رکاب متوکل - که سوار بر اسب حرکت می‌کرد - پیاده راه برود. تنها کسی که از پیاده رفتن در برابر خلیفه مستثنی بود، "فتح بن خاقان" وزیر کینه‌توز وی بود که او نیز مانند متوکل سواره می‌رفت. این وضع، برای امام بسیار دشوار و غیر قابل تحمل بود. به دنبال همین ماجرا بود که آن حضرت به خواندن "دعای المظلوم علی‌الظالم" توسل جست. (۳) متوکل همچنین اصرار داشت تا امام در مجالس بزم او حضور داشته باشد و طبیعی است که از این طریق بهتر می‌توانست آن حضرت را - که امام شیعیان و پیشوای پاک‌مردان بود - تحقیر کرده و از دیده‌ها بیندازد و پیروان او را از اطراف ایشان پراکنده سازد، چنان که متوکل خود اعتراف داشت: مقاومت امام مانع از آن گشته که بتواند او را در بزم شراب حاضر کند. (۴) متوکل همچنین اصرار داشت تا امام در مجالس بزم او حضور داشته باشد و طبیعی است که از این طریق بهتر می‌توانست آن حضرت را - که امام شیعیان و پیشوای پاک‌مردان بود - تحقیر کرده و از دیده‌ها بیندازد و پیروان او را از اطراف ایشان پراکنده سازد، چنان که متوکل خود اعتراف داشت: مقاومت امام مانع از آن گشته که بتواند او را در بزم شراب حاضر کند. امام هادی علیه‌السلام در سامرا از چنان شخصیت والا و عظمت روحی برخوردار بود که همگان در مقابل ایشان فروتنی نشان می‌دادند و ناخواسته در برابرش تواضع کرده و برایش احترام ویژه‌ای قائل بودند. (۵) متوکل در آخرین روزهای زندگی خود تصمیم گرفت آن حضرت را به شهادت برساند. ابن ارومه می‌گوید: در آن روزها به سامرا رفته بودم. دیدم متوکل امام هادی (علیه‌السلام) را به دست سعید حاجب سپرده و می‌خواهد به قتل رساند؛ اما متوکل دو روز بعد - همانگونه که امام پیشگویی کرده بود - شبانه مورد حمله ترکان قرار گرفت و در خانه‌اش - در حالی که در بستر خود آرمیده بود - به قتل رسید. بدین ترتیب امام از چنگال وی رهایی یافت. (۶) سرانجام امام هادی علیه‌السلام پس از تحمل مرارت‌های بسیار برای حفظ و ترویج اسلام ناب در سوم رجب سال ۲۵۴ هجری به شهادت رسید. مرقد مطهر این امام همام در سامراء کنار فرزندانش امام حسن عسکری علیه‌السلام مامن شیعیان و عاشقان‌شان می‌باشد. پی‌نوشت‌ها ۱- اعلام الوری، ص ۴۳۸. ۲- مروج الذهب، ج ۴، ص ۱۱. ۳- مسند الامام الهادی (علیه‌السلام)، صص ۱۹۱-۱۸۶. ۴- کشف الغم، ج ۲، ص ۳۸۱. ۵- همان، ج ۲، ص ۳۹۸. ۶- همان، ج ۲، ص ۳۹۴ برگرفته از تحلیلی از زندگانی امام هادی علیه‌السلام، باقر شریف قرشی.

ذکر شهادت حضرت امام علی نقی علیه السلام

بدان که سال شهادت آن حضرت به اتفاق، در سنه دویست و پنجاه و چهار هجری بوده و در روز وفات اختلاف است. جمله‌ای از علما روز سوم ماه رجب را اختیار کرده‌اند و بنا بر آنکه ولادت آن حضرت در سنه دویست و دوازده باشد سن شریفش در وقت وفات قریب چهل و دو سال بوده و در وقت وفات پدر بزرگوارش هشت سال و پنج ماه تقریباً از عمر شریف آن حضرت گذشته بود که به منصب جلیل امامت کبری و خلافت عظمی سرافراز گردید و مدت امامت آن جناب سی و سه سال بود. علامه مجلسی فرموده که قریب به سیزده سال در مدینه طیبه اقامت فرمود و بعد از آن متوکل آن حضرت را به سرّ من رأی طلبد و بیست سال در سرّ من رأی توطن فرمود در خانه‌ای که اکنون مدفن شریف آن حضرت است. (۷۶) فقیر گوید: بنا بر آن روایت است که متوکل آن حضرت را در سنه دویست و چهل و سه به سامره طلبد مدت اقامت آن جناب در سامره قریب یازده سال می‌شود و بنا بر قول

مسعودی قریب نوزده سال می‌شود، و درک کرد در ایام عمر شریف خود مقداری از خلافت مأمون و زمان معتصم و واثق و متوکل و منتصر و مستعین و معتز، و در ایام معتز آن حضرت را زهر دادند و شهید نمودند. مسعودی در (مروج الذهب ع) (فرموده که حدیث کرد مرا محمّد بن الفرج به مدینه جرجان در محله معروفه به غسان گفت حدیث کرد مرا ابودعامه که گفت: شرفیاب شدم خدمت حضرت امام علی بن محمّد بن علی بن موسی علیه السلام به جهت عیادت او در آن علتی که در آن وفات فرمود، چون خواستم از خدمت آن جناب مراجعت کنم فرمود: ای ابودعامه! حق تو بر من واجب شده می‌خواهی حدیثی برای تو نقل کنم که شاد شوی؟ عرض کردم: خیل شائق و محتاجم به آن، فرمود: حدیث کرد مرا پدرم محمّد بن علی از پدرش علی بن موسی از پدرش موسی بن جعفر از پدرش جعفر بن محمّد از پدرش محمّد بن علی از پدرش علی بن الحسین از پدرش حسین بن علی از پدرش علی بن ابی طالب از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم پس به من فرمود: بنویس، گفتم: چه بنویسم؟ فرمود: بنویس که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم فرمود: (بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ الْإِيمَانُ مَا وَقَّرْتَهُ الْقُلُوبُ (۷۷) وَ صَدَقْتَهُ الْأَعْمَالُ وَالْأَشْلَامُ مَا جَرَى بِهِ اللِّسَانُ وَ حَلَّتْ بِهِ الْمَنَاحَةُ). ابودعامه گفت: گفتم یابن رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم! نمی‌دانم که کدام یک از این دو بهتر است این حدیث یا اسناد آن، فرمود: این حدیث در صحیفه‌ای است به خط علی بن ابی طالب و املاء رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم به هر یک از ماها به ارث رسیده انتهی. (۷۸) شیخ طبرسی روایت کرده که ابوهاشم جعفری رحمه الله این اشعار را در باب علت و کالت حضرت امام علی نقی علیه السلام گفته: مَادَتِ الْأَرْضُ بِي وَأَدَّتْ فُؤَادِي وَاعْتَرَّتْنِي مَوَارِدُ الْعُرْوَاءِ حِينَ قِيلَ: الْإِمَامُ نِضْوُ عَلِيٍّ قُلْتُ: نَفْسِي فَدَتْهُ كُلُّ الْفِتَاءِ مَرِيضَ الدِّينِ لِإِعْتِلَالِكَ وَاعْتَلَّ وَ غَارَتْ لَهُ نُجُومُ السَّمَاءِ عَجَبًا أَنْ مُنِيتَ بِالِدَاءِ وَالسُّقْمِ وَأَنْتَ الْإِمَامُ حَسْمُ الدَّاءِ أَنْتَ أَسَى الْأَدْوَاءِ فِي الدِّينِ وَالْدُنْيَا وَ مُحْيِي الْأَمْوَاتِ وَالْأَحْيَاءِ يَعْنِي مُضْطَرِبٌ وَمُتَزَلِّزٌ شَدَّ زَمِينَ بَرَّ مِنْ وَسَنَكِينَ شَدَّ فُؤَادٍ وَدَلَّ مِنْ فَرُوقٍ مَرَاتِبٍ وَ لَرَزْ هَنَگَامِي كَمَا كَفْتُمْ بِي إِمَامَ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَعْرَ وَعَلِيلٍ گشته، گفتم: جان من فدا و تمام فدای او باد، پس گفتم مریض و علیل شد دین برای علت تو و ستارگان آسمان برای مرض تو فرو شدند ای آقای من! تعجب می‌کنم که تو مبتلا به درد و ناخوشی شوی و حال آنکه تو امامی هستی که درد و مرض را می‌بری و قطع می‌کنی، و تویی طیب دردهای دین و دنیا و تویی که حیات می‌دهی به مردگان و زنده‌ها. (۷۹) و بالجمله: بنا بر قول شیخ صدوق و بعضی دیگر، معتمد عباسی برادر معتز آن حضرت را مسموم کرد (۸۰) و در وقت شهادت آن امام غریب غیر از امام حسن عسکری علیه السلام کسی نزد بالین آن جناب نبود و چون حضرت از دنیا رحلت فرمود جمیع امرا و اشراف حاضر شدند، و امام حسن علیه السلام در جنازه پدر شهید خود گریبان چاک زد و خود متوجه غسل و کفن و دفن والد بزرگوار خود شد و آن جناب را در حجره‌ای که محل عبادت آن حضرت بود دفن کرد و جمعی از جاهلان احمق بر آن حضرت اعتراض کردند که گریبان چاک زدن در مصیبت مناسب و شایسته نبود، حضرت فرمود به آن احمقان که چه می‌دانید احکام دین خدا را، حضرت موسی علیه السلام پیغمبر بود و در ماتم برادر خود هارون علیه السلام گریبان چاک زد. (۸۱) شیخ اجل علی بن السحین مسعودی رحمه الله در (اثبات الوصیة) فرموده: حدیث کرد ما را جماعتی که هر کدام از آنها حکایت می‌کرد که در روز وفات حضرت امام علی نقی علیه السلام در خانه آن حضرت بودیم و جمع شده بودند در آنجا همه بنی هاشم از آل ابوطالب و آل عباس و نیز جمع شده بود بسیاری از شیعه و ظاهر نگشته بود به نزد ایشان امر امامت و وصایت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام و اطلاع نداشتند بر امر آن حضرت غیر ثقات و معتمدانی که امام علی نقی علیه السلام نزد ایشان نص بر امامت آن حضرت فرموده بود پس حکایت کردند آن جماعتی که در آنجا حاضر بودند که همگی در مصیبت و حیرت بودند که ناگاه از اندرون خانه بیرون آمد خادمی و صدا زد خادم دیگر را و گفت: ای ریاش! بگیر این رقعه را و ببر به خانه امیرالمؤمنین و بده آن را به فلان و بگو که این رقعه را حسن بن علی داده. مردم چون اسم مبارک حضرت امام حسن پسر حضرت امام علی نقی علیه السلام را شنیدند چشم برداشتند تا مگر آن حضرت را بنگرند پس دیدند باز شد دری از صدر رواق و بیرون آمد خادم سیاهی پس از آن بیرون آمد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در حالی که دریغ و افسوس خورنده و سر

برهنه با جامه چاک زده بود و بر تن آن حضرت بود (ملحم) که یک نوع جامه‌ای است و آستر داشت و سفید رنگ بود و صورت آن جناب مانند صورت پدر بزرگوارش بود و به هیچ وجه از آن فروگذار نکرده بود و در خانه آن حضرت اولاد متوکل بودند و بعضی از ایشان ولایت عهد داشتند. پس چون حضرت را دیدند باقی نماند احدی مگر آنکه از جای خود برخاست و ابواحمد موفق ابن متوکل که ولیعهد بود به سوی آن حضرت در آورد و معانقه کرد با آن جناب و گفت: مرحبا پسر عمم! پس حضرت نشست مابین دودر رواق و مردم به تمامی مقابل آن حضرت نشستند و پیش از آنکه آن جناب بیاید آن خانه مانند بازار بود از احادیث و گفتگو لکن چون امام حسن علیه السلام آمد و نشست تمامی سکوت کردند دیگر شنیده نمی شد چیزی مگر عطسه یا سرفه. در این هنگام جاریه‌ای از اندرون بیرون آمد در حالی که ندبه می کرد بر حضرت امام علی نقی علیه السلام، امام حسن علیه السلام فرمود نیست اینجا کسی که ساکت کند این جاریه (۸۲) را؟ شیعیان مبادرت کردند به سوی او، آن جاریه داخل در اندرون شد پس خادمی بیرون آمد و مقابل آن حضرت ایستاد، حضرت برخاست و جنازه حضرت امام علی نقی علیه السلام را بیرون آوردند، حضرت با جنازه حرکت فرمود بردند آن جنازه نازنین را تا شارعی که مقابل خانه موسی بن بغا بوده، پس معتمد بر آن حضرت نماز خواند و پیش از آنکه حضرت امام حسن علیه السلام از اندرون بیرون بیاید بر آن حضرت نماز خوانده بود پس آن جناب را دفن کردند در خانه‌ای از خانه‌های آن حضرت. (۸۳) و نیز مسعودی گفته در (مروج الذهب) که وفات یافت حضرت امام علی نقی علیه السلام در روز دوشنبه چهار روز به آخر جمادی الاخر مانده سنه دوست و پنجاه و چهار، هنگامی که جنازه آن حضرت را حرکت می دادند شنیدند جاریه‌ای می گوید: *مَاذَا لَقِينَا فِي يَوْمِ الْإِثْنَيْنِ قَدِيمًا وَ حَدِيثًا؛* یعنی ما چه کشیدیم از نحوست روز دوشنبه از قدیم الایام تا این زمان و اشاره کرد به این کلمه به روز وفات پیغمبر صلی الله علیه و آله وسلم و جلالت منافقین طغام (وَالْبَيْعَةُ الَّتِي عَمَّ شَوْمُهَا الْإِسْلَامَ). (۸۴) و دور نیست که این جاریه همان باشد که حضرت امام حسن علیه السلام ندبه او را شنید و این کلمات چون خلاف تقیه بود حضرت نپسندید. و نیز مسعودی در (اثبات الوصیة) نقل کرده که شدت کرد گرمی هوا بر حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در تشییع جنازه پدر بزرگوارش در رفتن در شارع برای نماز به آن حضرت و در برگشتن بعلاوه زحمتی که بر آن حضرت رسید از کثرت جمعیت و فشار مردم آن جناب را، پس در وقتی که برگشت به منزل برود در بین راه رسید به دکان بقالی که آب پاشیده بود به طوری که خنک شده بود، حضرت چون هوای خنک آنجا را دید سلام کرد بر آن مرد و رخصت خواست که آنجا بنشیند لحظه‌ای استراحت کند، آن مرد اذن داد آن حضرت در آنجا نشست و مردم نیز اطراف آن جناب ایستادند، در این هنگام جوان خوشرویی با جامه نظیف وارد شد در حالی که سوار بر آستر اشهبی و جامه‌ای که در زیر قبا داشت سفید بود پس از آستر پیاده گشت و از آن حضرت خواست که سوار شود پس آن جناب سوار شد تا به خانه آمد و پیاده گشت و از عصر همان روز بیرون آمد از ناحیه آن حضرت توقعات و غیر آن همچنان که از ناحیه والد بزرگوارش بیرون می آمد گویا مردم فاقد نشدند مگر شخص حضرت امام علی نقی علیه السلام را. (۸۵) ۷۶- (جلاء العیون) علامه مجلسی ص ۹۷۷. ۷۷- (ماوقر فی القلوب)، (نسخه بدل). ۷۸- (مروج الذهب) ۴/۸۵. ۷۹- (إعلام الوری) ۲/۱۲۶. ۸۰- (مناقب) ابن شهر آشوب ۴/۴۳۳. ۸۱- (رجال کشی) ۲/۸۴۲. ۸۲- جاریه، (نسخه بدل). ۸۳- (اثبات الوصیة) ص ۲۴۳. ۸۴- (مروج الذهب) ۴/۸۴. ۸۵- (اثبات الوصیة) ص ۲۴۳.

اندوه امام عسکری علیه السلام در سوگ پدر

امام حسن عسکری علیه السلام در مراسم تشییع پیکر مطهر پدرش، امام هادی علیه السلام، گریبان چاک کرد. کسی به نام ابو عون برای او نامه نوشت که: «چه کسی از اولیای خدا را دیده یا شنیده‌ای که در عزای کسی گریبان چاک کرده باشد؟» امام حسن عسکری علیه السلام در پاسخش نوشت: «ای نادان! تو چه می فهمی؟ بدان که موسی علیه السلام در عزای برادرش هارون گریبان چاک کرد.» منبع: بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۹۱، ح ۳.

زیارت

زیارت جامعه کبیره

و با حال غسل باشی و چون داخل حرم شوی و قبر را بینی بایست و سی مرتبه الله اکبر بگو پس اندکی راه برو به آرام دل و آرام تن و گامها را نزدیک یکدیگر گذار پس بایست و سی مرتبه الله اکبر بگو پس نزدیک قبر مطهر رو و چهل مرتبه الله اکبر بگو تا صد تکبیر تمام شود و شاید چنانکه مجلسی اول گفته وجه تکبیر این باشد که اکثر طباع مایلند به غلو، مبدا از عبارات امثال این زیارت به غلو افتند یا از بزرگی حق سبحانه و تعالی غافل شوند یا غیر اینها پس بگو السَّلَامُ عَلَیْكُمْ يَا أَهْلَ بَيْتِ النَّبُوَّةِ وَ مَوْضِعِ الرِّسَالَةِ وَ مُخْتَلَفِ الْمَلَائِكَةِ وَ مَهْبِطِ الْوَحْيِ وَ مَعِيدِ الرَّحْمَةِ وَ خَزَانِ الْعِلْمِ وَ مُنْتَهَى الْحِلْمِ وَ أَصُولِ الْكَرَمِ وَ قَادَةَ الْأُمَمِ وَ أَوْلِيَاءِ النَّعْمِ وَ عَنَاصِرِ الْمَأْتَرِ وَ دَعَائِمِ الْأَخْيَارِ وَ سَاسِيَةَ الْعِبَادِ وَ أَرْكَانَ الْبِلَادِ وَ أَبْوَابَ الْإِيمَانِ وَ أَمْنَاءَ الرَّحْمَنِ وَ سِلَاطَةَ النَّبِيِّينَ وَ صِفْوَةَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عِزَّةَ خَيْرِهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى أُنْمَةِ الْهُدَى وَ مَصَابِيحِ الدُّجَى وَ أَعْلَامِ التَّقَى وَ ذَوَى النَّهْيِ وَ أَوْلَى الْحَجَى وَ كَهْفِ الْوَرَى وَ وَرَثَةِ الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمَثَلِ الْأَعْلَى وَ الدَّعْوَةِ الْحُسْنَى وَ حُجَّجِ اللَّهِ عَلَى أَهْلِ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ الْأَوْلَى وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِنِ بَرَكَاتِهِ اللَّهِ وَ مَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَ حَفْظِهِ سِرِّ اللَّهِ وَ حَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ وَ أَوْصِيَاءِ نَبِيِّ اللَّهِ وَ ذُرِّيَّةِ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى الدُّعَاةِ إِلَى اللَّهِ وَ الْأَدْلَاءِ عَلَى مَرْضَاهِ اللَّهِ وَ الْمُسْتَقَرِّينَ [وَ الْمُسْتَوْفِرِينَ] فِي أَمْرِ اللَّهِ وَ التَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ وَ الْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَ الْمُظْهِرِينَ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ نَهْيِهِ وَ عِيَادِهِ الْمُكْرَمِينَ الَّذِينَ لَا يَسْبِقُونَهُ بِالْقَوْلِ وَ هُمْ بِأَمْرِهِ يَعْمَلُونَ وَ رَحْمَةَ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ السَّلَامُ عَلَى الْأَيْمَةِ الدُّعَاةِ وَ الْقَادَةِ الْهُدَاهِ وَ السَّادَةِ الْوُلَاةِ وَ الدَّادَةِ الْحُمَاهِ وَ أَهْلِ الذِّكْرِ وَ أَوْلَى الْأَمْرِ وَ بَقِيَّةِ اللَّهِ وَ خَيْرِيَّةِ وَ حِزْبِهِ وَ عَيْبِهِ عِلْمِهِ وَ حُجَّتِهِ وَ صِرَاطِهِ وَ نُورِهِ [وَ بُرْهَانِهِ] وَ رَحْمَةِ اللَّهِ وَ بَرَكَاتِهِ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ كَمَا شَهِدَ اللَّهُ لِنَفْسِهِ وَ شَهِدَتْ لَهُ مَلَائِكَتُهُ وَ أَوْلُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ الْمُنْتَجَبُ وَ رَسُولُهُ الْمُرْتَضَى أَرْسَلَهُ بِالْهُدَى وَ دِينَ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ وَ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ الْأَيْمَةَ الرَّاشِدُونَ الْمُهْدِيُّونَ الْمَعْصُومُونَ الْمُكْرَمُونَ الْمُقَرَّبُونَ الْمُتَّقُونَ الصَّادِقُونَ الْمُصْطَفَوْنَ الْمُطِيعُونَ لِلَّهِ الْقَوَامُونَ بِأَمْرِهِ الْعَامِلُونَ بِإِزَادَتِهِ الْفَائِزُونَ بِكَرَامَتِهِ اصْطِفَاكُمْ بِعِلْمِهِ وَ ارْتَضَاكُمْ لِعَيْبِهِ وَ اخْتَارَكُمْ لِسِرِّهِ وَ اجْتَبَاكُمْ بِمُدْرَتِهِ وَ اعَزَّكُمْ بِهُدَاهِ وَ خَصَّكُمْ بِبُرْهَانِهِ وَ انْتَجَبَكُمْ لِنُورِهِ [بِنُورِهِ] وَ أَيَّدَكُمْ بِرُوحِهِ وَ رَضِيَكُمْ خُلَفَاءَ فِي أَرْضِهِ وَ حُجَّجَا عَلَى بَرِيَّتِهِ وَ أَنْصَارَا لِدِينِهِ وَ حَفْظَهُ لِسِرِّهِ وَ خَزَنَةَ لِعِلْمِهِ وَ مُسْتَوَدَعَا لِحِكْمَتِهِ وَ تَرَاجِمَهُ لَوْحِيهِ وَ أَرْكَانَا لِتَوْحِيدِهِ وَ شُهَدَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ أَعْلَامَا لِعِبَادِهِ وَ مَنَارَا فِي بِلَادِهِ وَ أَدْلَاءَ عَلَى صِرَاطِهِ عَصَمَكُمْ اللَّهُ مِنَ الزَّلَلِ وَ آمَنَكُمْ مِنَ الْفِتَنِ وَ طَهَّرَكُمْ مِنَ الدَّنَسِ وَ أَذْهَبَ عَنْكُمْ الرَّجْسَ وَ طَهَّرَكُمْ تَطْهِيرًا فَعَظَّمْتُمْ جَلَالَهُ وَ أَكْبَرْتُمْ شَأْنَهُ وَ مَجَّدْتُمْ كَرَمَهُ وَ أَدَمْتُمْ [أَدَمْتُمْ] ذِكْرَهُ وَ كَدَمْتُمْ [ذَكَرْتُمْ] مِيثَاقَهُ وَ أَحْكَمْتُمْ عَقْدَ طَاعَتِهِ وَ نَصَّحْتُمْ لَهُ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ وَ دَعَوْتُمْ إِلَى سَبِيلِهِ بِالْحِكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَ بَدَلْتُمْ أَنْفُسَكُمْ فِي مَرْضَاتِهِ وَ صَبَرْتُمْ عَلَى مَا أَصَابَكُمْ فِي جَنْبِهِ [حُبِّهِ] وَ أَقَمْتُمْ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمْ فِي اللَّهِ حَتَّى جَهَادِهِ حَتَّى أَعْلَنْتُمْ دَعْوَتَهُ وَ بَيَّنْتُمْ فَرَائِضَهُ وَ أَقَمْتُمْ حُدُودَهُ وَ نَشَرْتُمْ [وَفَسَّرْتُمْ] شَرَائِعَ أَحْكَامِهِ وَ سَيَّنْتُمْ سُنَنَهُ وَ صَبَرْتُمْ فِي ذَلِكَ مِنْهُ إِلَى الرِّضَا وَ سَلِمْتُمْ لَهُ الْقَضَاءَ وَ صَدَقْتُمْ مِنْ رُسُلِهِ مَنْ مَضَى فَالرَّغَبِ عَنْكُمْ مَارِقٌ وَ الْإِلَازِمُ لَكُمْ لِحَقِّ وَ الْمُقْصَرُّ فِي حَقِّكُمْ زَاهِقٌ وَ الْحَقُّ مَعَكُمْ وَ فِيكُمْ وَ مِنْكُمْ وَ إِلَيْكُمْ وَ أَنْتُمْ أَهْلُهُ وَ مَعْدِنُهُ وَ مِيرَاثُ النَّبُوَّةِ عِنْدَكُمْ وَ إِيَابُ الْخَلْقِ إِلَيْكُمْ وَ حِسَابُهُمْ عَلَيْكُمْ وَ فَضْلُ الْخِطَابِ عِنْدَكُمْ وَ آيَاتُ اللَّهِ لِمَدِينِكُمْ وَ عَزَائِمُهُ فِيكُمْ وَ نُورُهُ وَ بُرْهَانُهُ عِنْدَكُمْ وَ أَمْرُهُ إِلَيْكُمْ مَنْ وَالَاكُمْ فَقَدْ وَالَى اللَّهُ وَ مَنْ عَادَاكُمْ فَقَدْ عَادَى اللَّهُ وَ مَنْ أَحْبَبَكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهُ [وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ أَبْغَضَ اللَّهُ] وَ مَنْ اعْتَصَمَ بِكُمْ فَقَدْ اعْتَصَمَ بِاللَّهِ أَنْتُمْ الصِّرَاطُ الْأَقْوَمُ [السَّبِيلُ الْأَعْظَمُ] وَ شُهَدَاءُ دَارِ الْفَنَاءِ وَ شَفَعَاءُ دَارِ الْبَقَاءِ وَ الرَّحْمَةُ الْمَوْصُولَةُ وَ الْآيَةُ الْمَحْزُونَةُ وَ الْأَمَانَةُ الْمَحْفُوظَةُ وَ الْبَابُ الْمُنْتَبَلَى بِهِ النَّاسُ مَنْ آتَاكُمْ نَجَا وَ مَنْ لَمْ يَأْتِكُمْ هَلَكَ إِلَى اللَّهِ تَدْعُونَ وَ عَلَيْهِ تَدُلُّونَ وَ بِهِ تُؤْمِنُونَ وَ لَهُ تَسْلِمُونَ وَ بِأَمْرِهِ تَعْمَلُونَ وَ إِلَى سَبِيلِهِ تُرْشِدُونَ وَ بِقَوْلِهِ تَحْكُمُونَ سِعْدٌ مَنْ وَالَاكُمْ وَ هَلَكٌ مَنْ عَادَاكُمْ وَ حَابٌ مَنْ جَحَدَكُمْ وَ ضَلٌّ مَنْ فَارَقَكُمْ وَ فَازٌ مَنْ تَمَسَّكَ بِكُمْ وَ أَمِنَ مَنْ لَجَأَ إِلَيْكُمْ وَ

سَلِمَ مَنْ صَدَّقَكُمْ وَ هَدَيْتُمْ مِنْ اِغْتَصَمَ بِكُمْ مِنْ اَتَّبَعَكُمْ فَالْحِجْنَةُ مِأْوَاهُ وَ مَنْ خَالَفَكُمْ فَالنَّارُ مَثْوَاهُ وَ مَنْ جَحَدَكُمْ كَافِرٌ وَ مَنْ حَارَبَكُمْ مُشْرِكٌ وَ مَنْ رَدَّ عَلَيْكُمْ فِي اَسْفَلِ دَرْكٍ مِنَ الْجَحِيمِ اَشْهَدُ اَنَّ هَذَا سَابِقٌ لَكُمْ فِيمَا مَضَى وَ جَارٍ لَكُمْ فِيمَا بَقِيَ وَ اَنَّ اَرْوَاحَكُمْ وَ نُورَكُمْ وَ طِبْتَكُمْ وَاحِدَةٌ طَابَتْ وَ طَهَّرَتْ بَعْضُهَا مِنْ بَعْضٍ خَلَقَكُمْ اللهُ اَنْوَارًا فَجَعَلَكُمْ بَعْضُهُ مُخَدِّقِينَ حَتَّى مَنْ عَلَيْنَا بِكُمْ فَجَعَلَكُمْ فِي بُيُوتِ اَذْنِ اللهِ اَنْ تُرْفَعُ وَ يُذَكَّرَ فِيهَا اسْمُهُ وَ جَعَلَ صِدْقًا لَنَا [صِدْقًا لَنَا] عَلَيْكُمْ وَ مَا حَصَّنَا بِهِ مِنْ وِلَايَتِكُمْ طَيِّبًا لِحَلْقِنَا [لِحَلْقِنَا] وَ طَهَارَةً لَانْفُسِنَا وَ تَرْكِيهَ [بِرَكَّةً] لَنَا وَ كَفَّارَةً لِدُنُوبِنَا فَكُنَّا عِنْدَهُ مُسْلِمِينَ بِفَضْلِكُمْ وَ مَعْرُوفِينَ بِتَصَدِيقِنَا اِيَّاكُمْ فَبَلَغَ اللهُ بِكُمْ اَشْرَفَ مَحَلِّ الْمُكْرَمِينَ وَ اَعْلَى مَنَازِلِ الْمُقَرَّبِينَ وَ اَرْفَعَ دَرَجَاتِ الْمُرْسَلِينَ حَيْثُ لَا يَلْحَقُهُ لَاحِقٌ وَ لَا يَفُوقُهُ فَائِقٌ وَ لَا يَسْبِقُهُ سَابِقٌ وَ لَا يَطْمَعُ فِي اِدْرَاكِهِ طَامِعٌ حَتَّى لَا يَبْقَى مَلِكٌ مُقَرَّبٌ وَ لَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَ لَا صِدِّيقٌ وَ لَا شَهِيدٌ وَ لَا عَالِمٌ وَ لَا جَاهِلٌ وَ لَا ذَنبِيٌّ وَ لَا فَاضِلٌ وَ لَا مُؤْمِنٌ صَالِحٌ وَ لَا فَاجِرٌ طَالِحٌ وَ لَا جَبَّارٌ غَيْبٌ وَ لَا شَيْطَانٌ مَرِيدٌ وَ لَا خَلْقٌ فِيمَا بَيْنَ ذَلِكَ شَهِيدٌ اِلَّا عَزَّفَهُمْ جَلَالَهُ اَمْرَكُمْ وَ عِظَمَ خَطَرَكُمْ وَ كِبَرَ شَأْنَكُمْ وَ تَمَامَ نُورَكُمْ وَ صِدْقَ مَقَاعِدِكُمْ وَ ثَبَاتَ مَقَامِكُمْ وَ شَرَفَ مَحَلِّكُمْ وَ مَنَزَلَتِكُمْ عِنْدَهُ وَ كَرَامَتِكُمْ عَلَيْهِ وَ خَاصَّتِكُمْ لَدَيْهِ وَ قُرْبَ مَنَزَلَتِكُمْ مِنْهُ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ أَهْلِي وَ مِيَالِي وَ أُسْرَتِي أَشْهَدُ اللهُ وَ أَشْهَدُكُمْ اَنْتُمْ مُؤْمِنُونَ بِكُمْ وَ بِمَا آمَنْتُمْ بِهِ كَافِرٌ بِعِدْوَتِكُمْ وَ بِمَا كَفَرْتُمْ بِهِ مُسْتَبِصِرٌ بِشَأْنِكُمْ وَ بِضَلَالِهِ مَنْ خَالَفَكُمْ مَوَالٍ لَكُمْ وَ لِأَوْلِيَائِكُمْ مُبْغِضٌ لِأَعْدَائِكُمْ وَ مُعَادٍ لَهُمْ سَلِمَ لِمَنْ سَالَمَكُمْ وَ حَزَبٌ لِمَنْ حَارَبَكُمْ مُحَقِّقٌ لِمَا حَقَّقْتُمْ مُبْطِلٌ لِمَا أَبْطَلْتُمْ مُطِيعٌ لَكُمْ عِيَارٌ بِحَقِّكُمْ مُعْتَرِفٌ بِفَضْلِكُمْ مُخْتَمِلٌ لِعِلْمِكُمْ مُحْتَجِبٌ بِبِدْعَتِكُمْ مُعْتَرِفٌ بِكُمْ مُؤْمِنٌ بِأَيَابِكُمْ مُصَدِّقٌ بِرِجْعَتِكُمْ مُنْتَظِرٌ لِأَمْرِكُمْ مُزْتَقِبٌ لِذَوْلَتِكُمْ آخِذٌ بِقَوْلِكُمْ عَامِلٌ بِأَمْرِكُمْ مُسْتَجِيرٌ بِكُمْ زَائِرٌ لَكُمْ لِأَنْدَ عَائِدٌ بِقُبُورِكُمْ مُسْتَشْفِعٌ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ حَيَّلَ بِكُمْ وَ مُتَقَرَّبٌ بِكُمْ إِلَيْهِ وَ مُقَدِّمٌكُمْ أَمِيَامَ طَلَبَتِي وَ حَوَائِجِي وَ إِزَادَتِي فِي كُلِّ أَحْوَالِي وَ أُمُورِي مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَ عَلَانِيَتِكُمْ وَ شَاهِدٌكُمْ وَ غَائِبٌكُمْ وَ أَوْلَكُمْ وَ آخِرِكُمْ وَ مُفَوَّضٌ فِي ذَلِكَ كُلِّهِ إِلَيْكُمْ وَ مُسَلِّمٌ فِيهِ مَعَكُمْ وَ قَلْبِي لَكُمْ مُسَلِّمٌ وَ رَأْيِي لَكُمْ تَبِعٌ وَ نَصْرَتِي لَكُمْ مُعِدَّةٌ حَتَّى يُحْيِيَ اللهُ تَعَالَى دِينَهُ بِكُمْ وَ يَرُدَّكُمْ فِي أَيَّامِهِ وَ يُظَهِّرَكُمْ لِعِدْلِهِ وَ يُمَكِّنَكُمْ فِي أَرْضِهِ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ غَيْرِكُمْ [عِدْوَتِكُمْ] آمَنْتُ بِكُمْ وَ تَوَلَّيْتُ آخِرَكُمْ بِمَا تَوَلَّيْتُ بِهِ أَوْلَكُمْ وَ بَرَّئْتُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَ حَيَّلَ مِنْ أَعْدَائِكُمْ وَ مِنَ الْجِبْتِ وَ الطَّاغُوتِ وَ الشَّيَاطِينِ وَ حَزْبِهِمُ الظَّالِمِينَ لَكُمْ [وَ] الْجَاهِدِينَ لِحَقِّكُمْ وَ الْمَارِقِينَ مِنْ وِلَايَتِكُمْ وَ الْغَاصِبِينَ لِإِثْمِكُمْ [وَ] الشَّاكِينَ فِيكُمْ [وَ] الْمُنْحَرِفِينَ عَنْكُمْ وَ مَنْ كَدَّلٌ وَ لِيَجِيهَ دُونَكُمْ وَ كُلُّ مَطَاعٍ سَوَاكُمْ وَ مِنَ الْبَائِمَةِ الَّذِينَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ فَتَبَّيْنَا اللهُ أَيَّدَا مَا حَبِيتْ عَلَى مَوَالِيَتِكُمْ وَ مَحَبَّتِكُمْ وَ دِينِكُمْ وَ وَقَفْنِي لِطَاعَتِكُمْ وَ رَزَقْنِي شَفَاعَتِكُمْ وَ جَعَلْنِي مِنْ خِيَارِ مَوَالِيِكُمْ التَّابِعِينَ لِمَا دَعَوْتُمْ إِلَيْهِ وَ جَعَلْنِي مِمَّنْ يَفْتَضُّ آثَارَكُمْ وَ يَسْتَلِكُ سَبِيلَكُمْ وَ يَهْتَدِي بِهُدَاكُمْ وَ يُحْشِرُ فِي زُمْرَتِكُمْ وَ يَكْرِي فِي رَجْعَتِكُمْ وَ يَمْلِكُ فِي ذَوْلَتِكُمْ وَ يُشْرَفُ فِي عَافِيَتِكُمْ وَ يُمْكِنُ فِي أَيَّامِكُمْ وَ تَقَرُّ عَيْنُهُ عِدَا بُرُؤِيَتِكُمْ بِأَبِي أَنْتُمْ وَ أُمِّي وَ نَفْسِي وَ أَهْلِي وَ مَالِي مَنْ أَرَادَ اللهُ بَدَأَ بِكُمْ وَ مَنْ وَحَدَهُ قَبِلَ عَنْكُمْ وَ مَنْ قَصَدَهُ تَوَجَّهَ بِكُمْ مَوَالِيٍّ لَا أَحْصِي ثَنَاءَكُمْ وَ لَا أَبْلُغُ مِنَ الْمَدْحِ كُنْهَكُمْ وَ مِنَ الْوَصْفِ قَدْرَكُمْ وَ أَنْتُمْ نُورُ الْأَخْيَارِ وَ هُدَاهُ الْأَبْرَارِ وَ حُجَّجُ الْجَبَّارِ بِكُمْ فَتِيحُ اللهُ وَ بِكُمْ يَخْتِمُ [الله] وَ بِكُمْ يُنْزَلُ الْغَيْثُ وَ بِكُمْ يُمَسِّكُ السَّمَاءُ اَنْ تَقَعَ عَلَى الْأَرْضِ اِلَّا - بِإِذْنِهِ وَ بِكُمْ يُنْفَسُ الْهَمُّ وَ يَكْشِفُ الضَّرَّ وَ عِنْدَكُمْ مَا نَزَلَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَ هَبَطَتْ بِهِ مَلَائِكَتُهُ وَ إِلَى جَدِّكُمْ وَ اِكْرَامِ زِيَارَتِ امير المؤمنين عليه السلام باشد بجای و إلى جدكم بگو و إلى اخیك بعت الروح الامین آناکم الله ما لم یؤت احدنا من العالمین طاطا کل شریف لشرفکم و بخر کل متکبر لطاعتکم و خضع کل جبار لفضلکم و ذل کل شیء لکم و اشرقت الارض بنورکم و فاز الفائزون بولایتکم بکم یسلك الی الرضوان و علی من جحد و لا یتکم غضب الرحمن بأبی أنتم و امی و نفسی و اهلی و مالی ذکرکم فی الذاکرین و اسمائکم فی الاسماء و اجسادکم فی الاجساد و ارواحکم فی الارواح و انفسکم فی النفوس و آثارکم فی الآثار و قبورکم فی القبور فما اخلی اسماءکم و اکرم انفسکم و اعظم شأنکم و اجل خطرکم و اوفی عهدکم [و اصدق وعدکم] کلامکم نور و امرکم رشد و وصیتکم التقوی و فعلکم الخیر و عادتکم الاحسان و سجدتکم الکریم و شأنکم الحق و الصدق و الرفق و قولکم حکم و حتم و رأيکم علم و حلم و حزم ان ذکر الخیر کنتم اوله و اضیله و فرعه و معدنه و ماواه و منتهاه بأبی أنتم و امی و نفسی کیف اصف حسن ثنائکم و اخصی جمیل بلائکم و بکم اخرجنا الله من الذل و فرج عنا غمات الکروب و انقذنا من شفا جرف الهلکات و من النار بأبی أنتم و امی و نفسی

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ سَيِّدِ الْوَصِيِّينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا بَنَ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ سَيِّدَةَ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْأَمِينُ الْوَفِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَلَمُ الرَّضِيُّ السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الزَّاهِدُ التَّقِيُّ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْحُجَّةُ عَلَى الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا التَّالِي لِلْقُرْآنِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْمُبِينُ لِلْحَلَالِ مِنَ الْحَرَامِ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْوَلِيُّ النَّاصِحُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الطَّرِيقُ الْوَاضِحُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّجْمُ اللَّائِحُ، أَشْهَدُ يَا مَوْلَايَ يَا أَبَا الْحَسَنِ أَنَّكَ حُجَّةُ اللَّهِ عَلَى خَلْقِهِ، وَخَلِيفَتُهُ فِي بَرِّيَّتِهِ، وَآمِنُهُ فِي بِلَادِهِ، وَشَاهِدُهُ عَلَى عِبَادِهِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ كَلِمَةُ التَّقْوَى، وَبَابُ الْهُدَى، وَالْعُرْوَةُ الْوُثْقَى، وَالْحُجَّةُ عَلَى مَنْ فَوْقَ الْأَرْضِ وَمَنْ تَحْتَ السَّمَاءِ، وَأَشْهَدُ أَنَّكَ الْمُطَهَّرُ مِنَ الذُّنُوبِ، الْمُبْرَأُ مِنَ الْعُيُوبِ، وَالْمُخْتَصُّ بِكَرَامِيَةِ اللَّهِ، وَالْمُحِبُّ بِحُجَّةِ اللَّهِ، وَالْمَوْهُوبُ لَهُ كَلِمَةُ اللَّهِ، وَالرُّكْنُ الَّذِي يَلْحَقُ بِالْإِلَهِ الْعِبَادُ، وَتُحْيِي بِهِ الْبِلَادُ، وَأَشْهَدُ يَا مَوْلَايَ أَنِّي بِكَ وَبِأَبَائِكَ وَبِأَبْنَائِكَ مُوقِنٌ مُقِرٌّ، وَلكُمْ تَابِعٌ فِي ذَاتِ نَفْسِي، وَشَرَايِعُ دِينِي، وَخَاتِمَةٌ عَمَلِي، وَمُنْقَلَبِي وَمَثْوَايَ وَأَنِّي وَلِيُّ لِمَنْ وَالَاكُمْ، وَعَدُوٌّ لِمَنْ عَادَاكُمْ، مُؤْمِنٌ بِسِرِّكُمْ وَعَلَانِيَتِكُمْ، وَأَوْلَاكُمْ وَأَخْرَجَكُمْ، بِبَابِي أَنْتَ وَأُمِّي، وَالسَّلَامُ عَلَيْكَ وَرَحِمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ. پس بپوس ضریح را و بگذار روی راست را بر آن پس طرف چپ رو را بگذار و بگو: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ، وَصَلِّ عَلَى حُجَّتِكَ الْوَفِيِّ، وَوَلِيِّكَ الرَّكِيِّ، وَآمِينَكَ الْمُزْتَضَى، وَصِيْفِيكَ الْهَادِي وَصِرَاطِكَ الْمُسْتَقِيمِ، وَالْجَادَّةِ الْعُظْمَى، وَالطَّرِيقَةِ الْوَسْطَى، نُورِ قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ، وَوَلِيِّ الْمُتَّقِينَ، وَصَاحِبِ الْمُخْلِصِينَ، اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآهِلِ بَيْتِهِ، وَصَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ الرَّاشِدِ الْمَعْصُومِ مِنَ الزَّلْمِ وَالطَّاهِرِ مِنَ الْخَلَلِ، وَالْمُنْقَطِعِ إِلَيْكَ بِالْأَمَلِ، الْمَبْلُوغِ بِالْفِتَنِ، وَالْمُخْتَبَرِ بِالْمَحَنِ، وَالْمُمْتَحَنِ بِحُسْنِ الْبُلُوغِ، وَصَبْرِ الشُّكُوفِ، مُرْتَدِّ عِبَادِكَ، وَبَرَكَاتِهِ بِلَادِكَ، وَمَحَلِّ رَحْمَتِكَ وَمُسْتَوْدِعِ حِكْمَتِكَ، وَالْقَائِدِ إِلَى جَنَّتِكَ، الْعَالِمِ فِي بَرِّيَّتِكَ، وَالْهَادِي فِي خَلِيفَتِكَ، الَّذِي ارْتَضَيْتَهُ وَأَنْتَجَبْتَهُ وَأَخْتَرْتَهُ لِمَقَامِ رَسُولِكَ فِي أُمَّتِهِ، وَأَلْزَمْتَهُ حِفْظَ شَرِيعَتِهِ، فَاسْتَقْبَلْ بِأَعْبَاءِ الْوَصِيَّةِ نَاهِضًا بِهَا، وَمُضْطَلِعًا بِحَمْلِهَا، لَمْ يَعْثُرْ فِي مُشْكِلٍ، وَلَا هَفَافِي مُعْضِلٍ بَلْ كَشَفَ الْعُغْمَةَ، وَسَيَّدَ الْفُرْجَةَ، وَأَدَّى الْمُفْتَرَضَ، اللَّهُمَّ فَكَمَا أَقْرَزْتَ نَازِرَ نَبِيِّكَ بِهِ فَرْقَهُ دَرَجَتَهُ، وَأَجْرَلْ لَدَيْكَ مَثُوبَتَهُ، وَصَلِّ عَلَيْهِ، وَبَلِّغُهُ مِنَّا تَحِيَّةً وَسَلَامًا، وَأَتَنَا مِنْ لَدُنْكَ فِي مَوْلَاتِهِ فَضْلًا وَإِحْسَانًا، وَمَغْفِرَةً وَرِضْوَانًا، إِنَّكَ ذُو الْفَضْلِ الْعَظِيمِ. پس نماز زیارت بگذار و چون سلام دادی بگو: يَا ذَا الْقُدْرَةِ الْجَامِعَةِ، وَالرَّحْمَةِ الْوَاسِعَةِ، وَالْمِنَّةِ الْمُتَتَابِعَةِ، وَالْأَلَاءِ الْمُتَوَاتِرَةِ، وَالْأَيَادِي الْجَلِيلَةَ، وَالْمَوَاهِبِ الْجَزِيلَةَ، صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِينَ، وَأَعْظِنِي سُؤْلِي، وَأَجْمَعْ شَمْلِي، وَلَمْ شَعْنِي، وَزَكِّ عَمَلِي، وَلَا تُرْغِ قَلْبِي بَعِيدًا إِذْ هَيَّدَيْتَنِي، وَلَا تَزَلْ قَدَمِي، وَلَا تَكِلْنِي إِلَى نَفْسِي طَرْفَةَ عَيْنٍ أَبَدًا، وَلَا تُحَيِّبْ طَمَعِي، وَلَا تُبَدِّ عَوْرَتِي، وَلَا تَهْتِكْ سِرِّي، وَلَا تُوحِشْنِي وَلَا تُؤْيِسْنِي، وَكُنْ بِي رُفُوفًا رَحِيمًا، وَاهْدِنِي وَزَكِّنِي وَطَهِّرْنِي وَصَيِّفْنِي وَاصْطَفِنِي، وَخَلِّصْنِي وَاسْتَخْلِصْنِي وَاصْنَعْنِي وَاصْطَفِنِي، وَقَرِّبْنِي إِلَيْكَ وَلَا تُبَاعِدْنِي مِنْكَ، وَالطَّفْ بِي وَلَا تُجْفِنِي، وَآكِرْمْنِي وَلَا تَهْتِنِي، وَمَا أَسْأَلُكَ فَلَا تَحْرِمْنِي وَمَا لَا أَسْأَلُكَ فَاجْمَعْهُ لِي، بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، وَأَسْأَلُكَ بِحُرْمَةِ وَجْهِكَ الْكَرِيمِ، وَبِحُرْمَةِ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَوَاتِكَ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَبِحُرْمَةِ أَهْلِ بَيْتِ رَسُولِكَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ، وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ، وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ، وَجَعْفَرٍ وَمُوسَى، وَعَلِيٍّ وَمُحَمَّدٍ، وَعَلِيٍّ وَالْحَسَنِ، وَالْخَلْفِ الْبَاقِي صَلَوَاتِكَ وَبَرَكَاتِكَ عَلَيْهِمْ، أَنْ تُصَلِّيَ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ، وَتُعْجَلَ فَرَجَ قَائِمِهِمْ بِأَمْرِكَ، وَتَنْصُرَهُ وَتَنْتَصِرَ بِهِ لَدَيْكَ، وَتَجْعَلَنِي فِي جُمَّلِهِ النَّاجِينَ بِهِ، وَالْمُخْلِصِينَ فِي طَاعَتِهِ، وَأَسْأَلُكَ بِحَقِّهِمْ لَمَّا اسْتَجَبْتَ لِي دَعْوَتِي، وَقَضَيْتَ لِي حَاجَتِي، وَأَعْظَمْتَنِي سُؤْلِي، وَكَفَيْتَنِي مَا أَهَمَّنِي مِنْ أَمْرِ دُنْيَايَ وَآخِرَتِي، يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ، يَا نُورَ يَا بُرْهَانَ، يَا مُنِيرَ يَا مُبِينَ، يَا رَبَّ اكْفِنِي شَرَّ الشُّرُورِ، وَأَفَاتِ الدُّهُورِ، وَأَسْأَلُكَ النَّجَاهَ يَوْمَ يُنْفَخُ فِي الصُّورِ. و دعا کن برای هر چه خواهی و بسیار بگو: يَا عُدَّتِي عِنْدَ الْعَمَدِ، وَيَا رَجَاتِي وَالْمُعْتَمِدَ، وَيَا كَهْفِي وَالسَّنْدَ، يَا وَاحِدًا يَا أَحَدًا، وَيَا قُلَّ هُوَ اللَّهُ أَحَدًا، أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِحَقِّ مَنْ خَلَقْتَ مِنْ خَلْقِكَ، وَلَمْ تَجْعَلْ فِي خَلْقِكَ مِثْلَهُمْ أَحَدًا، صَلِّ عَلَى جَمَاعَتِهِمْ، وَأَفْعَلْ بِي كَذَا وَكَذَا وَبِهِ جَايَ ابْنِ كَلِمَةٍ حَاجَتِ بِخَوَاه.

صلوات بر امام هادی (ع)

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى عَلِيِّ بْنِ مُحَمَّدٍ، وَصِيِّ الْأَوْصِيَاءِ، وَإِمَامِ الْأَتْقِيَاءِ، وَخَلْفِ أَيْمَةِ الدِّينِ، وَالْحُجَّهِ عَلَى الْخَلَائِقِ أَجْمَعِينَ، اللَّهُمَّ كَمَا جَعَلْتَهُ نُورًا يَسْتَضِيءُ بِهِ الْمُؤْمِنُونَ فَبَشِّرْ بِالْجَزِيلِ مِنْ ثَوَابِكَ، وَأَنْذِرْ بِالْأَلِيمِ مِنْ عِقَابِكَ، وَحَذِّرْ بِأَسِيكَ، وَذَكِّرْ بِآيَاتِكَ، وَأَحِلِّ حَلَالَكَ، وَحَرِّمْ حَرَامَكَ، وَبَيِّنْ شَرَائِعَكَ وَفَرَائِضَكَ، وَحَضِّ عَلَى عِبَادَتِكَ، وَأَمِّرْ بِطَاعَتِكَ، وَنَهَى عَنِ مَعْصِيَتِكَ، فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَوْلِيَائِكَ، وَذُرِّيَّةِ أَنْبِيَائِكَ، يَا إِلَهَ الْعَالَمِينَ.

ترجمه

«بارالها! بر علی بن محمد (امام هادی) درود فرست. او که جانشین اوصیای پیامبر (ص) و پیشوای پارسیان است. و جایگزین رهبران دین و حجت بر تمام آفریدگان. بارالها! همانگونه که او را نوری قرار دادی تا مؤمنان از او فروغ بگیرند. او به پاداش بزرگ تو بشارت داد و از کیفر تو مردم را بر حذر داشت و آیات تو را یادآور گردید، حلال تو را حلال دانست و حرام تو را حرام شمرد. آئین تو و واجبات تو را روشن کرد و مردم را به عبادت تو برانگیخت. و به طاعت تو فرمان داد و از معصیت تو بازداشت. خدایا! بر او درود فرست برترین درودی که بر هر کدام از اولیای خودت و ذریه پیامبرانت می‌فرستی ای معبود جهانیان». در این صلوات که از امام حسن عسکری (ع) درباره هر کدام از چهارده معصوم نقل شده درباره امام هادی (ع) چنین آمده است:

نماز حضرت هادی علیه السلام

دو رکعت است در رکعت اول سوره حمد و یس و در رکعت دوم سوره حمد و الرحمن دعای آن حضرت یا بَارُ یا وَصُولُ یا شَاهِدَ كُلِّ غَائِبٍ وَ یا قَرِيبُ غَيْرِ بَعِيدٍ وَ یا غَالِبُ غَيْرِ مَغْلُوبٍ وَ یا مَنْ لَا یَعْلَمُ کَیْفَ هُوَ إِلَّا هُوَ یا مَنْ لَا تُبَلِّغُ قُدْرَتَهُ أَسْأَلُكَ اللَّهُمَّ بِاسْمِكَ الْمَكْنُونِ الْمُخْزُونِ الْمَكْتُومِ عَمَّنْ شَتَّ الطَّاهِرِ الْمُطَهَّرِ الْمُقَدَّسِ الثَّوْرِ الثَّامِّ الْحَيِّ الْقَيُّومِ الْعَظِيمِ نُورِ السَّمَاوَاتِ وَ نُورِ الْأَرْضِينَ عَالِمِ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ الْعَظِيمِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ

کتابشناسی

کتابهای فارسی

- تحلیلی از دوران دهمین خورشید امامت امام هادی، سید محمد حسینی، علی رفیعی، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۰ش، ۶۳۰ص.
- صحیفه امام هادی (ع)، جواد قیومی اصفهانی، قم، دفتر انتشارات اسلامی، ۱۳۸۱ش، ۴۳۱ص. • چهارده نور پاک، عقیقی بخشایشی، ج ۱۲، زندگی امام هادی (ع)، قم، انتشارات نوید اسلام، ۱۳۸۱، ۱۳۹ص. • تحلیلی از زندگانی امام هادی (ع)، باقر شریف قرشی، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، ۱۳۷۱ش، ۵۲۸ص. • زندگانی دهمین پیشوای شیعه حضرت امام هادی (ع)، مرتضی مدرس چهاردهی، تهران، انتشارات غدیر، ۱۳۵۲ش، ۲۵۰ص. • خورشید هدایت پیشوای دهم امام علی بن محمد الهادی (ع)، هیئت تحریریه موسسه در راه حق، قم، موسسه در راه حق، ۶۹ص. • فرهنگ جامع سخنان امام هادی (ع)، همراه با متن کتاب موسوعه کلمات الامام الهادی، گروه حدیث پژوهشکده باقر العلوم، ترجمه علی مویدی، نشر معروف ۱۳۸۰، ۵۹۰ص. • سیره عملی اهل بیت (ع) حضرت امام علی النقی الهادی (ع)، کاظم ارفع، قم، فیض کاشانی، ۶۳ص. • چشمه‌های نور: امام هادی (ع)، تهران، سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۶۸ش، ۱۳۸ص. • مشکات هدایت: پژوهشی در زندگانی امام هادی (ع)، ابوالفضل هادی منش، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، ۱۳۶ص. • امام هادی (ع) قهرمان شکست‌ناپذیر عصر متوکل، محمد رسول دریائی، انتشارات وهاج، ۱۳۳۶ه. ۲۹۴ص. • امام هادی و نهضت علویان، محمد رسول دریائی، رسالت قلم، ۳۶۱، ۲۹۳ص. • ستارگان

درخشان، ج ۱۲: سرگذشت حضرت امام علی النقی (ع)، محمد جواد نجفی، قم کتابفروشی اسلامیه، ۱۷۶ص.

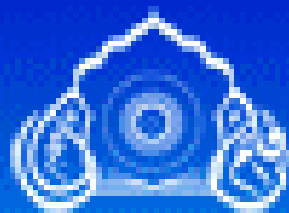
کتاب‌های عربی

• سبع الدجیل السید محمد بن الامام علی الهادی (ع)، برهان البلداوی، قم، مکتبه الامین، ۱۶۸ص • موسوعه الامام الهادی (ع)، چهار جلد، ابوالفضل طباطبائی اشکذری، مهدی اسماعیلی، قم، موسسه ولی العصر (ع)، ۱۴۲۴ق، ۲۱۰۹ص • الامام علی الهادی (ع) مع مروق القصر و قضاة العصر، کامل سلیمان، بیروت، دار التعارف للمطبوعات، ۱۴۲۱ق، ۳۵۲ص • فی رحاب رسول الله و اهل بینه ۱۳ ۱۶، هاشم موسوی، تهران، المشرق للثقافة و النشر، ۱۳۸۰، ۶۶ص • الامام الهادی (ع) قدوة و اسوة، سید محمد تقی المدرسی، تهران، مکتب العلامة المدرسی، ۱۴۲۰ق، ۷۱ص • حیاة الامام الهادی (ع)، محمد جواد الطبسی، قم، فیض کاشانی، ۱۴۲۶ق، ۵۱۱ص • فی رحاب الامامین الجواد و الهادی (ع)، فوزی آل سیف، عربستان سعودی، دار المحجة البيضاء، ۲۰۰۵ • سلسله حیاة الرسول و اهل بینه (ع) سیره الائمة علی الهادی (ع)، الامام العسکری (ع)، المهدی المنتظر (ع)، باسلوب قصصی میسر، محمد رضا عباس محمد الدباغ، بیروت، دار المحجة البيضاء، ۲۰۰۴م • سیره الامام العاشر علی الهادی (ع)، عبدالرزاق شاکر البدر، بغداد، دیوان، ۱۰۰ص • لمحات من حیاة الامام الهادی، محمدرضا سیبویه، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۴۱۳ق، ۱۳۴ص. اعلام الهدایه، ج ۱۲: الامام علی بن محمد الهادی، گروه نویسندگان، قم، المجمع العالمی لاهل البيت، ۱۴۲۲ق، ۲۴۴ص • مسند الامام ابی الحسن علی بن محمد، عزیزالله عطاردی، مشهد، کنگره جهانی حضرت رضا (ع)، ۱۴۱۴ه، ۴۰۰ص • منهاج التحرك عند الامام الهادی (ع)، نجف علی مهاجر، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۸۳ص • الامام الهادی (ع)، لجنة التألیف، موسسه البلاغ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۰۳ص • موسوعه المصطفی و العتره، ج ۱۴: الهادی علی (ع)، حسین الشاکری، قم، نشر الهادی، ۱۴۱۸ • النور الهادی الی اصحاب الامام الهادی (ع)، عبدالحسین الشبستری، قم المکتبة التاریخیة المختصة، ۱۴۲۱ق، ۳۶۰ص • ابو جعفر محمد بن الامام الهادی (ع)، محمد علی الغروی الاردوبادی، نجف اشرف، مخزنه الامینی، ۱۹۵۶م، ۱۷۶ص.

درباره مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

بسم الله الرحمن الرحيم جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِن كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ (سوره توبه آیه ۴۱) با اموال و جانهای خود، در راه خدا جهاد نمایید؛ این برای شما بهتر است اگر بدانید حضرت رضا (علیه السلام): خدا رحم نماید بنده‌ای که امر ما را زنده (و برپا) دارد ... علوم و دانشهای ما را یاد گیرد و به مردم یاد دهد، زیرا مردم اگر سخنان نیکوی ما را (بی آنکه چیزی از آن کاسته و یا بر آن بیافزایند) بدانند هر آینه از ما پیروی (و طبق آن عمل) می کنند بنادر البحار- ترجمه و شرح خلاصه دو جلد بحار الانوار ص ۱۵۹ بنیانگذار مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان شهید آیت الله شمس آبادی (ره) یکی از علمای برجسته شهر اصفهان بودند که در دلدادگی به اهل بیت (علیهم السلام) بخصوص حضرت علی بن موسی الرضا (علیه السلام) و امام عصر (عجل الله تعالی فرجه الشریف) شهره بوده و لذا با نظر و درایت خود در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی بنیانگذار مرکز و راهی شد که هیچ وقت چراغ آن خاموش نشد و هر روز قوی تر و بهتر راهش را ادامه می دهند. مرکز تحقیقات قائمیه اصفهان از سال ۱۳۸۵ هجری شمسی تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی (قدس سره الشریف) و با فعالیت خالصانه و شبانه روزی تیمی مرکب از فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مختلف مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است. اهداف: دفاع از حریم شیعه و بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البيت عليهم السلام) تقویت انگیزه جوانان و عامه مردم نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی، جایگزین کردن مطالب سودمند به جای بلوتوث های بی محتوا در تلفن های همراه و رایانه ها ایجاد بستر جامع مطالعاتی بر اساس معارف قرآن کریم و اهل بیت عليهم السلام با انگیزه نشر معارف، سرویس دهی به محققین و طلاب،

گسترش فرهنگ مطالعه و غنی کردن اوقات فراغت علاقمندان به نرم افزار های علوم اسلامی، در دسترس بودن منابع لازم جهت سهولت رفع ابهام و شبهات منتشره در جامعه عدالت اجتماعی: با استفاده از ابزار نو می توان بصورت تصاعدی در نشر و پخش آن همت گمارد و از طرفی عدالت اجتماعی در تزریق امکانات را در سطح کشور و باز از جهتی نشر فرهنگ اسلامی ایرانی را در سطح جهان سرعت بخشید. از جمله فعالیت‌های گسترده مرکز: الف) چاپ و نشر ده ها عنوان کتاب، جزوه و ماهنامه همراه با برگزاری مسابقه کتابخوانی ب) تولید صدها نرم افزار تحقیقاتی و کتابخانه ای قابل اجرا در رایانه و گوشی تلفن همراه ج) تولید نمایشگاه های سه بعدی، پانوراما، انیمیشن، بازیهای رایانه ای و ... اماکن مذهبی، گردشگری و ... د) ایجاد سایت اینترنتی قائمیه www.ghaemiyeh.com جهت دانلود رایگان نرم افزار های تلفن همراه و چندین سایت مذهبی دیگر ه) تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و ... جهت نمایش در شبکه های ماهواره ای و راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی (خط ۲۳۵۰۵۲۴) ز) طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و ... ح) همکاری افتخاری با دهها مرکز حقیقی و حقوقی از جمله بیوت آیات عظام، حوزه های علمیه، دانشگاهها، اماکن مذهبی مانند مسجد جمکران و ... ط) برگزاری همایش ها، و اجرای طرح مهد، ویژه کودکان و نوجوانان شرکت کننده در جلسه ی) برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم و دوره های تربیت مربی (حضور و مجازی) در طول سال دفتر مرکزی: اصفهان/خ مسجد سید/ حد فاصل خیابان پنج رمضان و چهارراه وفائی / مجتمع فرهنگی مذهبی قائمیه اصفهان تاریخ تأسیس: ۱۳۸۵ شماره ثبت: ۲۳۷۳ شناسه ملی: ۱۰۸۶۰۱۵۲۰۲۶ وب سایت: www.ghaemiyeh.com ایمیل: Info@ghaemiyeh.com فروشگاه اینترنتی: www.eslamshop.com تلفن ۲۵-۲۳۵۷۰۲۳-۰۳۱۱) فکس ۲۳۵۷۰۲۲ (۰۳۱۱) دفتر تهران ۸۸۳۱۸۷۲۲ (۰۲۱) بازرگانی و فروش ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹ امور کاربران ۲۳۳۳۰۴۵ (۰۳۱۱) نکته قابل توجه اینکه بودجه این مرکز؛ مردمی، غیر دولتی و غیر انتفاعی با همت عده ای خیر اندیش اداره و تامین گردیده و لی جوابگوی حجم رو به رشد و وسیع فعالیت مذهبی و علمی حاضر و طرح های توسعه ای فرهنگی نیست، از اینرو این مرکز به فضل و کرم صاحب اصلی این خانه (قائمیه) امید داشته و امیدواریم حضرت بقیه الله الاعظم عجل الله تعالی فرجه الشریف توفیق روزافزونی را شامل همگان بنماید تا در صورت امکان در این امر مهم ما را یاری نمایند انشاءالله. شماره حساب ۶۲۱۰۶۰۹۵۳، شماره کارت: ۶۲۷۳-۵۳۳۱-۱۹۷۳-۳۰۴۵ و شماره حساب شبا: ۵۳-۰۶۰۹-۰۶۲۱-۰۰۰۰-۰۰۰۰-۰۱۸۰-۰۱۹۰ IR به نام مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان نزد بانک تجارت شعبه اصفهان - خیابان مسجد سید ارزش کار فکری و عقیدتی الاحتجاج - به سندش، از امام حسین علیه السلام :- هر کس عهده دار یتیمی از ما شود که محنت غیبت ما، او را از ما جدا کرده است و از علوم ما که به دستش رسیده، به او سهمی دهد تا ارشاد و هدایتش کند، خداوند به او می فرماید: «ای بنده بزرگوار شریک کننده برادرش! من در کرم کردن، از تو سزاوارترم. فرشتگان من! برای او در بهشت، به عدد هر حرفی که یاد داده است، هزار هزار، کاخ قرار دهید و از دیگر نعمت‌ها، آنچه را که لایق اوست، به آنها ضمیمه کنید». التفسیر المنسوب إلى الإمام العسکری علیه السلام: امام حسین علیه السلام به مردی فرمود: «کدام یک را دوست تر می داری: مردی اراده کشتن بینوایی ضعیف را دارد و تو او را از دستش می رَهانی، یا مردی ناصبی اراده گمراه کردن مؤمنی بینوا و ضعیف از پیروان ما را دارد، امّا تو دریچه ای [از علم] را بر او می گشایی که آن بینوا، خود را بدان، نگاه می دارد و با حجّت های خدای متعال، خصم خویش را ساکت می سازد و او را می شکند؟». [سپس] فرمود: «حتماً رها کردن این مؤمن بینوا از دست آن ناصبی. بی گمان، خدای متعال می فرماید: «و هر که او را زنده کند، گویی همه مردم را زنده کرده است»؛ یعنی هر که او را زنده کند و از کفر به ایمان، ارشاد کند، گویی همه مردم را زنده کرده است، پیش از آن که آنان را با شمشیرهای تیز بکشد». مسند زید: امام حسین علیه السلام فرمود: «هر کس انسانی را از گمراهی به معرفت حق، فرا بخواند و او اجابت کند، اجری مانند آزاد کردن بنده دارد».



مرکز تحقیقات و ترجمه

اصفهان

گام‌ها

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

